



جان رید

ده روزی که دنیا را لرزاند

مترجمان: رحیم نامور و بهرام دانش

«روزنامه نگار انقلابی آمریکا که در انقلاب‌های روسیه و مکزیک شرکت داشت.»

امروز (۲۲ آکتبر) زاد روز «جان رید John Reed» روزنامه نگار انقلابی امریکا است که ۲۲ آکتبر ۱۸۸۷ به دنیا آمد و تنها ۳۳ سال عمر کرد. وی تنها آمریکایی است که در کنار دیوار کرملین در میان رهبران و انقلابیون شوروی مدفون شده است.

«جان» که افکار سوسياليسټی داشت برای تهیه اخبار مربوط به انقلاب مکزیک در صف انقلابیون این کشور قرار گرفت و مبارزه کرد. برای پوشش اخبار جنگ جهانی اول هم سرباز شد و به جبهه رفت. او برای اطلاع از اوضاع نآرام روسیه، مشکلات و نارضایتی‌ها مردم به این کشور رفت و در سال ۱۹۱۷ با لین ملاقات کرد و با او دوست شد و سپس پا به پای بلشویک‌های در انقلاب شرکت جست.

در بازگشت به آمریکا، «جان» به تاسیس حزب کمونیست این کشور کمک و روزنامه «توده‌ها» را سردبیری کرد. پس از انشعاب حزب کمونیست آمریکا، دیگر یکی از شعب آن شد و در این سمت، چون خود را در معرض تعقیب پلیس دید، به روسیه رفت تا آب از آسیاب بی‌افتد که در آن‌جا به تیفووس دچار شد و نوزده اکتبر ۱۹۲۰ در گذشت. کتاب‌های متعدد از او باقی مانده است از جمله کتاب «ده روز که جهان را تکان داد». این کتاب درباره انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است و چون حاوی اطلاعات دست اول است مأخذ کار مورخان و پژوهشگران قرار گرفته است.

ترجمه فارسی این کتاب از روی متن انگلیسی آن که در برخی فصول با اختصار چاپ شده بود، انجام گرفته و کمبودهای آن سپس از روی متن کامل ترجمه روسی کتاب تکمیل گردید. ترجمه بخش انگلیسی توسط رحیم نامور و ترجمه بخش‌های تکمیلی به زبان روسی توسط بهرام دانش انجام گرفته است.

صفحه

فهرست

۱	متنی از لینین در مورد کتاب
۲	مقدمه‌ی کروپسکایا بر چاپ روسی کتاب
۴	مقدمه‌ی مؤلف
۱۱	ملاحظات رهنمون و توضیحات
۲۲	فصل اول: زمینه کلی
۴۰	فصل دوم: توفان برمی خیزد
۶۹	فصل سوم: در آستانه
۱۰۵	فصل چهارم: سقوط دولت موقت
۱۴۷	فصل پنجم: با تمام قدرت به پیش!
۱۸۸	فصل ششم: کمیته نجات میهن و انقلاب
۲۱۶	فصل هفتم: جبهه انقلابی
۲۳۹	فصل هشتم: ضد انقلاب
۲۶۷	فصل نهم: پیروزی
۲۹۵	فصل دهم: مسکو
۳۱۳	فصل یازدهم: تصرف حاکمیت
۳۴۶	فصل دوازدهم: کنگره دهقانی
		توضیح:

بازنویسی از روی کتاب "ده روزی که دنیا را لرزاند" ترجمه بهرام دانش و رحیم نامور صورت گرفته و با فونت زر ۱۴، قطع A5 تنظیم شده است.

سهراب.ن

از لنین در مورد کتاب

با علاقه و توجهی فراوان کتاب جان رید «ده روزی که دنیا را لرزاند» خواندم. من خواندن این کتاب را به تمام کارگران جهان توصیه می‌کنم. این کتابی است که من آرزو دارم در میلیون‌ها نسخه به چاپ برسد و به همه زبان‌ها ترجمه شود. این کتاب حقیقی‌ترین و روشن‌ترین تصویر از حادثی است که وقوف برآن‌ها برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریایی و دیکتاری پرولتاریا دارای اهمیتی به سزا است. این مسائل با گسترش بسیار مورد بحث و بررسی قرار دارد. اما هر کس پیش از این که این اندیشه‌ها را قبول یا رد کند باید به اهمیت تصمیم خوبیش واقف باشد. کتاب جان رید بدون تردید در روشن کردن مسئله‌ای که مسئله اساسی انقلاب کارگری بین‌المللی است کمک خواهد کرد.

و. ای. لنین آخر سال ۱۹۱۹

مقدمه کروپسکایا بر چاپ روسی کتاب

«ده روزی که دنیا را لرزاند» چنین است عنوانی که جان رید به کتاب شایان تحسین خود داده است، در این کتاب روزهای نخستین انقلاب اکبر به نحو فوق العاده روشن و پرتوانی تصویر شده است، این کتاب تنها عبارت از بیان ساده فاکتها و مجموعه‌ای از اسناد نیست، بلکه رشته‌ای است از صحنه‌های زنده و آن چنان نمونه‌وار که می‌تواند در ذهن هر فرد شرکت کننده در انقلاب صحنه‌های مشابهی را، که خود آن شخص شاهد آن بوده است، زنده سازد. تمام این مناظر که از زندگی گرفته شده به بهترین وجهی روچه توده‌ها را منعکس می‌سازد - روچه‌ای که هر کنش انقلاب کبیر به ویژه در بطن آن مفهوم می‌گردد.

در بادی نظر شگفت‌انگیز می‌نماید که چگونه یک بیگانه، یک آمریکایی که زبان مردم را نمی‌دانسته و به نحوه زندگی خلق آشنا نبوده، توانسته است این چنین اثری به وجود آورد. علی‌الظاهر قاعده‌تا" این چنین کسی می‌باشد در هر قدم دچار اشتباهات مضحکی گردد و به بسیاری مسائل مهم سرسری بنگرد.

بیگانگان درباره‌ی روسیه شوروی به نحو دیگری چیز می‌نویسند. آنان یا به هیچ وجه حوادثی را که به وقوع پیوسته در ک نمی‌کنند، یا واقعیت‌های جداگانه را که غالباً "نمونه‌وار نیستند، گرفته و آن‌ها را تعمیم می‌دهند.

درست است که تعداد ناظران خارجی انقلاب اندک بوده است.

جان رید یک ناظر بی‌تفاوت نبود. او یک انقلابی پر شور، و کمونیستی بود که معنای حوادث و مفهوم نبرد بزرگ را در ک می‌کرد. این در ک به وی دیده‌ای تیزبین داد که بدون آن نمی‌توانست این چنین اثری به وجود آورد.

روس‌ها درباره انقلاب اکبر به نحو دیگری می‌نویسند. اینان یا به ارزیابی انقلاب می‌پردازند و یا آن وقایعی را تصویر می‌کنند که خود در آن شرکت داشته‌اند. کتاب جان رید منظره عمومی انقلاب واقعی توده مردم را عرضه می‌دارد

و از این جهت برای جوانان و برای نسل‌های آینده – آن‌هایی که انقلاب اکبر برای شان دیگر جزء تاریخ قرار می‌گیرد – دارای ارزش بزرگ ویژای است. کتاب رید نوعی حماسه است.

جان رید خود را با انقلاب روسیه پیوند داد. روسیه شوروی به او نزدیک بود و برای اوجای زادگاهش را گرفت. وی در این سرزمین به بیماری تیفووس در گذشت و در پای دیوار سرخ مدفون گردید. کسی که همانند جان رید مراسم تدفین قربانیان انقلاب را ترسیم کند وی را این چنین افتخاری می‌سزد.

ن. کروپسکایا

مقدمه مؤلف

کتاب حاضر بخش فشرده‌ای است از تاریخ متراکم بدان‌گونه که من شاهد آن بوده‌ام. مدعی هیچ چیز دیگر نیست جزء یک شرح تفصیلی از انقلاب نوامبر، آن هنگام که بلشویک‌ها در رأس کارگران و دهقانان قدرت دولتی روسیه را بدست آورده‌اند، آن را در اختیار شوراه‌ها قرار دادند.

قسمت عمده کتاب مربوط می‌شود به «پتروگراد سرخ» – پایتخت و قلب قیام. اما خواننده باید متوجه باشد که آن‌چه در پتروگراد صورت پذیر شد باشد که مایش مختلف و در فواصل مختلف در سراسر روسیه تقریباً یکسان تکرار شد. در این کتاب که نخستین مجلد از سلسله کتاب‌هایی است که من به رشته تحریر می‌کشم، خویشتن را به بیان حوادث روزانه که خود شاهد و ناظر آن‌ها بوده‌ام و یا آن‌چه از شهود قابل اعتماد شنیده‌ام، محدود می‌سازم. بدواً طی دو فصل، یعنی مقدمه و فصل اول، به نحو اختصار به شرح زمینه و علل انقلاب نوامبر می‌پردازم. من متوجه هستم که مطالعه این دو فصل کسالت‌آور است، اما این دو فصل برای فهم فصل‌های آینده اهمیت به سزاوی دارد.

مسائل بسیاری است که طبعاً در برابر خواننده قرار می‌گیرد: بلشویسم چیست؟ بلشویک‌ها چگونه سازمان دولتی‌ای به وجود آورند؟ اگر بلشویک‌ها قبل از انقلاب نوامبر طرفدار مجلس مؤسسان بودند چرا بعداً به نیروی اسلحه آن را برانداختند؟ اگر بورژوازی، تا آن‌گاه که خطر از ناحیه بلشویک‌ها برایش محسوس نبود با مجلس مؤسسان مخالفت می‌ورزیدند، چگونه بعداً مبدل به پرچم دار آن شد؟

این‌ها و بسیاری مسائل دیگر را نمی‌توان در این‌جا پاسخ گفت. نگارنده در مجلد دیگری «کورنیلوف تا برست‌لیتوفسک» که محتوى جریان انقلاب تا هنگام صلح با آلمان و شامل چگونگی خود جریان صلح است مسائل مزبور را مورد

بررسی قرار خواهم داد. در آن جا من منشاء و وظایف سازمان‌های انقلابی، تحولات روحیه توده‌های مردم، انحلال مجلس مؤسسان، ساختمان حکومتی شوروی، و نتایج مذاکرات برست‌لیتوفسک را تشریح خواهم کرد.

هنگامی که سخن از نفوذ و شهرت روز افزون بشویک‌ها می‌رود باید دانست که تلاش اقتصاد روسیه و ارتش روسیه نه در بیست و پنج اکتبر ۱۹۱۷ بلکه ماه‌ها قبل از آن، هم‌چون نتیجه ناگزیر و منطقی جریانی انجام گرفت که از سال ۱۹۱۵ آغاز گشت. مرجعین خود فروش که دربار سلطنت را بدست داشتند آگاهانه روسیه را به شکست کشانیدند تا صلح جداگانه‌ای را با آلمان زمینه‌سازی کنند. اکنون ما می‌دانیم که، هم کمبود اسلحه در جبهه که موجب عقب‌نشینی بزرگ تابستان ۱۹۱۵ گردید و هم کمبود خواربار در ارتش و در شهرهای بزرگ، در هم‌گسیختگی صنایع و حمل و نقل در سال ۱۹۱۶ – همه این‌ها بخشی بود از خراب‌کاری عظیمی که در لحظه تعیین کننده توسط انقلاب ماه مارس دچار وقهه شد.

در چند ماه نخستین، پس از آن که نظام نوین به حاکمیت دست یافت، علیرغم آشفتگی که ناگزیر ملازم با هر انقلابی است که به ۱۶۰ میلیون مردم به حد اعلی ستمدیده جهان آزادی می‌بخشد، هم وضع داخلی کشور وهم قدرت رزمی ارتش آن بی‌تردید بهبود پذیرفت.

ولی «ماه عسل» به درازا نکشید. طبقات ثروتمند فقط و فقط انقلابی را می‌خواستند که حکومت را از تزار بگیرد و به آن‌ها بسپارد. آن‌ها می‌خواستند روسیه جمهوری مشروطه‌ای هم‌چون فرانسه و ایالات متحده و یا سلطنت مشروطه‌ای نظیر انگلستان شود. ولی توده‌های مردم خواستار دموکراسی واقعاً کارگری و دهقانی بودند.

ویلیام انگلیش والینگ در کتاب خویش به نام «پیام روسیه» که شرح مختصری است از انقلاب ۱۹۰۵، رویه کارگران روسی را که بعدها تقریباً همگی در صف بلوسیسم قرار گرفتند بدین گونه تشریح می‌کند:

«آن‌ها (کارگران) می‌دیدند که حتی آزادترین حکومت‌ها، اگر به دست طبقات دیگر باشد، احتمالاً ناچارند مانند گذشته گرسنه باشند ... کارگر روسیه انقلابی است، ولی زورگو نیست. دگماتیک نیست، از خرد محروم نیست. او حاضر است پشت باریکادها بجنگد – و می‌داند که یعنی چه – او در بین کارگران سراسر جهان یگانه کارگری است که این را از روی تجربه شخصی خویش می‌داند. او آماده است و می‌خواهد علیه ستم گران – طبقه سرمایه‌داران – مبارزه کند و تا پایان مبارزه کند. ولی موجودیت طبقات دیگر را از یاد نمی‌برد. تنها چیزی که از آن‌ها می‌خواهد این است که، به هنگام در گرفتن توفانی که فرا می‌رسد، آن‌ها در این سو و در آن سو قرار گیرند ... آن‌ها (کارگران) تایید می‌کنند که سازمان‌های سیاسی آمریکا از سازمان‌های سیاسی آن‌ها بهتر است. ولی آن‌ها به هیچ روی نمی‌خواهند به جای مستبدی مستبد دیگر را (طبقه سرمایه‌دار را) بنشانند ... کارگران روسیه را در گروه‌های چند نفری در مسکو، در ریگا، در اودسا، تیرباران و اعدام کردند. آن‌ها را هزار هزار به زندان افکندند، به کویرها و مناطق قطبی تبعید کردند. و آن‌ها همه این‌ها را به جان خریدند نه به خاطر چیزی مانند امتیازات مشکوک کارگران گلدن‌فیلد یا کریپل کریک...»

بدین سبب است که در روسیه، در بحبوه جنگ، انقلاب سیاسی به انقلاب اجتماعی تکامل پیدا کرد و سرانجام عالی خود را در پیروزی بلوسیسم یافت.

آ. ج. ساک مدیر بوروی اطلاعاتی روسیه در امریکا که کارش خصوصیت با حکومت شوروی است چنین می‌گوید:

«بلشویک‌ها کاینے خود را با واگذاری مقام نخست وزیری به نیکلای لنین، و وزارت خارجه را به لئوتروتسکی، تشکیل دادند. تقریباً «بلافاصله پس از انقلاب ماه مارس معلوم بود که آن‌ها حتماً» حکومت را بدست خواهند گرفت. تاریخ بلشویک‌ها پس از انقلاب، تاریخ رشد دائمی آن‌هاست.»

بیگانگان و به ویژه امریکاییان غالباً بر روی «جهل» کارگران روسیه تکیه می‌کنند. راست است که آن‌ها به قدر مردم غرب تجربه سیاسی ندارند، در عوض، آن‌ها در سازمان‌های داوطلبانه خویش مکتبی عالی را گذرانیده‌اند. در سال ۱۹۱۷ کثوپراتیوهای مصرف در روسیه بیش از ۱۲ میلیون عضو داشت و شوراها به خودی خود تجسم معجز نمون نوع سازماندهی زحمت‌کشان روسیه است. علاوه بر این، شاید در سراسر جهان خلقی را نتوان یافت که به این خوبی تئوری سوسیالیستی و شیوه‌های به کار بستن آن را آموخته باشد. بینید ویلیام انگلشیل والینگ خصائص این مردم را چگونه شرح می‌دهد:

«اکثر کارگران روسی می‌توانند بخوانند و بنویسند. کشور طی سال‌های بسیار در حال آن‌چنان غلیان شدیدی است که در رأس مبارزه آن‌ها نه فقط نمایندگان پیش رو طبقه آن‌ها بلکه هم‌چنین عناصر انقلابی بسیاری از اقشار تحصیل کرده جامعه قرار گرفتند که با اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی رستاخیز روسیه به کارگران روح دمیدند...»

بسیاری از مؤلفان خصوصت خویش را نسبت به نظام شوروی چنین توجیه می‌کنند: «آخرین مرحله انقلاب روسیه، نه کم و بیش، مبارزه عناصر «حسابی» جامعه علیه خشونت بلشویک‌ها بوده است. «ولی واقعیت این است که طبقات ثروتمند بودند که با مشاهده رشد قدرت سازمان‌های انقلابی خلق مصمم شدند آن‌ها را سرکوب کنند و انقلاب را متوقف سازند. بورژوازی در تلاش برای دسترسی به این هدف سرانجام متولّ به وسائل مذبوهانه‌ای گردید. بورژوازی

برای در هم کوییدن دولت کرنسکی و شوراها، حمل و نقل را مختل کرد؛ به ایجاد هرج و مرج داخلی پرداخت؛ به منظور بر هم زدن کمیته‌های کارخانه‌ها، بسیاری از مؤسسات را تعطیل کرد؛ مقادیر زیادی سوخت و مواد خام را منهدم کرد؛ برای بر هم زدن کمیته‌های نظامی مجازات اعدام را از نو برقرار ساخت؛ و شکست در جبهه را نادیده گرفت.

همه این‌ها برای رشد درخشنان بشویسم غذایی بسیار عالی بود. بشویک‌ها در پاسخ به این اعمال مردم را به جنگ طبقاتی فراخواندند و شعار «حاکمیت به شوراها» را اعلام داشتند. مابین این دو جریان که در دو قطب مخالف جاری بود گروه‌بندی‌هایی قرار داشتند که تماماً "و یا قسماً" از بشویک‌ها پشتیبانی می‌کردند از جمله سوسیالیست‌های «معتدل» که عبارت بودند از منشویک‌ها، اسارها و چند حزب کوچک دیگر. این گروه‌بندی‌ها نیز در معرض حملات طبقات ثروتمند قرار گرفتند، ولی نیروی مقاومت آن‌ها را تئوری‌های خود آن‌ها نفی کرد. منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی اجمالاً "چنین عقیده داشتند که روسیه از لحاظ اقتصادی هنوز برای انقلاب اجتماعی رسیده نشده و تنها یک انقلاب سیاسی می‌تواند تحقق پذیر باشد. بر حسب تفسیر آن‌ها توده‌های روسی آنقدر آمادگی نداشتند که بتوانند قدرت را بدست گیرند. آن‌ها بر آن بودند که هرگونه اقدامی که در این جهت صورت بگیرد نتیجه اجتناب‌پذیرش ایجاد عکس‌العملی خواهد بود که امکان می‌دهد یک ابن وقت ستم گر نظام سابق را برقرار سازد؛ و نتیجه آن شد که چون سوسیالیست‌های «معتدل» به قدرت رسیدند از اعمال قدرت ترسیدند.

آن‌ها بر آن بودند که روسیه می‌باشد از همان مراحل تکامل اقتصادی بگذرد که غرب اروپا گذشته است، و سپس به همراه سایر کشورهای جهان به مرحله سوسیالیسم گسترده برسد. با این جهت آن‌ها طبعاً با صاحبان ثروت روسیه

عقیده مشترکی داشتند که روسیه بدوا" باید یک دولت پارلمانی باشد، منتها البته با برخی پیشبردها نسبت به دموکراسی غرب. آن‌ها بالنتیجه با اصرار خواستار همکاری طبقات ثروتمند در حکومت بودند.

این چنین موضعی با حمایت مستقیم از طبقات ثروتمند تنها گام کوچکی فاصله داشت. سوسیالیست‌های «معتدل» به بورژوازی احتیاج داشتند. اما بورژوازی از وجود سوسیالیست‌های «معتدل» مستغنى بود. این وضع منجر به آن گردید که ورزای سوسیالیست به ناچار و قدم به قدم و سرانجام در مجموع برنامه خود عقب بنشینند، در حالی که طبقه ثروتمند متعرض‌تر می‌شد.

و سرانجام، آن گاه که بلشویک‌ها با قاطعیت از هر گونه سازش امتناع ورزیدند، منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی، خود را در صف طبقات ثروتمند یافتند ... امروز در هر یک از کشورهای جهان همان پدیده کمایش دیده می‌شود.

به نظر من بلشویک‌ها نه تنها نیروی ویران‌گری نیستند، بلکه یگانه حزبی را دارند در روسیه با برنامه سازمانده و با قدرتی کافی برای تحقق بخشیدن به آن. اگر آن‌ها در آن لحظه که حکومت را بدست آوردند، پیروز نمی‌شدند به نظر من تردید زیادی نمی‌توان داشت که در آن صورت ارتش‌های امپراتوری آلمان در ماه دسامبر وارد پتروگراد شده بودند و مجدداً یک تزار در رأس روسیه قرار می‌گرفت...

هنوز هم که یک سال تمام از موجودیت حکومت شوراهای می‌گذرد، باز عادتاً از قیام بلشویک‌ها به عنوان «ماجراجویی» یاد می‌شود؛ توفانی بود که پیشاهنگی توده‌های زحمت‌کش وارد تاریخ می‌شد و به خاطر خواستهای وسیع و ساده آن‌ها همه چیز را در گروگذاشت. در آن موقع دیگر دستگاهی که می‌باشد اراضی بزرگ را بین دهقانان تقسیم کند به وجود آمده بود. کمیته‌های کارخانه‌ها

و اتحادیه‌های کار سازمان یافته بود و می‌بایست نظارت کارگران را بر صنایع
برقرار سازند. در هر ده، در هر شهرستان و هر استان شوراهای نمایندگان کارگران
و سربازان و دهقانان وجود داشتند و آماده بودند تا اداره امور محل را بدست
گیرند.

قطع نظر از هر نوع داوری درباره‌ی بلشویسم، این واقعیتی است انکار ناپذیر
که انقلاب روسیه یکی از بزرگ‌ترین حوادث تاریخ بشری است و پیروزی
بلشویسم پدیده‌ای دارای اهمیت جهانی. هنگامی که مورخین در جستجوی کشف
جزئیات تاریخ کمون پاریس هستند، به همان نحو هم می‌خواهند تمام آن‌چه را که
در ماه نوامبر در پتروگراد گذشته و روح و جوهر آن‌چه مردم را بدان‌گونه به
هیجان آورد بدانند: بدانند رهبران قیام چگونه بودند، چطور حرف می‌زدند و
چگونه عمل می‌کردند. با این نقطه نظر است که من به نگارش این کتاب مبادرت
ورزیده‌ام.

در این نبرد، من یک ناظر بی‌طرف نبوده‌ام، اما در میان حوادث آن روزهای
سترگ کوشیده‌ام رویدادها را از دید و جдан واقعه‌نگاری علاقمند به حقیقت
بنگرم.

ج. د نیویورک_ اول ژانویه ۱۹۱۸

ملاحظات رهنمون و توضیحات

برای یک خواننده عادی دشوار است که سازمان‌های گوناگون موجود در روسیه یعنی گروه‌های سیاسی، کمیته‌ها، کمیته‌های مرکزی، شوراهای دوماهان، اتحادیه‌ها_ را از هم تمیز دهد. بدین جهت من می‌خواهم درباره این سازمان‌ها اطلاعات و توضیحات مختصری بدهم.

احزاب سیاسی

به هنگام انتخابات مجلس مقتنه در پتروگراد هفده لیست و در برخی از استان‌های دیگر تا چهل لیست نامزدهای نمایندگی احزاب گوناگون وجود داشت. اما توضیحات زیر محدود است به هدف و ترکیب بعضی از احزاب سیاسی و گروه‌ها که اسمی آن‌ها در این کتاب آمده است. درباره برنامه و خصلت عمومی این سازمان‌ها من فقط می‌توانم مهم‌ترین نکات را ذکر کنم.

۱- انواع گوناگون سلطنت طلبان، اکتبریست‌ها و غیره. این گروه‌ها که زمانی قدرت زیاد داشتند دیگر به صورت علنی موجود نبودند. آن‌ها یا غیرعلنی فعالیت می‌کردند یا اعضاء آن‌ها به کادتها، که مرتباً به برنامه سلطنت طلبان نزدیک می‌شدند، پیوسته بودند. نمایندگان این دسته در این کتاب «رودزیانکو» و «شولگین» هستند.

۲- کادتها، این عنوان از حروف اول عنوان «حزب دمکرات هوادار قانون اساسی» اخذ شده است. نام رسمی این حزب «حزب آزادی خلق» است. در زمان تزار کادتها به صورت حزب بزرگ لیبرال طرفدار رفرم‌های سیاسی از صفووف ملاکان بیرون آمدند و بدین ترتیب تا حدودی به حزب متρقی امریکا شبیه بودند. در مارس ۱۹۱۷ زمانی که انقلاب انجام شد، کادتها اولین دولت موقت را تشکیل دادند. این دولت در آوریل سرنگون شد، زیرا به دفاع از هدف‌های امپریالیستی

متفقین و هم‌چنین به دفاع از هدف‌های دولت تزاری پرداخت. به همان اندازه که خصلت اجتماعی و اقتصادی انقلاب عمیق‌تر می‌شد، ماهیت ارتجاعی کادتها بیشتر بروز می‌کرد. نمایندگان آن‌ها در این کتاب «میلیوکوف» و «شاتسکی» هستند.

الف_ اتحادیه مردان جامعه، بعد از آن‌که کادتها به علت رابطه با کورنیلوف ضد انقلابی هرگونه وجهه‌ای را از دست دادند، در مسکو این جمعیت تشکیل شد. نمایندگان این گروه پست‌های وزارت را در آخرین دولت کرنسکی بدست آورند. آن‌ها خود را بالاتر از حزب معرفی می‌کردند. رهبران روش فکر آن‌ها کسانی چون «روذیانکو» و «شولگین» بودند. مدرن‌ترین بانک‌داران، بازرگانان و کارخانه‌داران به این گروه تعلق داشتند. آن‌ها این موضوع را تشخیص می‌دادند که با شوراها باید با اسلحه خود آن‌ها مبارزه کرد یعنی با تشکیلات اقتصادی. «لیانازوف» و «کونووالوف» نمونه رهبران این گروه‌اند.

۳- سوسیالیست‌های خلقی یا «ترودوویک‌ها» (گروه کار) که از لحاظ تعداد یک حزب کوچک بودند. اعضاء این گروه را روش فکران، مدیران شرکت‌های تعاونی و دهقانان مرتاجع تشکیل می‌دادند و با آن‌که خود را سوسیالیست می‌نامیدند، عملًا "مدافعان منافع بورژوازی کوچک" یعنی کارمندان و پیشه‌وران وغیره بودند. آن‌ها همان نظریات سازشگرانه‌ای را داشتند که «گروه کار» در دوران دومای تزاری از آن پیروی می‌کرد. گروه اخیر قبل از هر چیز نماینده دهقانان بود. کرنسکی رهبری «ترودوویک‌ها» را در دومای تزاری به عهده داشت. سوسیالیست‌های خلقی یک گروه ناسیونالیستی بودند و بیانگران آن‌ها در این کتاب «پهشه‌خونوف» و «چایکوفسکی» هستند.

۴- حزب کارگری سوسیال‌دمکرات روسیه_ یک حزب مارکسیستی بود که در کنگره ۱۹۰۳ در اثر اختلاف نظر بر سر مسئله تاکتیک به دو جناح منشعب

شدند_ اکثریت (بلشینستوو) و اقلیت (منشینستوو)_ از آن جا نام بلشویک یعنی از جناح اکثریت و نام منشویک یعنی از جناح اقلیت پدید آمد.

الف_ منشویک‌ها، به انواع گوناگون سوسیالیست‌هایی اطلاق می‌شد که می‌پنداشتند جامعه می‌تواند با سیر طبیعی و خودپو به سوسیالیسم برسد. همه این گروه‌ها ناسیونالیست بودند. این حزب زمانی سوسیالیست‌های روشن فکر را که تحت نفوذ انحصارات متشکله به وسیله ثروتمندان بودند در صفواف خود مشکل کرده بود و چون نتوانست نفوذ آن‌ها را از خود دور کند به طرفداری از آن‌ها برخاست. نمایندگان این گروه در این کتاب «دان»، «لیبر» و «تسره تلی» هستند.

ب- منشویک‌های انترناسیونالیست. این‌ها جناح رادیکال منشویک‌ها را تشکیل می‌دادند و با هر گونه اتحاد طبقات توانگر مخالف بودند؛ با وجود این حاضر نبودند ارتباط خود را با منشویک‌های محافظه کار کاملاً قطع کنند. آن‌ها هم‌چنین با دیکتاتوری پرولتاریا که بلشویک‌ها بیانگر آن بودند مخالفت می‌ورزیدند. تروتسکی مدت‌ها عضو این گروه بود. «مار توف» و «مارتینوف» رهبری این گروه را به عهده داشتند.

ج- بلشویک‌ها. اکنون حزب خود را حزب کمونیست می‌نامند تا گستاخانه خود را با سوسیالیسم «پارلمانی» و پیروان نظرات «اعتدالی» تصریح کنند. بلشویک‌ها قیام فوری پرولتاریا مطالبه می‌کردند تا با تصرف قدرت حاکمه و صنایع، زمین، منابع طبیعی و مؤسسات مالی، تحقق سوسیالیسم را تسريع کنند. این حزب بیانگر اراده کارگران صنعتی و هم‌چنین بخش اعظم دهقانان تهیید است. واژه «بلشویک» نباید «ماکزیمالیست» ترجمه شود. ماکزیمالیست‌ها گروه خاصی هستند (به ۵ ب مراجعه شود)

د- سوسیالیست‌های متحد یا انترناسیونالیست‌ها که ضمانته نام روزنامه خود یعنی «نووا یاژین» (زنگی نوین) مشهور بودند و گروه کوچکی از روشن فکران را

در بر می گرفتند که تقریباً هیچ کارگری در بین خود نداشتند. این گروه برنامه‌ای همانند برنامه منشویک‌های انتربالیست داشت فقط با این تفاوت که نه به بشویک‌ها می‌پیوست و نه به منشویک‌ها. نمایندگان آن در این کتاب «آولوف» و «کراماروف» هستند.

ح- بدینستوو (وحدت). گروه بسیار کوچک و ناچیزی که تقریباً فقط از پلخانوف پیروی می‌کرد. پلخانوف در اواخر عمر مشی شوینیستی اتخاذ کرد و حتی از منشویک‌ها هم محافظه کارتر شد. بعد از قیام بشویکی این گروه منحل گردید.

۵- حزب سوسیال رولوسیونرها. این‌ها را بر حسب حروف اول اسم شان «اس‌ار» می‌نامیدند. نخست حزب انقلابی دهقانی بود و روش تروریستی داشت. پس از انقلاب مارس تعداد اعضاش، که هیچ‌گاه سوسیالیست نبودند، رو به ازدیاد رفت و از آن پس فقط از لغو مالکیت خصوصی- مشروط بر آن که به مالکین غرامت پرداخت شود- پشتیبانی می‌کرد. بالاخره وضع انقلابی بین دهقانان، که هر روز قوت می‌گرفت، آن‌ها را مجبور کرد که از مسئله غرامت صرف نظر کنند. در پاییز سال ۱۹۱۷ جوانان و روشن‌فکران، این حزب را ترک کردند و به «حزب سوسیال رولوسیونرهای چپ» پیوستند. حزب قدیمی که جناح رادیکال، آن‌ها را «حزب سوسیال رولوسیونرهای راست» می‌نامید، همان سیاست منشویک‌ها را در پیش گرفت و با آن‌ها همکاری می‌کرد. «سوسیال رولوسیونرهای راست» نمایندگی دهقانان مرفعه، روشن‌فکران و افراد غیرسیاسی مناطق روستایی را به عهده داشتند. رهبران آن‌ها در این کتاب «اوکستیف»، «گوتس»، «کرنسکی»، «چرنوف» و «بابوشکا» و «برش کوتسکایا» هستند.

الف- سوسیال رولوسیونرهای چپ- با وجود این که از لحاظ تئوری با برنامه بشویک‌ها درباره دیکتاتوری پرولتاریا موافق بودند، ولی در ابتدا از پیوستن به تاکتیک قاطع بشویک‌ها خودداری کردند. «سوسیال رولوسیونرهای چپ» در

دولت شوراهای شرکت کردند و رهبری چند کمیساریا و از آن جمله کمیساریای ملی کشاورزی را به عهده گرفتند. چندبار از کابینه خارج شدند و باز گشتند. عده زیادی از دهقانان که از «سوسیال رولوسیونرهای راست» پیوند گستاخ بودند به این‌ها پیوستند و در نتیجه این حزب به حزب بزرگ دهقانی مبدل شد. آن‌ها پشتیبان دولت شوراهای بودند و برای ضبط بلاعوض املاک مالکان بزرگ مبارزه می‌کردند. رهبران آن‌ها عبارت بودند از بانو «اسپیریدونوا»، «کاره‌لین»، «کامکوف» و «کالاگایف».

ب- ماقزیمالیست‌ها. این گروه در سال ۱۹۰۵ از حزب سوسیال رولوسیونرهای جدا شده بود. آن زمان آن‌ها جنبش دهقانی نیرومندی را رهبری می‌کردند که از اجرای فوری یک برنامه اجتماعی افراطی طرفداری می‌کرد و سپس به یک گروه ناچیز آنارشیست دهقانی بدل شدند.

سنن پارلمانی

کار کنفرانس‌ها و کنگره‌های روسیه بیشتر بر وفق سنن رایج در کشورهای قاره اروپا انجام می‌گیرد، نه بر وفق سنن کشور ما. نخستین اقدام به‌طور کلی انتخاب هیئت رئیسه است. هیئت رئیسه کمیته‌ای است که صدارت جلسه را به عهده دارد. اعضاء این کمیته عبارتند از نمایندگان گروه‌ها و احزاب سیاسی که در جلسه شرکت دارند و متناسب با تعداد اعضاء هریک از آن‌ها انتخاب می‌شود. هیئت رئیسه دستور کار جلسه را معین می‌کند و هر یک از اعضای آن طبق تصمیم صدر می‌توانند به نوبت جلسه را اداره کنند.

هر مسئله‌ای ابتدا به‌طور کلی مطرح می‌گردد و بعد درباره آن بحث می‌شود. در آخر هر جلسه احزاب مختلف قطع نامه‌های خود را پیشنهاد می‌کنند و درباره هر یک جداگانه رأی گیری می‌شود. ممکن است اتفاق بی‌افتد، و اغلب هم اتفاق می‌افتد، که دستور کار جلسه در همان نیم ساعت اول کنار گذاشته شود. به استناد

«فوریت» خاص یک مسئله که تقریباً همیشه از طرف جلسه پذیرفته می‌شود، هر کس می‌تواند از جا بلند شود و درباره نکات مورد نظر خویش اظهار عقیده کند. شرکت کنندگان بر جلسه تسلط دارند. کار اداره کننده جلسه از حدود زنگ زدن برای برقراری نظم یا تذکر به ناطقین فراتر نمی‌رود. کار اصلی جلسه در جلسات فراکسیون‌های احزاب و گروه‌های مختلف انجام می‌شود که اغلب با رأی مخفی است و نمایندگان آن رؤسای فراکسیون‌ها هستند. در نتیجه این امر درباره هر مسئله مهم و هر رأی گیری کار جلسه متوقف می‌شود تا فراکسیون‌های گروه‌ها و احزاب مختلف بتوانند گردد. هم آیند.

شرکت کنندگان در جلسه یا با شور تمام برای ناطق کف می‌زنند و یا با بانگ رسا مخالفت خود را اعلام می‌دارند و در این موارد قواعدی را که هیئت رئیسه مقرر داشته است، مراعات نمی‌کنند. الفاظ زیر در این جلسات زیاد بگوش می‌خورند: «پرسیم!» (خواهش می‌کنم، ادامه بدھید)، «پروايلنو!»، «اتورونو!» (صحیح است! درست است!), «داولنو!» (کافی است!), «دالوی!» (برو پی کارت!), «پازو!» (اضاح) و «پیشه» (ساخت).

سازمان‌های توده‌ای

۱- «سویت‌ها» (شوراهای واژه). واژه «سویت» به معنی شورا است. در زمان تزار رشورای دولتی دایر بود. از زمان انقلاب به بعد این واژه بیش از پیش به پارلمان منتخب اعضای سازمان‌های اقتصادی زحمت‌کشان اطلاق می‌گردد که شورای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان - نامیده می‌شود؛ من نیز از واژه «سویت» همین معنی را به کار برده‌ام و در جاهای دیگر واژه «شورا» را گذاشته‌ام.

علاوه بر شوراهای منتخب هر شهر و هر ده روستیه (و در شهرهای بزرگ علاوه بر این شوراهای و شوراهای بخش) شوراهای استان و کمیته اجرائیه مرکزی

شوراهای سراسر روسیه در پایتخت نیز وجود دارند. (مراجعه شود به توضیح مربوط به «کمیته مرکزی»)

بعد از انقلاب مارس (منظور همان انقلاب دوم روسیه یعنی انقلاب بورژوا دمکراتیک است که به تقویم قدیم در نیمه دوم فوریه سال ۱۹۱۷ و به تقویم جدید در نیمه اول مارس ۱۹۱۷ انجام گرفت. م) تقریباً در همه جا شوراهای نمایندگان کارگران با شوراهای نمایندگان سربازان متعدد شدند. درباره مسائلی که به مصالح خاص آنها مربوط می‌شد، شعبه‌های شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به طور فوق العاده گرد می‌آمدند. شوراهای دهقانی تازه بعد از تصرف قدرت حاکمه توسط بلشویک‌ها، به شورای نمایندگان کارگران و سربازان پیوستند. آنها نیز مانند کارگران و سربازان مشکل شده بودند و تحت رهبری کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی سراسر روسیه که در پایتخت قرار داشت، فعالیت می‌کردند.

۲- اتحادیه‌ها. با وجودی که آنها اغلب اتحادیه‌های صنعتی بودند، خود را اتحادیه‌های صنفی می‌نامیدند؛ به هنگام انقلاب اکابر چهارمیلیون نفر را در بر می‌گرفتند. این اتحادیه‌ها در اتحادیه سراسری روسیه متعدد شده و شکل خاصی از فدراسیون روسی کارگری بودند. (ظاهراً) جان رید در اینجا به فدراسیون کارگری امریکا اشاره می‌کند).

۳- کمیته‌های کارخانه‌ها. این سازمان‌ها که به‌طور خود به خودی از طرف کارگران در کارخانه‌ها برای کنترل تولید تشکیل شده بودند در محیط هرج و مرج سازمان اداری که انقلاب پدید آورده بود می‌کوشیدند مواضع خود را تثیت کنند. این کمیته‌ها با اقدامات انقلابی خویش اداره امور کارخانه‌ها را در دست خود می‌گرفتند. کمیته‌های مزبور یک سازمان کل در پتروگراد داشتند که یک کمیته‌مرکزی در رأس آن قرار داشت و با اتحادیه‌ها همکاری می‌کرد.

۴- دوما. کلمه دوما کم و بیش به معنای «مجلس مشورتی» است. دوما

قدیم تزاری که تا شش ماه پس از انقلاب با شکل کمی دمکراتیک تر هنوز وجود داشت، در سپتامبر ۱۹۱۷ به مرگ طبیعی در گذشت. دومای شهری که در این کتاب از آن سخن می‌رود، یک مجلس مشورتی شهری تجدید سازمان یافته بود که اغلب «خودگردانی شهری» نامیده می‌شد. این دوما با رأی مستقیم و مخفی انتخاب می‌شد؛ پس از انقلاب اکتبر پشتیبانی توده‌ها را از دست داد.

۵- زمستوها. این کلمه کم و بیش به معنای «مجلس مشورت دهقانی» است.

در دوران تزاری زمستوها گروه‌های نیمه‌سیاسی - نیمه‌اجتماعی بودند که وظایف اداری محدودی در دهات انجام می‌دادند. بخش اعظم آن‌ها زیر سلطه لیبرال‌هایی از قشر مالکان بزرگ قرار داشت. فعالیت مهم آن‌ها تاسیس مدرسه و مؤسسات اجتماعی برای دهقانان بود. در زمان جنگ آن‌ها تامین خواربار و لباس برای ارتش و هم‌چنین خرید از خارجه را به عهده گرفتند و در بین سربازان فعالیت‌هایی کم و بیش همانند فعالیت اتحاد جوانان مسیحی در جبهه انجام می‌دادند. بعد از انقلاب مارس زمستوها خصلت دمکراتیک بیشتری به خود گرفتند، زیرا در نظر بود ارگان‌های دولتی دردهات به آن‌ها واگذار شود. اما آن‌ها نیز مانند دو ماهای شهری نتوانستند به فعالیت خود علیه شوراها ادامه دهند.

۶- کوپراتیوها. این واژه را باید به مفهوم شرکت‌های تعاونی مصرفی

کارگران و دهقانان تلقی کرد که قبل از انقلاب روسیه چندین میلیون عضو داشتند. این کوپراتیوها که به وسیله لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های «معتدل» تشکیل شده بودند مورد پشتیبانی گروه‌های سوسیالیست‌های انقلابی قرار نگرفتند، زیرا در برابر واگذاری کامل وسایل تولید و توزیع به زحمتکشان راه حل‌های دیگری عرضه می‌داشتند. پس از انقلاب مارس کوپراتیوها به طور سریع توسعه پیدا کردند و تحت تسلط سوسیالیست‌های خلقی، منشوبیک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرها قرار گرفتند

و تا انقلاب اکتبر خصلت یک نیروی سیاسی محافظه کار را داشتند. با وجود این نباید فراموش کرد که پس از فروپاشیدگی مؤسسات پیشین بازرگانی و حمل و نقل همین کوپراتیوها مواد غذایی لازم برای روسیه تامین می کردند.

۷- کمیته های ارتشی. این کمیته ها به وسیله سربازان در جبهه تشکیل شدند تا علیه نفوذ ارتجاعی افسران رژیم کهنه مبارزه کنند. هر گروهان، هر هنگ، هر تیپ، هر لشکر و هر واحد بزرگ تر یک چنین کمیته ای داشت. به عنوان سازمان کل یک کمیته ارتشی انتخاب شد.

۸- کمیته های ناویان. این کمیته نظیر کمیته های ارتشی در نیروی دریایی بودند.

کمیته مرکزی

در بهار و تابستان سال ۱۹۱۷ کنگره سازمان های مختلف سراسر روسیه تشکیل شد: کنگره ملی کارگران، کنگره ملی سربازان و شوراهای دهقانی، اتحادیه ها، کمیته های کارخانه ها، کمیته های ارتشی و نیروی دریایی و علاوه بر این ها کنفرانس هایی در داخل ارتش و نیروی دریایی، کنگره کوپراتیوها و کنگره ملیت ها و غیره برگزار شدند. هریک از این کنگره ها یک کمیته مرکزی با یک کمیته اجراییه مرکزی تشکیل می داند تا منافع خاص خود را در دولت تحقق بخشنند. پس از آن که دولت وقت رو به ضعف رفت، این کمیته های مرکزی اختیارات روزافزون سازمان اداری را در دست خود گرفتند. مهم ترین کمیته های مرکزی که در این کتاب نام برده می شود عبارتند از:

شورای کل اتحادیه ها- در زمان انقلاب ۱۹۰۵ پروفسور «میلیو کوف» و لیبرال های دیگر اتحادیه ای به نام «اتحادیه روشن فکران صاحب مشاغل آزاد» یعنی پژوهشگان، حقوق دانان و غیره داشتند. این ها در یک سازمان مرکزی به نام «شورای اتحادیه ها» متحد شدند. در سال ۱۹۰۵ آن ها از دمکراسی انقلابی طرفداری

می کردند، ولی در ۱۹۱۷ در رأس کارمندان دولتی مخالف قدرت حاکمه شوراهای علیه قیام بلویک‌ها به مبارزه برخاستند.

کمیته اجراییه مرکزی- کمیته اجراییه مرکزی شوراهای سراسری نمایندگان کارگران و سربازان.

سنترال فلوت- کمیته مرکزی نیروی دریایی.

ویکژل- کمیته اجراییه سراسری راه آهن که بر حسب حروف اول واژه‌های روسی آن «ویکژل» نامیده می‌شد.

سازمان‌های دیگر

گاردسرخ- کارگران مسلح فابریک‌های روسیه- گاردسرخ نخستین بار در دوران انقلاب ۱۹۰۵ تشکیل شد و در انقلاب مارس ۱۹۱۷، زمانی که برای نظم و آرامش در شهرها احساس می‌شد، دوباره بر روی صحنه آمد. افراد گاردسرخ مسلح بودند و تمام تلاش‌های دولت برای خلع سلاح آن‌ها عقیم ماند. هر بار که انقلاب با بحران روبرو می‌شد، افراد گاردسرخ با شور و هیجان انقلابی، به خیابان‌ها می‌ریختند.

گاردسفید- داوطلبانی از محافل بورژوازی که در آخرین مراحل انقلاب پدید آمدند تا از مالکیت خصوصی، که بلویک‌ها تصمیم به الغای آن داشتند، دفاع کنند. بیشتر آن‌ها دانشجو بودند.

تکینسی- (Tekinzy) به اصطلاح «لشکر وحشی» در ارتش- افراد این لشکر از مسلمانان آسیای میانه و از مزدوران کورنیلوف بودند. شهرت آن‌ها در اطاعت کورکورانه و سفاکی در جنگ بود.

گردان مرگ یا **گردان ضربتی**- این عنوان اصولاً در جهان به «گردان زن‌ها» اطلاق می‌شد. اما گردانی هم از مردان به این عنوان وجود داشت. این گردان

را در تابستان ۱۹۱۷ کرنسکی تشکیل داد تا از قهرمانی آن‌ها برای بالا بردن انصباط و نیروی مبارزه در ارتش استفاده کند. گردان مرگ از جوانان شوینیست متعصب تشکیل می‌شد که اغلب شان فرزندان طبقات مالک بودند.

اتحادیه افسران- سازمان ارتقای افسران در ارتش- وظیفه این سازمان

مبارزه با قدرت سیاسی روزافزون کمیته‌های ارتشی بود.

سوران سنت گئورگ- صلیب سنت گئورگ در قبال ابراز شهامت در جنگ داده می‌شد. صاحب این صلیب خود به خود جزو «سوران سنت گئورگ» می‌شد. این سازمان برای تقویت روحیه نظامی گری می‌کوشیدند و در این زمینه نقشی عمده ایفا کرد.

اتحادیه دهقانان- در سال ۱۹۰۵ یک سازمان انقلابی بود، ولی در سال

۱۹۱۷ به مدافعان منافع دهقانان مرغه بدل شد و علیه قدرت روز افزون شوراهای نمایندگان دهقانان و هدف‌های آن مبارزه می‌کرد.

زمینه کلی

در اوخر سپتامبر ۱۹۱۷ یک پرسور علوم اجتماعی، که از خارج برای مشاهده وضع روسیه آمده بود، در شهر پتروگراد از من دیدن کرد. سوداگران و روشن فکران به او گفته بودند که انقلاب قوس نزولی خود را طی می کند، و او نیز در این زمینه مقاله‌ای نوشتہ بود. پس آن گاه به مسافت خود در نقاط مختلف کشور ادامه داد؛ شهرهای صنعتی را دیدن کرد؛ با کمیته‌های دهقانی تماس گرفت و با نهایت حیرت دریافت که انقلاب در حال اعتلاء و گسترش است. درین مزدبگیران و زحمت کشان ده معمولاً^۱ این صدا به گوش می‌رسد: «تمام زمین‌ها از آن کشاورزان»، «تمام کارخانه‌ها از آن کارگران». واگر این پرسور سری به جبهه می‌زد از زبان تمام افراد ارتش سخن از صلح می‌شد.

پرسور متوجه ماند. اما تحریر او موردی نداشت. هر دو این ملاحظات صحیح بود. طبقات صاحب مکنت محافظه کارتر، و توده‌های مردم رادیکال‌تر می‌شدند. محافظ سوداگری و روشن فکری روسیه به‌طور کلی دارای این نظریه بودند که انقلاب به قدر کافی جلو رفته و بیش از حد معمول به طول کشیده است و اینک هنگام آن است که سر و صورتی به کارها داده شود - گروه مسلط سوسیالیست‌های «اعتدالی» و منشیک‌های آبورونتسی و سوسیالیست‌های انقلابی نیز که پشتیانان حکومت کرنسکی بودند چنین می‌اندیشیدند. در روز بیست و هفت اکتبر (چهاردهم اکتبر) روزنامه ارگان رسمی سوسیالیست‌های «اعتدالی» چنین نوشت:

«درام انقلاب دارای دو پرده است: ویران کردن کنه‌ها، ایجاد نظام تازه. پرده اول به قدر کافی به طول انجامیده است و اینک هنگام آن است که پرده دوم آغاز گردد - هرچه ممکن است سریع‌تر.» یک انقلابی بزرگ می‌گفت: «دوستان! بشتابیم

تا به انقلاب پایان بخشیم! آن کس که کار انقلاب را به درازا می‌کشاند میوه آن را نخواهد چید.»

اما در بین توده‌های کارگر، سرباز، و دهقان این باور قویاً رسوخ داشت که پرده اول هنوز به پایان نرسیده است: در جبهه بین کمیته سربازان با افسرانی که عادتاً نمی‌توانستند به سرباز به مثابه یک انسان بنگرنند پیوسته برخوردهایی رخ می‌داد؛ در پشت جبهه کمیته‌های ارضی منتخب دهقانان به جرم تلاش برای اجرای مقررات دولتی درباره زمین به زندان گسیل می‌شدند؛ کارگران کارخانه‌ها علیه فهرست‌های سیاه و علیه اخراج‌های دسته جمعی مبارزه می‌کردند؛ بیشتر از این-تعییدی‌های سیاسی را که اینک به کشور باز می‌گشتند به عنوان افراد «ناباب» به داخل راه نمی‌دادند؛ حتی مواردی پیش می‌آمد که کسانی که از خارج به ده باز می‌گشتند به خاطر فعالیت انقلابی سال ۱۹۰۵ خویش به زندان می‌افتدند.

پاسخ سوسیالیست‌های «معتلل» به انواع نارضایی‌های متعدد مردم یکی بود: صبر کنید تا مجلس مؤسسان در ماه دسامبر تشکیل شود. اما این جواب توده‌ها را قانع نمی‌کرد. مجلس مؤسسان البته خوب است، اما مسائل مشخصی وجود داشت که انقلاب روس به خاطر آن‌ها انجام گردیده بود - به خاطر تحقق بخشیدن به آن‌ها جان باختگان انقلاب در گورستان برادران در میدان مارس می‌پوسیدند و این هدف‌ها، قطع نظر از این که مجلس مؤسسان تشکیل شود یا نشود، می‌بایست تحقق پذیرد: صلح، زمین به دهقانان، نظارت کارگران بر کارخانه‌ها. مجلس مؤسسان از امروز به فردا، و از فردا به پس فردا موکول شده بود. از کجا که باز هم آنقدر به تاخیر نیفتند تا آن‌گاه که مردم به حدی آرام بگیرند که حاضر شوند خواست‌های خود را تعديل کنند! به هر حال، هشت ماه از انقلاب می‌گذشت و نتایج حاصله بسیار ناچیز بود.

در این گیرودار سربازان خود شروع کردند این که مسئله صلح را صاف و ساده از طریق فرار حل کنند. دهقانان خانه‌های اربابی را آتش می‌زدند و املاک وسیع را تصرف می‌کردند. کارگران دست به خراب کاری و اعتصاب می‌زدند ... و البته کاملاً "طبیعی است که کارخانه‌داران و ملاکین و افسران ارتش تمام مساعی خود را بکار می‌برند تا از هر گونه سازش بر مبنای دمکراتیک جلوگیری کنند ... اسلوب کار حکومت موقت بین رفوهای نیم بند و اقدامات شدید برای سرکوبی نوسان داشت. دستوری که از طرف وزیر کار، که سوسيالیست بود، صادر گردید به همه کمیته‌های کارگری فرمان می‌داد که تنها پس از ساعات کار می‌توانند به دور هم گردآیند. در بین دسته‌های نظامی در جبهه، آژیتاتورهای احزاب سیاسی مخالف توقيف می‌شدند؛ روزنامه‌های رادیکال به قید توقيف در می‌آمدند؛ درباره مبلغین انقلابی احکام اعدام صادر می‌کردند؛ اقداماتی برای خلع سلاح کردن گاردسرخ به عمل می‌آمد و برای حفظ انتظام در ایالات قزاق اعزام می‌شد.

این اقدامات از طرف سوسيالیست‌های «معتل» و رهبران آن‌ها، که در کابینه شرکت داشتند و همکاری با طبقات ثروتمند را ضرور می‌دانستند، پشتیبانی می‌شد. توده مردم به سرعت از آن‌ها روی بر می‌گردانیدند و به سوی بشنویک‌ها می‌رفتند که خواستار صلح، زمین، نظارت کارگران بر صنایع و ایجاد حکومت کارگری بودند. در سپتامبر ۱۹۱۷ بحرانی در گرفت: کرسکی و سوسيالیست‌های «معتل» علیرغم خواست اکثریت عظیم مردم موفق شدند با شرکت طبقات ثروتمند حکومت ائتلافی تشکیل دهنند. در نتیجه منشویک‌ها و سوسيالیست‌های انقلابی اعتماد مردم را نسبت به خود برای همیشه از دست دادند.

چگونگی مناسبات توده‌های مردم با سوسياليست‌هاي «معتدل» ضمن مقاله‌اي که اوایل اکتبر (اواخر سپتامبر) در روزنامه «راه کارگری» (راپوچی پوت) تحت عنوان «وزیران سوسياليست» انتشار یافت به نحو برجسته‌ای بيان گردیده است.

فهرست خدمات آن‌ها را بنگرید:

تسره‌تلی: کارگران را خلع سلاح کرد، به اتفاق ژنرال پولوتسف سربازان انقلابی را «آرام» ساخت، حکم اعدام را برای سربازان تایید نمود.

اسکوییل: از آن‌جا شروع کرد که وعده داد سود سرمایه‌داران را تمام و کمال از آن‌ها بگیرند، و کار را به آن‌جا پایان داد که در صدد انحلال کمیته‌های کارخانه‌ای کارگران برآمد.

اوکسینتیف: چند صد نفر دهقانان را که اعضاء کمیته‌های ارضی بودند به زندان افکند و چند ده روزنامه کارگران و سربازان را تعطیل کرد.

چرنوف: فرمان تزار را درباره انحلال سیم (پارلمان) فنلاند امضاء کرد.

سارینکوف: صاف و ساده با ژنرال کورنیلوف متحد شد و فقط در نتیجه شرایطی خارج از اختیار او نتوانست پتروگراد را به این «منجی» وطن تسلیم کند.

زارودنی: با موافقت الکسانسکی و کرنسکی هزاران کارگر، ملوان و سرباز انقلابی را به زندان افکند.

نیکیتین: نقش یک ژاندارم عادی را علیه کارگران راه آهن ایفا کرد.

کرنسکی: بهتر است درباره او سکوت کنیم. فهرست خدمات این یکی بسیار طولانی است ...»

کنگره نمایندگان ناوگان بالتیک در هلسینگفورس قطعنامه‌ای تصویب کرد که چنین آغاز می‌شود:

«از کمیته‌های شورای کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه و از مرکز ناوگان، بر کناری فوری کرنسکی - این به اصطلاح «سوسياليست» و یا به اصطلاح

سوسیالیست و ماجراجوی سیاسی - به مثابه شخصی که با شانتاز سیاسی بی‌شرمانه به سود بورژوازی انقلاب را بدنام می‌کند و آن را به نابودی می‌کشاند و نیز به همراه آن تمام خلق انقلابی را به فنا سوق می‌دهد، از رأس حکومت موقع خواسته شود...»

نتیجه مستقیم همه این‌ها افزایش و گسترش حیثیت بلشویک‌ها بود.

از ماه مارس به بعد، از آن‌گاه که سیل خروشان حملات کارگران و سربازان، قصر تاورید را در هم کوبید و دومای دولتی متزلزل را ناگزیر ساخت تا قدرت حاکمیت عالی سراسری روسیه را بدست گیرد، پیوسته این توده‌های کارگر و دهقان و سرباز بودند که هر گونه چرخشی را در امر انقلاب باعث می‌شدند. آن‌ها بودند که وزارت میلیوکوف را بر انداختند؛ شوراهای آن‌ها بود که شرایط صلح روسیه را به جهانیان عرضه داشت: «بدون الحق، بدون غرامت، با حق تعیین سرنوشت برای همه خلق‌ها».

و باز در ماه ژوئیه، این قیام خود به خودی پرولتاریای غیر متشکل بود که بار دیگر به قصر تاورید حمله برد تا از شوراهای بخواهد که امور دولتی روسیه را بدست بگیرند.

بلشویک‌ها که در آن ایام یک فرقه سیاسی کوچکی بودند خویشتن را در رأس این جنبش قرار دادند. در نتیجه شکست فلاکت‌بار قیام، افکار عمومی علیه آن‌ها جریان یافت. توده‌های فاقد رهبری که به دنبال آن‌ها بودند به سوی ویبورگ، که به مثابه سنت آتسوان پتروگراد می‌باشد، بازگشتند. پس از آن دوران شکار وحشیانه بلشویک‌ها آغاز گردید: صدها نفر به زندان افتادند - از آن جمله تروتسکی، بانو کولوانتای، و کامنیف. لینین و زینویف برای اجتناب از توقيف اجباراً پنهان شدند. مطبوعات بلشویک‌ها را تعطیل و توقيف می‌کردند. پرووکاتورها و

مرتعین فریاد بر آوردند که بلشویک‌ها عامل آلمان هستند تا آن‌جا که مردم جهان باورشان شد.

اما حکومت موقت در اثبات این اتهامات عاجز ماند. اسنادی که به موجب آن‌ها از توطئه با آلمانی‌ها سخن می‌رفت، همه مجعلو از کار در آمدند. بلشویک‌ها یکی پس از دیگری بدون محاکمه، تنها به قید التزام شفاهی و یا حتی بدون التزام، از زندان آزاد شدند تا آن‌جا که تنها شش تن از آن‌ها در زندان باقی ماندند.

ناتوانی و بی تصمیمی حکومت موقت را، که ترکیب آن پیوسته در حال تغییر بود، هیچ کس نمی‌توانست انکار کند. بلشویک‌ها بار دیگر شعرا را که در نظر توده‌ها بسیار گرامی بود به میان کشیدند: «تمام قدرت به شوراها». و طرح این شعار به هیچ وجه نمی‌توانست چیزی به سود خود بلشویک‌ها تلقی شود، زیرا در آن روزها اکثریت شوراها در دست سوسيالیست‌های «معتل» یعنی بدترین دشمنان آن‌ها بود.

اما مهم‌تر آن بود که آن‌ها تمايلات ساده و ناپخته کارگران و سربازان و دهقانان را گرفته آن را اساس برنامه نزدیک و فوری خود قرار دادند. بدین نحو هنگامی که منشویک‌های آبورونتسی و سوسيالیست‌های انقلابی خود را به سازش با بورژوازی آلوده می‌کردند بلشویک‌ها به سرعت توده‌های روسی را به سوی خود می‌کشانیدند - در ماه ژوئیه مورد پی‌گیر و منفور بودند، اما در ماه سپتامبر کارگران پایتحت، ناویان بالتیک، و سربازان، تقریباً همگی به سوی هدف آن‌ها جلب شده بودند. انتخابات شهرداری‌های شهرهای عمده در ماه سپتامبر بسیار جالب بود: از ۷۰ درصد آرایی که در ماه ژوئن نصیب منشویک‌ها و سوسيالیست‌های انقلابی شده بود اینکه تنها ۱۸ درصد به سود آن‌ها باقی می‌ماند

...

برای ناظرین خارجی یک مطلب نامفهوم بود، و آن این که کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای کمیته های مرکزی ارتش و دریاداری و کمیته برخی از اتحادیه ها، به خصوص کمیته مرکزی کارگران پست و تلگراف و کارگران راه آهن، با شدت هر چه تمام تر مخالف بشویک ها بودند. این کمیته های مرکزی در اواسط تابستان و یا حتی قبل از آن یعنی در موقعی انتخاب شده بودند که منشویک ها و سوسيالیست های انقلابی وسیع ترین پیروان را داشتند، در حالی که اکنون با تمام قوا می کوشیدند هر گونه تجدید انتخاباتی را به تعویق اندازن.

چنان که مثلاً "کنگره سراسری روسیه بر طبق اساسنامه شورای نمایندگان کارگران و سربازان می بایست در ماه سپتامبر تشکیل شود، اما کمیته اجرائیه مرکزی به بهانه این که به وقت تشکیل مجلس مؤسسان فقط دو ماه مانده است و در آن موقع هم شوراهای می باید مستعفی شوند، قدمی برای تشکیل جلسه بر نمی داشت. در عین حال بشویک ها در سراسر کشور، در شعب اتحادیه ها و در بین توده های سربازان و ناویان، یکی پس از دیگری، موقیت بدست می آوردند. شورای دهقانان هنوز در حال محافظه کاری به سر می برد، زیرا در نواحی عقب مانده روستایی آگاهی سیاسی خیلی به کنده پیشرفت می کند و در این نواحی در طی زندگی یک نسل فعالیت تهییجی از طرف حزب سوسيالیست های انقلابی انجام گرفته است. اما حتی در بین همین طبقه نیز یک جناح انقلابی در حال تشکیل بود. این جناح در همان ماه اکتبر، هنگامی که جناح چپ سوسيالیست های انقلابی جدا شد و گروه سیاسی نوینی به نام سوسيالیست های انقلابی چپ به وجود آورد، موجودیت خود را اثبات کرد.

از طرف دیگر آثاری مشاهده می شد حاکی از این که ارجاع خود را تقویت می کند. مثلاً در تاتر کمدی تروایتسکی در پتروگراد از اجزای نمایش نامه ای به نام «گناهان تزار» به وسیله گروهی از سلطنت طلبان جلوگیری شد. آنها تهدید کردند

که هنرپیشه‌ها را به جرم اهانت به تزار لینچ خواهند کرد. برخی از مطبوعات با آه و ناله یک «ناپلئون روسی» را آرزو می‌کردند. روشن‌فکران بورژوا، شورای نمایندگان کارگران را شورای نمایندگان «سگ‌ها» می‌خوانندند..

در روز پانزدهم اکتبر من با یک سرمایه‌دار روسی به نام استپان گئورگه ویچ لیانوزوف، که او را راکفلر روسیه می‌خوانندند و از نظر سیاسی طرفدار کادتها بود، به گفتگو نشستیم. وی به من گفت:

«انقلاب یک بیماری است. دیر یا زود قدرت‌های خارجی باید در این جا مداخله کنند همان‌طور که کسی در کار کودکی مداخله می‌کند و راه رفت را به او یاد می‌دهد. البته این کار کمابیش ناهموار است. اما ملت‌ها باید در درون کشورشان خطر بلشویسم، خطر اندیشه‌های مسری از قبیل دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب جهانی را احساس کنند. البته این امکان وجود دارد که چنین مداخله‌ای ضرورت پیدا نکند. حمل و نقل از کار افتاده، کارخانه‌ها بسته می‌شوند، آلمانی‌ها در حال پیشروی هستند. گرسنگی و شکست ممکن است مردم روسیه را بر سر عقل بیاورد.».

لیانوزوف با تاکید تمام اظهار می‌داشت بازرگانان و کارخانه‌داران، به هر قیمت که باشد، ممکن نیست رضایت بدنهند که کمیته کارخانه‌ای از طرف کارگران تشکیل شود و یا این که آن‌ها در اداره امور کارخانه شرکتی داشته باشند. وی می‌گفت:

«درباره بلشویک‌ها! با یکی از دو راه می‌توان کار آن‌ها را ساخت. دولت می‌تواند پتروگراد را تخلیه کند و سپس محاصره آن را اعلام بدارد تا فرمانده نظامی بدون هیچ‌گونه تشریفات قضایی تکلیف این آقایان را روشن کند ... یا این که اگر مثلاً مجلس مؤسسان تمایلات خیال پردازانه از خود نشان داد آنرا با نیروی سرنیزه می‌توان پراکنده ساخت ...»

زمستان فرا می‌رسد - زمستان وحشت‌بار روسیه. من سوداگران را می‌شنیدم که درباره آن می‌گفتند: «زمستان همیشه بهترین دوست روسیه بوده است. شاید اکنون نیز ما را از شر انقلاب نجات بدهد.» دریخندان جبهه جنگ ارتشیان تیره بخت هم چنان گرسنگی می‌کشیدند و جان می‌سپردند - بدون هیچ‌گونه تشویق و امید. راه‌های آهن قطع می‌شد، خوراک نایاب‌تر می‌گردید. کارخانه‌ها بسته می‌شدند. توده‌های محروم و به جان رسیده فریاد بر می‌آوردند که بورژوازی علیه حیات توده دست به توطئه زده و وسایل شکست در جبهه را فراهم می‌آورد. درست پس از آن که کورنیوف علناً اعلام داشت «آیا لازم است ما «ریگارافدیه» بدهیم تا کشور را مجدداً به وظیفه خود آشنا سازیم» این ناحیه تسليم دشمن شد. به نظر امریکائیان باورنکردنی است که مبارزه طبقاتی تا به این حدت و شدت بررسد. اما من شخصاً در جبهه شمال به افسران برخوردم که با صراحة تمام، شکست فاجعه آمیز نظامی را به همکاری با کمیته سربازان ترجیح می‌دادند. دیر شعبه پتروگراد حزب کادت‌ها به من اظهار داشت که تلاشی حیات اقتصادی کشور جزیی است از مبارزه برای بی اعتبار ساختن انقلاب. یکی از دیپلماتهای دول متعدد، که تعهد کرده‌ام نامی از او نبرم، بر حسب اطلاعاتی که داشت این مطلب را تایید می‌کرد. من از یک معدن زغال سنگ در حوالی خارکف اطلاع دارم که صاحبانش آن را آتش زند و آب به آن بستند. کارخانه‌های بافتگی را در مسکو سراغ دارم که مهندسین آن‌ها، هنگامی که آن‌ها را ترک می‌گفتند، ماشین‌ها را از حیز انتفاع می‌انداختند. رؤسای راه‌آهن را سراغ دارم که در عین تلاش برای خراب کردن لوکوموتیوها مچ‌شان گیر کارگرها افتاده بود ...

قسمت عمده‌ای از طبقات ثروتمند، آلمان را به انقلاب ترجیح می‌دادند - حتی به حکومت وقت ترجیح می‌دادند! و هیچ پروایی از اظهار عقیده خود نداشتند. در خانواده روسی که من در آن‌جا زندگی می‌کردم موضوع صحبت به

هنگام صرف غذا تقریباً بدون استثناء عبارت بود از ورود عما قریب (بزوادی) آلمان‌ها که نظم و انضباط با خود خواهند آورد ... یک روز عصر خانه یکی از بازار گانان مسکو رفته بودم. به هنگام صرف چای از یازده نفر حاضرین دور میز پرسیده شد که کدام را ترجیح می‌دهند؟ «ویلهلم را یا بلشویک‌ها را؟» ده تن از آن‌ها به ویلهلم رأی دادند و تنها یک نفر علیه ویلهلم بود!

محترکرین از بی‌نظمی عمومی استفاده می‌کردند و خرمن خرم‌من ثروت می‌اندوختند و آن را در عیاشی‌های بوالهوسانه به مصرف می‌رساندند و یا وسیله انحراف و افساد عمال دولتی قرار می‌دادند. مواد خوراکی و سوخت احتکار می‌شد و یا به طور پنهانی از کشور خارج و به سوئد ارسال می‌کردند. مثلاً در چهار ماهه اول انقلاب مواد ذخیره شده در انبارهای شهرداری تقریباً به طور آشکار به باد تاراج می‌رفت و ذخیره دو ساله تا آن‌جا تقلیل می‌یافت که دیگر تکافوی حتی یک ماه مردم را نمی‌کرد ...

بر حسب گزارش رسمی آخرین وزیر خواربار دولت موقت، بهای کلی فروشی قهوه در ولادیوستک هریک پوند دو روبل بود و مصرف کنندگان پتروگراد برای هر پوند سیزده روبل می‌پرداختند. در همه انبارهای شهرهای بزرگ خوارهای خواربار و پارچه بر روی هم انباشته شده بود، اما تنها اغایا توانایی خرید آن را داشتند.

من خانواده بازار گان ساکن یکی از شهرها را می‌شناختم که کار آن احتکار بود و به قول روس‌ها به یک مارودیور (دزد اموال کشتگان جنگ) تبدیل شده بود. سه پسر این خانواده با دادن رشوه از نظام معافیت گرفته بودند. یکی از آن‌ها به خرید و فروش خواربار اشتغال داشت. دیگری طلای معادن لنا را قاچاق کرده به گروه مرموزی در فنلاند می‌فروخت. سومی بخش عمدۀ سهام یک کارخانه شکلات‌سازی را خریده بود و محصول کارخانه را به کوپراتیوهای محلی

می فروخت مشروط بر آن که تمام مایحتاج او را تامین کنند. و بدین نحو در حالی که توده های مردم به موجب کارت جیره بندی هر روز تنها نیم پوند نان سیاه بدست می آوردند و می خریدند، وی مقدار زیادی نان سفید، قند، چای، شیرینی، کیک و کره در اختیار داشت ... در چنین حالتی، آن گاه که سربازان از شدت سرما، گرسنگی و خستگی قادر به جنگ نبودند، این خانواده با خشم و نفرت فریاد بر می آوردند که ای «ترسوها»! فریاد می کردند که دیگر از روسی بودن خود «ننگ دارند» و سپس آن گاه که بلوشیک ها ذخایر بزرگ خواربار پنهان شده را کشف و مصادره می کردند بانک بر می آوردند: «عجب راهزن هایی!»

در اعماق این پوسیدگی ظاهری قوای سیاه دیرین، که پس از سقوط نیکولای دوم هیچ تغییری در آن ها رخ نداده بود، می خزیدند و گرچه نهان، اما بسیار فعال بودند. عمال پلیس مخفی بدنام هنوز دست اندر کار بودند - دست اندر کار به سود تزار یا علیه تزار، به سود کرنسکی یا علیه او، برای هر کس که به آن ها پول می داد ... انواع سازمان های مخفی از هر قبیل نظیر دسته های چرنی سوتني در تاریکی کار می کردند و به هر وسیله دست می زدند تا بدین یا بدان نحو ارتتعاج را باز دیگر به قدرت برسانند.

در چنین محیط آکنده از فساد، آکنده از دور وی های وحشت بار، یک ترجیع بند از زبان بلوشیک ها هر روز بیش از روز پیش در عمق اجتماع رخنه می کرد و انعکاس می یافت: «تمامی قدرت به دست شوراهها؛ تمامی قدرت به دست نمایندگان مستقیم میلیون ها و میلیون ها کارگران و دهقانان و سربازان ساده؛ نان؛ پایان جنگ نابخردانه؛ پایان دیپلماسی مخفی؛ پایان احتکار و خیانت؛ ... انقلاب در خطراست و به همراه آن آرمان خلق های سراسر جهان.»

مبازه بین پرولتاریا و بورژوازی، بین شوراهها و دولت، که در روزهای نخست ماه مارس آغاز شده بود، اینک به اوج خود نزدیک می شد. روسیه که با یک

جهش از قرون وسطی به قرن بیستم جهیده بود، در یک نبرد حیات و مماتی به دنیای حیرت زده، دو انقلاب ارائه داد: انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی. چه استعداد انقلابی حیات بخشی که روسیه پس از ماهها گرسنگی و سرخوردگی از خود بروز داد! بورژوازی می‌باشد روسیه خود را به از این‌ها شناخته باشد! اکنون روسیه دیگر از طغیان کامل «بیماری» انقلابی فاصله زیادی نداشت.

چون به گذشته می‌نگریم و روسیه پیش از قیام نوامبر را به نظر می‌آوریم، کشوری را در قرن گذشته و به حد باور نکردنی محافظه کار می‌بینیم. ما چه زود خود را با زندگی نوین و پرتحرک منطبق ساختیم! چنان که مناسبات سیاسی روسیه ناگهان و تماماً به سمت چپ چرخش یافت، تا آن‌جا که کادتها به مثابه دشمنان خلق غیرقانونی اعلام شدند؛ کرنسکی مبدل به یک «ضد انقلاب» گردید؛ رهبران معتدل سویالیست‌ها تسره‌تلی، دان، لیر، گوتس، اوکستیف دیگر برای پیروان‌شان مرتاجع بودند؛ و مردانی مانند ویکتور چرنوف و حتی ماکسیم گورکی در صفت جناح راست قرار گرفتند.

در اواسط دسامبر ۱۹۱۷ گروهی از رهبران سویالیست‌های انقلابی از سر ژرژ بوخانان سفیر بریتانیا دیداری خصوصی به عمل آورده و مصراوه از او تقاضا کردند که این ملاقات را محترمانه نگه دارد، زیرا مردم آن‌ها را «خیلی راست» می‌دانستند. و سر ژرژ گفت:

«فکرش را بکنید! یک سال پیش از این دولت متبع من به من دستور داد که میلیوکوف را نپذیرم، زیرا او به نحو خطرناکی دست چپی است.»

سپتامبر و اکتبر بدترین ماه‌های سال در روسیه و مخصوصاً بدترین ماه‌های سال در پتروگراد هستند. در زیر آسمان گرفته و خاکستری و در طول روزهایی، که پیوسته کوتاه‌تر و کوتاه‌تر می‌شدند، باران نفوذ کننده به طور دائم می‌بارید.

گل‌ها در زیر پاها عمیق، لغزان و چسبان و آثار چکمه‌های سنگین در آن هویدا بود – بدتر از موقع عادی، زیرا سازمان شهرداری به کلی از هم پاشیده بود. باد بُرند و مرطوب از خلیج فنلاند می‌وزید. کوچه‌ها را مهی نمناک فراگرفته بود. شب هنگام، هم به خاطر رعایت صرفه‌جویی و هم از ترس زیپلن‌ها، چراغ خیابان‌ها بسیار محدود و از هم دور بود. در خانه‌های شخصی و آپارتمان‌ها از ساعت شش تا ساعت دوازده برق جریان داشت. بهای شمع هر دانه دو روبل بود و نفت هم تقریباً "بدست نمی‌آمد. از ساعت سه بعد از ظهر هوا تاریک می‌شد تا ساعت ده روز بعد. دزدی و دست‌برد به خانه‌ها گسترش می‌یافت. در آپارتمان‌ها مردها در تمامی شب با اسلحه پر به نوبت کشیک می‌دادند. چنین بود وضع در دوران حکومت موقت. هر هفته که می‌گذشت خواربار کم‌یاب‌تر می‌شد. جیره سرانه نان از یک پوند و نیم در روز به یک پوند و سپس به سه ربع پوند، به نیم پوند، و سرانجام به یک ربع پوند تقلیل یافت. در اواخر، یک هفته تمام می‌گذشت و نان اصلاً" به دست کسی نمی‌رسید. قرار بود به هر نفر در ماه دو پوند شکر داده شود، آن هم در صورتی که اساساً "شکری پیدا می‌شد، و این نیز به ندرت اتفاق می‌افتد. یک تخته شکلات یا یک پوند شیرینی بی‌مزه در همه جا از هفت تا ده روبل – حداقل یک دلار – قیمت داشت. مقدار شیر شهر تنها نیمی از کودکان را کفایت می‌کرد. بسیاری از مهمان خانه‌ها و خانه‌های شخصی ماه به ماه رنگ آن را نمی‌دیدند. در فصل میوه سیب و گلابی در کار کوچه‌ها هر دانه اندکی کم‌تر از یک روبل فروخته می‌شد ...

برای بدست آوردن شیر یا نان و شکر و توتون، شخص می‌بایست ساعت‌های طولانی زیر باران و سرما به نوبه بایستد. گاه که از یک جلسه شبانه، که تمام شب به طول انجامیده بود، به خانه بر می‌گشتم می‌دیدم پیش از صبح سحر مردم نوبه می‌گرفتند و زن‌ها در صف می‌ایستادند در حالی که بعضی بجه در بغل داشتند ...

کارلایل در اثر خود «انقلاب فرانسه» صفت مشخصه‌ای که از مردم فرانسه ذکر می‌کند استعداد آن‌ها است برای نوبه گرفتن و انتظار کشیدن. روسیه به نوبه ایستادن را از زمان سلطنت نیکلاسی (مقدس) و از سال ۱۹۱۵ آموخت و از آن پس گاه و بی‌گاه صفت برقرار می‌شد تا این که از تابستان سال ۱۹۱۷ ایستادن در صفت جزء نظام عادی زندگی او قرار گرفت. فکرش را بکنید چه وضعی داشتند این مردم ژنده پوشی که در زمستان روسیه در خیابان‌های یخ زده و منجمد پتروگراد تمام روز را می‌بایست در صفت بی‌ایستادن. من به گفتگوهای مردم در صفوف منتظر برای نان گوش فرا داده و شنیده‌ام که چگونه این مردم روسیه، که به حد حیرت‌انگیزی نیک نفس هستند، گاه‌گاه آهنگ تلخ نارضایی سر می‌دادند ...

البته تمام تئاترها هر شب باز بود و از جمله یکشنبه‌ها. کارساوینا در مارینسکی باله تازه‌ای را نمایش می‌داد و تمام دوستان باله برای دیدن او می‌آمدند. شالیاپین آواز می‌خواند. در تاتر الکساندرینسکی درام «مرگ ایوان مخوف» اثر تولستوی را مجدداً روی صحنه می‌آورند. در آنجا من به ویژه یک دانشجوی هنگ تشریفاتی امپراتوری را در لباس ملیله دوزی بخاطر دارم که در فواصل بین پرده‌ها از جای خود بر می‌خاست و خبردار روبروی لژ خالی سلطنتی که علامت عقاب آن را پاک کرده بودند، می‌ایستاد ... تاتر کریوویه زرکالو نمایشنامه پرشکوه رقص دسته‌جمعی تصنیف شنیتسلر را نمایش می‌داد.

با این که آثار هنری آرمیتاژ و دیگر موزه‌ها را به مسکو انتقال داده بودند معداً هر هفته در آنجا نمایشگاه نقاشی گشایش می‌یافت. گروه‌هایی از زنان روشن فکر برای استماع کنفرانس‌های ادبی و هنری و فلسفه عامیانه در مجتمع حضور می‌یافتدند. آن روزها به خصوص بره کشان تئوزوفی‌ها بود. برای نخستین بار در تاریخ، «ارتیش نجات» اجازه ورود به روسیه یافته بود و در و دیوار را پوشیده از اعلان درباره‌ی

تشکیل جلسات انگلی خود می کرد که در همان حال هم باعث اعجاب و هم باعث تفریح خاطر شنوندگان روسی می شد.

زندگی روزمره و سنتی شهر همچنان طبق معمول جریان داشت، در حالی که می کوشید تا آن جا که ممکن باشد انقلاب را نادیده بگیرد. شعر اشعار می سروندند، اما نه درباره انقلاب. نقاشان رئالیست صحنه هایی از روسیه قرون وسطی، از تاریخ و هر چیز دیگر ترسیم می کردند بجز از موضوعات مربوط به انقلاب. دختر خانم های اعیان زاده شهرستانی به پایتخت می آمدند تا زبان فرانسه یاموزند و صدای خود را تربیت کنند. افسران جوان، با نشاط و زیبا، باشلق های قرمز و ملیله دوزی شده خود را می پوشیدند، شمشیرهای کار استادان قفقازی را حمایل می کردند و در تالارهای هتل ها پرسه می زدند. خانم های بوروکرات های متوسط الحال بعد از ظهرها با هم چای می نوشیدند. هر یک از آن ها قندان کوچک طلایی یا نقره ای منبت کاری با خود داشت که در آن مقداری قند و تکه ای نان گذاشته بود و ضمن صحبت آرزو می کرد که چه خوب می شد اگر تزار باز می گشت، یا آلمان ها می رسیدند، و یا هر حادثه دیگری رخ می داد که می توانست مسئله دردنگ کلفت و نوکر را حل کند. دختر یکی از دوستان من یک روز بعد از ظهر مثل برج زهرمار به خانه آمد، زیرا زن بلیط فروش او را «رفیق» خطاب کرده بود.

اما در پیرامون آن ها روسیه بزرگ و پهناور، آبستن دنیای تازه، از درد زایمان به خود می پیچید. خدمت کارها، که تا آن گاه با آن ها به مثابه حیوان رفتار می شد و مزد آن ها تقریباً هیچ بود، اینک احساس استقلال می کردند. بهای یک جفت کفش بیش از یکصد روبل بود. و چون میزان متوسط مزدها ماهانه تا سی و پنج روبل می رسید خدمت کارها از ایستادن به صف نوبه و فرسوده کردن کفش ها امتناع می ورزیدند. بیش از این «در روسیه نوین هر مرد یا زنی حق رأی داشت.

مطبوعاتی از آن طبقه کارگر بودند که خبرها و مطالب نوین و حیرت‌انگیز می‌نوشتند. شوراها وجود داشتند و اتحادیه‌ها. ایزوشیک‌ها (سورچی‌ها) اتحادیه داشتند. آن‌ها هم چنین در شورای پتروگراد دارای نماینده بودند. پیش‌خدمت‌ها و کارکنان هتل‌ها متشكل شده بودند و از گرفتن انعام امتناع می‌کردند. برروی دیوار رستوران‌ها اعلان‌هایی زده بودند به این مضمون: «این جا انعام گرفته نمی‌شود». یا «اگر کسی از طریق خدمت در روی میز غذا اعاشه کند دلیل آن نمی‌شود که با پرداخت انعام به او توهین شود».

در جبهه، سربازان در نبرد خود با افسران دست و پنجه نرم می‌کردند و از طریق کمیته‌های خویش می‌آموختند که بر خود حکومت کنند. در کارخانه‌ها – این سازمان‌های مختص روسی یعنی کمیته‌های کارخانه – از طریق مبارزه با نظام کهنه تجربه و نیرو بدست می‌آوردند و به رسالت تاریخی خویش آگاهی می‌یافتدند. سراسر روسیه خواندن می‌آموخت؛ سیاست، اقتصاد و تاریخ می‌خواند، زیرا مردم می‌خواستند بدانند ... در هر شهر، در اغلب قصبات، در سرتاسر جبهه، هر دسته سیاسی روزنامه خود را داشت و گاه دارای چند روزنامه بود. صدها هزار رساله و نشریه از طریق هزاران سازمان پخش می‌شد و به داخل ارتش و به دهات، به درون کارخانه‌ها و در میان کوچه‌ها راه می‌یافت و منتشر می‌شد. عطش برای کسب دانشی که مدت‌های مديدة بر روی مردم بسته بود در اثر انقلاب به نحو شگرفی امکان بروز یافت. تنها از انستیتوی اسمولنی در شش ماهه اول انقلاب هر روز خروارها نشریه با کامیون و قطار به اکناف کشور سرازیر می‌شد و این سرزمین را اشبع می‌کرد. همان گونه که شن‌های داغ آب را می‌بلعد و به خود در می‌کشند، روسیه مواد خواندنی را می‌نوشید و باز سیر نمی‌شد – نه نشریات حاوی افسانه یا تاریخ تحریف شده و یا مطالب بی‌رمق و یا قصه‌های بازاری و فاسد کننده، بلکه تئوری‌های اجتماعی، اقتصادی، فلسفه، آثار تولستوی، گوگول و گورکی را.

و پس آن گاه سخنرانی‌ها: روسیه را چنان سیلی از سخن زنده فراگرفته بود که آن‌چه را که کارلایل «توفان نطق و خطابت» در فرانسه می‌نامید در مقایسه با آن جویبار کوچکی بیش نبود. خطابه‌ها، بحث‌ها، نطق‌ها در تماشاخانه‌ها، در سیرک‌ها، در اتاق‌های مدرسه، در باشگاه‌ها، در مراکز دهات، در کارخانه‌ها ... چه منظره پرشکوهی بود هنگامی که چهل هزار کارگر کارخانه پوتیلوف از کارخانه سیل آسا بیرون می‌ریختند تا به خطابه‌های سوسيال دمکرات‌ها، سوسيالیست‌های انقلابی، آثارشیست‌ها و هر کسی که چیزی برای گفتن داشت، و مادام که سخن می‌گفت، گوش بدنهند! ماه‌ها بود که در پتروگراد و سراسر روسیه، از هر گوشه و کنار کوچه‌ای به مثابه تربیون استفاده می‌شد. بحث‌های ناگهانی و بالبداهه در قطارهای راه‌آهن، در ترامواها، همه جا ...

و کنفرانس‌ها و کنگره‌های سراسری روسیه که مردم را از دو قاره بر دور هم گرد می‌آورد: مجامع شوراهای کوپراتیوها، زمستووها، ملیت‌ها، کشیش‌ها، دهقانان، احزاب سیاسی، کنفرانس‌های دمکراتیک، کنفرانس دولتی مسکو، شورای جمهوری روسیه ... در پتروگراد همیشه سه چهار مجمع برقرار بود و هر گونه تلاشی برای محدود ساختن زمان سخنرانی ناطقین با ممانعت قاطع رو برو می‌شد و هر فرد امکان کامل می‌یافت تا هر احساس و نظری را که دارد بیان کند ...

ما به جبهه دوازده در پشت ریگا رفتیم، در آن‌جا افرادی که پوست به استخوان‌شان چسیده بود، بدون پاپوش در گل‌ولای سنگرهای ملالت خیز به حال بیماری افتاده بودند و چون ما را دیدند با چهره‌های بهم فشرده و درحالی که رنگ نیلی عضلات آن‌ها از سوراخ‌های لباس‌های ژنده آن‌ها نمایان بود از جای بر خاسته مشتاقانه از ما می‌پرسیدند: «چیزی برای خواندن آورده‌اید؟»

گو این که ظاهراً آثار و علائم زیادی از تغییر و تحول به چشم می‌خورد؛ گو این که مجسمه کاترین کبیر در برابر تاتر الکساندرینسکی پرچمی سرخ در دست

داشت، و پرچم‌های دیگری، ولو رنگ رو رفته، از فراز اماکن عمومی و دولتی آویخته بود و طغراها و نشان‌های عقاب امپراتوری، یا پاره، و یا پوشیده شده بود؛ گو این که به جای پلیس‌های درنده، یکی از افراد بدون اسلحه گارد شهری در کوچه‌ها نظارت می‌کرد، اما باز آثاری از بسیاری از احوال دوران گذشته هنوز باقی بود.

مثلاً «تابل رانگو» - فهرست درجه بندی - که پترکییر با دست‌های آهنین بر گردن روسیه استوار کرد، هنوز به اعتبار خود باقی بود. تقریباً همه کس از بچه مدرسه‌ای به بالا هنوز اونیفورم خاص خود را با نشان امپراتوری بر روی دکمه‌ها و پاگون‌ها می‌پوشید. از حدود ساعت پنج بعد از ظهر به بعد خیابان‌ها از مردان سالخورده و مقرراتی در لباس‌های متعددالشكل، کیف در دست، مملو می‌شد که از سرکار خود در مؤسسات و وزارت‌خانه‌های سربازخانه‌مانند دولتی به خانه‌های خود می‌رفتند و يحتمل در این اندیشه بودند که مرگ و میر رئاسی آن‌ها تا چه حد می‌تواند راه ارتقاء رتبه را به روی آن‌ها بگشاید تا در جرگه امنیاتی دانشگاه و یا رایزنان دولتی وارد شوند و از این راه با حق بازنشستگی کافی و یا يحتمل با نشان سنت آن» بازنشسته شوند.

می‌گویند سناتور سوکولوف در بحبویه اوچ انقلاب روزی بالباس عادی به جلسه سنا رفت ولی او را به دورن جلسه راه ندادند، زیرا لباس مخصوص خدمت گزاران تزار را به بر نداشت. در مقابل این چنین زمینه‌ای که تمامی یک ملت می‌جوشید و از هم می‌پاشید، منظره قیام توده‌های خلقی روسیه باز و گسترده می‌شد.

توفان بر می خیزد

در ماه سپتامبر ژنرال کورنیلوف به سوی پتروگراد به حرکت در آمد تا خود را دیکتاتوری نظامی روسیه اعلام بدارد. به همراه او مشت پولادین بورژوازی هویدا شد که گستاخانه در صدد سرکوب انقلاب بود. تعدادی از وزیران سوسيالیست در توطئه کورنیلوف دست داشتند. خود کرنسکی در معرض سؤظن بود. ساوینکوف که از طرف کمیته مرکزی حزب، یعنی حزب سوسيالیست‌های انقلابی ایصالح شده بود، از هر توضیحی امتناع ورزید و از حزب اخراج گردید. کورنیلوف توسط کمیته‌های سربازان توقيف شد. بسیاری از ژنرال‌ها از کار برکنار شدند. برخی از وزیران کرسی خود را از دست دادند و کاینه سقوط کرد.

کرنسکی در صدد برآمد دولت جدیدی با شرکت نمایندگان حزب بورژوازی - کادت‌ها - تشکیل دهد. حزب سوسيالیست‌های انقلابی که وی بدان منسوب بود به وی دستور داد که کادت‌ها را اخراج کند. کرنسکی تبعیت نکرد و تهدید نمود که اگر سوسيالیست‌ها در این امر اصرار ورزند، او استعفا خواهد داد. ولی خشم مردم به حدی شدید بود که او در آن هنگام جرأت نکرد علیه آن‌ها مبارزه کند. یک هیئت حکومتی موقت مرکب از پنج وزیر به ریاست کرنسکی تشکیل شد و قدرت حاکمه را تا حل نهایی مسئله ترکیب کاینه بدست گرفت.

شورش کورنیلوف تمام گروه‌بندی‌های سوسيالیست‌ها را، اعم از «معتل» یا انقلابی، بر زمینه یک تلاش برای دفاع از خود متحد ساخت. کورنیلوف گری دیگر نباید تکرار شود. باید دولت جدیدی تشکیل یابد که در برابر تمام آن‌هایی که طرفدار انقلاب‌بند مسئول باشد. از این‌رو کمیته اجرائیه مرکزی به تمام سازمان‌های دمکراتیک پیشنهاد کرد نمایندگان خود را برای کنفرانس دمکراتیک که می‌بایست در پتروگراد تشکیل یابد اعزام دارند.

در کمیته اجرائیه مرکزی بلا فاصله سه جریان به وجود آمد: بشویک‌ها می‌خواستند که بی‌درنگ کنگره شوراهای سراسری روسیه تشکیل شود و تمام قدرت حاکمه به وی منتقل گردد. اس‌ارهای سانتریست به رهبری چرنوف همراه با اس‌ارهای چپ به ریاست کامکوف و اسپیریدونوا، منشویک‌های انتربنیونالیست به ریاست مارتوف، و منشویک‌های سانتریست به نمایندگی باگدانوف و اسکوبیلف خواستار بودند که یک دولت سوسیالیستی هم سنخ تشکیل شود. منشویک‌های راست به ریاست تسره‌تلی، دان، لیبر و نیز اس‌ارهای راست به رهبری اوکستیف اصرار داشتند که در دولت جدید نمایندگان طبقات ثروتمند نیز شرکت کنند. درست در همین زمان بشویک‌ها در شورای پتروگراد، و پس از آن در شوراهای مسکو، کیف، اوادسا و دیگر شهرها اکثریت به دست می‌آوردند.

منشویک‌ها و اس‌ارهای که در کمیته اجرائیه مرکزی حاکم بودند هراسان شده و به این نتیجه رسیدند که لینین در نهایت کار برای آن‌ها از کورنیلوف خطرناک‌تر است. آن‌ها مقررات نمایندگی را در کنفرانس دمکراتیک تغییر دادند و تعداد کرسی‌های به مراتب بیشتری به کوپراتیوها و دیگر سازمان‌های محافظه‌کار واگذار کردند. ولی حتی این کنفرانس با منتخبین ویژه‌اش ابتدا با تشکیل دولت ائتلافی بدون کادت‌ها موافقت کرد. فقط تهدید علنی کرنسکی به استعفا و ناله‌های نومیدانه سوسیالیست‌های «معتدل» که «جمهوری در خطر است» کنفرانس را وا داشت که با اکثریت ناچیزی اصل ائتلاف با بورژوازی را به پذیرد و تشکیل نوعی پارلمان مشورتی را تحت عنوان «شورای موقت جمهوری روسیه» بدون هیچ‌گونه قدرت قانون گذاری تصویب کند. در حکومت جدید نمایندگان طبقات ثروتمند عملاً زمام امور را در دست داشتند و در شورای جمهوری آن‌ها تعداد زیادی از کرسی‌ها را به نحو نامتناسبی اشغال کردند.

کمیته اجرائیه مرکزی که دیگر بیانگر نمایندگان عادی شوراها نبود بدون هیچ دلیل قانونی از دعوت کنگره سراسر روسیه که می‌باشد در سپتامبر تشکیل یابد امتناع ورزید. کمیته اجرائیه مرکزی دیگر بسی دورتر از آن رفته بود که کنگره تشکیل دهد و یا با تشکیل آن موافقت کند. ارگان مطبوعاتی رسمی آن به نام «ایزوستیا» اشاره می‌کرد که وظیفه شوراها دیگر پایان یافته و احتمال دارد به زودی منحل گردد... در همین زمان دولت موقت نیز اعلام داشت که انحلال «سازمان‌های غیر مسئول» یعنی شوراها جزء برنامه کار او است.

بلشویک‌ها در پاسخ، شوراها را فراخواندند که دوم نوامبر (۲۰ اکتبر) در کنگره پتروگراد آیند و قدرت حاکمه روسیه را بدست خویش بگیرند. در عین حال آن‌ها شورای جمهوری روسیه را ترک گفته و اعلام داشتند که نمی‌خواهند در «دولت خیانت به خلق» شرکت داشته باشند.

ولی خروج بلشویک‌ها در شورای مفلوک جمهوری آرامشی به وجود نیاورد. طبقات ثروتمند، که اکنون در رأس قدرت حاکمه قرار گرفته بودند آشکارا گستاخ می‌شدند. کادتها اعلام داشتند که دولت قانوناً حق ندارد روسیه را جمهوری اعلام کند، و به قصد تفرق ساختن کمیته‌های سربازان و ناویان خواستار اتخاذ تدابیر خشنی در ارتش و نیروی دریایی بودند و نیز شوراها را در معرض حمله قرار می‌دادند. اما در جناح مقابل شورای جمهوری، منشویک‌های انترناسیونالیست و اسارهای چپ هوادار عقد فوری قرار داد صلح، واگذاری زمین به دهقانان و کنترل کارگری بر تولید، یعنی عمل^a طرفدار برنامه بلشویک‌ها بودند. من امکان یافتم که نطق مارتوف را علیه کادتها بشنوم. او مانند بیمار مشرف به مرگی بر روی کرسی خطابه خم شده با اشاره انگشت به سوی راست‌ها و با صدای گرفته‌ای که به زحمت شنیده می‌شد می‌گفت: «شما ما را شکست طلب می‌نماید. ولی شکست طلبان واقعی آن‌ها بی هستند که در انتظار لحظه مساعد برای

عقد قرار داد صلح نشسته‌اند و صلح را از امروز به فردا تا الی غیرالنهاریه به تعویق می‌اندازنند تا این که از ارتش روسیه چیزی باقی نماند و خود روسیه به مثابه شیئی مورد معامله گروه‌های امپریالیستی قرار گیرد ... شما در صددید سیاستی را به مردم روسیه تحمیل کنید که منافع بورژوازی خواستار آن است. مسئله صلح می‌بایست بی‌درنگ حل شود ... آنگاه شما خواهید دید آن‌هایی که شما آن‌ها را عمال آلمان می‌نامید، آن تسمیروالدیست‌هایی که بیداری توده‌های دمکراتیک سراسر جهان را تدارک دیدند، کار عبیثی نکرده‌اند ...»

بین این گروه‌بندی‌ها، منشویک‌ها و اسارها که فشار نارضایی روز افزون توده‌ها را از جناح چپ احساس می‌کردند از این جهت به جهت دیگری شتافتند. خصوصیت عمیقی شورای جمهوری را به گروه‌بندی‌های آشتی ناپذیر تقسیم کرده بود.

چنین بود اوضاع به هنگامی که خبر کنفرانس متفقین در پاریس که مدت‌ها انتظار آن می‌رفت مسائل حاد سیاست خارجی را با اصرار و ابرام مطرح ساخت ... تمام احزاب دمکراتیک روسیه هوادار عقد صلح در اسرع وقت و بر مبنای دمکراتیک بودند. هنوز ماه آوریل ۱۹۱۷ بود که شورای پتروگراد که در آن زمان زیر رهبری منشویک‌ها و اسارها قرار داشت، شرایط معنی را برای صلح روسیه مطرح ساخت. در آن از جمله خواسته شده بود که متفقین کنفرانسی برای بررسی هدف‌های جنگ تشکیل دهند. وعده داده شد که کنفرانس در ماه اوت تشکیل شود. این کنفرانس سپس به ماه سپتامبر و پس از آن به ماه اکتبر موکول گردید و اینک روز دهم نوامبر (بیست و هشت اکتبر) برای تشکیل آن تعیین گردیده بود.

دولت موقت قصد داشت دو نماینده به این کنفرانس اعزام دارد. یکی ژنرال آلسیف که دارای افکار بسیار ارجاعی بود و دیگری ترشچنکو وزیر امور خارجه. شوراها از جانب خود اسکوبیلف را به عنوان نماینده انتخاب کردند و بیانه

و دستورالعمل تدوین نمودند که وی می‌بایست. طبق آن رفتار کند. دولت وقت نه اسکوپل ف را به رسمیت شناخت و نه دستورالعملش را. دیپلماسی متفقین نیز اعتراض کرد. کار به آن جا متنه شد که بونارلاو، در پاسخ به سوالی در مجلس عوام انگلستان به سردى اظهار داشت: «تا آن جا که من می‌دانم کنفرانس پاریس نه هدف‌های جنگ، بلکه طرق انجام آن را بررسی خواهد کرد.»

مطبوعات محافظه کار روسیه غرق در مسیر بودند. بشویک‌ها فریاد بر می‌آوردند «بینید تاکتیک سازشکارانه منشویک‌ها و اسراها کار را به کجا کشانید!»

به طول هزاران میل در خط جبهه میلیون‌ها نفر از افراد ارتش‌های روس مانند دریایی در حال مدد در حرکت بودند و صدها و صدها تن نمایندگان خود را به پایتخت می‌فرستادند که فریاد «صلح، صلح» از آن‌ها بلند بود. من به سیر ک مدرن کنار رودخانه به یکی از میتینگ‌های مهم عمومی که تعداد آن‌ها هر شب نسبت به شب پیش افرون می‌شد رفتم. آمفی‌تئاتر لخت و عریان و کسالت‌آور از پنج چراغ آویخته از یک سیم نازک روشنایی می‌گرفت و تمام میز و صندلی‌های کثیف و دود زده آن و همه زوایای آن مملو از جمعیت بود. سربازان، ناویان، کارگران، زنان – همه آن چنان غرق در شنیدن شده بودند که گفته رشته عمرشان بدان بسته است. سربازی از دیویزیون پانصد و چهل هشتم در حال نقط بود. وی در حالی که از گونه‌های فشرده‌اش آثار درد واقعی نمایان بود فریاد زد:

«رفقا! آن‌ها که بالاها نشسته‌اند همیشه از ما می‌خواهند که بیشتر فداکاری کنیم، بیشتر فداکاری کنیم. در حالی که آن‌هایی که همه چیز دارند هیچ کس مزاحم شان نیست. ما با آلمان‌ها در حال جنگ هستیم. آیا ما ژنرال‌های آلمانی را دعوت می‌کنیم که زمام ستاد ارتش ما را به دست گیرند؟ خوب، ما با سرمایه‌دارها در حال جنگیم و با وجود این آن‌ها را دعوت به شرکت در دولت می‌کنیم ...

سر باز می گوید: آخر به من بگویید که برای چه می جنگیم. آیا برای قسطنطینیه می جنگیم یا برای روسیه آزاد؟ آیا برای دمکراسی یا برای غارت گران سرمایه دار؟ اگر شما به من ثابت کنید که برای انقلاب می جنگیم در آن صورت من بدون این که مجازات اعدام مجبورم کند، به جنگ خواهم رفت و خواهم جنگید. وقتی که زمین به دهقانان تعلق بگیرد و کارخانه ها به کارگران، و قدرت شوراهها، در آن صورت خواهیم دانست چیزی داریم که برای آن بجنگیم، و برای آن خواهیم جنگید.»

در سربازخانه ها، در گوش و کنار خیابان ها تعداد بی شماری سربازان ناطق، همه در خواست می کردند که به جنگ پایان داده شود و اعلام می داشتند که اگر دولت برای برقراری صلح اقدامات مؤثری به عمل نیاورد ارتش سنگرها را ترک گفته و به خانه خود خواهد رفت.

ناطقی از ارتش هشتم:

«ما ناتوان هستیم، در هر واحد معدودی از ما باقی نمانده است. باید یا به ما غذا و کفش و تجهیزات بدهن و ما را تقویت کنند، یا طولی نخواهد کشید که سنگرها خالی خواهد شد. یا صلح یا تجهیزات ... دولت یا باید به جنگ خاتمه دهد یا ارتش را تجهیز کند.»

سربازی از تیپ توبخانه شماره چهل و ششم سیبری:

«افسرها با کمیته های ما همکاری نمی کنند. آنها ما را به دشمن می فروشنند. آنها آژیتاتورهای ما را اعدام می کنند و دولت ضد انقلاب پشتیبان آنها است. ما گمان می کردیم انقلاب با خود صلح می آورد. اما اینکه دولت ما را حتی از حرف زدن درباره این چیزها منع می کند و در عین حال نان کافی که ما را سرپا نگه دارد، و یا حتی اسلحه ای که به آن بجنگیم به ما نمی دهد.»

از اروپا شایعاتی به گوش می‌رسید درباره انعقاد صلح به بهای فدا کردن روسیه ... اخبار واصله درباره وضع سربازان روس در فرانسه برشدت نارضایی می‌افرود: تیپ شماره یک کوشیده بود به تقلید رفای خود در روسیه کمیته‌های سربازی را جانشین افسران خود کند و از عزیمت به سالونیک امتناع ورزیده و خواستار بازگشت به میهن شده بود. تیپ را محاصره کرده بودند، آن را به گرسنگی محکوم ساخته بودند و سرانجام با توب به گلوله بسته بودند که موجب کشtar زیادی شده بود ...

روز بیست و ششم اکتبر (سیزدهم) من به کاخ مارینسکی رهسپار شدم که شورای جمهوری در آن‌جا جلسه تشکیل داده بود. می‌خواستم نطق ترشچنکو را بشنوم. او می‌بایست اعلامیه دولت را درباره سیاست خارجی قرائت کند که کشوری که جنگ رمق آن را گرفته و تشهنه صلح بود، طی مدت درازی با بی‌صبری انتظار آن را داشت. جوانی بلند قامت با لباس منظم، صورتی از ته تراشیده و گونه‌های استخوانی برجسته، با صدایی آرام نطقی را که با دقت تهیه شده بود و هیچ گونه تعهدی را ایجاب نمی‌کرد قرائت می‌نمود: «مصالح دولتی روسیه» درباره «دوشواری‌های» ناشی از دستور اسکوبلف. ترشچنکو با جمله‌های زیرین که مضمون نطق او را تشکیل می‌داد سخن خود را به پایان رسانید:

«روسیه دولت معظمی است. روسیه در هر وضعی که پیش آید دولت معظمی باقی خواهد بود. ما می‌بایست از آن دفاع کیم. ما می‌بایست خود را مانند مدافعان کبیر و فرزندان دولتی معظم نشان بدھیم.»

هیچ کس از این نطق رضایت حاصل نکرد. مرجعین خواهان سیاست امپریالیستی «سخت» بودند، و احزاب دمکراتیک خواستار گرفتن تضمینی که دولت صلح برقرار خواهد کرد. من اکنون سرمقاله روزنامه «رابوچی‌ای سالدات» ارگان شورای بلشویکی پتروگراد را نقل می‌کنم.

«پاسخ دولت به سنگرها»

«آقای ترشچنکو وزیر امور خارجه نطق مفصلی در مورد جنگ و صلح در پارلمان ایراد داشت. این کم حرف‌ترین وزیران برای ارتش و مردم چه حکایت کرد؟»

«نخست این که ما با متفقین خود (نه خلق‌ها- بلکه دولت‌های آن‌ها) پیوند فشرده داریم.»

«دوم این که دمکرات‌ها باید درباره امکان چنگ، زمستانی قضاوت کنند. تصمیم بر عهده دول متفق است.»

«سوم این که هیجدهم ژوئیه کاری نیک و سعادت بخش بوده است (درباره عواقب آن ترشچنکو در نطق خود سکوت می‌کند).»

«چهارم این که گویا «نادرست است که متفقین در قید ما نیستند و ما اعلامیه‌های مشخصی از متفقین خود دریافت داشته‌ایم». اعلامیه؟ پس عمل؟ پس روش ناوگان انگلیس؟ پس مذاکرات شاه انگلستان با گورکو- این ضدانقلابی اعزامی؟ درباره این مسائل آقای وزیر سکوت اختیار کرد.»

«پنجم این که دستور اسکوبلف بد است و به مذاق دیپلمات‌های متفق روسیه خوش نیامده است و حال آن که ما می‌بایست در کنفرانس متفقین به زبان واحدی سخن گوییم.»

«آیا این تمام مطالب است؟ تمام! پس راه خروج از بن بست کجاست؟ باورداشتن به متفقین و به آقای ترشچنکو. پس صلح چه وقت فرا خواهد رسید؟ آن زمان که متفقین اجازه بدھند!»

«چنین است پاسخ دولت موقت به سنگرها درباره صلح!»

xxxxxxxxxxxx

در این زمان درافق سیاست روسیه سایه نیروی به قدر کافی شرور، یعنی کازاک‌ها، هویدا می‌شود. روزنامه گورکی به نام «نووایاژین» (زنگی نوین) توجه خوانندگان خود را به فعالیت آن‌ها جلب کرد:

«در روزهای فوریه کازاک‌ها بر روی مردم آتش باز نکردند، به هنگام شورش کورنیلوف آن‌ها به خائنین نپیوستند ... در این اواخر نقش آن‌ها دارد تغییر می‌کند. آن‌ها از سرسپردگی غیر فعال به میدان تعرض فعال سیاسی قدم می‌گذارند»...

کاله‌دین – آتمان سربازان کازاک‌های دون – توسط دولت موقت از کار بر کنار شد، زیرا وی در توطئه کورنیلوف شرکت داشت، ولی او از ترک پست خود یک‌باره امتناع کرد و در نووچرکاسک با سه ارتش بزرگ کازاک مستقر گشت و به تدارک توطئه پرداخت و تهدید به تعرض کرد. نیرویش چنان بزرگ بود که دولت به نافرمانیش تن در داد. از این بالاتر: دولت موقت مجبور شد که شورای اتحاد سربازان را به طور رسمی بشناسد و اعلام دارد که شعبه شوراهای جدید التأسیس کازاک‌ها غیر قانونی است. در اوائل اکتبر یک‌هیئت نمایندگی از طرف کازاک‌ها به نزد کرسکی آمد و وقیحانه قطع حملات به کاله‌دین را خواستار شد و رئیس دولت را نکوهش کرد که وی نسبت به شوراهای ارفاک می‌کند. کرسکی موافقت کرد که متعرض کاله‌دین نشود و در عین حال گفت:

«رهیان شورا مرا مستبد و جابر می‌دانند ... در حالی که دولت موقت نه تنها بر شوراهای تکیه ندارد، بلکه بسیار متأسف است که این شوراهای وجود دارند!» در همان زمان یک‌هیئت نمایندگی دیگر از طرف کازاک‌ها به نزد سفیر انگلستان رفت و طی مذاکره با وی صاف و ساده خود را نماینده «خلق آزاد کازاک» خواند.

در «دون» سازمانی از نوع جمهوری کازاک تشکیل یافت.

«کوبان» خود را «دولت مستقل کازاک» اعلام داشت.

در روستوف، کنار دون، و دریکاترینوسلاو، کازاک‌های مسلح شوراهای متفرق ساختند و در خارکف بنای اتحادیه کارگران معادن را در هم کوییدند. ماهیت کازاک‌ها همه‌جا با خصلت میلیتاریستی و ضد سوسیالیستی بروز کرد. سردمداران این جنبش اشراف و ملاکان بودند: مانند کاله‌دین، کورنیلوف، ژنرال دوتوف، ژنرال کارائولوف و ژنرال باردیژی. این جنبش از طرف بازارگانان و بانکداران بزرگ مسکو حمایت می‌شد.

xxxxxxxxxxxx

روسیه کهن به سرعت از هم می‌پاشید. در اوکرائین، در فنلاند، در لهستان، در بلاروس، انقلاب ناسیونالیستی نیرومندتر و تھورآمیزتر می‌شد. حکومت‌های محلی که تحت نفوذ طبقات ثروتمند قرار داشتند خواستار خودمختاری بودند و از فرمان برداری پتروگراد سرباز می‌زدند. در هلسینگکورس سنای فنلاند با اعطای وام به حکومت موقت مخالفت ورزید و فنلاند خود را خود مختار اعلام کرد و خروج نیروهای روسی را طلب نمود. «رادای» بورژوا در «کیف» به توسعه سرحدات اوکرائین پرداخت تا آن‌جا که تمام سرزمین‌های فلاحتی روسیه جنوبی را تا اورال شامل گردید و سپس دست به تشکیل یک ارتش ملی زد. وینی چنکو نخست وزیر به انعقاد صلح جداگانه با آلمان اشاره کرد، و حکومت موقت درمانده و ناتوان. سیری و قفقاز خواستار تشکیل مجلس مؤسسان جداگانه بودند و در همه این کشورها نبرد سخت و تنیدی بین اولیاء امور و شوراهای محلی نمایندگان کارگران و سربازان آغاز می‌شد.

اوپساع هر روز بیش از پیش به طرف هرج و مرچ . صدها هزار سرباز جبهه را ترک می‌گفتند و به صورت موج‌هایی عظیم و بی‌مقصد در سراسر این سرزمین پراکنده می‌شدند. دهقانان استان‌های تامبون و توئر، خسته از انتظار برای زمین و

خشمگین از فشارهایی که حکومت برای سرکوب آنان وارد می‌کرد، خانه‌های اربابی را می‌سوزانیدند و مالکین را می‌کشتند. اعتصابات فوق العاده وسیع و اخراج‌های دسته جمعی، مسکو و اوDSA و معادن زغال سنگ دون را فراگرفته بود. حمل و نقل فلچ، ارتش گرسنه و در شهرهای بزرگ خواربار نایاب بود. دولت، که بین دسته‌های دمکراتیک و مرتاج درمانده بود، نمی‌توانست هیچ کاری انجام دهد؛ و آن‌گاه هم به ناگزیر دست به اقداماتی می‌زد، با این اقدام منافع طبقات ثروتمند را حفظ می‌کرد و برای برقراری نظم و آرامش در بین دهقانان نیروهای کازاک اعزام می‌شد تا اعتصابات را درهم بشکند. در تاشکند مقامات دولتی شورای محلی را سرکوب کردند. در پتروگراد شورای اقتصادی که برای سر و صورت دادن به وضع آشفته اقتصاد تشکیل شده بود، در بین نیروی‌های متخاصم سرمایه و کار به بن بست رسید و از طرف کرنسکی منحل شد. سران نظامی منتبه به نظام کهن که از طرف کادتها حمایت می‌شدند خواستار استقرار مجدد انضباط در ارتش و نیروهای دریایی بودند. دریادار وردروسکی وزیر دریاداری – مرد شایسته احترام – و ژنرال ورخوسکی وزیر جنگ بیهوده تاکید می‌کردند که یگانه راه نجات کشور عبارت است از یک انضباط نوین داوطلبانه دمکراتیک و مبتنی بر همکاری با کمیته‌های سربازان و ناویان. توصیه‌های آن‌ها ناشنیده گرفته می‌شد.

چنین می‌نمود که مرتاجین در تحریک خشم عمومی مصمم‌اند! هنگام محاکمه کورنیلوف فرا می‌رسد. مطبوعات بورژوازی بیشتر و بیشتر از او به طور علنی دفاع می‌کردند و او را به عنوان «میهن پرست بزرگ روس» می‌ستودند. روزنامه اشچه یه دیللو متعلق به بورتسف دیکتاتوری مشترک کورنیلوف-کاله‌دین-کرنسکی را طلب می‌کرد.

روزی من با بورتسف در تالار شورای جمهوری به صحبت نشستم. مردی بود کوچک اندام و خمیده با صورتی پرچین و چشمانی نزدیک بین در پشت

شیشه‌های کلفت عینک، با موهای آشفته و ریشی که رنگ خاکستری بر آن پاشیده شده بود.

«جوان! حرف‌های مرا به خاطر بسپار. روسيه به مرد نیرومندی احتیاج دارد. ما حالا باید انقلاب را کنار بگذاریم و تمام هم خودمان را علیه آلمانی‌ها به کار ببریم. مغلوب کردن کورنیلوف ابله‌ی است، ابله‌ی! و پشت سراین ابله‌هان عمال آلمانی قرار گرفته‌اند. کورنیلوف می‌بایست پیروز شده باشد...»

روزنامه‌های افراطی راست که ارگان‌های سلطنت طلبان بی‌نقاب بودند از قبیل تربیون خلق متعلق به پوریشکه‌ویچ، نوویاروس (روسيه نوین) و ژیوویه‌اسلووو (کلامزنده) آشکارا قتل عام دمکراسی انقلابی را طلب می‌کردند...

در روز بیست و سوم اکتبر (دهم) جنگ دریایی با اسکادران آلمان در خلیج ریگا به وقوع پیوست. دولت وقت به بهانه این که پتروگراد در خطر است نقشه تخلیه پایتخت را طرح ریزی کرد. بنا بود اول کارخانه‌های بزرگ اسلحه‌سازی از آنجا منتقل و در پنهان روسيه تقسیم شوند و سپس دولت وقت به مسکو منتقل گردد. بلاfacله فریاد اعتراض بلشویک‌ها بلند شد که دولت می‌خواهد پایتخت سرخ را ترک گوید تا انقلاب ناتوان شود. ریگا به آلمان‌ها فروخته شده و اینکه نوبه به پتروگراد رسیده است.

مطبوعات بورژوازی به نشاط آمده بودند. روزنامه رچ (بیان) متعلق به کادت‌ها نوشت:

«دولت خواهد توانست وظایف خود را در محیطی آرام فارغ از مزاحمت آنارشیست‌ها انجام دهد.»

رووزیانکو رهبر جناح راست حزب کادت در روزنامه اوتروراسیئی (صبح روسيه) نوشت که اشغال پتروگراد از طرف آلمان‌ها مسبب خیر خواهد بود، زیرا

آلمان‌ها شوراها را برهم خواهند زد و گریبان روسیه را از چنگ ناوگان انقلابی رها خواهند ساخت.

وی در این زمینه چنین نوشت:

«پتروگراد در خطر است. من به خود می‌گویم بگذار خدا به داد پتروگراد برسد.» آن‌ها از آن می‌ترسیدند که اگر پتروگراد از دست بروд سازمان مرکزی انقلاب از هم پاشیده می‌شود. من به این ایراد جواب می‌دهم: «من بسیار شادمان خواهم بود اگر همه این سازمان‌ها مضمحل گردند، زیرا این‌ها برای روسیه چیزی جز مصیبت به بار نمی‌آورند...» با اشغال پتروگراد نیروی بالتیک هم مضمحل خواهد شد ... و این نیز هیچ تأسفی ندارد. بسیاری از این ناوهای به کلی فاسد شده‌اند

»...

نقشه تخلیه پتروگراد در قبال توفان مخالفت عمومی عقیم ماند.

در این گیرودار مسئله تشکیل کنگره شوراها مانند ابر توفنده‌ای که برق لامع از آن ساطع شود، روسیه را فراگرفت. تشکیل کنگره نه تنها مورد مخالفت دولت واقع شد بلکه تمامی سوسیالیست‌های «معتدل» با آن به مخالفت برخاستند. کمیته‌های مرکزی ارتش و نیروی دریایی، کمیته‌های مرکزی برخی از اتحادیه‌های کارگری، شوراها نماینده‌گان دهقانان و بیش از همه خود کمیته اجرائیه مرکزی از هیچ کوششی برای جلوگیری از تشکیل آن خودداری نکردند. روزنامه‌های ایزوستیا و گولوس سولدادا (صدای سرباز) که از طرف شورای پتروگراد منتشر شده، ولی اینکه به دست کمیته اجرائیه مرکزی افتاده بود با شدت به خود شورا حمله می‌کردند. هم‌چنین مجموعه توبخانه مطبوعاتی حزب سوسیالیست‌های انقلابی از قبیل دیئلونارودا (هدف خلق) و وولیانارودا (اراده خلق) در این حمله شرکت می‌جستند.

سیل نماینده و پیام‌های تلگرافی به سوی کمیته‌های شوراهای سراسر کشور و به کمیته‌های ارتش سازیز گردید که به آن‌ها دستور جلوگیری از انتخاب نماینده را برای کنگره و یا حداقل به تأخیر اندختن آن را می‌داد. قطعنامه‌های مطمنه علیه کنگره، اعلامیه‌هایی که در آن‌ها گفته می‌شد دمکراتی اجازه نمی‌دهد در آستان تشکیل مجلس مؤسسان کنگره تشکیل شود. اعتراض از طرف نماینده‌گان جبهه، اتحادیه زمستوهای، اتحادیه دهقانان، اتحادیه‌های ارتش‌های کازاک، اتحادیه‌های افسران و سواران سنت گتورک و گردان‌های مرگ ...

شورای جمهوری روسیه نیز یک آهنگ نغمه مخالف ساز کرده بود. تمامی دستگاه ماشینی که انقلاب مارس (فوریه) آن را به حرکت در آورده بود اینک علیه گشایش کنگره شوراهای عمل می‌کرد.

در سمت دیگر، اراده هنوز شکل نگرفته پرولتاریا، کارگران، سربازان و دهقانان تهی دست قرار داشت. بسیاری از شوراهای محلی اینک در دست بشویک‌ها بود، هم چنین سازمان کارگران صنعتی، کمیته‌های کارخانه‌ها، سازمان قیام ارتش و دریاداری. در بعضی نقاط مردم که از انتخاب نماینده‌گان شورا ممنوع شده بودند، میتینگ‌های ناحیه‌ای تشکیل داده و نماینده برای پتروگراد از بین خود انتخاب می‌کردند. در نقاط دیگر کمیته‌های موجود را که به عاملین اخلال تبدیل شده بودند، برهم زده و کمیته‌های تازه تشکیل می‌دادند. تورم درونی عصیان، پیوسته‌ای را که به تدریج سخت و منجمد شده و طی آن چند ماه از فوران شعله انقلاب جلوگرفته بود، بالا می‌آورد و می‌ترکانید. تنها یک انقلاب توده‌ای خود به خودی سراسر روسیه می‌توانست کنگره شوراهای را به وجود آورد ...

هر روزه ناطقین بشویک به سوی سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها سازیز می‌شدند و «حکومت جنگ داخلی» را به شدت مورد حمله قرار می‌دادند. یک روز یکشنبه ما به وسیله تراکمایی که سنگین و پر صدا از وسط دریایی از گل‌ولای و از بین

کارخانه‌های بدقواره و کلسیاهای پرشکوه می‌گذشت بهسوی کارخانه ابوخوف-
یک کارخانه مهمات سازی دولتی - که در شلوسلبرگ قرار داشت، رفتیم.
میتینگ در میان یک ساختمان عظیم ناتمام با دیوارهای زشت آجری تشکیل
شده بود. ده هزار نفر مرد و زن با لباس‌های کار سیاه رنگ در پیرامون کرسی
خطابه که با پارچه‌ای سرخ پوشیده شده بود، گرد آمده بودند. مردم بر روی
کومه‌های الوار و آجر تنگ یکدیگر نشسته و در روی تیرهای حمال بغل دست هم
چسبانه زده بودند. همه مصمم، صداها همه رعدآسا، در آسمان تیره و ابرگرفته
گاه به گاه خورشید رخساره می‌نمود و امواج نور سرخ گون از پنجره‌های بی در و
پیکر بر روی صورت‌های ساده‌ای، که به سمت بالا به سوی ما نگران بودند،
می‌تاфт.

لوناچارسکی با هیکل باریک و هیئت دانشجویی و با قیافه حساس یک
هنرمند توضیح می‌داد که به چه دلیل می‌باید قدرت به دست شوراهای قبضه شود.
وی می‌گفت: در برابر دشمنانی که عامداً و عالمماً به ویرانی کشور می‌کوشند،
ارتش را مضمحل می‌کنند و زمینه را برای یک کورنیلوف تازه آماده می‌سازند
هیچ چیز دیگری نمی‌تواند انقلاب را پاسداری کند.

سریازی از جبهه رومانی، لاغر، مفلوک و به ستوه آمده فریاد کرد: رفقا! ما
در جبهه از گرسنگی می‌میریم، از سرما خشک می‌شویم. ما بی‌هیچ علت و سببی از
بین می‌رویم. من از رفقای امریکایی تقاضا می‌کنم که به مردم امریکا بگویند که
روس‌ها از انقلاب خود دست نخواهند شست تا آن‌گاه که بمیرند. ما با تمام نیروی
خود مقاومت می‌کنیم تا آن‌گاه که مردم دنیا بر خیزند و به مدد ما بستابند. به
کارگران امریکایی بگویید قیام کنند و برای انقلاب سوسیالیستی بجنگند!
پس آن‌گاه پتروفسکی بر خاست: باریک اندام، با حرکاتی آرام و بیانی

کوبنده:

«حرف بس است. وقت عمل است. وضع اقتصادی بسیار بد است، ولی ما باید به دشواری‌ها عادت کنیم. قصد دارند ما را به گرسنگی و سرما به زانو در آورند. می‌خواهند ما را تحریک کنند. ولی بگذار دشمنان حد و حدود خود را بشناسند. هرگاه آن‌ها جسارت کرده به سازمان‌های پرولتری ما انگشت بزنند ما آن‌ها را از صفحه روزگار هم چون زباله خواهیم روفت.»

مطبوعات بلشویکی با سرعتی ناگهانی گسترش یافت. غیر از دو روزنامه حزبی «رابوچی پوت» (راه کارگر) و «سولدات» (سرباز)، هفته نامه نوینی به نام «درهونسکایابدناتا» (قره روستا) با نیم میلیون تیراژ برای دهقانان انتشار یافت. و از روز سی ام (هفدهم) اکتبر روزنامه «رابوچی ای سولدات» (کارگر و سرباز) پخش شد. سرمقاله این روز به اجمال نقطه نظر بلشویک‌ها را بیان می‌کرد:

«چهارمین جنگ زمستانی برای ارتش و کشور هلاکت‌بار است. در عین حال خطر تسليم بر روی پتروگراد انقلابی آویخته است. ضد انقلابیون با انتظار فلاکت مردم نشسته‌اند ... دهقانان به جان آمده راه قیام علنی را در پیش گرفته‌اند. ملاکان و مأموران دولت به کمک نیروهای مجازات اعزام شده، دهقانان را قلع و قمع می‌کنند. کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند. می‌خواهند کارگران را از راه گرسنگی به تسليم وا دارند. بورژوازی و ژنرال‌هایش خواستار تدابیر خشن برای احیای انضباط کورکورانه در ارتش‌اند. هواداران کورنیلوف نخوایده‌اند. اینان به حمایت بورژوازی می‌کوشند و علناً برای بر هم زدن مجلس مؤسسان تدارک می‌بینند.»

«دولت کرنسکی ... بر ضد کارگران، سربازان و دهقانان است. این دولت کشور را به پرتگاه فنا سوق می‌دهد ... روزنامه ما در چنین روزهای خوف‌انگیز پا به عرصه وجود می‌گذارد. روزنامه «رابوچی ای سولدات» ندای پرولتاریای پتربورگ و پادگان پتربورگ خواهد. «رابوچی ای سولدات» از منافع تهیستان روستا به نحوی آشتی ناپذیر دفاع خواهد کرد ... خلق می‌باشد از انهدام نجات یابد. انقلاب

می‌بایست به پایان خود برسد. قدرت حاکمه می‌بایست از دست جنایت کار بورژوازی به در آید و به دست کارگران و سربازان متسلک و دهقانان انقلابی منتقل شود ... برنامه ما برنامه شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتربورگ است.» تمام حاکمیت به شوراهای هم در مرکز و هم در محل‌ها! «متار که بی‌درنگ در تمام جبهه‌ها! صلح دمکراتیک و شرافت‌مندانه برای خلق‌ها! زمین‌های ملاکان بدون بها برای دهقانان!» «کنترل کارگری بر تولید!» «دعوت شرافت‌مندانه مجلس مؤسسان! ...»

در اینجا نقل قطعه دیگری از این روزنامه – ارگان بلشویک‌هایی که تمام جهان آن‌ها را عُمال آلمان می‌دانست، جالب خواهد بود:

«قیصر آلمان که دستش آغشته به خون میلیون‌ها نفر است می‌خواهد ارتضی خود را به پتروگراد گسیل دارد. ما کارگران و سربازان و ناویان و دهقانان آلمانی را، که کم‌تر از ما تشنۀ صلح نیستند، علیه قیصر به کمک فرا می‌خوانیم. مرده باد جنگ لعنتی! چگونه می‌توان چنین پیشنهادی را مطرح ساخت؟ قدرت حاکمۀ انقلابی حکومت واقعاً انقلابی متکی بر ارتضی و ارکان پرولتاریا و دهقانان ... چنین حکومتی می‌تواند از فراز سر دیپلمات‌ها، چه متفق و چه دشمن، بلاواسطه به سربازان آلمانی مراجعه کند. چنین حکومتی می‌تواند سنگرهای آلمانی را با میلیون‌ها پیام به زبان آلمانی پر کند ... خلبانان ما می‌توانند این پیام‌ها را پخش کنند

«...

اما در شورای جمهوری پرستگاه بین طرفین روز به روز عمیق‌تر می‌شد.

کاره‌لین سوسیالیست انقلابی چپ فریاد بر می‌آورد:

«طبقات ثروت‌مند می‌خواهند برای زنجیر کردن روسیه به عربه جنگی متفقین از دستگاه انقلابی نیکلای چایکوفسکی سخنگوی سالخورده

سوسیالیست‌های خلقی با واگذاری زمین به دهقانان مخالف ورزید و در صف کادت‌ها قرار گرفت:

«لازم است بی درنگ انصباط سختی در ارتش برقرار شود ... من از همان آغاز جنگ یک نفس تأکید کرده‌ام که انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در دوران جنگ جنایت است. ما این جنایت را مرتکب می‌شویم. گرچه من دشمن اصلاحات نیستم زیرا من سوسیالیستم ...» (فریادها از چپ: ما شما را باور نداریم، کف زدن‌های رعدآسا از راست).

«عجم اف» به نام کادت‌ها اعلام می‌دارد که هیچ لازم نیست به ارتش توضیح داده شود که برای چه می‌جنگند، زیرا هر سرباز می‌باشد بفهمد که هدف نزدیک عبارت است از پاک کردن سرزمین روسیه از دشمن.

خودکرنسکی دوبار نطق‌های هیجان انگیزی درباره وحدت ملی ایراد کرد و در پایان یکی از این سخنرانی‌ها به گریه افتاد. جلسه نطق او را با سردی تلقی کرد، رشته سخن او را با تمسخر می‌بریدند.

انستیتوی اسمولنی قرارگاه کمیته اجرائیه مرکزی و سورای پتروگراد به مسافت چند میل از شهر در کنار رود پهناور «نو» قرار داشت. من به وسیله واگنی پراز جمعیت که با حرکت حلوونی و صدای رعدآسا از میان کوچه‌های پر گل‌ولای و قلوه سنگ می‌گذشت، به آنجا رفتم. در انتهای خط، گند کبود رنگ دیر اسمولنی با ترصیع طلایی خود زیبا به نظر می‌رسید. در کنار آن نمای سربازخانه مانند اسمولنی با دویست یارد طول، دارای سه طبقه بلند، که در مدخل آن نشان امپراتوری به طور بر جسته بر روی سنگ حک شده بود، هنوز هم گستاخ و مغورو خود نمایی می‌کرد ...

در دوران نظام سابق یک مدرسه رهبانی مشهور برای دختران اشرف روسیه تحت سرپرستی شخص ملکه ایجاد شده بود. انستیتو را سازمان انقلابی کارگران و

دهقانان قبضه کرده بود. در داخل آن بیش از یک صد اتاق بزرگ و سفید، ولی خالی، قرار داشت که پلاک‌های روی آن‌ها بر جای بود. کسی که از خارج وارد می‌شد روی پلاک‌ها می‌خواند «اتاق نمره چهار درس بانوان» یا «بوروی معلمین». اما در بالای این پلاک‌ها آگهی‌هایی با خطوط ناهموار، که نشان حیات پر به روی نظام نوین بود، به چشم می‌خورد. «کمیته مرکزی شورای پتروگراد»، «کمیته اجرائیه مرکزی»، «بوروی امور خارجی»، «اتحادیه سربازان سوسیالیست»، «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه»، «کمیته کارخانه‌ها»، «کمیته مرکزی ارتش». در همینجا کمیته‌های مرکزی احزاب سیاسی و اتاق جلسات فراکسیونی آن‌ها قرار داشت.

راه روهای دراز تاق‌دار را چراغ‌هایی دور از هم روشن می‌کرد و مملو از سربازان و کارگران که شتاب زده در حرکت بودند و شانه بعضی از آن‌ها در زیر بار دسته‌های روزنامه، اعلامیه و اوراق تبلیغاتی از هر قبیل خم شده بود. صدای مداوم چکمه‌های سنگین آن‌ها در روی کف چوبی همچون رعد طین می‌افکند ... در همه جا پلاک‌داردهایی نصب شده بود: «رفقا! به خاطر حفظ سلامتی خودتان نظافت را مراعات کنید».

در بالای پله‌های هر طبقه و هر پا گرد، میز طویلی گذاشته و انواع نشریه‌های متعلق به احزاب مختلف را به فروش می‌رسانیدند.

اتاق غذاخوری بزرگ با سقف کوتاهش در طبقه پایین همچنان برای همین کار مورد استفاده قرار داشت. من با دو روبل بلیطی خریدم که می‌توانستم با آن غذا بخورم و با هزاران تن دیگر در کنار میزهای طویل جلو آشپزها به خط ایستادیم. بیست نفر مرد و زن ملاقه در دست از پاتیل‌های بزرگ سوپ کلم و قطعاتی گوشت و مقداری کاشا و چند تکه نان سیاه پخش می‌کردند. بهای هر استکان چای پنج کوپک بود. در میان سبدی قاشق‌های چوبی قرار داشت ...

نیمکت‌های دراز کنار میزهای چوبی را سرتاسر پرولترهای گرسنه اشغال کرده بودند و غذای خود را می‌بلعیدند، نقشه می‌چیند، و از این سوی میز با آن سو شوخی‌های خشن رد و بدل می‌کردند.

در طبقه بالا نیز یک اتاق ناهار خوری مختص کمیته اجرائیه مرکزی قرار داشت، گو این که هر کس دیگر هم می‌توانست به آن جا برود. در آن جا به روی نان‌ها قشر ضخیمی کرده اضافه می‌شد و چای نیز حد و حسابی نداشت.

در جهت جنوبی طبقه دوم تالار بزرگ مخصوص جلسه واقع بود که قبلاً "اتاق رقص انسیتو" را تشکیل می‌داد. تالاری بود با سقف بلند و سفید که از چهل چراغ‌هایی مزین با صدھا چراغ الکتریکی روشنایی می‌گرفت و دو رسته ستون عظیم آن را از وسط تقسیم می‌کرد. در آخر تالار سکویی بود که طرفین آن را شمعدان‌های پرشاخه‌ای گرفته بود. در پشت این سکو قاب عکس زرینی دیده می‌شد که زمانی تمثال امپراتوران را زینت می‌داد، ولی اینک عکس را از آن خارج ساخته بودند. در اینجا در روزهای جشن گرانددوشی‌ها اجتماع می‌کردند و افسرها با اونیفورم‌های پر زرق و برق و روحانیون با رداهای مجلل در اطراف آن‌ها پرسه می‌زدند.

بیرون از آن‌جا، درست موازی با تالار کمیته رسیدگی به اعتبارنامه‌های نمایندگان کنگره شوراهای قرار داشت. من آن‌جا ایستاده بودم و ورود نمایندگان را تماشا می‌کردم. سربازان ستر و ریشو، کارگران با بلوزهای سیاه رنگ، چند دهقان با موهای بلند. دخترکی که برای تنظیم کارها گماشته شده بود و از اعضاء گروه وحدت پلخانف بود از روی استهzae خنده‌ای کرد:

«این‌ها با نمایندگانی که برای کنگره اول آمده بودند خیلی تفاوت دارند. ببینید چقدر خشن و عامی به نظر می‌آیند. مردم تیره ...»

درست می‌گفت - اعماق روسیه به جوش آمده بود و از آن ژرفنا بود که اینک سیلی به طرف بالا راه می‌یافت. کمیته رسیدگی به اعتبارنامه‌ها که از طرف کمیته اجراییه مرکزی قدیم تعین گردیده بود، هیئت‌های نمایندگی را تحت عنوان این که انتخاب آن‌ها غیر قانونی است یکی بعد از دیگری رد می‌کرد. ولی کارخان عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک خیلی ساده غرشی کرد و گفت: «همیت ندارد، چون وقت شبرسد ما شماها را به جای خودتان می‌نشانیم.»

«رابوچی‌ای سولدادات» نوشت:

«توجه نمایندگان کنگره سراسری روسیه را به تلاش بعضی از اعضاء سازمان کمیته معطوف می‌داریم که می‌خواهد تحت این عنوان که کنگره تشکیل نخواهد شد و بهتر است نمایندگان پتروگراد را ترک کنند، می‌کوشند تا کنگره را به هم بزنند ... به این دروغ‌ها توجه نکنید ... روزهای بزرگی درپیش داریم ...» روشن بود که تا روز دوم نوامبر شماره نمایندگان به حد نصاب نخواهد رسید. به این جهت گشايش کنگره به روز هفتم نوامبر (بیست و پنجم اکتبر) موکول گردید. اما اینک سرتاسر کشور به جوش آمده بود. منشویک‌ها و سوسيالیست‌های انقلابی که خود را در معرض افلاس می‌دیدند، ناگهان تاکتیک خود را تغییر داده و دیوانهوار سیل تلگراف به اکناف کشور روانه ساختند و به سازمان‌های محلی دستور دادند که هر قدر ممکن باشد نمایندگانی از بین «سوسيالیست‌های معتدل» بر گزیده اعزام دارند.

در همین گیرودار کمیته اجراییه سورای دهقانان طی پیام فوق العاده‌ای خواستار شد که کنگره دهقانان در روز سیزده دسامبر (سی و یک نوامبر) برای مقابله با هر نوع فعالیت کارگران و سربازان تشکیل شود.

بلشویک‌ها در چه کار بودند؟ در شهر شایعاتی پخش شد که کارگران و دهقانان برای عمل مسلح آماده می‌شوند. مطبوعات بورژوازی و ارجاعی «قیامی» را

پیش بینی می کردند و از دولت می خواستند که شورای پتروگراد را توقیف کند و یا اقلاً "مانع تشکیل کنگره شود. روزنامه هایی نظیر «نووایاراسیا» علناً" قتل عام بشویک‌ها را تقاضا می کردند.

روزنامه گورکی موسوم به «نووایاژین» نظر بشویک‌ها را مبنی بر این که ارجاعیون در صدد نابود کردن انقلاب هستند و اگر لازم آید باید با آن‌ها مسلحانه مقابله شود تأیید می کرد، ولی توصیه می کرد که تمام احزاب دمکراتی انقلابی باید در یک جبهه گرد آیند:

«مادام که دمکراتی نیروهای اساسی خود را متشكل نساخته است، مادام که مخالفت با سلطه آن هم چنان نیرومند است، دست زدن به حمله بی فایده خواهد بود. اما اگر نیروهای متخاصلم به قوه قهریه توسل جویند در آن صورت دمکراتی انقلابی باید برای بدست گرفتن قدرت وارد نبرد گردد و در چنان حالتی از طرف وسیع‌ترین قشرهای مردم حمایت خواهد شد...»

گورکی خاطرنشان می ساخت که هم مطبوعات ارجاعی، و هم مطبوعات دولتی بشویک‌ها را به اعمال قهر و امدادارند. و به هر حال قیام راه را برای یک کورنیلوف تازه هموار خواهد ساخت. ولی بشویک‌ها را ترغیب می کرد که این شایعات را تکذیب کنند. پوتره سوف در روزنامه بشویکی موسوم به «دن» (روز) داستان هیجان‌انگیزی به انضمام نقشه‌ای چاپ و منتشر کرد که در آن ادعا شده بود نقشه نهایی مبارزه بشویک‌ها است که فاش می شود.

به نحو سحرانگیزی در و دیوار پر شد از هشدارباش‌ها و اعلامیه‌ها و تقاضاها - همه از طرف کمیته‌های مرکزی احزاب «معتدل» و محافظه‌کار و کمیته اجرائیه مرکزی که هرگونه تظاهری را به شدت مردود می داشت و از کارگران و سربازان مصرانه تقاضا می کرد که به آژیتاتورها گوش ندهند. مثلاً "از طرف شعبه نظامی حزب سوسیالیست‌های انقلابی اعلامیه انتشار یافت:

«بار دیگر شایعاتی در شهر پخش می‌شود حاکی از تصمیم برای تعریض.
سرچشمہ این شایعات چیست؟ چه سازمانی آژیتاتورها را مجاز کرده است که
دعوت به قیام کنند؟ بلشویک‌ها در مقابل سوالی که در کمیته اجرائیه مرکزی از
آن‌ها شد هر گونه شرکتی را در این امر تکذیب کردند ... ولی این شایعات بخودی
خود منشاء خطر هستند. بسیار آسان است که افرادی کله بدون توجه به نحوه
تفکر اکثریت کارگران، سربازان و دهقانان قسمتی از کارگران و سربازان را به
کوچه‌ها بکشانند و آن‌ها را به قیام تحریک کنند... در این لحظات پراصطرابی که
روسیه انقلابی از سر می‌گذراند هر گونه قیامی می‌تواند به آسانی مبدل به جنگ
داخلی بشود و نتیجه‌ای که از این کار حاصل خواهد شد بر هم خوردن تمام
سازمان‌های کارگری می‌باشد که برای ایجاد آن‌ها آن همه نیرو مصرف شده است
... دسیسه کاران ضدانقلابی این نقشه را در سر می‌پرورانند که با استفاده از این قیام
انقلاب را نابود سازند، راه جبهه را به روی ویلهلم بگشایند و مجلس مؤسسان را بر
هم بزنند ... در پست‌های خود استوار باقی بمانید، بیرون نیایید».

در روز بیست و هشت اکتبر (پانزده نوامبر) در اسمولنی با کامنیف که مردی
کوچک اندام بود، ریشی نوک تیز و حرکات واطواری فرانسوی مآب داشت به
بحث نشستیم. او به هیچ وجه مطمئن نبود که تعداد کافی نماینده بتواند خود را
برسانند. وی می‌گفت:

«اگر کنگره تشکیل بشود نماینده خواست اکثریت شکننده مردم خواهد بود.
اگر اکثریت آن با بلشویک‌ها باشد، همان‌طور که من انتظار دارم، ما خواهیم
خواست که قدرت به شوراها منتقل شود و حکومت وقت استعفا بدهد ...
والودارسکی، که جوانی بود بلند بالا، عینکی، با چهره‌ای بی‌رنگ و
بیمار گونه، صریح‌تر صحبت کرد: «هواداران «لیبر-دان» و دیگر سازشکاران علیه

کنگره کارشکنی می‌کنند. اگر آن‌ها موفق بشوند که جلو کنگره را بگیرند، خوب، در آن صورت ما آن قدر واقع بین هستیم که کار خودمان را متوقف نسازیم ...» من در دفترچه یادداشت خودم به تاریخ بیست و نه اکتبر (شانزده اکتبر) شرح ذیل را از یکی از روزنامه‌های آن روز استنساخ کرده‌ام:

«موکیلوف- ستاد فرماندهی کل. هنگ‌های وفادار و لشکر وحشی، و قزاق‌ها، و هنگ‌های مرگ در اینجا متصرف شده‌اند. افسران مدرسه نظام پاولوسک، ترارسکویه سله‌لو، و پتروف دستور یافته‌اند که آماده حرکت به پتروگراد باشند. یونکرهای «اورانین باوم» وارد شهر می‌شوند. قسمتی از لشکر زرهی پادگان پتروگراد در قصر زمستانی مستقر شده است. بر طبق فرمانی به امضاء تروتسکی از طرف کارخانه اسلحه سازی دولتی «سستروورسک» چندین هزار قبضه تفنگ به نمایندگان کارگران پتروگراد تحويل شده است. در متنیگ نظامی شهری ناحیه «لتني» سفلا قطعنامه‌ای صادر و ضمن آن خواسته شده است که قدرت به شوراهای منتقل گردد.»

این‌ها نمونه‌هایی است از اوضاع آشفته آن روزهای پرت و تاب که هر کسی می‌دانست حادثه‌ای در شرف وقوع است، اما هیچ‌کس نمی‌دانست چه نوع حادثه‌ای.

در جریان جلسه شورای پتروگراد در شب سی ام (هفدهم) اکتبر تروتسکی در زمینه خبر شایعه در مطبوعات بورژوازی مبنی بر این که شورای مزبور هوای قیام در سر دارد، اظهار داشت که این شایعات «تلاشی است از طرف ارتجاع برای بی اعتبار ساختن کنگره شوراهای کارشکنی و بر هم زدن آن ... شورای پتروگراد دستور هیچ‌گونه تعرضی را نداده است. اگر لازم باشد ما این کار را خواهیم کرد و شورای پتروگراد از ما حمایت خواهد کرد ... آن‌ها (دولت) در صدد تدارک

ضد انقلاب هستند و ما این اقدام را با حمله‌ای که بی‌امان و قاطع خواهد بود جواب خواهیم گفت.»

صحیح است که شورای پتروگراد دستور تظاهرات نداده بود، اما کمیته مرکزی حزب بلشویک در همان وقت مسئله قیام را بررسی می‌کرد. جلسه آن‌ها سراسر شب بیست و سه (ده) اکتبر دایر بود. تمام متفکرین حزب و رهبران آن‌ها و نماینده‌گان کارگران و پادگان پتروگراد در آنجا حضور داشتند. از بین روش‌فکران تنها لین و تروتسکی طرفدار قیام بودند. حتی نظامی‌ها با قیام مخالفت می‌کردند. رأی گرفته شد و پیشنهاد قیام شکست خورد.

سپس کارگری خشن و زمحت از جا برخاست و با چهره در هم فشرده از خشم و بالحنی پر از خشونت گفت:

«من از طرف پرولتاریای پتروگراد حرف می‌زنم. ما طرفدار قیام هستیم. شما به راه خودتان بروید. اما از حالا من به شما گوش‌زد می‌کنم که اگر شما جلو انحلال شوراهما را نگیرید، حساب ما با شما پاک است.»

چندین تن از سربازان نیز با او هم‌آهنگ شدند ... پس از آن بار دیگر رأی گرفتند و اندیشه قیام پیروز گردید.

با همه این احوال جناح راست بلشویک‌ها که ریازانوف، کامنوف و زینوویف در رأس آن قرار داشتند، هم‌چنان به مبارزه خود علیه قیام مسلحانه ادامه دادند. صبح سی‌ویک (هیجدهم) اکتبر نخستین قسمت «نامه به رفقا» به قلم لین، یکی از متهورانه‌ترین تبلیغات سیاسی که تا آن‌گاه جهان به خود دیده بود، انتشار یافت. در این نامه لین ایرادات کامنیف و ریازانوف را طرح کرده و دلایل خود را بر له قیام ارائه می‌دهد:

«یا امتناع علنی از شعار «تمامی قدرت به شوراهها» یا قیام، راه وسط وجود ندارد.»

در همان روز «پاول میلیوکوف» لیدر کادتها نطق پر آب و تابی در سورای جمهوری ایراد کرد - دستور راسکوبه لف را مردود و ننگین و هواداری از آلمان خواند و اظهار داشت: «دمکراتی انقلابی روسیه را به فنا سوق می دهد.» ترشچنکو را به باد مسخره گرفت و صاف و ساده اعلام داشت که دیپلماسی آلمان را بر دیپلماسی روسیه ترجیح می دهد. از نیمکت های چپ بانگ ننگ و نفرت بلند شد. در عین حال دولت نمی توانست اهمیت کامیابی تبلیغاتی بلشویک ها را به حساب نیاورد. روز بیست و ششم (سیزدهم) اکتبر کمیسیون مشترک دولت و سورای جمهوری معجلان^۱ دو لایحه قانونی تصویب کرد که در یکی از آن ها به طور موقت زمین به دهقانان واگذار می شد، و در دیگری سیاست خارجی صلح جویانه و مجدانه ای را طلب می کرد. شب همان روز نخستین جلسه کمیسیون تحکیم نظام جمهوری و مبارزه با هرج و مرج با کر و فر زیادی تشکیل شد که باید گفت کوچک ترین اثری از آن در تاریخ باقی نمانده است. صبح فردا من به همراه دو خبرنگار دیگر با کرسکی مصاحبه ای داشتیم و این آخرین بار بود که او روزنامه نگاران را پذیرفت.

او با حرارت به ما گفت: «مردم روسیه از در هم شکستگی اقتصادی رنج می برند و از متحدهای خویش مأیوس شده اند. تمام دنیا فکر می کنند که انقلاب روسیه پایان یافته است. از این اشتباه بر حذر باشید. انقلاب روسیه تازه شروع شده است...» - یک پیشگویی صائب تر از آن چه خود وی بدان باور داشت! جلسه شورای پتروگراد در شب سی ام (هفدهم) اکتبر، که من در آن حضور داشتم، فوق العاده پرهیجان گذشت و تا بامداد ادامه یافت. در آن تمام سوسياليست های روشن فکر «معتل»، افسران، اعضاء کمیته های ارتشی و اعضاء کمیته اجرائیه مرکزی گرد آمده بودند. کارگران، دهقانان و سربازان با زبانی ساده و پرشور علیه آن ها سخن می گفتند.

دھقانی از هرج و مرج در «تاوو» حکایت کرد که دلیل آن بنا به گفته وی توقیف کمیته‌های ارضی بود. او فریاد زد: «این کرنسکی کارش فقط حمایت از ملاکان است. آن‌ها می‌دانند که مجلس مؤسسان در هر حال زمین را از آن‌ها خواهد گرفت و به همین دلیل می‌خواهند تشکیل این مجلس را غیر ممکن سازند.» یک کارگر مکانیسین از کارخانه پوتیلوف حکایت کرد که چگونه مدیران، شبکه کارخانه را یکی پس از دیگری به behane این که سوخت و مواد خام نیست تعطیل کرده‌اند. او گفت کمیته کارخانه به جستجو پرداخت و ذخایر بزرگی کشف کرد که پنهان کرده بودند. آن‌گاه اظهار داشت: «این اقدام تحریک آمیز است - آن‌ها می‌خواهند ما را یا از گرسنگی بکشند یا وادر به اعمال قهر کنند.» سربازی چنین آغاز کرد: «رفقا من از جایی برای شما سلام آورده‌ام که در آن‌جا انسان‌ها برای خود گور می‌کنند و نام آن را سنگر گذاردند.»

آن‌گاه سرباز جوان تکیده و بلند قامتی که چشمانی شعله بار داشت از جای بر خاست. برایش به شدت دست زدند. او همان چودنوفسکی بود که در تهاجم ماه ژوئیه کشته پنداشته شده بود و اینک گویی زندگی دوباره یافته است:

«توده سربازان دیگر به افسران اعتماد ندارند. حتی کمیته‌های ارتشی به ما پشت پا می‌زنند. آن‌ها مانع تشکیل جلسات شورای ما می‌شوند ... توده سرباز طلب می‌کند که مجلس مؤسسان درست سر موعد مقرر گشايش یابد. و هر کس بخواهد آن را به تعویق اندازد، لعنت بر او باد! لعنت نه فقط درلفظ، زیرا ارتش هنوز توپ در اختیار دارد ...»

او حکایت کرد که انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان در ارتش پنجم با چه خشونتی همراه بوده است: «افسان، به ویژه منشویک‌ها و اسراها عمداً» سعی دارند بشویک‌ها را زیر گلوله بفرستند. آن‌ها روزنامه‌های ما را به سنگر راه نمی‌دهند.

آن‌ها ناطقین ما را توقیف می‌کنند (سربازی فریاد زد: چرا از نبودن نان صحبت نمی‌کنید؟ چونوفسکی پاسخ داد: «انسان که فقط با نان زندگی نمی‌کند.») به دنبال وی افسری از منشیویک‌ها آبورونتسی نماینده شورای «ویتبسک» سخن گفت:

«حرف بر سر آن نیست که چه کسی قدرت را در دست دارد. بدبختی ما از دولت نیست بلکه از جنگ است. ولی هر چه پیش آید باید جنگ را به پیروزی رساند.» (سخن او فریادهای تمسخر آمیز قطع کرد.) او ادامه داد: «این آژیتاورهای بشوشیک عوام فریبند.» (قهقهه خنده در سالن) «موقتاً» باید مبارزه طبقاتی را فراموش کنیم.» (دیگر به او مجال ادامه سخن ندادند. یکی فریاد زد: «آری دل شما فقط برای همین لک زده است.»)

در آن روزها پتروگراد منظره جالبی داشت. در کارخانه‌ها اتاق‌های کمیته مملو از بسته‌های تفنگ بود، قاصدان می‌آمدند و می‌رفتند، گاردسرخ تمرین می‌کرد. در تمام سربازخانه‌ها هر شب میتینگ و جلسه بود و در تمام مدت روز بحث‌های پایان ناپذیر. در کوچه و خیابان از غروب گاه، که هوا رو به تیرگی می‌رفت، دسته‌های انبوه مردم به کوچه‌ها می‌ریختند و هم‌چون امواج در حال جزر و مد بودند؛ از «نوسکی» بالا و پایین می‌رفتند و برای بدست آوردن روزنامه‌ها با هم منازعه می‌کردند ... راه بری به حدی توسعه یافته بود که عبور از کوچه‌های فرعی خطر داشت. یک روز بعد از ظهر در «садووایا» جمعیتی مرکب از چندین صد تن را دیدم که سربازی را که مرتکب دزدی شده بود، بی‌محابا می‌زدند. افراد مرموز در گوش زنهایی که ساعات طولانی را برای بدست آوردن نان و شیر در سرمای شدید بر خود می‌لرزیدند، چنین زمزمه می‌کردند که یهودی‌ها ذخایر خواربار را احتکار کرده‌اند، که در حالی که مردم از گرسنگی می‌میرند اعضای شوراها در ناز و نعمت غوطه می‌خورند.

در دروازه‌ها و درهای اسمولنی پاسبانانی گماشته شده بودند که از هر عابری جواز عبور می‌خواستند. اتاق‌های کمیته تمام روز و شب پراز همه‌مه و سر و صدا بود. صدھا کارگر و سرباز بر روی زمین و یا هرجا که گیرشان می‌آمد می‌خوابیدند. در تالار طبقه بالا در حدود هزار نفر در جلسه پرغوغای شورای پتروگراد شرکت داشتند.

کلوب‌های قمار از آغاز ظلمت شب تا طلوع صبح وظایف تباھ کننده و ویرانگر خود را اجرا می‌کردند. شامپاین مثل آب به مصرف می‌رسید و دست‌های بیست هزار روبلی بازی می‌شد. شبانگاه در مرکز شهر زنان فاحشه غرق در زر و زیور و پالتوهای خزر گران قیمت بالا و پایین می‌رفتند و در کافه‌ها وول می‌زدند. توطئه گران سلطنت طلب، جاسوس‌های آلمانی، قاچاقچیان دسیسه کار وظایف خود را تدارک می‌دیدند. و در زیر باران، در سرمای سخت و سوزنده، در زیر آسمان تیره، شهر عظیمی نفس نفس زنان، تندتر و تندتر پیش می‌رفت - به سوی چه چیز؟

xxxxxxxxxxxx

در آستانه

در مناسبات بین دولتی ناتوان و خلقی طغیان‌گر، دیر یا زود، لحظه‌ای فرا می‌رسد که هر اقدام حکومت، توده‌ها را به خشم می‌آورد و اگر هم این حکومت دست به روی دست بگذارد نفرت مردم را بر می‌انگیزد.

طرح تخلیه پتروگراد غصب توفان‌آسایی برپا ساخت. اظهارات علنی کرنیسکی مبنی بر این که دولت ابدا "چنین قصدی نداشته است با شلیک خنده استهاء مواجه شد.

روزنامه «رابوچی‌پوت» (راه کارگر) به غرش در آمد که «دولت بورژواها و ملاکان، که در اثر فشار انقلابی به ششدر افتاده است، در تلاش جستن مفری برای خود، دعاوی معقولی را در فضای پراکند که گویا قصد فرار از پتروگراد را نداشته و نخواسته است پایتخت را تسليم کند.»

در «خارکوف» سی هزار کارگر معدن زعال سنگ مشکل شدند و شعار اساسی کارگران صنعتی جهان را که می‌گوید: «طبقه کارگر و طبقه کارفرما هیچ‌گونه وجه مشترکی بین خود ندارند» پذیرفتد. کازاک‌ها این سازمان را سرکوب کردند. بسیاری از کارگران از کار رانده شدند. بقیه آن‌ها اعتصاب عمومی اعلام داشتند. «کونویالوف» وزیر بازرگانی و صنایع به منظور پایان دادن به اختشاش به «اورلوف» معاون خویش اختیارات وسیعی داد. کارگران معدن چی نسبت به اورلوف نفرت داشتند. کمیته اجرائیه مرکزی نه فقط از این اعتصاب پشتیبانی کرد، بلکه هم‌چنین حاضر نشد خروج کازاک‌ها را از حوضه دوتسی طلب کند.

به دنبال این واقعه شورای کالوزسکی سرکوب شد. بلوشیک‌ها که در این شورا اکثریت را به دست آورده بودند، برای آزادی برخی از زندانیان سیاسی به

تلاش افتادند. دومای شهر با موافقت کمیسر دولتی از شهر مینسک نیروی نظامی فراخواند که شورا را به توب بستند. بشویک‌ها عقب نشستند و در لحظه‌ای که از ساختمان خارج می‌شدند کازاک‌ها فریاد کنان بر آنان تاختند:

«چنین است آن چه بر سر همه شوراهای دیگر بشویکی و شورای مسکو و پتروگراد خواهیم آورد.»

این حادثه سراسر روسیه را دچار هیجان ساخت.

در پتروگراد شوراهای منطقه شمال که صدارت آن را کریلنکوی بشویک عهده‌دار بود پایان یافت. کنگره با اکثریت شکننده آراء قراری دایر به واگذاری تمام حاکمیت به کنگره شوراهای سراسر روسیه تصویب کرد. کنگره پیش از آن که متفرق شود پیام شادباشی به بشویک‌های بازداشت شده فرستاد و اعلام داشت که ساعت آزادی آن‌ها نزدیک است. در همان زمان نخستین کنگره کمیته‌های کارخانه‌های سراسر روسیه هواداری خود را از شوراهای قاطعانه اعلام نمود و قطعنامه زیر را تصویب کرد:

«طبقه کارگر با واژگون ساختن حکومت استبدادی در صحنه سیاسی می‌کوشید تا در عرصه فعالیت تولیدی خود نیز به پیروزی نظام دمکراتیک دست یابد. بیانگر این خواست همانا اندیشه نظارت کارگری است که طبعاً در شرایط از هم پاشیدگی اقتصادی ناشی از سیاست تبهکارانه طبقات حاکمه ایجاد شده است

»...

اتحادیه کارگران راه آهن استعفای لیوهروفسکی وزیر موافقان را مطالبه کرد ...

اسکوبه‌لوف از جانب ک.ا.م (کمیته اجرائیه مرکزی - سی ای کا) اصرار داشت که «خواست‌ها» باید در کنفرانس متفقین مطرح گردد و برحسب ظاهر به

اعزام ترشچنکو به پاریس اعتراض می‌کرد. ترشچنکو استعفای خود را تقدیم

داشت ...

ژنرال ورخوفسکی که قادر نبود تجدید سازمان ارتش را از نظر خویش
عملی سازد به ندرت در جلسات شورای وزیران حضور می‌یافت ...

روز سوم نوامبر (بیست و یکم اکتبر) روزنامه «ابشچه یه دیللو» (امر عمومی)
متعلق به بورتسف با پیام زیرین، که با حروف درشت چاپ شده بود، انتشار یافت:
هموطنان! روسیه را نجات دهید!

«همین الان اطلاع یافتم که دیشب در جلسه کمیسیون دفاع شورای
جمهوری، ژنرال ورخوفسکی وزیر جنگ و یکی از عمدۀ ترین مسئولین نابودی
ژنرال کورنیلوف پیشنهاد کرده است پنهان از متحدین با آلمان‌ها قرارداد صلح
منعقد گردد ... این خیانت به روسیه است. ترشچنکو اعلام داشته است که پیشنهاد
ژنرال ورخوفسکی در دولت وقت نیز حتی مورد بحث هم قرار نگرفته است. م.
ای. ترشچنکو گفته است این مجمع دیوانگان است. اعضای کمیسیون از سخنان
ژنرال ورخوفسکی به وحشت افتادند ... ژنرال کسیه یف گریه کرده است. نه، این
مجمع دیوانگان نیست. این بدتر از هر تیمارستان است. این خیانت مستقیم به روسیه
است! کرنسکی، ترشچنکو و نکراسوف می‌باشند بی درنگ درباره سخنان
ورخوفسکی به ما جواب بدهند. هموطنان به پاخیزید! به روسیه خیانت می‌کنند. آن
را نجات دهید.»

ولی ورخوفسکی در واقع همین قدر گفته بود که وقت آن رسیده است که
متفرقین را برای ارائه پیشنهادات صلح به عجله واداریم، زیرا ارتش روسیه دیگر
توانایی جنگیدن ندارد.

هیجان در روسیه و در خارج به اوج رسید. ورخوفسکی یک مرخصی «استعلام‌جی» برای مدتی نامعلوم دریافت داشت و از هیئت دولت خارج شد. «ابشچه یه دیللو» به قید توقيف در آمد.

میتینگ‌های عظیمی در سراسر شهر برپا شد که روز چهار نوامبر (بیست و دو اکتبر) را روز شورای پتروگراد اعلام داشت. بهانه تشکیل این میتینگ‌ها جمع‌آوری اعانه برای سازمان‌های شوروی و مطبوعتات شوروی بود. در واقع امر این میتینگ‌ها می‌باشد به تظاهر نیرو تبدیل یابد. ناگهان اطلاع رسید که کازاک‌ها همان روز را برای انجام یک راه‌پیمایی مذهبی به افتخار شمایل معجزه‌گری، که در سال ۱۸۱۲ مسکو را از دست ناپلئون نجات داد، تعیین کرده‌اند. حالت انفجار به حد کمال خود رسیده بود. کوچک‌ترین جرقه‌ای می‌توانست آتش جنگ داخلی را شعله‌ور سازد. شورای پتروگراد پیام زیرین را انتشار داد:

برادران کازاک

«شما کازاک‌ها را می‌خواهند علیه ما کارگران و سربازان برانگیزند. این عمل برادرکشی را دشمنان مشترک ما، اشراف زورگو، بانک‌داران، ملاکان، صاحب‌منصبان سابق دولتی، نوکران پیشین تزار ... انجام می‌دهند. تمام رباخواران، ثروتمندان، شاهزادگان، اشراف، ژنرال‌ها و در کنار آن‌ها ژنرال‌های شما چشم دیدن ما را ندارند. آن‌ها حاضرند در هر لحظه شورای پتروگراد را متهم سازند و انقلاب را خفه کنند. شرکت و یا عدم شرکت در این راه‌پیمایی مذهبی بسته به تشخیص آزادانه وجودان هر کازاک است. ما در این کار مداخله نمی‌کنیم و هیچ‌گونه مانعی برای هیچ‌کس ایجاد نمی‌نماییم. اما ما به شما هشدار می‌دهیم: مواظب باشید که تحت این عنوان مذهبی، «کاله‌دین» شما را علیه کارگران و سربازان بر نیانگیزد!»

در کارخانه‌ها و در برزنهای کارگری بلویک‌ها شعار خود را تبلیغ می‌کردند: «تمام حاکمیت به شوراهای!»، در حالی که عمال نیروهای سیاه مردم را به قتل عام یهودیان، دکانداران و رهبران سوسيالیست تحریک می‌کردند.

از یک سو مقالات مطبوعات سلطنت طلب که به قلع و قمع دعوت می‌کرد، و از سوی دیگر بانگ رعدآسای لین که: «قیام!... بیش از این نباید به انتظار نشست!»

حتی مطبوعات بورژوایی به تلاطم در آمده بود. نشریات «بورس» تبلیغات بلویکی را «سُؤقصد به بنیاد اساسی جامعه، به مصونیت فردی، و به احترام به مالکیت خصوصی» می‌نامید.

ولی کینه‌توزی جراید سوسيالیست‌های «معتدل» بیش از همه بود. «دیئلونارودا» (امر خلق) اعلام می‌داشت که «بلشویک‌ها خطرناک‌ترین دشمنان انقلابند». روزنامه منشویکی دن (روز) می‌نوشت: «دولت موظف است خود را و ما را حفظ کند.»

روزنامه «یدینستوو» (وحدت) متعلق به پلخانوف دقت دولت را به این موضوع جلب کرد که کارگران پتروگراد مسلح شده‌اند، و اتخاذ تدابیر مجدانه علیه بلویک‌ها را تقاضا داشت.

و دولت هر روز ناتوان تر می‌شد. حتی اداره مختار شهرداری از هم می‌پاشید. ستون‌های جراید پر از اخبار مربوط به دزدی و قتل‌های گستاخانه بود، ولی تبهکاران به هیچ وجه مجازات نمی‌شدند.

از طرف دیگر گشتهای مسلح کارگری شب هنگام در خیابان‌ها پاس می‌دادند؛ تاراج‌گران مسلح را می‌رانند و آن‌چه اسلحه می‌دیدند مصادره می‌کردند.

روز چهارم (بیست و دو اکتبر) سرهنگ پولکونیکوف فرمانده منطقه نظامی

پتروگراد فرمان زیر را صادر کرد:

«علی‌رغم روزهای دشواری که کشور از سر می‌گذراند در پتروگراد

هم‌چنان دعوت‌های بی‌مسئولیتی برای شورش‌های مسلحه و قلع و قمع ادامه دارد

و در عین حال هر روز دامنه دزدی و اوباش‌گری گسترش می‌یابد.»

«چنین وضعی زندگی اهالی را برهم می‌زند و مانع کار هماهنگ ارگان‌های

دولتی و اجتماعی می‌شود. با درک مسئولیت و وظیفه در مقابل میهن فرمان می‌دهیم:»

«۱- هر واحد نظامی طبق اختیارات خاص در محدوده خود باید در پاسداری

دولتی و اجتماعی همه گونه کمک به ارگان‌های ادارات مختار شهرداری،

کمیسرها و پلیس مبدول دارد.

۲- به اتفاق سرکلانتری ناحیه و نمایندگان شهربانی باید گروههای گشته

تشکیل دهد و برای توقیف عناصر جنایت کار و فراریان تدبیر لازم اتخاذ گردد.

۳- کلیه کسانی که به سربازخانه‌ها آمده و دعوت به قیام مسلحه و غارت

کنند باید دستگیر شده در اختیار معاون سرکلانتری گذارده شوند.

۴- از تظاهرات خیابانی و میتینگ و نمایش جلوگیری به عمل آید.

۵- از تظاهرات مسلح و عملیات مبنی بر قتل و غارت با تمام نیروهای مسلحی

که در اختیار هست جلوگیری شود.

۶- برای جلوگیری از تفتیش‌های خودسرانه و دستگیری‌های به کمیسرها

کمک شود.

۷- تمام وقایعی که در منطقه عمل واحدهای نظامی رخ می‌دهد بی‌درنگ به

ستاد منطقه گزارش داده شود.»

«تمام کمیته‌های واحدها و تمام سازمان‌های نظامی را فرامی‌خوانم که در

انجام وظایفی که به فرماندهان محول گردیده به آن‌ها کمک کنند.»

کرنسکی در شورای جمهوری اعلام کرد که دولت موقت از تبلیغات بلشویکی کاملاً مطلع و به قدر کافی نیرومند است که از عهده هر گونه تظاهراتی بر آید. وی روزنامه‌های «نووایاوسیا» (روسیه نوین) و «رابوچی پوت» (راه کارگر) را به بزهکاری‌های واحدی متهم ساخت. وی افزود: «ولی آزادی مطلق مطبوعات مانع آن است که دولت بتواند علیه اکاذیب مطبوعاتی تدابیری اتخاذ کند.» (این اظهارات کاملاً صادقانه نبود. دولت موقت روزنامه‌های بلشویکی را درماه ژوئیه بسته بود و اینک می‌خواست همان کار را تکرار کند. جان رید)

«من شخصاً» آب از سرم گذشته است. برای من فرق نمی‌کند که چه بر سرم بیاید. شجاعت آن را دارم که بگوییم مسبب و مایه اصلی تمام حوادث عجیب و بغرنجی که رخ می‌دهد همانا تحریکات غیرقابل تصوری است که بلشویک‌ها در شهر به راه انداخته‌اند.»

تا روز دوم نوامبر (بیست اکتبر) فقط پانزده نفر نماینده برای کنگره شوراها حضور یافته بودند. فردای آن روز تعداد آن‌ها به صد نفر رسید و پس از یک شبانه روز این تعداد به صد و هفتاد نفر بالغ گردید که صدوشه تن آن‌ها بلشویک بودند. برای گشایش مجمع چهارصد نفر لازم بود در حالی که تنها سه روز به تشکیل کنگره مانده بود.

من تقریباً همیشه در اسمولنی به سر می‌بردم. راه یافتن بدانجا دیگر دشوار بود. دروازه خارجی را دو ردیف نگهبان حفاظت می‌کردند. در برابر در بزرگ صف درازی از مردم در انتظار جواز ورود بودند. از آن‌ها چهارنفر پس از شناسایی هر یک واطلاع از این که برای چه کاری آمده است به اسمولنی راه داده می‌شدند. به هر یک جواز ورود داده می‌شد. اما هر روز سیستم جواز تغییر می‌یافت، زیرا جاسوسان برای ورود به داخل بنا دائماً متولّ به نیرنگ می‌شدند.

یک بار که به اسمولنی آمدم تزدیک دروازه خارجی پیشاپیش خود تروتسکی را با زنش دیدم. نگهبان آنها را متوقف ساخته بود. تروتسکی جیب‌های خود را کاوش می‌کرد، اما نمی‌توانست جواز را پیدا کند.

سرانجام چنین گفت:

«مهم نیست. شما که مرا می‌شناسید. نام خانوادگی من تروتسکی است.»

سریاز سرخانه پاسخ داد:

«جواز شما کو؟ عبور ممنوع است. من هیچ خانواده‌ای را نمی‌شناسم.»

«آخرین صدرشورای پتروگراد هستم.»

سریاز جواب داد:

«حالا که شما یک چنین شخص مهمی هستید لااقل می‌باist یک مدرکی

نرد خود داشته باشید!»

تروتسکی بسیار شکیبا بود. او گفت:

«اجازه بدھید نزد سرنگهبان بروم.»

سریاز مردد شد و زیر لب گفت:

«نمی‌شود برای خاطر هر کس سرنگهبان را ناراحت کرد.»

ولی سرانجام وی سرجوخه نگهبانی را فراخواند. تروتسکی وضع خود را برای او شرح داد و تکرار کرد:

«نام خانوادگی من تروتسکی است.»

سرجوخه پشت گردن را خاراند: «تروتسکی؟» و زمزمه کرد:

«مثل این که جایی این اسم را شنیده‌ام. بسیار خوب، رفیق، بفرمایید!»

در راه رو با کارخان عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک بر خورد کردم. او

برای من از اختصاصات حکومت نوین سخن گفت:

«سازمانی پر نرمش، نسبت به اراده خلق که بیانگر آن شوراهای هستند بس حساس، واگذارنده حد اعلای آزادی در بروز ابتکارات محلی. حالا دولت موقت درست مانند دوران تزار دمکراسی محلی را به زنجیر کشیده است. در جامعه نوین ابتکارات از پایین منشاء خواهد گرفت. اشکال اداره طبق اساسنامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه برقرار خواهد شد. پارلمان، کمیته اجرائیه مرکزی نوین خواهد بود که در برابر کنگره شوراهای سراسر روسیه که باقیستی زود به زود تشکیل شود مسئولیت خواهد داشت. وزارت خانه‌ها را وزرای جداگانه اداره نخواهند کرد، بلکه اداره آن‌ها در دست گروه‌هایی خواهد بود که مستقیماً در برابر شوراهای مسئول هستند.»

روز سی ام اکتبر (هفدهم اکتبر) من پس از توافق مقدماتی با تروتسکی در اتاق کوچک بی‌مبل و اثایه‌ای که در طبقه فوقانی اسمولنی بود نزد وی حضور یافتم. او بر روی یک صندلی چوبی پشت میز لختی در وسط اتاق نشسته بود. لازم بود من سوالات بسیار محدودی را مطرح سازم. او با سرعت و بالحنی مطمئن بیش از یک ساعت سخن گفت. مهم‌ترین گفته‌های او را با حفظ دقیق بیاناتش بازگو می‌کنم:

«دولت موقت به کلی ناتوان است. قدرت حاکمه در دست بورژوازی است.

ولی حاکمیتش در پشت نقاب یک ائتلاف تشریفاتی با احزاب طرفدار جنگ (آبورونتسی) پنهان است. در تمام طول انقلاب ما شاهد قیام دهقانان هستیم که در انتظار زمینی که به آن‌ها وعده داده شده است عذاب می‌کشند. همین نارضایی، آشکارا تمام طبقات زحمت‌کش را در سراسر کشور فرا گرفته است. سلطه بورژوازی فقط از طریق جنگ داخلی می‌تواند عملی بشود. بورژوازی تنها به وسیله شیوه‌های کورنیلوفی می‌تواند امور را اداره کند ولی نیرویش کافی نیست ... ارتش هوادار ما است. سازشکاران، پاسیفیست‌ها، اسراها و منشویک‌ها تمام اعتبار خود را از دست داده‌اند، زیرا مبارزه بین دهقانان و ملاکان، بین کارگران و فرمانروایان،

بین سربازان و افسران به درجه خشونت و آشتی ناپذیری بی سابقه‌ای رسیده است. انقلاب می‌تواند به سرانجام خود برسد و خلق می‌تواند نجات یابد، ولی فقط با پیروزی پرولتری، دیکتاتوری پرولتری.»

«شوراهای کامل‌ترین شکل نمایندگی مردم هستند که از لحاظ تجارب انقلابی خود و اندیشه‌ها و آرمان‌های خود کامل هستند. شوراهای با تکیه بلاواسطه به سربازان در سنگر، به کارگران کارخانه‌ها، به دهقانان در روستاهای ستون فقرات انقلاب‌اند.»

«ما تا کنون شاهد تشکیل حکومت بدون شوراهای بوده‌ایم. این مساعی فقط به فقدان حکومت منتهی شده‌اند. در لحظه حاضر در راه روهای شورای جمهوری روسیه انواع نقشه‌های ضدانقلابی سرهنگی می‌شود. ولی شوراهای نمایندگان آرمان خلق‌اند. بین این دو اردوگاه هیچ گروهی وجود ندارد که دارای ارزش جدی باشد.»

«این «لوت‌فاتال» (lute fatal) آخرین نبرد تعیین کننده سرنوشت است. ضدانقلاب بورژوازی تمام نیروی خود را متشکل می‌سازد و تنها در انتظار لحظه مساعد برای حمله است. پاسخ ما قاطع خواهد بود. ما کاری را به سرانجام می‌رسانیم که در فوریه آغاز شد، و در دوران کورنیلوفی به پیش رانده شده است.» وی سپس به تشریح سیاست خارجی دولت آینده پرداخت:

«نخستین اقدام ما دعوت به ترک مخاصمه فوری در تمام جبهه‌ها و به تشکیل کنفرانس تمام خلق‌ها برای مذاکره درباره شرایط دمکراتیک صلح خواهد بود. درجه دمکراتیک بودن پیمان صلح بستگی به درجه پشتیبانی انقلابی خواهد داشت که ما در اروپا از آن برخوردار گردیم. اگر ما در اینجا حکومت شوراهای را ایجاد کنیم این عامل مقتدری به سود استقرار بی‌درنگ صلح در سراسر اروپا خواهد بود،

زیرا حکومت شوراهای مستقیماً و بلاواسطه از بالای سر دولت‌ها خطاب به تمام خلق‌ها ترک مخاصمه را پیشنهاد خواهد کرد.»

«انقلاب روسیه در لحظه انعقاد صلح با تمام نیروی خود از اصل «بدون الحق

غرامت، براساس حق تعیین آزاد سرنوشت ملل» مصراوه دفاع خواهد کرد و برای تشکیل جمهوری فدراتیو اروپا اصرار خواهد ورزید. در پایان جنگ من اروپایی را می‌بینم که نه توسط دیپلمات‌ها، بلکه توسط پرولتاریا تجدید بنا شده است. جمهوری فدراتیو اروپا، ایالات متحده اروپا- این است آن چیزی که باید بشود. گروه بندی‌های ملی دیگر کافی نیست. ترقی اقتصادی الغای مرزهای ملی را طلب می‌کند. اگر اروپا به صورت گروه بندی‌های ملی منقسم بماند، آنگاه امپریالیسم کار خود را ادامه خواهد داد. فقط جمهوری فدراتیو اروپا است که می‌تواند صلح به سراسر جهان بدهد. لبخندی خفیف و تقریباً «استهزاء آمیز بر لبانش نشست.»

«ولی بدون عمل توده‌های اروپا فعلاً» این هدف قابل دسترسی نیست.»

همه انتظار داشتند که روزی ناگهان بشویک‌ها به کوچه‌ها بریزند و همه یقه سفیدها را به گلوله بینندند، ولی قیام در واقع بسیار ساده و کاملاً آشکار انجام گرفت.

دولت موقت قصد داشت پادگان پتروگراد را به جبهه بفرستد.

پادگان پتروگراد شامل قریب شصت هزار نفر بود و نقش برجسته‌ای در انقلاب ایفا کرد. همین پادگان بود که در روزهای بزرگ فوریه کار را فیصله داد؛ سورای نمایندگان سربازان را تشکیل داد؛ کورنیلوف را از کنار پتروگراد تاراند. اکنون در این پادگان تعداد بشویک‌ها بسیار زیاد بود. هنگامی که دولت موقت برای تخلیه شهر توطئه چید، پادگان پتروگراد بود که به وی پاسخ داد:

«از دو حال خارج نیست. دولت که قادر به دفاع از پایتخت نیست یا باید بی‌درنگ صلح برقرار سازد، و یا چنان‌چه نتواند صلح برقرار کند باید برکنار بشود و جای خود را به یک دولت واقعی خلقی بدهد.»

آشکار بود که هرگونه کوششی برای قیام کاملاً به پادگان پتروگراد بستگی داشت. نقشه دولت عبارت بود از تعویض هنگ‌های پادگان با واحدهای «قابل اعتماد» یعنی کازاک‌ها و «گردان‌های مرگ». کمیته‌های برخی از ارتش‌ها، سوسیالیست‌های «معتدل» و کمیته اجرائیه مرکزی (ک.ا.م) از دولت پشتیبانی می‌کردند. در جبهه و در پتروگراد کارهای تهییجی وسیعی انجام گرفت. می‌گفتند اینک هشت ماه است که پادگان پتروگراد بیکار نشسته و در سربازخانه‌های پایتخت می‌خورد و می‌خوابد. در حالی که در جبهه ارتش گرسنه است و بدون این که تعویض بشود و یا تقویت گردد باید از بین برود.

بدیهی است در سخنان کسانی که پادگان پتروگراد را متهم به عدم تمایل به تعویض راحتی نسبی خود با وحشت کارزار زمستانی می‌کردند هسته حقیقی وجود داشت. اما دلایل دیگر نیز بود که سبب امتناع آن‌ها از رفتن به جبهه می‌شد. شورای پتروگراد از نقشه‌های دولت ییم داشت و ضمناً «صدها نماینده از جبهه از طرف سربازان ساده می‌آمدند و یک صدا اعلام می‌داشتند: «راست است که ما احتیاج به تقویت داریم، اما برای ما لازم‌تر است که مطمئن باشیم این جا در پتروگراد، انقلاب دارای سپر قابل اطمینانی است. شما رفقا عقب جبهه را نگاه دارید، ما جبهه را نگاه خواهیم داشت.»

روز بیست و پنجم اکتبر (دوازده اکتبر) کمیته اجرائیه شورای پتروگراد در پشت درهای بسته موضوع تشکیل کمیته نظامی ویژه‌ای را مورد بررسی قرارداد. فردای آن روز شعبه سربازی شورای پتروگراد کمیته‌ای انتخاب کرد که بی‌درنگ تحریریم تمام روزنامه‌های بورژوازی را اعلام داشت و سرزنش نامه‌ای خطاب به کمیته

اجرائیه مرکزی به علت مبارزه اش علیه کنگره شوراهای آن تسلیم کرد. روز بیست و نه اکتبر (شانزده اکتبر) تروتسکی در جلسه محلی شورای پتروگراد پیشنهاد کرد که تشکیل کمیته انقلابی نظامی از نظر تشریفاتی مورد تصویب قرار گیرد. وی گفت: «ما می‌بایست سازمان ویژه‌ای به وجود آوریم که به دنبال آن به میدان جنگ برویم و اگر لازم باشد بمیریم». تصمیم گرفته شد که دو هیئت نمایندگی برای مذاکره با کمیته‌های سربازی و ستاد، یکی از جانب شوراهای دیگری از طرف پادگان به جبهه اعزام گرددند.

هیئت نمایندگی شورا در پسکوف از طرف ژنرال چره می‌سوز فرمانده جبهه شمال پذیرفته شد. وی به نحو اختصار اعلام داشت که دیگر به پادگان پتروگراد فرمان داده است که در سنگرهای مستقر گرددند و لذا جای گفتگویی باقی نماند. به هیئت نمایندگی پادگان هم که اساساً اجازه خروج از پتروگراد ندادند.

هیئت نمایندگی شعبه سربازی شورای پتروگراد تقاضا کرد که نماینده آن را در ستاد منطقه پتروگراد پذیرند. امتناع! شورای پتروگراد خواستار شد که بدون تصویب شعبه سربازی هیچ فرمانی صادر نشود. باز هم امتناع! به نمایندگان با خشونت اعلام شد: ما فقط کمیته اجرائیه مرکزی را می‌شناسیم. ما شما را نمی‌شناسیم و چنان‌چه مقررات را نقض کنید شما را توقيف خواهیم کرد.

روز سی ام اکتبر (هفده اکتبر) جلسه نمایندگان کلیه هنگرهای پتروگراد قطعنامه زیر را تصویب کرد:

«پادگان پتروگراد دیگر دولت موقت را به رسمیت نمی‌شناسد. دولت ما شورای پتروگراد است. ما تنها از فرامین شورای پتروگراد که از طریق کمیته انقلابی نظامی آن صادر گردد تبعیت خواهیم کرد.»

به واحدهای نظامی محلی فرمان صادر شده بود که منتظر دستورات شعبه سربازی شورای پتروگراد باشند. فردای آن روز کمیته اجرائیه مرکزی جلسه

مخصوص خود را مرکب از اکثریت عظیمی از افسران دعوت کرد و کمیته ویژه‌ای برای کار مشترک با ستاد تشکیل داد و کمیسرهای خود را به کلیه نواحی پتروگراد اعزام داشت. روز سوم نوامبر (بیست و یک اکتبر) در یک متنیگ عظیم سربازی در اسمولنی قطعنامه زیر تصویب گردید:

«پادگان پتروگراد و حومه ضمن تبریک به تشکیل کمیته انقلابی نظامی در جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد، پشتیبانی کامل خود را از تمام اقدامات کمیته انقلابی نظامی که در جهت پیوند فشرده‌تر جبهه با پشت جبهه انجام گیرد، اعلام می‌دارد. در عین حال پادگان پتروگراد اعلام می‌دارد که تمام پادگان در کنار پرولتاریای متشکل به پاسداری از نظام انقلابی پتروگراد ایستاده است. هر اقدام تحریک آمیزی که از جانب کورنیلوفی‌ها و بورژوازی برای ایجاد آشتفتگی و سردرگمی در صفوف انقلابی انجام گیرد با مقابله بی‌امانی رو برو خواهد شد.»

کمیته انقلابی نظامی که به نیروی خود واقف بود مجدانه می‌طلیبد که ستاد منطقه نظامی پتروگراد از دستورات آن تعیت کند. کمیته به تمام چاپ خانه‌ها دستور صادر کرد که بدون تصویب آن هیچ بیانیه و یا شعاری چاپ نکنند. کمیسرهای مسلح در زرادخانه "کرامورکسی" حضور یافته مقادیر عظیمی اسلحه و مهمات تصرف کردند و ارسال ده هزار تنگ را به ستاد فرماندهی کالاهدین که در «نوووچر کاسک» تازه مستقر گردیده بود متوقف ساختند.

دولت که ناگهان خود را در برابر ورطه خطرناک می‌دید به کمیته وعده داد که آن را تحت فشار قرار ندهد به شرطی که کمیته، داوطلبانه خود را منحل کند. دیگر خیلی دیر بود. در نیمه شب پنجم نوامبر (بیست و سه اکتبر) خود کرنسکی، مالوسکی را به شورای پتروگراد فرستاد و به وسیله او پیشنهاد کرد که شورا نماینده‌ای به ستاد اعزام دارد. کمیته انقلابی نظامی جواب موافق داد. ولی یک

ساعت بعد ژنرال مانیکوفسکی که عهده‌دار کفالت وزارت جنگ بود، این پیشنهاد را پس گرفت.

بامداد روز سه شنبه ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) سراسر شهر از پیامی که به امضا «کمیته انقلابی نظامی جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» در کوچه‌ها و خیابان‌ها پراکنده شده بود به هیجان درآمد:

«به اهالی پتروگراد»

«هموطنان! ضد انقلاب سر جنایت کار خود را بلند کرده است. کورنیلوفی‌ها نیرو بسیج می‌کنند تا کنگره شوراهای سراسر روسیه را درهم کوبند و جلسه مؤسسان را برهم زنند. هم‌چنین ایلغارگران ممکن است سعی در ایجاد آشوب و کشتار در کوچه‌های پتروگراد کنند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد حفظ نظم انقلابی را در برابر سُوْقصدّهای ضدانقلابی و آشوب‌گرانه بر عهده خود می‌گیرد. پادگان پتروگراد به هیچ نوع اعمال زور و لجام‌گسیختگی مجال نخواهد داد. از اهالی دعوت می‌شود که اوپاشان و مبلغین چورنوسوتنی را توقیف کنند و آن‌ها را در نزدیک ترین واحد نظامی به کمیسرهای شورا تحويل دهند. به محض این که عناصر سیاه بخواهند در کوچه‌های پتروگراد آشوب و غارت و بلوا به راه انداخته و یا تیراندازی کنند، این جنایت کاران از صفحه زمین محو خواهند شد. هموطنان! ما از شما دعوت می‌کنیم کاملاً آرام و خوددار باشید. کار نظم و انقلاب در دست‌های محکمی قرار دارد.»

روز سوم نوامبر (بیست و یک اکتبر) رهبران بلشویک در جلسه مشاوره تاریخی خود گرد آمدند. جلسه در پشت درهای بسته برگزار شد. خبر آن را «زالکیند» به من داد و من پشت در راه رو منتظر نتایج مشاوره شدم. وولودارسکی که از اتاق خارج شد آن‌چه را که در آنجا می‌گذشت برایم تعریف کرد:

لین گفت: «بیست و چهار اکتبر برای اقدام خیلی زود است. قیام احتیاج به پایه‌ای در سراسر روسیه دارد، و تا روز بیست و چهار هنوز همه نمایندگان به کنگره نرسیده‌اند. از جانب دیگر بیست و شش اکتبر برای عمل خیلی دیر است. تا این زمان کنگره تشکیل یافته و برای یک جلسه بزرگ متشكل اخذ تصمیمات سریع و قاطع دشوار است. ما باید بیست و پنج اکتبر اقدام کنیم - در روز گشایش کنگره - تا بتوانیم به کنگره بگوییم: این است قدرت حاکمه! با آن چه خواهد کرد؟»

در یکی از اتفاق‌های طبقه فوقانی شخصی نشسته است با چهره‌ای کشیده و موهای دراز، که زمانی افسر ارتش تزاری بوده و سپس انقلابی شده و تبعید شده، نامش «افسه ینکو آتنونوف» است. وی ریاضی‌دان و شطرنج‌باز است. او نقشه تصرف پایتخت را طرح‌ریزی کرده است.

دولت نیز به نوبه خود آماده جنگ شده است. مطمئن‌ترین هنگ‌ها که از لشکرهای سراسر جبهه برگزیده شده‌اند، بدون این که جلب توجه کنند، به سوی پایتخت روان گشته‌اند. در کاخ زمستانی یونکرها استقرار یافته است. در کوچه‌ها برای نخستین بار پس از روز قیام ژوئیه، گشتی‌های کازاک مشاهده شده‌اند. پولکونیکوف فرمان پشت فرمان صادر کرده تهدید می‌کند که کوچک‌ترین سرپیچی را به شدیدترین وجهی سرکوب خواهد کرد. کیشکین وزیر آموزش ملی - منفور‌ترین عضو دولت - به عنوان کمیسر فوق العاده برای حفظ نظام در پتروگراد تعین شده است. وی روتبرگ و پالچینسکی را به سمت معاونین خود منصوب نموده که به قدر خود وی بی‌وجهه‌اند. در پتروگراد، کرونشتات و فلاند وضع نظامی اعلام شده است. نشریه بورژوایی «نووویه وره‌میا» (عصر جدید) در این مورد با تماسخر نوشته است:

«چرا وضع محاصره نظامی؟ دولت که دیگر فاقد قدرت حاکمه است. او دیگر نه اعتبار اخلاقی دارد و نه دستگاه لازم را که به وی امکان اعمال زور بدهد

... در بهترین حالت او می‌تواند به مذاکره با اشخاصی پردازد که موافقت دارند با وی مذاکره کنند. او فاقد هرگونه قدرت دیگری است.»

روز دوشنبه پنج نوامبر (بیست و سه اکتبر) بامدادان من سری به کاخ مارینسکی زدم تا بدانم در شورای جمهوری روسیه چه می‌گذرد - مباحثات شدید پیرامون سیاست خارجی تره‌شچنکو، واکنش‌هایی نسبت به حادثه بورس. - در ورخوفسکی همه دیپلمات‌ها حضور دارند جزء سفیر ایتالیا که می‌گویند در تصادفی نزدیک کارسو به کلی خرد شده است.

آن لحظه که من وارد شدم کاره‌لین - اس ار چپ - به صدای بلند سر مقاله تایمز لندن را قرائت می‌کرد که در آن گفته شده بود: «بلشویسم را باید با گلوله علاج کرد.»

کاره‌لین به سوی کادت‌ها برگشته فریاد زد: «این همان فکر شماست.»
صدای سمت راست: «بلی، بلی!»

کاره‌لین با حرارت جواب داد: «بلی، من می‌دانم که چنین فکر می‌کنید، اما اگر جرأت دارید عمل کنید!»

آن گاه اسکوبه‌لف با هیئت یک مرد خوش‌گذران با ریشی بور و آراسته و گیسوانی موج دار و روشن با لحنی محبویانه از فرمان شورا دفاع کرد. پس از او تره‌شچنکو به ایراد نطق پرداخت که از سمت چپ با فریادهای: «استعفا بده!» استقبال شد. او اصرار داشت که در کنفرانس پاریس نمایندگان دولت و کمیته اجرائیه مرکزی همه از نظر مشترکی که عبارت است از نقطه نظر خود او - تره‌شچنکو - دفاع کنند. و سپس چند جمله هم درباره احیاء انصباط در ارتش و درباره جنگ تا حد پیروزی ... جلسه شورای روسیه در بین همه‌مه و فریادهای اعتراض از چپ و راست وارد دستور شد.

کرسی‌های بلشویک‌ها خالی بود. از همان روز گشايش شورا که بلشویک‌ها جلسه را ترک گفته و بدین سان نیروی حیاتی آن را از آن باز گرفته بودند، این کرسی‌ها خالی مانده بود. من از پلکان‌ها پایین می‌آمدم و با خود فکر می‌کردم که علی‌رغم این مباحثات تند، هیچ صدای زنده‌ای از جهان واقعی خارج نمی‌تواند به درون این تالار سرد و دراز نفوذ کند؛ و دولت موقت، هم اکنون دیگر در برخورد با همان صخره جنگ یا صلح که وزارت میلیوکوف را واژگون ساخت، متلاشی شده است. وقتی دربان پالتورا به من می‌داد زیر لب لندلنکنان گفت: «آه، بر سر روسیه بدبخت چه خواهد آمد؟ - منشویک‌ها، بلشویک‌ها، ترودوویک‌ها، او کرائین، فنلاند، امپریالیست‌های آلمانی، امپریالیست‌های انگلیسی! - چهل و پنج سال است که در این دنیا زندگی می‌کنم و هیچ وقت این همه حرف نشینیده‌ام.»

در راه رو با پروفسور شاتسکی برخوردم - آقایی بسیار ذینفوذ در محافل کادت‌ها - با قیافه‌ای شبیه موش و قبایی فاخر. از او پرسیدم: «درباره طغیان بلشویک‌ها که این همه راجع به آن صحبت می‌کنند چه نظری دارید؟» شانه‌هایش را بالا انداخت، خنده داد و پاسخ داد:

«حیوانات رذلی هستند، جرأت‌ش را ندارند، اگر هم جرأت کنند به آن‌ها نشان خواهیم داد. به نظر ما این کار حتی بد هم نیست، زیرا خودشان و طبعانشان کارش ساخته شده و دیگر هیچ نیرویی در جلسه مؤسسان نخواهند داشت. ولی آقای عزیز، اجازه بدھید مختصرًا» برای شما نقشه خودم را درباره تشکیل دولت جدید که از طرف مجلس مؤسسان پیشنهاد خواهد شد توضیح دهم. ملاحظه کنید، من صدر کمیسیون تهیه قانون اساسی هستم که مشترکاً توسط شورای جمهوری و دولت موقت تشکیل خواهد شد. ما یک هیئت قانون‌گذاری مرکب از دو مجلس خواهیم داشت - مانند شما در ایالات متحده. مجلس مادون از نمایندگان محل‌ها

تشکیل خواهد شد و مجلس مافق از نمایندگان مشاغل آزاد، زمستووها، کثوپراتیوها، اتحادیه‌های صنفی.»

در کوچه باد سرد و نمناکی از جانب باختر می‌وزید. گل سرد از کف کشش به داخل نفوذ می‌کرد. دو گروهان از یونکرها با گام‌های هماهنگ از خیابان «مورسکایا» به بالا می‌رفتند. صفوف آن‌ها ضمن حرکت نوسان داشت. آن‌ها یک سرود سربازی دوران تزار را می‌خواندند ... در نخستین چهار راه متوجه شدم که به پلیس‌ها اسب داده‌اند؛ آن‌ها را با تپانچه‌هایی در درون جلدھای نو و برآق مسلح کرده‌اند. گروهی کوچک از مردم، ساکت و آرام، به آن‌ها می‌نگریستند. در گوشه نوسکی بروشوری خریدم تحت عنوان: «آیا بشویکھا می‌توانند قدرت حاکمه دولتی رانگاه دارند؟» که لینین آن را نوشته بود. پول آن را به مارک کاغذی پرداختم که در آن زمان به جای پول نقره مبادله می‌شد. ترامواها مانند همیشه در حرکت بودند.

در کنار دیوارها سربازان فراری از جبهه در لباس نظامی صفت کشیده بودند و سیگار و تخمه آفتاب گردان می‌فروختند. در سراسر نوسکی توده مردم در درون مه غلیظی آخرین شماره‌های روزنامه را با جنگ و دعوا بدست می‌آورند و می‌خوانند؛ یا این که در برابر اعلامیه‌ها ازدهام می‌کردن و می‌کوشیدند تا از متن پیام‌ها و بیانه‌هایی که به در و دیوار چسبیده بود سر در آورند- بیانه‌های کمیته اجرائیه مرکزی، شورای دهستان، حزب سوسیالیست‌های «معتل»، کمیته‌های ارشی - که همه آن‌ها کارگرها و سربازها را تهدید می‌کردند، از آن‌ها خواهش و تمنا می‌کردند، برای شان افسون می‌خوانند که در خانه‌های خود بنشینند و از دولت پشتیبانی کنند.

یک زره پوش پیوسته آرام آرام می‌آمد و می‌رفت و بوق می‌زد. در هر گوشه‌ای، بر سر هر چهارراهی، توده انبوھی مجتمع بودند. سربازان و دانشجویان

با حرارت بحث می کردند. شب به کنده فرو می نشست و فانوس های معدود چشمک می زدند. امواج بی پایان توده های مردم جریان داشت - پترو گراد همیشه قبل از اغتشاش چنین بوده است.

شهر حال عصیانی داشت و با هر صدای شدیدی برانگیخته و سراپا گوش می شد. اما از بلشویک ها هیچ گونه اثر خارجی مشهود نبود. سربازان در سربازخانه ها و کارگران در کارخانه ها باقی مانده بودند. در نزدیکی کلیسای کازانسکی ما وارد سینمایی شدیم. یک فیلم ایتالیایی نمایش می دادند - سراسر خونریزی و دسیسه و شهوت. در ردیف جلو چند ناوی و سرباز نشسته بودند و با بهتی کودکانه به پرده سینما می نگریستند؛ ابداً نمی توانستند هضم کنند که آن همه دوندگی و آن همه خونریزی به چه درد می خورد.

از سینما شتابان به اسمولنی رفتم. در اتاق شماره ده فوکانی کمیته انقلابی نظامی بلاقطع جلسه داشت. جلسه را جوانی هیجده ساله و مو بور به نام «لازیمیر» اداره می کرد. چون از کنار من گذشت متوقف شد و با اندکی حجب دست مرا فشار داد. او با لبخندی شادمانه گفت:

دژ پتروپاولوفسک دیگر به ما ملحق شد. هم اکنون این خبر را از هنگی دریافت داشتم که از طرف دولت برای آرام کردن پترو گراد اعزام شده است. اما سربازان به شک افتاده اند که موضوع نباید صاف و ساده باشد و قطار را در «کاچینا» متوقف ساخته اند و نمایند گان خود را به نزد ما فرستاده اند. آن ها از ما پرسیده اند: «موضوع چیست؟ شما چه می گویید؟ ما دیگر قطعنامه «تمام حاکمیت به شوراهها» را علنی ساخته ایم. «به آن ها پاسخ دادیم: برادران! به نام انقلاب به شما تبریک می گوییم، در جای خود استوار و منتظر فرمان باشید! وی هم چنین اطلاع داد که: «تمام سیم های تلفنی ما قطع شده است، ولی تلفن چی های نظامی برای ایجاد ارتباط با کارخانه ها و سربازخانه ها تلفن صحرایی دایر کرده اند.»

مأموران ارتباطی و کمیسراها دائمًا" به درون اتاق می‌رفند و از آن‌جا خارج می‌شدنند. در پشت درها دوازده نفر داوطلب به نوبه ایستاده و آماده بودند که هر لحظه به دورترین نقاط شهر بستابند. یکی از آنان - مردی سیه چرده در لباس ستوانی - به زبان فرانسه به من گفت: «همه آماده‌اند تا با نخستین اشاره وارد عمل بشوند».

می‌آمدند و می‌رفند: پودوویسکی؛ غیر نظامی ریشو و لاغر اندامی که نقشه‌های عملی قیام در مغزش پخته می‌شد، آنتونوف؛ با ریش نتراشیده و یقه چرکین که از بی‌خوابی تلوتلو می‌خورد، کریلنکو؛ سرباز تنومند و چهارشانه با لب‌خند دائمی برلب و حرکاتی پرهیجان و بیانی تند، دیبنکو؛ ناوی عظیم‌العجمه ریشو با قیافه‌ای آرام. چنین بودند مردان این نبرد به خاطر حاکمیت شوراهما و نبردهای آینده.

در پایین، در اتاق کمیته‌های کارخانه، سارا توف نشسته بود. او به طور خستگی ناپذیر فرمان‌هایی را خطاب به زرادخانه دولتی امضاء می‌کرد: یک‌صد و پنجاه تفنگ به هر کارخانه! در برابر شصت نفر نماینده به نوبه ایستاده‌اند. با چند تن از فعالین بلشویک که شهرت کمتری داشتند برخورد کرد. یکی از آن‌ها با چهره‌ای مهتابی رنگ تپانچه‌اش را به من نشان داد و گفت: «شروع شد. چه ما وارد عمل بشویم چه نشویم دشمن دیگر می‌داند که وقت آن رسیده است که کار ما را تمام کند و الا نابود می‌شود».

شورای پتروگراد شب تا صبح بلاانقطاع جلسه داشت. هنگامی که من وارد تالار شدم اتفاقاً "تروتسکی" نطقش را پایان می‌داد:

«از ما می‌پرسند آیا ما می‌خواهیم قیام کنیم؟ من می‌توانم پاسخ صریح به این پرسش بدهم. شورای پتروگراد توجه دارد که اینکه دیگر لحظه‌ای رسیده است که می‌بایست تمام حاکمیت به شوراهما منتقل گردد. این انتقال حاکمیت به وسیله

کنگره سراسر روسیه انجام خواهد گرفت. آیا قیام مسلحانه لزوم خواهد یافت؟ این امر به آن‌هایی بستگی دارد که می‌خواهند کنگره سراسر روسیه را برهم زنند. برای ما روش است که دولت ما در هیئت کاینه موقع دولتی است ناتوان و تنها منتظر آن است که جاروی تاریخ به چرخش درآید تا جای خود را به حاکمیت توده‌ای واقعی واگذار کند. ولی ما هنوز هم، حتی امروز هم، کوشش داریم از تصادم پرهیزیم. ما امیدواریم که کنگره شوراهای سراسر روسیه با تکیه بر آزادی مشکل تمام خلق قدرت حاکمه را بدست خود خواهد گرفت. ولی اگر دولت بخواهد از زمان کوتاه بیست و چهار، یا چهل و هشت و یا هفتاد و دو ساعتی که وی را از مرگ جدا می‌کند برای حمله به ما استفاده کند، ما با حمله متقابل پاسخ خواهیم داد - ضربه را با ضربه، و آهن را با پولاد!»

در میان کف‌زدن‌های رعدآسا تروتسکی اطلاع داد که اسراهای چپ موافقت نموده‌اند نمایندگان خود را به کمیته انقلابی نظامی اعزام دارند.

هنگامی که در ساعت سه از کاخ اسمولنی خارج می‌شدم متوجه شدم که در طرفین در ورودی مسلسل‌ها مستقر شده و دروازه‌ها و چهار راه‌های نزدیک توسط گشته‌های نیرومند سربازی محافظت می‌شود. بیل شاتوف که از پله‌ها بالا می‌دوید فریاد زد: «خوب، ما دیگر شروع کردیم! کرنسکی یونکرها را فرستاد تا روزنامه‌های «سرباز» و «راه کارگر» ما را بینندن، ولی گروه ما رسید و مهر دولتی را شکست. و ما حالا مردم را برای تصرف روزنامه‌های بورژوازی می‌فرستیم!» وی شادمانه بر شانه من کویید و به دویدن ادامه داد.

صبح ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) من کاری با اداره سانسور داشتم که در بنای وزارت امور خارجه قرار داشت. بر دیوارهای خیابان‌ها بیانه‌هایی چسبیده شده بود که با لحنی پر تشنج مردم را به «آرامش» دعوت می‌کردند. پالکونیکوف فرمان پشت فرمان صادر می‌کرد:

«به کلیه واحدها و دسته‌ها فرمان می‌دهم که تا دریافت فرمان از استاد منطقه، در محل خود در سربازخانه باقی بمانند.»

«هر گونه اقدام مستقل را ممنوع می‌کنم.»

«تمام افسرانی که بدون دریافت فرمان از رؤسا خود دست به اقدامی بزنند به اتهام شورش مسلحانه تحویل دادگاه خواهند شد.»

«به تمام نظامیان اجراء هر فرمانی را که از سازمانی مختلف صادر شده باشد اکیداً قدعن می‌کنم ...»

روزنامه‌های صبح اطلاع دادند که دولت روزنامه‌های «نوووایاراسیا» (روسیه نوین)، «ژیووبه‌اسلووو» (سخن زنده)، «رابوچی‌پوت» (راه کارگر)، و «سولدات» (سرباز) را ممنوع کرده و مقرر داشته است که رهبران شورای پتروگراد و اعضای کمیته انقلابی نظامی را توقيف کنند.

هنگامی که من از میدان کاخ می‌گذشم چند آتشبار از یونکرها با تاپ تاپ و سروصدای زیاد از زیر تاق ستاد کل گذشتند و در برابر کاخ صف کشیدند. بنای عظیم و سرخ رنگ ستاد کل فوق العاده پرهیجان به نظر می‌رسید. چند اتو مبیل برابر درها متوقف بودند. لاینقطع اتو مبیل‌های جدید حامل افسران می‌آمدند و می‌رفتند. سانسورچی مانند پسرچه‌ای که به سیرک برده باشند دچار هیجان بود. او به من گفت: «کرنسکی همین الان به شورای جمهوری رفت تا استعوا بدهد!» من به سوی کاخ مارینسکی شتافتم و پایان نقط پرالتهاب و تقریباً نامربوط کرنسکی را شنیدم که سراسر تلاش‌هایی بود برای تبرئه خود او و حمله‌های پرجوش و زهرآگین علیه مخالفین سیاسی. کرنسکی گفت:

«برای این که حرف‌هایم بی‌اساس نباشد در اینجا قطعات مشخص را از تعدادی بیانیه، که توسط اولیانوف لنین جنایت کار دولتی تحت پیگرد، ولی متواری، در روزنامه «رابوچی‌پوت» درج شده است، برای شما بازگو می‌کنم. در

یک رشته بیانیه تحت عنوان «نامه به رفقا» این جنایت کار دولتی، پرولتاریای پتربورگ و نظامیان را فراخوانده است تا تجربه سوم تا پنجم ژوئیه را تکرار کنند و اثبات کرده است که باید بی‌درنگ دست به قیام مسلحانه زد... دیگر رهبران حزب بلشویک طی نطق‌هایی که در جلسات و میتینگ‌ها ایراد می‌کنند، همچنین به قیام فوری مسلحانه دعوت می‌کنند. قبل از همه می‌باشد نطق بروشتاین-تروتسکی، صدرشورای نمایندگان کارگران و سربازان پتربورگ را خاطرنشان ساخت. یک سلسله از مطالب مندرج در «رابوچی پوت» و «سولدادات» از لحاظ عبارات و شیوه نگارش جزء با مقالاتی که در «نوووایاراسیا» انتشار یافته انبساط دارند. سروکار ما بیشتر از آن که با جنبش فلان حزب سیاسی باشد با موضوع استفاده از جهل سیاسی و غرایز بزهکارانه بخشی از اهالی است. سروکار ما با سازمان خاصی است که هدف خود را این می‌داند که به هر قیمت که شده موج بی‌وندوبار ویرانگری و قلع و قمع را در روسیه برانگیزد. با روحیه کنونی توده‌ها یک جنبش علنی در پتروگراد به ناچار با فجیع ترین غارت و کشتار همراه خواهد بود و نام روسیه آزاد را برای همیشه تنگین خواهد ساخت... بسیار نمونه وار است که بنا به اعتراف خود سازمان دهنده عصیان یعنی اولیانوف لینین «وضع چپ‌ترین جناح‌های سوسیال‌دموکرات‌های روس به ویژه مساعد است».

در اینجا کرنسکی به قرائت قطعه زیرین از مقاله لینین پرداخت:

«فکرش را بکنید! در شرایط سخت جهنمی، با داشتن فقط یک لیکنشت (که او هم در تبعید است) بدون روزنامه، بدون آزادی تشکیل جلسات، بدون شوراهای با حد اعلای خصوصت تمام طبقات اهالی تا آخرین دهقان مرffe علیه اندیشه انترناسیونالیسم با وجود تشكل عالی گروه امپریالیستی و بورژوازی متوسط و کوچک، آلمان‌ها یعنی انقلابیون انترناسیونالیست آلمانی، کارگرانی را در لباس ناوی در ناوگان قیام برپا کرده‌اند. در حالی که آن‌ها به زحمت حتی یک احتمال

برد از صد احتمال را داشتند. ولی ما با داشتن دهها روزنامه، با آزادی جلسات، بابرخورداری از اکثریت در شوراهای، با انتربنیو نالیست پرولتری که بهترین موقعیت را در جهان داریم، ما امتناع می‌کنیم که با قیام خویش از انقلابیون آلمانی پشتیبانی به عمل آوریم.»

کرنسکی ادامه داد:

«بدین سان خود سازمان دهنده‌گان اعتراف دارند که در حال حاضر کامل‌ترین شرایط برای آزادی فعالیت کلیه احزاب سیاسی در روسیه موجود است که اداره آن بدست دولت موقت کنونی با نخست‌وزیری کرنسکی است که به عقیده، بلشویک‌ها مردی است غاصب که خود را به بورژوازی فروخته است ...»
«... سازمان دهنده‌گان قیام به پرولتاریای آلمان کمک نمی‌کنند بلکه به طبقات حاکمه آلمان کمک می‌کنند؛ جبهه دولت روسیه را به روی مشت پولادین ویلهلم و دوستانش می‌گشایند ... برای دولت موقت دلائل و انگیزه‌ها تفاوت ندارند؛ هم‌چنین فرق نمی‌کند که این کار دانسته یا ندانسته انجام می‌گیرد، ولی به هر حال من از پشت این کرسی خطابه با آگاهی به مسئولیت خود، این عمل حزب سیاسی روسیه را وطن فروشی و خیانت به دولت روسیه نام می‌گذارم ... من در موقع قضایی قرار می‌گیرم. من پیشنهاد کرده‌ام که بی‌درنگ پیگردهای محاکماتی مربوطه انجام گیرد؛ و نیز پیشنهاد کرده‌ام دستگیری‌های مربوطه انجام گیرد (سروصدا از جناح چپ به کرنسکی مجال ادامه سخن نمی‌دهد). اکنون که دولت با یک خیانت آگاهانه یا غیرآگاهانه از بین می‌رود و در لب پرتگاه عدم قرار گرفته است، دولت موقت و من از آن جمله ترجیح می‌دهیم کشته شویم و منهدم گردیم، ولی ما به حیات، شرف، و استقلال دولت خیانت نخواهیم کرد.»
در این لحظه ورقه‌ای به دست کرنسکی دادند.

«هم اکنون نسخه‌ای از مدرکی را که در هنگ‌ها پخش می‌شود به من دادند.»

و به صدای بلند شروع به قرائت کرد:

«شورای پتروگراد را خطر تهدید می‌کند ... دستور می‌دهم که هنگ به حال آماده باش جنگی کامل در آورده شود و منتظر دستور ثانوی باشد. هر گونه اهمال و یا عدم اجرای فرمان خیانت به انقلاب محسوب خواهد شد.»

«به جای صدر: پودوویسکی، منشی: آنتونوف»

کرنسکی ادامه داد:

«درواقع این کوششی است برای شوراندن عوام‌الناس علیه نظام موجود، علیه تشکیل جلسه مؤسسان، و گشودن جبهه روسیه به روی هنگ‌های فشرده مشت پولادین ویلهلم. من کاملاً» دانسته و فهمیده می‌گوییم «عوام‌الناس»، زیرا تمام دمکراسی آگاه و کمیته اجرائیه مرکزی و سازمان‌های ارتشی، تمام انسان‌هایی که روسیه آزاد بدان‌ها افتخار دارد و باید افتخار کند، خرد و وجودان و شرف دمکراسی بزرگ روسیه به این معرض است.»

«من برای خواهش به این جای نیامده‌ام، بلکه با این اطمینان آمده‌ام که دولت موقت، مدافع کنونی این آزادی نوین، با پشتیبانی متحدد الرأی همه روبرو خواهد شد - به استثناء افرادی که هیچ‌گاه تصمیم نمی‌گیرند جسورانه حقیقت را توی چشم طرف بگویند ... دولت موقت هیچ‌گاه آزادی هموطنان را در کشور و حقوق سیاسی آن‌ها را قطع نکرده است ... ولی در حال حاضر دولت موقت اعلام می‌دارد که آن عناصری از جامعه روس، آن گروه‌ها و احزابی که به خود جرأت دهنده دست به روی اراده خلق روس بلند کنند، و در عین حال با این عمل خود ما را در معرض تهدید گشودن جبهه به روی آلمان قرار دهنده، بی‌درنگ، قاطعانه و بطور کامل در معرض انهدام قرار خواهند گرفت. بگذار اهالی پتروگراد بدانند که با

حکومتی قاطع رو برو خواهند شد و شاید عقل و شرف و وجود در قلب هر کس باقی باشد، در این ساعت آخر بر وجود او غلبه کند ...»

در تمام طول مدت این نطق تالار پر از سروصدا و جوش و خروش بود.

هنگامی که نخست وزیر رنگ پریده، نفس گرفته، خاموش شد، و با تمام افسرانی که در التزام او بودند، تالار را ترک گفت، آن‌گاه ناطقین چپ یکی پس از دیگری پشت کرسی خطابه قرار گرفتند. آن‌ها با خشم و خشونت راست‌ها را مورد حمله قرار دادند. حتی سوسياليست‌های انقلابی (اس‌ار) به زبان گوتسم اعلام داشتند:

«سیاست بلشویک‌ها که نارضایی مردم را به بازی گرفته‌اند عوام‌فریباز و جنایت‌کارانه است. ولی تردید مربوط به صلح، به زمین، به دمکراتیزه کردن ارتش می‌باشد به چنان شکلی مطرح گردد که برای هیچ سربازی، هیچ کارگری و یا دهقانی جای هیچ تردید نماند که دولت با قاطعیت و بدون انحراف برای حل واقعی این مسائل کوشش به عمل می‌آورد ... ما و منشویک‌ها میل نداریم بحران در کابینه به وجود بیاوریم. ما حاضریم با تمام قوا و تا آخرین قطره خون خود از دولت وقت دفاع می‌کنیم تنها بدان شرط که دولت وقت با بیانی دقیق و روشن نظر خود را نسبت به این مسائل مبرم که مردم بی‌صبرانه در انتظار آن‌ها هستند توضیح دهد ...»

سپس مارتوف، یک پارچه خشم، به ایراد نطق پرداخت:

«سخنان نخست وزیر که به خود اجازه داد تا از جنبش «عوام‌الناس» سخن

گوید، در حالی که سخن بر سر جنبش بخش بزرگی از پرولتاریا و ارتش در میان است، ولو این جنبش متوجه هدف خطایی هم باشد، سخنانی است که به جنگ داخلی فرامی‌خواند.»

- کف زدن‌ها از چپ -

قطعنامه پیشنهادی چپ‌ها به شرح زیر تصویب شد. این قطعنامه در واقع بیان عدم اعتماد به دولت بود:

۱- قیام مسلحه‌ای که در روزهای اخیر تدارک دیده می‌شود و هدفش تصرف قدرت حاکمه است خطر افروختن جنگ داخلی را در بر دارد، شرایط مساعدی برای سرکوب جنبش و بسیج نیروهای ضدانقلاب چنوسوتی را فراهم می‌سازد و بطور قطع بر هم خوردن جلسه مؤسسان، فجایع نوین جنگی، و انهدام انقلاب را در شرایط فلنج زندگی اقتصادی و از هم پاشیدگی کامل کشور را بدنبال دارد.»

۲- زمینه برای موقفيت تبلیغات نامبرده، علاوه بر شرایط عينی جنگ و ویرانی، به سبب اهمال در انجام تدابیر مبرم ایجاد گردیده است، و از این رو ضرور است که قبل از هر چیز بی‌درنگ فرمان واگذاری زمین در اختیار کمیته‌های ارضی صادر شود و در سیاست خارجی اقدام فوری از طریق ارائه پیشنهاد به متفقین به منظور اعلام شرایط صلح و آغاز مذاکرات صلح به عمل آید.»

۳- برای مبارزه با مظاهر فعل هرج و مرج و برای جلوگیری از سرکوب جنبش ضرور است برای از میان برداشتن آن‌ها تدابیر فوری اتخاذ گردد و کمیته نجات اجتماعی مرکب از نمایندگان اداره مختار شهرداری و ارگان‌های دمکراتی انقلابی که در تماس با دولت وقت عمل کنند ایجاد گردد ...»
جالب است تذکر داده شود که منشیک‌ها و اسارها نیز به این قطعنامه رأی دادند.

وقتی کرنسکی از این قطعنامه اطلاع حاصل کرد، او کستیف را برای ادائی توضیح به کاخ زمستانی فراخواند. او به او کستیف گفت: «اگر این قطعنامه، ابراز عدم اعتماد به دولت وقت است، در آن صورت من به شما پیشنهاد می‌کنم کابینه جدیدی تشکیل دهید.» آن‌گاه رهبران سازشکار-دان، گوتس، و اوکستیف

«آخرین سازش خود را انجام دادند». آنان به کرنسکی توضیح دادند که این قطعنامه به معنای انتقاد از اعمال دولت نیست.

در زاویه ملتقای خیابان «مورسکایا» و «نوسکی» دسته‌های سرباز مسلح به تفنگ‌های سرنیزه‌دار تمام اتومبیل‌های شخصی را متوقف می‌ساختند، سرنشینان آن‌ها را پیاده می‌کردند و ماشین‌ها را به کاخ زمستانی روانه می‌ساختند. جمعیت زیادی به تماشا ایستاده بود. هیچ کس نمی‌دانست این سربازان طرفدار کی هستند - طرفدار دولت وقت یا طرفدار کمیته انقلابی نظامی؟ نزدیک کلیسا‌ی کازان نیز همین وضع جریان داشت. اتومبیل‌ها از خیابان نوسکی به بالا روانه می‌شدند. ناگهان پنج شش تن ناوی مسلح به تفنگ ظاهر شدند. آن‌ها خندان با دو سرباز به گفتگو پرداختند. روی نوار کلاه بی‌لبه ملوانی آن‌ها نوشته شده بود: «آورورا» و «زاریاسوابودی» - اسمی مشهورترین نبرد ناوهای بلشویکی در ناوگان بالتیک. یکی از ناویان گفت: «کرونشتاتی‌ها می‌آیند». این سخنان مفهوم سخنانی را داشت که در سال ۱۷۹۲ در پاریس ادا می‌شد: «مارسیه‌ها می‌آیند». زیرا کرونشتات شامل بیست و پنج هزار ناوی بود همه از بلشویک‌های معتقدی که آماده استقبال مرگ بودند.

روزنامه «رابوچی‌ای سولدات» (سرباز و کارگر) انتشار یافت. نخستین صفحه‌اش را پیامی اشغال کرده بود که با حروف درشت چاپ شده بود:

«سربازان، کارگران، هموطنان»

«دشمنان خلق شب هنگام به حمله دست زده‌اند. افسران ستاد کورنیلوفی می‌کوشند که یونکرها و گردنانهای ضربه‌ای را از اطراف در مرکز متمرکز سازند. یونکرهای «اورانین باوم» و واحدهای ضربه‌ای «تزارسکویه‌سه‌لو» از اطاعت آن‌ها سرپیچی کردند. توطئه‌ای برای ایراد یک ضربه خائنانه بر شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتربورگ که چیده می‌شود ... حمله توطئه کنندگان

ضد انقلابی، بر ضد کنگره شوراهای سراسر روسیه در آستانه گشایش آن، و علیه جلسه مؤسسان، علیه خلق متوجه است. شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد به پاسداری انقلاب ایستاده است. کمیته انقلابی نظامی مقابله با فشار توطئه گران را رهبری می‌کند. تمام پادگان و تمام پرولتاریای پتروگراد برای ایراد ضربه خرد کننده برشمنان خلق آمده‌اند. کمیته نظامی انقلابی مقرر می‌دارد:

«۱- تمام کمیته‌های هنگ‌ها، گردان‌ها و دسته‌ها همراه با کمیسرهای شورا و تمام سازمان‌های انقلابی می‌باشد با لائقطاع در حال اجلاس باشند و تمام اطلاعات مربوط به نقشه‌ها و اعمال توطئه گران را در دست خود متمرکز سازند.»

«۲- هیچ سربازی نباید بدون اجازه کمیته از واحد خود دور شود.»

«۳- بی‌درنگ از هر واحد دو نفر نماینده و از هر شورای برزن پنج نفر نماینده به اسمولنی اعزام شود.»

«۴- درباره تمام اعمال توطئه گران بی‌درنگ به انتیتوی اسمولنی اطلاع داده شود.»

«۵- تمام اعضای شورای پتروگراد و همه نمایندگان کنگره شوراهای سراسر روسیه دعوت می‌شوند که فوراً برای جلسه فوق العاده به انتیتوی اسمولنی حضور بایند.»

«ضد انقلاب سر جنایت کار خود را بلند کرده است.»

«تمام دست آوردها و امیدهای سربازان، کارگران و دهقانان را خطر بزرگ تهدید می‌کند. ولی نیروی انقلاب بسی برتر از نیروی دشمنان انقلاب است.»

«امر خلق در دست‌های محکمی قرار دارد. توطئه گران منکوب خواهند شد.»

«بی‌هیچ گونه تزلزل و تردید، با سرسختی، استواری، خودداری، قاطعیت! زنده باد انقلاب!»

«کمیته انقلابی نظامی»

شورای پتروگراد در اسمولنی که مرکز توفان بود بالانقطاع جلسه داشت.

نمایندگان در همانجا روی زمین کف اتاق می‌خوابیدند و سپس بیدار می‌شدند تا فوراً در مذاکرات جلسه شرکت جویند. تروتسکی، کامنیف، والودارسکی هریک شش، هشت یا دوازده ساعت در روز سخن می‌گفتند. من به طبقه اول فرود آمده به اتاق شماره هیجده رفتم که در آن‌جا مشاوره نمایندگان بشویک‌ها جريان داشت. صدای برنده ناطق با اعتماد تأکید می‌کرد: «سازشکاران می‌گويند ما منفرد شده‌ایم، به آن‌ها توجه نکنيد. سرانجام آن‌ها مجبور خواهند بود یا به دنبال ما يبايند و یا بدون پیروان خويش باقی‌بمانند.»

ناطق ورقه‌ای را بلند کرد. «ما هم اکنون آن‌ها را به دنبال خود می‌کشانيم. همين الان نمایندگاني از طرف منشویک‌ها و اسارها آمده‌اند. آن‌ها می‌گويند که اعمال ما را محکوم می‌کنند، معهذا چنان‌چه دولت بر ما حمله برد، آن‌ها عليه امر پرولتاريا به مبارزه دست نخواهند زد.» (صدای هلهله رعدآسا)

با فرار سیدن شب جمعیت انبوهی از سربازان و کارگران، تالار بزرگ را، که مهمه مبهم آن با دود آبی رنگ توتون به هم می‌آمیخت، پر کرد. کمیته اجرائیه مرکزی قدیم سرانجام تصمیم گرفت به نمایندگان کنگره نوین تبریک گوید که برای آن و شاید برای مجموع نظام انقلابی که وی به وجود آورده بود مرگ با خود داشت. ضمناً باید گفت که در اين جلسه فقط اعضای کمیته اجرائیه مرکزی حق رأی داشتند.

شب از نیمه گذشته بود که «گوتس» در محل صدارت جلسه قرار گرفت.

«دان» در میان سکوتی سنگین که به نظر بسیار تهدید کننده می‌نمود پشت میز خطابه رفت. وی گفت:

«لحظه‌ای که ما از سر می‌گذرانیم با فاجعه انگیزترین رنگ‌ها ملوون است.

دشمن در راه به سوی پتروگراد قرار دارد. نیروهای دمکراسی برای تشکیل مقاومت

می کوشند؛ و در چنین حالی ما در انتظار خونریزی در خیابان‌های پایتخت نشسته‌ایم و گرسنگی نه فقط دولت، بلکه انقلاب را تهدید به نابودی می‌کند. توده‌های رنج کشیده و عذاب دیده‌اند و به روحیه بیمار‌گونه‌ای مبتلا گشته‌اند. آن‌ها علاقه خود را به انقلاب از دست داده‌اند. اگر بلوشیک‌ها، به هر ترتیب که باشد، شروع کنند، این نابودی انقلاب خواهد بود...» (صدایها: «دروغ است.») «ضدانقلالیون فقط منتظر بلوشیک‌ها هستند تا به غارت و کشتار دست بزنند. اگر هر گونه خروجی رخ دهد جلسه مؤسسان دیگر نخواهد بود.» (فریادها «دروغ است، افتضاح!») «به هیچ وجه قابل قبول نیست که پادگان پتروگراد در منطقه عملیات نظامی از اجرای فرامین ستاد سر باز زند... شما بایست از ستاد و از کمیته اجرائیه مرکزی منتخب خودتان تعیت کنید. «تمام حاکمیت به شوراهای» یعنی مرگ. راهزنان و تازجگران تنها در انتظار لحظه‌ای هستند که به چپاول گری و آتش سوزی دست بزنند... وقتی شعارهایی داده می‌شود از این قبیل که «به خانه‌ها بریزید، لباس و کفش بورژواها را از تن شان در آورید...» (همیشه: «چنین شعارهایی نبوده است! دروغ! دروغ!») «فرق نمی‌کند. هر چیزی ممکن است شروع بشود، ولی به همین جا خاتمه خواهد یافت! کمیته اجرائیه مرکزی قدرت حاکمه دارد، حق دارد عمل کند... و همگی موظفند از آن اطاعت کنند... ما از سرنیزه نمی‌ترسیم... کمیته اجرائیه مرکزی با تن خویش انقلاب را در پناه خواهد گرفت...» (فریادها: «این تن مدت‌ها است که مرده است.»)

«دان» که در میان سروصدای وحشتناک بدون انقطاع، صداش به زحمت به گوش می‌رسید، در عین این که با مشت به کنار کرسی خطابه می‌کویید. با تمام نیرویش فریاد می‌کشید: «هر کس به چنین کاری تحریک کند، این چنین کس مرتکب جنایت شده است...» صدایی: «شما مدت‌ها است مرتکب جنایت شده‌اید؛ شما حکومت را گرفتید و آن را به بورژوازی دادید!»

«گوتس» زنگ ریاست را به شدت تکان می‌دهد: «ساكت! و الا شما را بیرون می‌کنم.» صدایی: «اگر جرأت دارید بیرون کنید.» (کف زدن‌ها- سوت!). «دان» ادامه می‌دهد:

«اکنون درباره سیاست مسالمت‌آمیز. (قهوهه خنده) متأسفانه روسیه دیگر نمی‌تواند بجنگد. صلح خواهد شد، ولی صلح غیر دائمی و غیردمکراتیک ... ما امروز در شورای جمهوری به منظور گریز از خونریزی قطعنامه‌ای تصویب کردیم که واگذاری زمین را به کمیته‌های ارضی و آغاز فوری مذاکرات صلح را طلب می‌کنند ...» («خنده، فریادها - دیگر دیر است!»)

از میان بلشویک‌ها تروتسکی در میان کف‌زدن‌های رعدآسا پشت کرسی خطابه قرار گرفت. تمام جلسه به پا خاست و برایش هلهله سرداد. بر چهره لاغر و استخوانی تروتسکی زهرخندی مفیستوفلی (مفیستوفل - قهرمان کتاب فاوست تأليف گوته؛ يعني لبخندی شیطانی، زهرآگین، تمسخرآمیز.) مشاهده می‌شد:

«تاکتیک «دان» اثبات می‌کند توده‌ها - توده‌های وسیع، بُله و بی‌اعتنای، همه به

دبالش می‌روند!»

ناطق با حرکاتی تراژیک بر می‌گردد و خطاب به صدر جلسه می‌گوید: «وقتی ما راجع به واگذاری زمین به دهقانان سخن می‌گفتم شما با ما مخالف بودید. ما به دهقانان مراجعه کردیم و گفتیم: اگر به شما زمین نمی‌دهند، خودتان آن را بگیرید. حالا دهقانان به توصیه ما عمل کرده‌اند و شما به چیزی دعوت می‌کنید که ما آن را شش ماه پیش مطرح ساختیم! به نظر من اگر کرنسکی اعدام را در جبهه‌ها لغو کرده است، این روش او ناشی از اندیشه‌های او نبوده است. به گمان من کرنسکی را پادگان پتروگراد که از اطاعت وی سرباز زده اقتحام کرده است. امروز «دان» را متهم می‌کنند که در شورای جمهوری نطقی ایراد داشته که وی را به مثابه یک بلشویک مخفی فاش ساخته است ... روزی خواهد رسید که

خود «دان» بگوید که در قیام روزهای سوم تا پنجم ژوئیه، گل انقلاب، شرکت داشته است ... در قطعنامه پیشنهادی «دان» که امروز به تصویب شورای جمهوری رسید، هیچ اشاره‌ای به تشدید انضباط در ارتش نشده است و حال این که این نکته در تبلیغات منشویک‌ها جای بس مهمی دارد. نه، تاریخ هفت ماهه اخیر نشان می‌دهد که توده‌ها منشویک‌ها را طرد کرده‌اند! منشویک‌ها و اسراها بر کادتها پیروز شدند، اما چون قدرت حاکمه را بدست گرفتند آن را به همان کادتها تقدیم داشتند. «دان» به ما می‌گوید که شما حق ندارید قیام کنید؛ قیام حق مسلم هر انقلابی است. وقتی توده‌های ستمدیده قیام می‌کنند همیشه حق با آن‌ها است.»

سپس «لیبر» پوزه باریک و تلخ زبان، در میان هو و خنده تمسخر آمیز رشته سخن را بدست گرفت: «مارکس و انگلیس گفته‌اند که پرولتاریا حق ندارد حکومت را تصرف کند تا آن گاه که برای چنین کاری پخته نشده باشد. در انقلاب بورژوازی، نظیر انقلاب ما، تصرف حکومت از طرف توده‌ها به معنی پایان فاجعه‌انگیز انقلاب است. تروتسکی، به عنوان تئوریسین سوسیال‌دمکرات، خودش باید با آن‌چه هم اکنون ما را بدان فرامی‌خواند، مبارزه کند.» (فریادها: «بس است، برو کنار!»)

سپس مارتون سخن گفت که هر لحظه گفته‌هایش را فریادها قطع می‌کردند: «انترناسیونالیست‌ها با واگذاری حکومت به دمکراسی مخالف نیستند، ولی آن‌ها شیوه‌های بلشویک‌ها را محکوم می‌کنند. حالا وقت تصرف حکومت نیست.» مجدداً «دان» پشت تریبون رفت و خشم‌آگین به عملیات کمیته انقلابی نظامی، که کمیسرها را برای تصرف روزنامه ایزوستیا و برقراری سانسور این روزنامه فرستاده بود، اعتراض کرد. سخنانش سروصدای مهیی به دنبال داشت. مارتون تلاش می‌کرد به سخن ادامه دهد، ولی دیگر صدایش شنیده نمی‌شد.

نمایندگان ارتش و ناویان بالتیک از جای خود برخاسته فریاد می‌زدند که دولت آن‌ها شوراهاست.

«ارلیچ» در میان جنجال و قیل و قال قطعنامه‌ای را پیشنهاد کرد که کارگران و سربازان را به حفظ آرامش و گوش ندادن به پرووکاتورهای خواهان تظاهرات دعوت می‌کرد، و در عین حال معترض بود به لزوم ایجاد فوری کمیته نجات اجتماعی و هم‌چنین اعلام بی‌درنگ قانون واگذاری زمین به دهقانان و آغاز مذاکرات صلح توسط دولت موقت.

آن‌گاه «الودارسکی» از جای خود پرید و با صدای گرفته فریاد برآورد که کمیته اجرائیه مرکزی حق ندارد در آستانه کنگره شوراها وظایف این کنگره را بر عهده بگیرد. والودارسکی گفت که کمیته اجرائیه مرکزی عملًا مرده است، و این قطعنامه تنها نیرنگی است به خاطر حفظ حکومت میرنده‌اش. «ما بلوشیک‌ها به این قطعنامه رأی نخواهیم داد!» و سپس تمام بلوشیک‌ها تالار جلسه را ترک گفتد و آن‌گاه قطعنامه به تصویب رسید. نزدیک ساعت چهار صبح در میان راهرو به «зорوبین» برخوردم که تفنگی بر دوش داشت.

«ما به قیام دست زدیم» - این سخن را آرام و با فراغ خاطر به من گفت - ما هم اینک وزیران دادگستری و امور مذهبی را توقیف کردیم. آن‌ها هم اکنون در زیر زمین‌اند. یک هنگ برای تصرف ایستگاه تلفن روان شده است، هنگ دیگری تلگراف‌خانه و هنگ دیگری بانک دولتی را متصرف خواهند شد. گارد سرخ به خیابان آمده است.»

از روی پله‌های اسمولنی، در تاریکی سردی، ما برای نخستین بار گارد سرخ را دیدیم. گارد سرخ - متشکل از گروه جوانانی در لباس کارگری - آن‌ها تفنگ سرنیزه‌دار به دست داشتند و نا آرام با هم صحبت می‌کردند. از دور از سمت باخته، از بالای شیروانی‌های ساکت، صدای زودگذر تیراندازی‌های متقابل به گوش

می‌رسید. این‌ها یونکرها بودند که می‌کوشیدند پل‌های روی رود «نوا» را از هم باز کنند تا کارگران و سربازان ناحیه ویبورگ نتوانند به نیروهای مسلح شوراهما که در آن سمت رودخانه بودند بپیوندند. ولی ناویان کرونشتات مجدداً پل‌ها را وصل کردند. در پشت سر ما از بنای عظیم اسمولنی که چراغ‌هایش می‌درخشید غلغله‌ای شبیه به همه‌مه کندوی زنبور عسل به گوش می‌رسید.

سقوط دولت موقت

روز چهارشنبه هفت نوامبر (بیست و پنجم اکتبر) خیلی دیر از خواب بیدار شدم. آن گاه که به سوی نوسکی می‌رفتم توب ظهر از دژ «پترپاولوفسکی» شلیک شد. روزی بود گرفته و سرد. در جلو بانک چند سرباز مسلح با تفنگ‌های سرنیزه‌دار در کنار درهای بسته کشیک می‌دادند. من پرسیدم: «شما کدام طرفی هستید؟ دولتی؟» یکی از آن‌ها غرش‌کنان جواب داد: «دیگر دولتی در کار نیست، خوش‌بختانه». این تنها چیزی بود که توانستم از او بفهمم.

ترامواها در خیابان نوسکی در رفت و آمد بودند. زن‌ها و پسر بچه‌ها خود را به هرجا که دست‌شان می‌رسید آویخته بودند. معازه‌ها باز بود. چنین می‌نمود که اضطراب توده‌های توی کوچه از روز پیش کم‌تر است. موجی از دعوت‌های تازه برای مقاومت علیه قیام برخاسته و همان شبانه در و دیوار شهر از اوراق تبلیغاتی مبنی بر دعوت مردم به مبارزه با قیام پر شده بود. دهقانان، سربازان جبهه، کارگران پتروگراد، همه به مخالفت با قیام دعوت شده بودند. یکی از این اوراق بدین مضمون بود:

از طرف دومای شهر پتروگراد

«دومای شهر به اطلاع می‌رساند که دوما در جلسه فوق العاده ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) خود کمیته‌ای به عنوان کمیته نجات عمومی از اعصاری دو ماهای مرکزی و محلی و نمایندگان سازمان‌های دمکراتیک انقلابی زیر تشکیل داد: کمیته اجرائیه مرکزی شورای نمایندگان کارگران و سربازان، کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان سراسری روسیه، نمایندگان سازمان‌های نظامی، ناوگان مرکزی، نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان پتروگراد، شورای اتحادیه‌های کارگری و غیره.»

«اعضای کمیته نجات عمومی در ساختمان دومای شهرداری اجرای وظیفه خواهد کرد. تلفن شماره ۴۰-۷۷، ۱۵-۲۲۳ و ۳۶-۱۳۸. تاریخ هفت نوامبر (ییست و پنج اکتبر) ۱۹۱۷»

گرچه من در آن لحظه متوجه واقعیت نشدم، اما این آگهی در حکم اعلان جنگ علیه بشویک‌ها بود. نسخه‌ای از روزنامه «رابوچی پوت» – تنها روزنامه‌ای که برای فروش عرضه می‌شد – خریدم. کمی پس از آن پنجاه کوپک به یک سرباز دادم و یک نسخه دست دوم از روزنامه «دن» (روز) را از او گرفتم. روزنامه بشویکی در چاپ‌خانه متعلق به «روسکایاولیا»، که اینک مصادره شده بود، با قطع بزرگ و عناوین درشت به چاپ رسیده بود – از این قبیل: «تمامی قدرت به شورای کارگران، سربازان و دهقانان – صلح – نان – زمین». مقاله اساسی آن به امضای زینوویوف بود که به همراه لینین در مخفی گاه به سر می‌برد. مقاله چنین شروع می‌شد:

«هر سرباز، هر کارگر، هرسوسیالیست واقعی، هر دمکرات شرافتمند تشخیص می‌دهد که در برابر وضع موجود دو راه بیشتر وجود ندارد: یا تمامی قدرت در دست ملاکان بورژوا باقی خواهد ماند و مفهوم آن سرکوب کارگران، سربازان، و دهقانان، ادامه جنگ، گرسنگی و مرگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ و یا این که قدرت به کارگران، سربازان و دهقانان انقلابی منتقل می‌شود و معنای آن الغای کامل ستم مالکان، لگام زدن به سرمایه‌داران، و پیشنهاد فوری صلح عادلانه خواهد بود و آن گاه است که دهقانان صاحب زمین خواهند شد؛ آن گاه است که حق نظارت کارگران بر کارخانه‌ها تضمین خواهد گردید؛ آن گاه است که برای گرسنگان نان تأمین خواهد شد؛ آن گاه است که جنگ نابخردانه پایان خواهد یافت.»

روزنامه «دن» (روز) شامل اخبار متفرقه شب هیجان‌انگيز گذشته بود - از اين قبيل: «تصرف مراکز تلفن، ايستگاه بالتيك و تلگراف خانه‌ها، ناتوانی یونکرهای «پترهوف» در اين که خود را به پتروگراد برسانند، تردید قزاق‌ها، توقيف بعضی از وزراء، تير خوردن رئيس پليس شهر، توقيف مقابل، برخورد سربازان گشتی و یونکرهای و گارد سرخ.»

در گوشه ميدان «مورسکايا» به سروان «گامبرگ» - منشويك آبورونتسى و دبیر شعبه نظامي حزب مذبور - برخوردم و چون از او پرسيدم آيا در واقع قيامي رخ داده است، او در يك حالت خستگى شانه را بالا افکند و جواب داد: «کي می‌داند؟ خوب، اين امكان هست که بشويك‌ها قدرت را بدست آورده باشند، اما ييش از سه روز قادر به حفظ آن نخواهند بود. کسي راندارند که بتواند دولت را اداره کند. شاید همان بهتر که آزمایش کنند. با اين کار فاتحه آن‌ها خوانده خواهد شد ...»

هتل نظامي واقع در کنج ميدان «سن‌ایزاک» از طرف ناويان مسلح تصرف شده بود. در اتاق انتظار عده زیادي افسران جوان و خوش پوش و پرزرق و برق دیده می‌شدند که به اين سو و آن سو می‌رفتند و با هم نجوا می‌كردند - ناويان به آن‌ها اجازه خروج نمی‌دادند.

ناگهان از بیرون صدای تیری به گوش رسید و متعاقب آن در گوشه و کنار تیراندازی شروع شد. من دویدم بیرون. در پiramون قصر مارینسکی، مقر شورای جمهوری روسیه، وضع غیر عادی جريان داشت. در سراسر ميدان سربازان به طور اريب صف بسته و همه حاضر به آتش بودند و با مهمنان خانه رانگاه می‌كردند. يكی فرياد کشيد:

«پرووكاسيون! به طرف ما تیراندازی کردن» و سرباز دیگری به سوی وی دوید.

در کنج غربی کاخ یک اتومبیل زره‌پوش دیده می‌شد که پرچم سرخی در بالای آن در اهتزاز بود و روی پرچم نوشته شده بود: «SRSD» - شورای نمایندگان کارگران و سربازان. لوله‌های تفنگ همه به سوی «سنت‌ایزاک» قراول می‌رفت. در دهانه خیابان «نووایا» از چندین جبهه، بشکه، یک تختخواب کهنه و یک واگن، سنگری تعییه شده بود. یک توده الوار انتهای اسکله «مورسکایا» را سد کرده بود. مقداری الوار کوتاه از یک انبار چوب به عنوان سنگر موقعی در جلو در ساختمان روی هم چیده بود. من پرسیدم: «مگر جنگی در پیش خواهد بود؟» سربازی با عصبانیت جواب داد: «به همین زودی، به همین زودی رفیق. برو از اینجا، صدمه می‌بینی!» و در حالی که به سوی اداره نیروی دریایی اشاره می‌کرد ادامه داد:

«از آن طرف خواهند آمد.»

«کی می‌آید؟»

سرباز جواب داد: «برادر جان، این را دیگر نمی‌دانم.» و آن‌گاه تفی بر روی زمین افکند.

در جلو در کاخ گروهی سرباز و ناوی جمع بودند. یک ناوی از فرجام کار شورای جمهوری صحبت می‌کرد و می‌گفت: «ما رفتم آن‌جا. جلو درها را از رفقای خودمان گذاشتیم. من به طرف ضدانقلابی کورنیلوفی رفتم که روی صندلی ریاست نشسته بود. آن وقت گفتم: شورای جمهوری تمام شد. زود بساطتان را جمع کنید و بروید خانه.»

قهقهه خنده بلند شد. من در حالی که مدارک خود را نشان می‌دادم کوشیدم که از در تالار مطبوعات بگذرم. آن‌جا یک ناوی تنومند متبع مرا نگاه داشت و چون جواز خود را نشان دادم گفت: «اگر شما میکائیل مقدس هم باشید نمی‌توانید از این‌جا عبور کنید.» از شیشه در، صورت یک سرباز فرانسوی را دیدم که موج

شیشه آن را بریده بریده نشان می داد. حرکات دستش هم همچنان بریده بریده، مشاهده می شد. او هم در داخل مانده بود و راه خروج نداشت ...

آن طرف تر مردی کوچک اندام با سیل خاکستری در لباس ژنرالی بین گروهی سرباز ایستاده با صورت بر افروخته فریاد می زد: «من ژنرال آلسیسیه یف هستم، به عنوان افسر فرمانده تو و به عنوان عضو شورای جمهوری طلب می کنم به من راه داده شود». نگهبان سر خود را خاراند. از گوشه چشمان مضطرب نگاهی به بیرون افکند و به افسری که به آن جا نزدیک می شد اشاره کرد. افسر چون متوجه شد با چه کسی سروکار دارد دست و پای خود را گم کرد و پیش از این که آگاهانه بداند چه می کند با همان عادت قدیمی سلامی نظامی داده و گفت:

«حضرت اجل! ورود به قصر اکیدا» ممنوع است. من حق ندارم.»

atomiyeli به آن جا رسید و «گوتیس» را دیدم در درون آن نشسته و ظاهراً با نشاط تمام قاهقه می خندد. چند دقیقه بعد اتو میل دیگری رسید که در جلو آن چند سرباز مسلح قرار داشتند و درون آن پر بود از اعضاء توقيف شده دولت موقت. «پترز» - عضو کمیته انقلابی نظامی، از اهل لتونی - با عجله به این سوی میدان آمد.

من در حالی که اشاره به افراد توقيف شده می کردم به او گفتم:

«من گمان می کردم دیشب همه این ها را شما به تور انداخته باشید.»

وی مانند پسر بچه ای که از چیزی مأیوس شده باشد جواب داد:

«آه، احمقها پیش از این که ما تصمیم بگیریم به بسیاری از آنها مجال دادند

که فرار کنند ...»

پایین تر در سمت خیابان «واسکره سینسکی» انبوهی از ناویان و به دنبال آن ها ستون بی انتهای سربازان، تا آن جا که چشم کار می کرد، در حرکت بودند.

ما از خیابان «آدمیرالتیسکی» به سوی کاخ زمستانی رفتیم. تمام مدخل های میدان قصر را سربازان نگهبان سد کرده بودند. صفوی از سربازان از یک سو تا سوی

دیگر جهت غربی را در میان گرفته و انبوهی از مردم با نگرانی در پیرامون آنها گرد آمده بودند. همه چیز آرام و ساکت می‌نمود جز این که عده‌ای از سربازان از داخل قصر چوب به خارج می‌بردند و در جلو دروازه اصلی می‌چیدند.

هیچ نمی‌دانستم که نگهبانان از دولتی‌ها هستند یا از شوراهای سفارش نامه‌ای که از اسمولنی داشتیم اثری نمی‌بخشید. با این جهت ما در حالی که باد به غبب انداخته بودیم و پاسپورت امریکایی خود را نشان می‌دادیم و پیوسته می‌گفتیم «کار اداری داریم» در سمت دیگر راه خود را از میان جمعیت می‌بریم. بر دروازه کاخ همان دریانان قدیمی در اوینیفورم‌های آبی رنگ با دکمه‌های برنجی و یقه‌های سرخ ملیله دوزی و زرین با کمال ادب پالتو و کلاه ما را گرفتند و ما از پله‌ها بالا رفتیم. در سرسرای تاریک و غم انگیز که از پرده‌های قالیچه‌ای آن اثری بر جا نمانده بود چند تن خدمت‌گزاران سال‌خورده بی‌حال یله داده بودند. در جلو اتاق کرنسکی افسر جوانی بالا و پایین می‌رفت و سیل خود را می‌جوید. ما سؤال کردیم که آیا مصاحبہ با نخست‌وزیر ممکن است؟ وی سری فرود آورد، پاشنه‌ها را به هم کویید و به زبان فرانسوی گفت:

«نه، متأسفم. الکساندر فیدوروفیچ فعلًا فوق العادة گرفتار است ...» سپس لحظه‌ای به ما خیره شد و افزود: «حقیقت امر این است که او اینجا نیست ...»
«پس کجاست؟»

«به طرف جبهه رفته است. اما می‌دانید؟ اتومبیل او به قدر کافی گازولین نداشت. ما مجبور شدیم بفرستیم گازولین از بیمارستان انگلیسی‌ها بگیریم.»
آقایان وزراء اینجا هستند؟»

«آنها در یکی از اتاق‌ها جلسه دارند - درست نمی‌دانم.»

«بلشویک‌ها خواهند آمد؟»

«البته! شک نیست که خواهند آمد. من هر لحظه منتظر تلفن هستم که آمدن آن‌ها را خبر بدهد. اما ما هم آماده هستیم. جلو در کاخ یونکرها را گماشته‌ایم. پشت آن در.»

«می‌توانم داخل بشوم؟»

«خیر به هیچ‌وجه اجازه نیست.» ناگهان با همه دست داد و از آن‌جا دور شد. ما به طرف در ممنوع الورود رفتیم که آن را موقتاً کار گذاشته بودند و سرسران به دو نیمه می‌کرد و از بیرون چفت شده بود. از آن سوی در صدای‌ای شنیدم. کسی می‌خندید. ساحت وسیع کاخ مانند گورستان خاموش بود و تنها این صداها سکوت را به هم می‌زد. یک پیش خدمت سال‌خورده از جلو ما دوید و گفت: «نه، بارین. نباید بروید.»

«چرا در چفت است؟»

وی جواب داد: «برای این که سربازها را آن‌جا نگه داریم.» پس از چند دقیقه عنوان کرد که می‌خواهد استکانی چای بنوشد و به آن‌سوی سرسران باز گشت. ما چفت در را باز کردیم. در سمت داخل یک چفت سرباز پاس می‌دادند، اما به ما چیزی نگفتند. سرسران به اتاق بزرگ مزینی منتهی می‌شد با گچ‌بری‌های زراندود و چهل چراغ بزرگ کریستال. پشت آن چند اتاق کوچک‌تر قرار داشت که با چوب‌های تیره رنگ فرش شده بود. روی پارکت در دو سمت کومه‌های تشک و پتوی کیف توده شده بود و روی بعضی از آن‌ها سربازها دراز کشیده بودند. در هر گوشه مقداری ته سیگار، تکه‌های نان، لباس، شیشه‌های خالی با علامت مشروبات گران‌بهای فرانسوی دیده می‌شد. تعداد بیشتر و بیشتری از سربازان با سردوش‌های سرخ مدرسه یونکرها در محیطی آکنده از بوی زننده توتون و بدنهای نشسته، می‌آمدند و می‌رفتند. یکی از آن‌ها بطری بورگاندی سفید در دست داشت که ظاهراً از کاخ ریوده شده بود. آن‌گاه که از کنار آن‌ها می‌گذشتیم

و از اتاقی به اتاق دیگر می‌رفتیم حیرت زده به ما می‌نگریستند. سرانجام به ردیف تالارهای پذیرایی تشریفاتی رسیدیم که پنجره‌های بزرگ و گرد و خاک گرفته آنها به میدان باز می‌شد. دیوارها با پرده‌های بزرگ نقاشی در درون چهارچوب‌های بزرگ و مذهب، که صحنه‌های تاریخی و جنگی را نشان می‌دادند، مزین شده بود: «دوازده اکتبر ۱۸۱۲»، «شش نوامبر ۱۸۱۲» و «شانزده-بیست و هشت اوت ۱۸۱۳». یکی از آنها گوشه سمت راستش پاره شده بود.

کاخ صورت سربازخانه بزرگی را پیدا کرده بود. در و دیوار نشان می‌داد که هفته‌هast که به این صورت درآمده است. در آستانه هر پنجره مسلسلی نصب کرده بودند. در بین تشكیک‌ها تفنگ‌ها روی هم چیده شده بود.

هنگامی که مشغول تماشی عکس‌ها بودیم صدای نفس آلوده با بُوی الکل از سمت چپ من مرا متوجه خود کرد. شخصی با لهجه بد ولی روان فرانسوی گفت: «توجه زیاد شما به این نقاشی‌ها نشان می‌دهد که خارجی هستید». وی مردی بود کوتاه و چاق و آن‌گاه که کلاه از سر برگرفت معلوم شد سرش طاس است. وی ادامه داد:

«امریکایی هستید؟ بسیار مسرورم. من سروان ستاد ولادیمیر آرتزی باش夫 هستم. کاملاً در خدمت شما». مثل آن بود که پرسه زدن چهار نفر خارجی، و یکی از آنها زن، در مقر دفاع ارتشی که هر لحظه در انتظار حمله به سر می‌برد، هیچ غرابتی برایش نداشت. وی شروع به شکایت از اوضاع روسیه کرد و گفت: «تنها حرف بر سر بلشویک‌ها نیست. بلکه سنت‌های عالی به کلی منسوخ شده است. به اطراف خودتان نگاه کنید. آنها همه شاگردان مدرسه افسری هستند، اما آیا مردم محترمی هستند؟ کرنسکی در مدرسه افسری را بر روی هر داوطلب و سربازی که توانست امتحان بددهد باز گذاشت. طبعاً عده زیادی دچار بیماری مسری انقلاب شده‌اند...»

بدون این که از حرف‌های خود نتیجه‌ای گرفته باشد موضوع صحبت را تغییر داد: «من خیلی مایلم از روسيه بروم. تصميم گرفته‌ام وارد ارتش امريكا بشوم. ممکن است خواهش کنم پيش کنسول خودتان ترتیب کار مرا بدھید؟ من آدرس خودم را به شما خواهم داد.» علی‌رغم اعتراض ما آدرس خودش را روی تکه کاغذی نوشت و آن وقت مثل آن بود که باری از دوشش برداشته شده است. من هنوز اين آدرس را در اختیار دارم: «اورانین بائومسکایا یا شکولا-۲-استارایپتروف.» سپس در حالی که اتاق‌ها را به مانشان می‌داد به سخنان خود افزود: «ما امروز صبح زود سان دیدیم. فوج زن‌ها تصمیم گرفت نسبت به دولت وفادار بماند.»

«آيا اين سربازان زن در درون قصر هستند؟»
«بلی، آن‌ها در اتاق عقب مستقر شده‌اند که اگر حادثه‌ای رخ دهد آسیبی به آن‌ها نرسد.»

آهی کشید و ادامه داد: «مسئولیت سنگینی است!»
لحظه‌ای کنار پنجره ایستاده به میدان جلو کاخ خیره شدیم که سه گروهان از یونکرها با شتل‌های خاکستری دراز، و مسلح، به فرماندهی یک افسر بلند قامت و زبر و زرنگ صف می‌کشیدند. او را شناختم. وی استانکه ویچ نام داشت، کمیسر نظامی حکومت موقت بود. پس از چند لحظه دو گروهان از این جمع دوشنبگ کردند و سه بار فریاد کشیدند، با قدم‌های فشرده از میدان گذشتند و از زیر تاق نصرت سرخ به سوی شهر رفته از نظر ناپدید گردیدند.

یک نفر گفت: «آن‌ها می‌روند خط تلفن را تصرف کنند.»
سه تن از یونکرها در کنار ما ایستاده بودند و ما با آن‌ها وارد صحبت شدیم. به ما گفتند که از سربازان و درجه‌دارانی هستند که وارد مدرسه نظام شده‌اند. اسمی آن‌ها روبرتاولف، الکسی واسیلنکو و ارنی زاکس از اهل لتونی- ولی حالا

دیگر نمی‌خواهند افسر بشوند، زیرا افسرها هیچ وجهه‌ای ندارند. در واقع معلوم بود که به کار خودشان درمانده هستند و وضع و حال رضایت‌بخشی ندارند. که با این همه زود به گزافه گویی پرداختند: «اگر بلشویک‌ها بیایند به آن‌ها نشان خواهیم داد که چطور باید جنگید. آن‌ها جرأت جنگیدن ندارند، ترسو هستند. اما اگر ما مغلوب شویم، خوب، هر کدام یک گلوله برای خودمان نگه می‌داریم ...» در همین لحظه صدای تیراندازی از نقطه‌ای نه چندان دور بگوش رسید. در میان میدان، مردم شروع به دویدن کردند. بعضی خود را روی زمین می‌انداختند. در شکه‌چی‌ها که در گوشه‌ای ایستاده بودند به هر سو به حرکت درآمدند. از همه جا فریاد و غوغای بلند بود. سربازها این سو و آن سو می‌دویدند و تفگ‌ها را بر می‌داشتند و فریاد می‌کردند: «از این جا می‌آیند، از این جا می‌آیند!» اما پس از چند دقیقه بار دیگر آرامش برقرار شد. در شکه‌چی‌ها بازگشتد. آن‌ها که به روی در افتاده بودند بلند شدند. سر و کله یونکرها از زیر تاق سرخ نمایان شد که با قدم‌های موزون پیش می‌آمدند و یکی از آن‌ها به دو تن از همکاران خود تکیه داده بود.

آن‌گاه که کاخ را ترک گفتم دیگر دیر وقت شده بود. نگهبانان میدان همه ناپدید شده بودند. ساختمان بزرگ و نیمه دور دولتی متروک به نظر می‌رسید. ما برای صرف غذا به هتل فرانس رفتیم و درست موقعی که نیمی از سوپ خود را خورده بودیم پیش خدمت که رنگ از رویش پریده بود به سوی ما آمد و با اصرار از ما خواست که به اتاق غذاخوری سمت عقب برویم، زیرا می‌خواستند چراغ‌های کافه را خاموش کنند. وی گفت: «تیراندازی خواهد شد.»

هنگامی که بار دیگر وارد «مورسکایا» می‌شدیم هوا به کلی تاریک بود و تنها در گوشه «نوسکی» کور سوی چراغی خیابان را اندکی روشن کرده بود. در زیر چراغ اتومبیل زره‌پوشی ایستاده بود و دود از آن خارج می‌شد. پسرچه‌ای از

آن بالا رفته و به لوله مسلسل آن خیره شده بود. سربازها و ناوی‌ها در آن جا مستقر شده و ظاهرا" در انتظار به سر می‌بردند. ما به سوی تاق سرخ بازگشیم که گروهی سرباز آن جا جمع شده و به کاخ زمستانی که کاملاً روشن بود می‌نگریستند و با صدای بلند صحبت می‌کردند. یکی از آن‌ها می‌گفت: «کمیته می‌گوید صبر کنیم. چطور می‌توانیم به آن‌ها تیراندازی کنیم؟ فوج زن‌ها آن جا است، آن وقت به ما خواهند گفت زن‌های روسی را به گلوه بسته‌ایم.»

چون به «نوسکی» رسیدیم یک اتومبیل زره‌پوش دیگر از گوشه میدان پیدا شد. مردی سر خود را از بر جک آن خارج کرد و فریاد کشید: «باید برویم حمله کنیم!»

راننده زره‌پوش اولی جلو آمد و با صدای بلندی که در میان تلق تلق ماشین بتواند به گوش طرف برسد گفت: «کمیته می‌گوید صبر کنیم. آن جا پشت کوههای چوب توب کار گذاشته‌اند.»

این جا ترامواها متوقف و عابرین انگشت شمار بودند. روشنایی وجود نداشت. اما به فاصله چند ساختمان آن طرف تر ترامواها، انبوی مردم، پنجره‌های روشن مغازه‌ها، و اعلانات الکتریکی سینماها جلب نظر می‌کرد. زندگی مسیر عادی خود را می‌پیمود. ما برای تاتر «مارینسکی» بليط داشتیم. همه تاترها دایر بودند، اما هیجان و حرکت بیرون جالب‌تر بود ...

در تاریکی پای ما به توده‌های الوار، که در پل پلیتیسیسکی از آن‌ها سنگ تعییه شده بود، بر می‌خورد. در جلو قصر استراکانوف چند سرباز توب صحرایی سه اینچی را کار می‌گذاشتند. سربازها با اوئیفورم‌های مختلف بدون مقصد می‌آمدند و می‌رفتند و خیلی زیاد حرف می‌زدند ..

در سمت «نوسکی» چنان بود که گفتی تمام مردم شهر آن جا گرد آمده قدم می‌زنند. در هر گوشه انبوی کثیری گرد آمده و به بحث‌های آتشین گوش می‌دادند.

عده دوازده نفری سرباز با تفنگ‌های سرنیزه‌دار در چهار راه‌ها نگاه‌بانی می‌کردند. پیرمردانی با صورت‌های سرخ در درون پالتوهای خز گران‌بها مشت‌های بسته خود را به آن‌ها حواله می‌دادند. زن‌های شیک‌پوش هیاهو کنان به آن‌ها ناسزا می‌گفتند. سربازها محجوب و ناراحت نیشخند می‌زدند و با بسیاری استدلال می‌کردند ... زره‌پوش‌ها که به نام تزارهای نخستین - اولک، روریک و اسویاتوسلاو - نامیده می‌شدند نشیب و فراز خیابان را می‌پیمودند و بر روی آن‌ها حروف درشت سرخ‌رنگ RSDRP (حزب سوسیال‌demکرات کارگری روسیه) خوانده می‌شد. در خیابان میخائیلوفسکی مردی پدیدار شد که زیر بغلش پر از روزنامه بود. انبوه مردم یورش برداشت و دور او را گرفتند و با پرداخت یک، پنج و ده روبل به بهای یک روزنامه روی دست هم بلند می‌شدند و روزنامه را می‌قاییدند. این روزنامه «رابوچی‌ای سولدادت» بود که پیروزی انقلاب پرولتری و آزادی بلشویک‌هایی را که هنوز در زندان بودند بشارت می‌داد و از ارتش، چه در جبهه و چه در عقب جبهه، طلب حمایت می‌کرد. این شماره فقط دارای چهار صفحه با حروف درشت بود و فاقد هرگونه خبر.

در گوش خیابان «садовоایا» قریب دو هزار نفر گرد آمده بودند. جمعیت به پشت‌بام بنای مرتفعی می‌نگریست که در آن‌جا روشنایی سرخ‌رنگ کوچکی روشن و خاموش می‌شد.

دهقان بلند قامتی بدان اشاره کرد و گفت: «نگاه کنید! آن‌جا پروروکارتون شسته است و الان به روی مردم تیراندازی خواهد کرد ...» ولی گویی کسی مایل نبود به آن‌جا بروم و بیند موضوع از چه قرار است.

هنگامی که ما به اسمولنی رسیدیم نمای عظیم آن غرق در روشنایی بود. از تمام کوچه‌های اطراف مردم بسوی اسمولنی روان بودند. اتومبیل‌ها و موتورسیکلت‌ها می‌آمدند و می‌رفتند. زره‌پوش عظیم خاکستری رنگی که دو

پرچم سرخ بر روی برجک آن در اهتزاز بود سوت کشان از دروازه خارج شد. هوا سرد بود. افراد گارد سرخ که دروازه را نگاهبانی می کردند برای گرم کردن خود به گرد کومه های آتش حلقه زده بودند. در دروازه های داخلی نیز کومه های آتش روشن شده بود و در پرتو نور آن ها نگهبانان آرام جوازه های ما را می خواندند و ما را ورانداز می کردند. در طرفین در ورودی مسلسل ها آماده به جنگ مستقر و از درون جعبه های فشنگ آن ها نوارهای فشنگ هم چون مار دراز شده بود. درون حیاط در زیر درختان چندین زرده پوش ایستاده بود و موتورهای آن ها کار می کرد. در تالارهای عظیم کم روشنایی از صدای چکمه های سنگین، فریادها و گفتگوها، غوغای برقا بود. همه روحیه ای مصمم داشتند. انبوه کار گران با پیراهن ها و کلاه های پوستی سیاه که اکثرا "تفنگی بردوش داشتند، و سربازان با شنل های خشن زردرنگ و کلاه های پوستی خاکستری پلکان ها را اشغال کرده بودند. لوناچارسکی و کامنیف با عجله برای خود راه باز می کردند و جایی می رفتند. آن ها با چهره های متغیر با هم حرف می زدند و هر یک از آن ها کیفی مملو از کاغذ زیر بغل داشت. جلسه شورای پتروگراد پایان پذیرفته بود. من کامنیف را متوقف ساختم. مردی بود کوتاه قد، با حرکاتی تندر، صورت پهن و سری نزدیک شانه ها. او بی هیچ مقدمه قطعنامه ای را که همان لحظه تصویب شده بود برای من به زبان فرانسه ترجمه کرد: «شورای نمایندگان کار گران و سربازان پتروگراد انقلاب پیروزمند پرولتاریا و پادگان پتروگراد را تبریک می گوید. شورا به ویژه آن همبستگی، تشكل، انصباط و آن اتحاد کاملی را که توده ها در این قیام - که از لحظه پیروزمندی بدون خونریزی استثنایی بوده است - از خود نشان دادند خاطرنشان می سازد. شورا ابراز اطمینان بی تزلزل می کند که دولت کار گری - دهقانی که انقلاب در هیئت حکومت شوروی تأسیس خواهد کرد، حمایت تمام توده های دهقانان تهیdest را برای پرولتاریای شهری تأمین خواهد نمود، و این دولت با استواری به سوی

سوسیالیسم پیش خواهد رفت که یگانه وسیله نجات کشور از فلکتها و مصیبت‌های بی‌مانند جنگ می‌باشد.»

«دولت نوین کارگری- دهقانی، بی‌درنگ به تمام خلق‌های رزمnde، صلح دمکراتیک و عادلانه پیشنهاد خواهد کرد. این دولت بی‌درنگ مالکیت ملاکان را بر زمین ملغی و زمین را به دهقانان واگذار خواهد کرد. او نظارت کارگری را بر تولید و توزیع فرآورده‌ها برقرار کرده و کنترل همه خلقی را بر بانک‌ها، ضمن تبدیل تمام آن‌ها به یک بانک واحد، مستقر خواهد ساخت.»

«شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد تمام کارگران و تمام دهقانان را فرا می‌خواند که با تمام نیروی خود به حمایت از انقلاب کارگری- دهقانی برخیزند. شورا ابراز اطمینان می‌کند که کارگران شهری در اتحاد با دهقانان تهیdest، انضباط رفیقانه بی‌ترزلی از خود نشان داده، نظام انقلابی سختی را که برای پیروزی سوسیالیسم ضرور است ایجاد خواهند کرد.»

«شورا معتقد است که پرولتاریای کشورهای اروپای غربی ما را یاری خواهند کرد تا امر سوسیالیسم را به پیروزی کامل و استوار برسانیم.»

من پرسیدم: «یعنی شما خیال می‌کنید پیروزی حاصل شده است؟ ...»

او شانه‌ها را بالا افکند. «هنوز کارهای انجام دادنی خیلی زیاد است، به طور وحشتناکی زیاد است. کار تازه دارد شروع می‌شود ...»

در پاگره پلکان‌ها من ریازانف معاون صدر شورای اتحادیه‌های کارگری را دیدم او با خاطر افسرده جلو پایش را نگاه می‌کرد و ریش خاکستریش را گاز می‌گرفت. او فریاد برآورد: «دیوانگی است، دیوانگی!» «پرولتاریای اروپا برنمی‌خیزد .. تمامی روسیه ...» وی با پریشان خاطری دست خود را تکان داد و با سرعت دور شد. ریازانوف و کامنیف با قیام مخالف بودند، ولی نیروی دهشتناک استدلال‌های لینی را بر گرده خود حس می‌کردند.

جلسه بسیار مهمی گذشته بود. تروتسکی از طرف کمیته انقلابی نظامی اعلام داشت دیگر دولت وقت وجود ندارد. وی اظهار داشت که: «خصیصه دولت‌های بورژوازی و خرد بورژوازی آن است که آن‌ها توده‌ها را فریب می‌دهند. اکنون بر عهده ما - شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان - است که سرمشق بی‌سابقه تاریخ یعنی حاکمیتی را که هدفش جز برآوردن نیاز سربازان، کارگران و دهقانان نباشد، ایجاد کنیم.»

لینین پشت میز خطابه ظاهر شد. هلله رعدآسایی وی را استقبال کرد. او به پیشگویی از انقلاب سوسیالیستی پرداخت ... پس از او نوبت ایراد نطق به زینوویف رسید. وی گفت: «امروز ما وام خود را در قبال پرولتاریای بین‌المللی ادا کردیم و ضربه دشتناکی به جنگ، ضربه‌ای بر تمام امپریالیست‌ها و از جمله به ویلهلم درژخیم وارد آوردیم.»

پس از آن تروتسکی اطلاع داد که: «تلگراف‌هایی مشعر بر پیروزی قیام به جبهه ارسال گردیده ولی هنوز پاسخ دریافت نشده است. شایع است که نیروهای نظامی به سوی پتروگراد در حرکتند. لازم است یک هیئت نمایندگی به سوی آن‌ها اعزام شود تا تمام حقیقت را برای آن‌ها بازگو کند. (صدایی: «شما قبل از موعد اراده کنگره و شوراهای سراسر روسیه را بیان می‌کنید!»)

تروتسکی بالحنی سرد گفت: «اراده کنگره شوراهای سراسر روسیه قبل از موعد به وسیله عمل قیام بزرگ کارگران و سربازان پتروگراد اعلام شده است.» ما از میان انبوه جوشان جمعیتی که کنار در به یکدیگر فشار وارد می‌آوردند راه باز کرده وارد تالار بزرگ شدیم. تالار با چهل چراغ‌های درخشانی روشن بود. بر روی نیم کت‌ها و صندلی‌ها، در معبرها و تاقچه‌ها، حتی بر لبه سکویی که برای هیئت رئیسه تدارک شده بود، نمایندگان و کارگران و سربازان از تمام روسیه نشسته بودند. آن‌ها گاه در سکوت تشویق‌آمیز و گاه با سروصدای وحشت‌انگیزی

منتظر زنگ رئیس بودند. بخاری‌ها در تالار خاموش بودند. اما بخار بدن‌های نشسته آن را گرم کرده بود. دود آبی رنگ ناخوش آیند توتون بلند می‌شد و در هوا معلق می‌ماند. گاه‌گاه فردی از رهبران پشت کرسی خطابه می‌رفت و از رفقا خواهش می‌کرد سیگار نکشند. آن گاه تمام حضار از جمله آن‌هایی که سیگار می‌کشیدند فریاد بر می‌آوردند: «رقا! سیگار نکشید!» و کشیدن سیگار ادامه می‌یافتد. پتروفسکی آنارشیست و نماینده کارخانه «ابو خوفسکی» مرا در کنار خود جای داد. ریش او نتراشیده و صورت ش نشسته بود و از بی‌خوابی به زحمت خود را روی پا نگه می‌داشت. او سه شبانه روز بدون وقفه در کمیته انقلابی نظامی کار کرده بود. برروی سکوی تعییه شده رهبران کمیته اجراییه مرکزی سابق نشسته بودند و برای آخرین بار بر عهده داشتند که جلسه شوراهای نامطیع را که از نخستین روزهای انقلاب اداره می‌کردند، برگزار نمایند. اکنون شوراهای علیه آن‌ها قیام کرده‌اند. نخستین مرحله انقلاب روسیه که این افراد سعی در متوقف ساختن آن کردند پایان پذیرفته بود. سه نفر از مهم‌ترین آن‌ها در هیئت رئیسه دیده می‌شد. کرنسکی از میان شهرها و قصباتی که به جنبش درآمده بودند به جبهه فرار کرده بود. چخیدزه – عقاب پیر – نیز نبود. او با نفرت به موطنش در کوه‌های گرجستان رفته و در آنجا به علت بیماری سل بستری شده بود. تسره‌تلی بی‌غم نیز حضور نداشت. او هم سخت بیمار بود. ولی سرانجام آمد و تمام هنر گویندگی خود را برای دفاع از آن‌چه که دیگر کارش از کار گذشته بود، بکار برد. در پشت میز هیئت رئیسه گوتس، دان، باگدانف، برویدو و فیلیپوسکی – همه با چهره‌های رنگ پریده، قیafe‌های ناراضی، چشم‌ها به زیر افکنده نشسته بودند. در پایین پای آن‌ها دومین کنگره شوراهای روسیه می‌جوشید و بالای سر آن‌ها کمیته انقلابی نظامی که تمام رشته‌های قیام را در دست داشت و ضربات دقیق و شدید وارد می‌آورد و پرتاب کار می‌کرد. ساعت ده و چهل دقیقه شب بود.

«دان» که اونیفورم کیسه مانند سر亨گ نظامی بر تن داشت زنگ را به حرکت درآورد. بی‌درنگ سکوت سنگینی، که آن را فقط جرویحت و ازدحام کنار در می‌شکست، حکم فرما شد. «دان» با لحنی غمانگیز سخن آغاز کرد: «حاکمیت در دست ما است.» کمی درنگ کرد و ادامه داد:

«رفقا! کنگره شوراهای در چنان لحظه‌ای استثنایی و در چنان اوضاع و احوال استثنایی گرد آمده است که فکر می‌کنم شما می‌فهمید چرا کمیته اجرائیه مرکزی کاری اضافی می‌داند که جلسه حاضر را با یک نطق سیاسی افتتاح کند. این امر برای شما بخصوص مفهوم خواهد شد، اگر بیاد آورید که من عضو هیئت اجرائیه مرکزی هستم و در این لحظه رفقای حزبی ما در کاخ زمستانی زیر آتش قرار دارند و فداکارانه وظایف خود را در وزارت خانه‌هایی که اداره آن‌ها را کمیته اجرائیه مرکزی بر عهده آن‌ها گذارده است انجام می‌دهند. (همه‌مه) نخستین جلسه کنگره دوم شورای نمایندگان کارگران و سربازان را مفتوح اعلام می‌دارم.»

در میان جنب‌وجوش و سروصدای عمومی انتخاب هیئت‌رئیسه شروع شد. «اوane سوف» اظهار داشت: بنا به موافقتی که بین بلشویک‌ها و اسارهای چپ و منشویک‌های انترناسیونالیست حاصل گردید، تصمیم گرفته شده است که هیئت رئیسه بر بنای تناسی نمایندگان ترکیب شود. چند نفر منشویک از جا پریدند و فریاد اعتراض برآوردن. یک سرباز ریشو سر آن‌ها داد زد: «بیاد بیاورید، بیاد بیاورید که شما بر سرما بلشویک‌ها، آن‌گاه که در اقلیت بودیم، چه آوردید!» نتیجه انتخابات: چهارده نفر بلشویک، هفت نفر اس‌ار، سه نفر منشویک و یک نفر انترناسیونالیست از گروه گورکی. «گدلمن» از جانب اسارهای راست و اسارهای مرکز اعلام داشت که آن‌ها از شرکت در هیئت رئیسه خودداری می‌کنند. چینچوک گفته او را از جانب منشویک‌ها تکرار کرد. منشویک‌های انترناسیونالیست نیز گفتند که تا برخی مسائل روشن نشود نمی‌توانند وارد هیئت

رئیسه بشوند (دست زدن های بی رمق!، فریادها!) صدایی از حضار: «مرتدها! شماها خود را ناسیونالیست هم می نامید؟» رئیس نمایندگان او کرائین تقاضای کرسی در هیئت رئیسه کرد و آن را بدست آورد. پس از آن کمیته اجرائیه قدیم محل هیئت رئیسه را ترک گفتند و به جای آن ها تروتسکی، کامنیف، لوناچارسکی، خانم کولونتای، نوگین و دیگران نشستند. تمام تالار بر می خیزد و کف زدن های رعد آسا طینی می افکند. چه مقام منیعی را بدست آورده اند این بشویک ها! از فرقه ای که فقط چهار ماه پیش دائماً مورد تعقیب بودند و به حساب نمی آمدند رسیده اند به مقام والای سکانداری روسیه بزرگ که توفان قیام آن را در بر گرفته است!

کامنیف اطلاع داد که در دستور روز مطالب زیر قرار دارد: اول مسئله تشکیل حاکمیت؛ دوم مسئله صلح و جنگ؛ و سوم مسئله مجلس مؤسسان. لوزوفسکی از جای برخاست و اعلام داشت که بنا به موافقت تمام فراکسیون ها پیشنهاد می شود که ابتدا گزارش پترو گراد استماع شود و مورد مذاکره قرار گیرد، سپس به اعضای کمیته اجرائیه مرکزی و نمایندگان احزاب اجازه سخن داده شود و سرانجام وارد دستور روز گردد.

ولی ناگهان صدای تازه ای شنیده شد سنگین تر از همه هم ازدحام، صدایی بی گیر و اضطراب انگیز - صدای عرش عمیق و بم توپ. همه با هیجان سر به سمت پنجره های تیره بر گردانند و جلسه تکانی خورد. مارت اجازه سخن خواست و با صدایی گرفته گفت: «جنگ داخلی شروع شد رفقا! نخستین مسئله ای که می باشد مذاکره شود حل مسالمت آمیز بحران است. ماچه از نظر اصولی و چه تاکتیکی موظفیم با شتاب طرق پیشگیری از جنگ داخلی را بررسی کنیم. آن جا توی کوچه برادران ما را به گلوه می بندند. در لحظه ای که درست مقارن است با گشايش کنگره سوراهها، مسئله حاکمیت را با یک توطئه نظامی، که از طرف یکی از احزاب انقلابی سازمان یافته، می خواهند حل کنند...» (فریاد و همه هم صدای او را محظوظ

می کند). «تمام احزاب انقلابی وظیفه دارند به واقعیت‌ها چشم بدوزنند. وظیفه کنگره پیش از هر چیز آن است که مسئله حاکمیت را حل کند، ولی این مسئله در کوچه مطرح شده و به زور اسلحه حل می‌شود ... ما باید حاکمیتی بسازیم که از شناسایی مجموعه دمکراسی بهره‌مند باشد. کنگره اگر بخواهد بیانگر دمکراسی انقلابی باشد باید دست روی دست گذاشته تماساً گر جنگ داخلی، که دارد در می‌گیرد و محتملاً» می‌تواند منجر به انفجار ضدانقلابی شود، باشد ... امکان برونو رفت مسالمت‌آمیز از بحران را باید در ایجاد یک حاکمیت دمکراتیک واحد جستجو کرد ... لازم است یک هیئت نماینده‌گی برای مذاکره با دیگر احزاب سوسیالیست و دیگر سازمان‌ها انتخاب گردد ...»

در این میان صدای غرش تهدید کننده توب قطع نمی‌شد؛ نماینده‌گان بر سر هم داد می‌زدند و بدین ترتیب، در محیطی آغشته به تیرگی و نفرت و هراس و حشتناک و جسارت فداکارانه، روسیه نوین تولد یافت.

اسارهای چپ و سوسیال دمکرات‌های متعدد از پیشنهاد مارتف پشتیبانی کردند. پیشنهاد تصویب شد. سربازی اعلام داشت که کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی سراسر روسیه از اعزام نماینده‌گان خود به کنگره امتناع ورزیده است. او پیشنهاد کرد کمیسیونی یا یک دعوت‌نامه به آنجا فرستاده شود و افزود که چندین نماینده دهقانی حضور دارند به آن‌ها حق رأی داده شود. رأی گرفتند و پیشنهاد تصویب شد.

سروان خاراش اجازه سخن خواست. او از محل خود با هیجان فریاد کرد: «ریاکاران سیاسی که بر این کنگره تسلط دارند به ما می‌گویند که می‌بايست مسئله حاکمیت مطرح شود، در حالی که این مسئله هنوز قبل از افتتاح کنگره در پشت سر ما مطرح شده است. کاخ زمستانی را به آتش می‌بنند، ولی ضرباتی که بر آن وارد می‌شود میخ‌های تابوت آن حزب سیاسی را می‌کوبد که تصمیم به انجام

چنین ماجرايی گرفته است!» (همه‌مه حضار) خارаш در ادامه سخن چنین گفت: «در حالی که در اینجا پیشنهاد حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف را مطرح می‌کنند در کوچه‌ها جنگ جريان دارد. اس ارها و منشويك‌ها لازم می‌دانند که از هر آن‌چه در اينجا می‌گذرد کناره گيرند و تمام نيروهای اجتماعی را به مقاومت در برابر تلاش برای تصرف حاكمیت فرا می‌خوانند.» «کوچین» از ترودوویک‌ها و نماینده سپاه دوازدهم: «من فقط به منظور کسب اطلاع به اينجا اعزام شده‌ام. من فوراً به جبهه باز می‌گردم و در آن‌جا تمام کميته‌های ارتشی اعتقاد راسخ دارند که غصب حاکمیت توسط شوراهای هفته قبل از افتتاح مجلس مؤسسان دشنه‌ای است که از پشت بر ارتش وارد آمده و جنایتی است نسبت به تمام مردم.» (فريادهای خشمناک: دروغ! دروغ می‌گویی!) مجدداً صدای ناطق شنیده می‌شود: «باید به اين ماجراجویی که در پتروگراد می‌گذرد پایان داد. به نام نجات میهن و انقلاب من تمام نماینده‌گان را به ترک تالار دعوت می‌کنم!» او از پشت کرسی خطابه پايان می‌آيد. غرش و نفرت، عده‌ای با چهره‌های بر افروخته تهدیدآمیز برخاسته به استقبالش می‌روند. - چينچوک، افسری با ريش بزی حنایي رنگ و صدایي نرم و دلنشين به نطق می‌پردازند:

«من به نام نماینده‌گان جبهه سخن می‌گويم. ارتش به قدر کافی در اين کنگره نماینده ندارد. علاوه بر اين، ارتش در لحظه حاضر يعني فقط سه هفته پيش از گشايش مجلس مؤسسان، تشکيل کنگره شوراهای را لازم نمی‌شمارد.» (فريادها و پاکوبیدن‌های طولاني) «به عقیده ارتش کنگره شوراهای قدرت حاکمه لازم را دارا نیست.» سربازانی که در تالار بودند از جا پريده و فرياد زدند: «شما از طرف کي صحبت می‌کنيد؟ شما نماینده کي هستيد؟»

«من نماینده کميته اجرائيه شورای مرکزی سپاه پنجم، از هنگ تيرانداز شماره سه، تیپ شماره ... لشکر شماره ...»

«چه وقت شما را انتخاب کرده‌اند؟ شما نماینده سربازان نیستید. نماینده افسرانید. پس سربازها چه می‌گفتند؟» (فریادهای اعتراض) ناطق به گفتار خود ادامه می‌دهد:

«ما گروه جبهه از هر آن‌چه می‌گذرد و در آینده خواهد گذشت از خود سلب مسئولیت می‌کیم و لازم می‌دانیم که برای نجات انقلاب تمام نیروهای انقلابی آگاه آماده شوند. گروه جبهه کنگره را ترک می‌کند. جای نبرد در خیابان است.» (باز هم همه‌مه)

«شما از طرف ستاد سخن می‌گویید نه از طرف ارتش!»
«همه سربازان هوشمند را دعوت می‌کیم که کنگره را ترک کنند.»
(صدای ای در تالار: عامل کورنیلوف! ضد انقلابی! پرووکاتور!)
و سپس چینچوک به نام منشویک‌ها اعلام داشت: «یگانه امکام برون رفت مسالمت آمیز از بحران آن است که کنگره با دولت موقت درباره تشکیل کابینه جدید که متکی بر تمام اقتدار اجتماع باشد شروع به مذاکره کند.» (چند دقیقه همه‌مه کر کننده‌ای سخن او را قطع کرد). او صدرا را به فریاد بلند کرد و بیانیه منشویک‌ها را خواند: «نظر به این که بلوشیک‌ها با تکیه بر شورای پتروگراد و بدون مشورت با دیگر فراکسیون‌ها و احزاب یک توطئه نظامی تدوین کرده‌اند، ما بر آنیم که باقی‌ماندن در کنگره امکان ندارد و از این رو آن را ترک می‌کنیم و همه گروه‌ها و احزاب دیگر را دعوت می‌کنیم که با ما بیایند و برای بررسی اوضاعی که پیش آمده است گرد آیند.» (فریادها: فراری‌ها!)

«گندلمان» در حالی که دمبه دم سخشن با همه‌مه و غوغای عمومی قطع می‌شد، با صدایی که به زحمت شنیده می‌شد از طرف اسارها به بمباران کاخ زمستانی اعتراض کرد: «ما تن به یک چنین هرج و مرجی نمی‌دهیم.»

هنوز او نفس تازه نکرده بود که سربازی با چهره استخوانی و چشمانی

شعله‌بار به پشت میز خطابه دوید، دست‌های خود را با حرکاتی تند تکان می‌داد و فریاد می‌کرد: «رقا! (سکوت برقرار می‌شود)، نام خانوادگی من پتروسون است. من از طرف هنگ تیرانداز شماره دو لتوانی صحبت می‌کنم. شما اظهارات دو نماینده از کمیته‌های ارتضی را شنیدید. این اظهارات ارزشکی می‌داشتند اگر چنان‌چه گویندگان آن‌ها واقعاً نماینده‌گان ارتضی می‌بودند.» (دست زدن‌های شدید!) «آن‌ها نماینده سربازان نیستند.» (ناطق مشت گره کرده خود را تکان می‌داد.) «سپاه دوازدهم دیرزمانی است اصرار دارد که شورا و کمیته اجرائیه سربازان تجدید انتخاب شود. ولی کمیته ما درست مانند کمیته مرکزی شما از دعوت نماینده‌گان توده‌ها تا اوآخر سپتامبر امتناع کرده است و بدین‌سان این مرجعین توanstه‌اند نماینده‌گان دروغین را به این کنگره اعزام دارند. ولی من به شما می‌گویم که هنگ تیراندازان لتوانی به کرات اعلام داشته است: قطعنامه بس است، حرف کافی است، باید عمل کرد. ما باید حاکمیت را بدست خود بگیریم. بگذار این نماینده‌گان خود ساخته بروند! ارتضی با آن‌ها نخواهد بود.»

صدای دست‌زدن‌های توفان آسا تالار را فراگرفت.

در نخستین دقایق جلسه نماینده‌گان که از سیر سریع و برق آسای حوادث و شلیک توبخانه مبهوت شده بودند، دچار تردید گردیدند. در ظرف یک ساعت تمام از پشت میز خطابه متولیا "سرباتی هم‌چون چکش بر آن‌ها وارد می‌آمد که آن‌ها را حتی به هم نزدیک می‌کرد، ولی در عین حال تحت فشار قرار می‌داد. آیا آن‌ها تنها نخواهند ماند؟ آیا روسیه علیه آن‌ها بر نخواهند خاست؟ آیا راست است که هم اکنون ارتضی به سوی پتروگراد روان است؟ اما اینک در بیانات این سرباز جوان که با چشمان صاف و روشن سخن می‌گفت حقیقت را هم‌چون برق لامع در تلالو و درخشش می‌دیدند. صدایش صدای سربازان بود، صدای میلیون‌ها کارگر و

دهقانی بود که لباس سربازی به تن داشتند و وجودشان از همان شور، از همان اندیشه، از همان احساس سرشار بود که خود نمایندگان از آن اشباع بودند. باز هم در پشت کرسی خطابه سربازان قرار می‌گیرند ... گژلشچاک از جانب نمایندگان جبهه‌ها اظهار می‌دارد که یک اکثریت بسیار ناچیز ارتشیان است که تصمیم به ترک کنگره گرفته است و در رأی گیری اصلاحات نمایندگان بلشویک شرکت نداشتند. او گفت: «صدها نماینده از جبهه بدون شرکت سربازان انتخاب شده‌اند، زیرا کمیته‌های ارتشی مدت‌ها است که دیگر نمایندگان واقعی توده سربازان نیستند ...»

لوکیانوف فریاد می‌زند که «افسرانی از نوع خاراش و چینچوک نمایندگان سرفرمانده‌ی در کنگره بوده‌اند نه نماینده سربازان». «آن‌ها که در سنگر زندگی می‌کنند با بی‌صبری منتظرند که قدرت حاکمه در دست شوراه‌ها قرار گیرد و آن‌ها به این موضوع امیدهای فراوان بسته‌اند»: ورق بر خواهد گشت.

ورق بر گشت و اینک دیگر روحیه‌ها شروع به تغییر یافتن کرد. سپس آبرامویچ از جانب «بوند» (حزب سوسیال‌دموکرات یهودیان) به سخن پرداخت. او از شدت خشم می‌لرزید و چشمانش از زیر شیشه ضخیم عینک می‌درخشید.

«حوادثی که اکنون در پتروگراد جریان دارد بدبختی عظیمی است. گروه «بوند» به بیانیه منشویک‌ها و اس‌ارها می‌پیوندد و کنگره را ترک می‌گوید!» آن‌گاه دستش و صدایش را بلند کرد و گفت: «وظیفه ما در قبال پرولتاریای روسیه به ما اجازه نمی‌دهد که این جا بمانیم و مسئولیت این جنایت را به عهده بگیریم. از آن‌جا که شلیک بر کاخ زمستانی متوقف نمی‌شود، دومای شهر به همراه منشویک‌ها و اس‌ارها، و کمیته اجرائیه شورای دهقانان مقرر داشته است که یک‌جا با حکومت وقت از بین برود. ما نیز به آن‌ها می‌پیوندیم. ما که مسلح نیستیم سینه خود را در

برابر مسلسل تروریست‌ها می‌گشاییم ... ما از همه نمایندگان دعوت می‌کنیم ...»
بقیه سخنانش در میان توفان و غریو فریادها، تهدیدها، لعنت‌ها گم شد و هنگامی
که پنجاه نماینده «بوند» از جای برخاسته به سمت در روان شدن فریادها به غرش
مهیبی مبدل گردید.

کامنیف زنگ ریاست را به صدا در آورد و فریاد زد: «به جای خود بنشینید،
وارد دستور شویم ...» تروتسکی از جای برخاست. چهره‌اش پریده رنگ و خشن
بود. در صدای نیرومند او نفرت سردی جوش می‌زد: «بگذار تمام سوسیال
سازش کاران، تمام این منشویک‌ها و اساره‌ای سردرگم و این آقایان به اصطلاح
«بوندیست» بروند. همه این‌ها زباله‌هایی هستند که به زباله‌دان تاریخ ریخته خواهند
شد!»

ریازانوف از جانب بلشویک‌ها اطلاع داد که کمیته انقلابی نظامی بنا به
خواهش دومای شهر یک هیئت نماینده‌گی برای مذاکره به کاخ زمستانی اعزام
داشت. «بدین سان ما هر آنچه که ممکن بود برای جلوگیری از خونریزی انجام
دادیم ...»

وقت آن رسید که ما از آن‌جا برویم. لحظه کوتاهی در اتاقی متوقف شدیم
که در آن‌جا کمیته انقلابی نظامی مشغول کار بود. هنگ‌های از نفس افتاده‌ای را
می‌پذیرفت و یا اعزام می‌داشت و کمیسرهایی را با اختیارات فوق العاده به نقاط
مختلف شهر می‌فرستاد. تلفن‌های صحرایی بلاوقفه کار می‌کرد. آن‌گاه که در باز
شد هوای پردویی که بوی عرق می‌داد به مشام ما خورد و ما افرادی را دیدیم با
موهای پریشان که بر روی نقشه‌ای که زیر آبازور چراغ برق گسترده بود خم شده
بودند. رفیق «یوزه فوف دوخوینسکی» - جوانی خندان با موهای پرپشت بور - به ما
جواز عبور داد.

ما خارج شدیم. شب سردی بود. در برابر اسمولنی اتومبیل‌های زیادی می‌آمدند و می‌رفتند. در میان سروصدای آن‌ها شلیک خفه توپ خانه از دور شنیده می‌شد. کامیون عظیم‌الجهه‌ای که موتورش می‌غیرید سراسر در لرزش بود. افرادی بسته‌های اوراق چاپی به داخل کامیون می‌دادند و دیگران آن‌ها را گرفته به روی هم می‌چینند و در همه حال تفنگ‌های خود را بردوش داشتند.

من پرسیدم: «شما کجا می‌روید؟»

کارگری کوچک‌اندام لبخند زنان جواب داد: «به دور تمام شهر» و دست خود را وسیع و پیروزمندانه بلند کرد. ما جواز خود را نشان دادیم. او ما را دعوت کرد: «با ما بیایید، ولی ممکن است به روی ما تیراندازی کنند.» ما جست زدیم و سوار کامیون شدیم. اهرم دنده با صدایی خشک به حرکت در آمد، کامیون بزرگ به جلو پرید و ما به روی افرادی که می‌کوشیدند خود را به داخل کامیون بکشانند، افتادیم. کامیون از جنب کوههای آتش که در کنار دروازه‌های درونی و برونی روشن بودند و با نور سرخ فام خود چهره کارگران تفنگداری را که به روی آتش خم شده بودند روشن می‌ساختند، گذشت و با جست‌وخیز و چپ و راست شدن، ستایان وارد خیابان سوروفسکی شد. یکی از همراهان ما طناب یکی از بسته‌ها را برید و دسته دسته شروع به پخش اوراق کرد. ما به کمک او شتافتیم. بدین‌سان از کوچه‌های تاریک گذشتیم و به دنبال خود رشته‌ای کاغذ سفید پران باقی گذاشتیم. عابرین دیرمانده متوقف می‌شدند و آن‌ها را برمی‌داشتند. در چهار راه‌ها سربازان گشته کومه آتش را رها می‌کردند و اوراق را در فضا می‌پایدند. گاه سواران مسلح با ما روی رو می‌شدند، تفنگ‌ها را از دوش فرود می‌آورند و فریاد می‌زدند «ایست!» ولی راننده ما کلمات نامفهومی می‌پرانید و همان کافی بود که ما به پیش برویم. من یکی از پیام‌ها را گرفتم و زیر نور بریده بریده چراغ‌های خیابان به زحمت خواندم:

«حکومت وقت واژگون گردیده است. قدرت حاکمه دولتی به دست ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروبورگ، یعنی کمیته انقلابی نظامی افتاده است که در رأس پرولتاریا و کارگران پتروگراد قرار دارد.»

«اموری که خلق در راه آنها مبارزه می‌کرد، یعنی پیشنهاد فوری صلح دمکراتیک، الغاء حاکمیت مالکان بر زمین، نظارت کارگری بر تولید و ایجاد حکومت شوروی تأمین گشته است.»

«زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان!»

«کمیته انقلابی نظامی- جنب شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان» مردی که در کنار من بود و چشمانتی مورب و چهره‌ای با خطوط مغولی داشت و کلاه قفقازی از پوست بز بر سر نهاده بود گفت: «مواظب باشید! پرووکارتورها همیشه از پنجره تیراندازی می‌کنند». ما به میدان تاریک و تقریباً خالی «از نامنسکی» پیچیدیم و شتابان وارد خیابان نوسکی شدیم- در حالی که سه نفر از ما تفنگ‌ها را حاضر برای تیراندازی در دست داشتند و پنجره‌ها را زیر نظر گرفته بودند. خیابان مملو از جمعیت بود. انبوه عظیمی خمیده به این سو و آن سو حرکت می‌کردند. ما دیگر صدای توپ را نمی‌شنیدیم و هر قدر به کاخ زمستانی نزدیک تر می‌شدیم کوچه‌ها را ساکت تر و خالی تر می‌دیدیم. تمام پنجره‌های دومای شهر از روشنایی می‌درخشید. دورتر، توده‌های متراکمی از مردم و زنجیره‌ای از ناویان دیده شدند که خشمگینانه به ما نهیب می‌زدند و ما را امر به توقف می‌دادند. کامیون از سرعت خود کاست و ما بیرون پریدیم.

اینجا منظره حیرت‌انگیزی بود- درست از سوک ترعره «یکاترینسکی» زیر نور چراغ خیابان زنجیره‌ای از ناویان مسلح، خیابان نوسکی را قطع کرده بود و راه برستونی از مردمی که با صفوف چهار به چهار جلو می‌آمدند بسته بود. تعداد این

مردم به سیصد تن می‌رسید. مردها با فراک، زن‌ها با لباس‌های فاخر، افسران ارتش - خلاصه مردمی از هر قبیل. در بین آن‌ها عده‌ای از نمایندگان کنگره و رهبران منشیویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی را شناختیم. اوکستیف رئیس باریک اندام و ریش قرمز شورای دهقانان، زوروکین سخنگوی کرنسکی، خینچوک، آبرامویچ و در جلو همه «شایدر» شهردار سالخورده و ریش سفید پتروگراد و پروکوپویچ وزیر خواربار حکومت موقت که صبح آن روز توقیف و سپس آزاد شده بود، قرار داشتند. «مالکین» خبرنگار دیلی نیوز، که به زبان روسی صحبت می‌کند، را دیدم که شادمانه فریاد می‌زد: «می‌رویم به سوی کاخ زمستانی برای استقبال مرگ». صفت بر جای ایستاد. از سمت جلو صدای جروبخشی شنیده شد. «شایدر» و پروکوپویچ ناوی تنومندی را که فرمانده گروه بود مورد عتاب خطاب قرار دادند:

«ما از شما راه عبور می‌خواهیم. بینید این رفقا از کنگره شوراهای هستند. به اجازه نامه آن‌ها نگاه کنید. ما به کاخ زمستانی می‌رویم.»
از وجنات ناوی بلا تکلیفی نمایان بود. با دست‌های ستیرش سر خود را خاراند و خمیازه کشان گفت: «من از کمیته دستور اکید دارم که نگذارم هیچ کس به کاخ زمستانی برود، اما یکی از رفقا می‌فرستم به اسمولنی تلفن کند...»
«شایدر» سالخورده که خیلی به هیجان آمده بود فریاد کرد: «ما مؤکدا» از شما می‌خواهیم به ما راه بدھید. ما مسلح نیستیم. شما به ما اجازه بدھید یا ندھید ما به راه خود ادامه خواهیم داد.»

ناوی با لحن تلخی تکرار کرد: «من دستور دارم...»
از اطراف صدا بلند شد: «خوب، اگر می‌خواهید به ما تیراندازی کنید بفرمایید! ما خواهیم رفت! به پیش!» «ما برای مردن آماده‌ایم. اگر دل آن را دارید

که به رفقای روسی تیراندازی کنید بفرما! ما سینه خودمان را جلو تفنگ‌های شما
برهنه می‌کنیم.»

ناوی با سرسرختی جواب داد: «خیر، من نمی‌توانم اجازه عبور بدهم.»

«اگر ما برویم چه خواهید کرد؟ تیراندازی خواهید کرد؟»

«خیر. من به مردمی که اسلحه ندارند شلیک نمی‌کنم. ما به روس‌های

غیرمسلح تیراندازی نخواهیم کرد.»

«ما جلو خواهیم رفت، آن وقت شما چه می‌کنید؟»

ناوی با لحنی مردد گفت: «بالاخره کاری خواهیم کرد. ما نمی‌توانیم اجازه

عبور بدھیم. بالاخره کاری خواهیم کرد.»

«چه خواهید کرد؟ هان؟ چه خواهید کرد؟»

ناوی دیگر با حال برافروخته جلو دوید و گفت:

«شما را اردنگی خواهیم کرد. اگر لازم بشود شلیک خواهیم کرد، زود به

خانه‌هایتان بروید، بگذارید راحت باشیم.»

این حرف فریاد خشم آلود جمعیت را برانگیخت. پروکوپویچ به روی

چیزی مانند جعبه رفت و در حالی که چتر خود را تکان می‌داد شروع به حرف

زدن کرد:

«رفقا! مردم! علیه ما قوه قهریه بکار می‌رود. ما نمی‌توانیم اجازه بدھیم خون

پاکمان به دست افراد جاھل ریخته شود. این دون شأن ماست که خونمان در کوچه

بدست سوزن‌بان‌ها ریخته شود. (منظور او از استعمال کلمه سوزن‌بان چه بود، من

هیچ گاه نتوانستم بفهمم) برگردیم برویم دوماً بینیم چطور و از چه راه می‌توانیم

کشور و انقلاب را نجات بدھم!»

و پس آن گاه ستون‌ها با سکوت شکوهمندی چرخ زده در همان صفووف چهارنفری به «نوسکی» باز گشتند. ما از این شلوغی استفاده کرده چشم نگهبانان را دزدیده به سوی کاخ زمستانی پیش رفتیم.

این طرف بکلی تاریک بود و بجز گروه‌های سرباز و گاردسرخ که با حرکاتی مصمم و پرهیبت پیش می‌رفتند، جنبدهای وجود نداشت. در برابر کلیسا‌ی کازان یک توپ صحرایی سه اینچی در وسط خیابان موضع گرفته و در اثر واکنش شلیک آخرين گلوله به سوی بام‌ها اندکی یکوری شده بود. در آستانه هر در سربازان ایستاده با صدایی آهسته صحبت می‌کردند و به سوی پل «پلیتسایسکی» سرک می‌کشیدند. صدایی را شنیدم که می‌گفت «بعید نیست ما کار خطایی کرده باشیم ...» در سر هر پیچ نگهبانان همه عابرین را متوقف می‌ساختند. ترکیب این نگهبانان جالب بود: بدون استثناء در رأس هر گروه نظامی یک گارد سرخ قرار داشت.

تیراندازی متوقف شده بود. در همان لحظه که به «مورسکایا» رسیدیم یک نفر فریاد کرد: «یونکرها پیغام داده‌اند که منتظرند برویم آن‌ها را بیرون بیندازیم.» همه در حال سکوت، تنها صدای پاها و جرنگ‌جرنگ اسلحه سکوت را به هم می‌زد. ما خود را داخل اولین صف کردیم.

هم‌چون سیلابی تیره رنگ که سراسر خیابان را فراگرفته باشد، بدون سرود، بدون شور و هیجان، از اتاق سرخ گذشتم و در آن‌جا مردی که در جلو من بود با صدایی آهسته گفت: «رقا! متوجه باشید! به آن‌ها اعتماد نکنید، آن‌ها حتماً شلیک خواهند کرد.» چون به فضای باز رسیدیم در حالی که خم شده و تنگ هم قرار گرفته بودیم شروع به دویدن کردیم تا آن‌گاه که ناگهان به مجسمه الکساندر برخوردیم و پشت پایه مجسمه دور هم جمع شدیم. من پرسیدم:

«آن‌ها چند نفر از شما را کشتند؟»

این گروه چند صد نفری چند دقیقه به همان حال ماند. سپس مثل آن بود که اطمینان خاطری پیدا شود. بدون این که فرمانی داده شده باشد به سوی جلو به حرکت درآمد. در این موقع در روشنایی نوری که از قصر زمستانی به خارج می‌تابید توانستیم تشخیص بدھیم که دویست سیصد نفر اولی همه گارد سرخ هستند و فقط معدودی سرباز جسته جسته بین آن‌ها پیدا می‌شود. از سنگری که با چوب هیزم ساخته شده بود با دست و پا بالا رفتیم و آن‌گاه که به داخل سنگر جستیم فریاد پیروزی برآوردیم و پاھایمان به کومه‌های تفنگی، که یونکرها جلو پای ما انداخته بودند، خورد. در دو سوی دروازه اصلی درها چهار تاق باز بود. از آنجا روشنایی به بیرون می‌تابید و از آن بنای عظیم هیچ صدایی شنیده نمی‌شد.

ما به همراه موج پر اشتیاق افراد به مدخل سمت راست، که به یک اتاق خالی با سقف گنبدی باز می‌شد، کشانیده شدیم. این جا زیر زمین جبهه شرقی قصر بود که چندین پله و سرسرای پیچ در پیچ از آن منشعب می‌شد. تعدادی صندوق بزرگ بسته در آنجا دیدیم. گارد سرخ‌ها و سربازان با خشم زیاد به سوی آن‌ها حمله برده با ته تفنگ شروع به شکستن آن‌ها کردند و محتويات آن‌ها را بیرون کشیدند که عبارت بود از قالی، پرده، پارچه کتانی، بشقاب‌های چینی، ظروف بلور ... یکی ساعت برونزی بزرگی را به دوش گرفت. دیگری چند پر شترمرغ بدست آورده زینت کلاه خود ساخت. تازه دست‌ها به تاراج باز شده بود که یکی از آن میان فریاد کشید: «رفقا! به هیچ چیز دست نزنید! هیچ چیز برندارید! این‌ها اموال خلق است». ناگهان یک گروه بیست نفری فریاد برآورد: «دست نزنید! همه چیز را به جای خودش بگذارید! این‌ها اموال خلق است». دست‌های زیادی آن‌چه را که ربوده شده بود به جای خود گذاشت. پارچه‌های حریر، پرده‌های دیواری از دست کسانی که آن‌ها را ربوده بودند گرفته شد. دو نفر ساعت برونزی دیواری را پس

گرفتند. همه چیز با شتابزدگی در سر جای خود قرار گرفت. چند تن به ابتکار خود به نگهبانی ایستادند. همه این کارها خود به خود انجام پذیرفت. از سرسرا و پله‌ها صدایی که رفته‌رفته دور و ضعیف می‌شد به گوش می‌رسید: «انضباط انقلابی، اموال خلق...»

ما به سمت مدخل در جهت غربی باز گشتم. در این جا نیز نظم و انضباط برقرار شده بود. یک گارد سرخ سر خود را داخل کرد و گفت. «رفقا! خلوت کنید! بگذارید نشان بدیم که ما دزد و راهزن نیستیم. بجز کمیسرها همه بیرون تا وقتی که نگهبان بگذاریم!»

دو گارد سرخ، یک سرباز و یک افسر روولور بدهست به نگهبانی ایستادند. سرباز دیگری پشت سر آن‌ها با قلم و کاغذ کنار میزی نشست. از دور و نزدیک صدای «همه کس بیرون» به گوش می‌رسید. نظامی‌ها به سوی در خروجی هجوم بردنده: دست‌ها را تکان می‌دادند، عتاب و خطاب می‌کردند، بحث و مشاجره می‌کردند. هر کس که فرا می‌رسید کمیته‌ای که خودبخود تشکیل شده بود جیب و بغل او را وارسی می‌کرد و آن‌چه را که بطور قطع متعلق به خود او نمی‌توانست باشد از او گرفته می‌شد و آن‌که در پشت میز نشسته بود همه را یادداشت می‌کرد و سپس آن‌چه که از او گرفته شده بود به اتاق کوچک منتقل می‌کردند. عجیب‌ترین آمیزه‌ای از اشیاء به غارت رفته بود: مجسمه‌های کوچک، شیشه‌های جوهر، روتختخوابی با علامت امپراتوری، شمعدانی، یک پرده نقاشی کوچک رنگ روغنی، خشک‌کن، شمشیر دسته طلایی، قطعات صابون، پارچه از هرقیل، پتو. یک گارد سرخ سه تفنگ داشت که دوتای آن‌ها را از یونکرها گرفته بود. دیگری چهار کیف مملو از اسناد و مدارک با خود می‌برد. مقصرين یا با ملال خاطر اموال تاراج شده را تسلیم می‌کردند یا مانند کودکان با عجز و لابه عفو می‌طلییدند. افراد

کمیته خاطرنشان می‌ساختند که دزدی شایسته شأن دوستان مردم نیست. غالباً آن‌ها که گیر می‌افتدند کمک می‌کردند تا دیگر رفقای خود را تفتیش کنند. یونکرها در دسته‌های سه یا چهار نفری بیرون آمدند. کمیته با حرارت و هیجان زیاد با آن‌ها برخورد می‌کرد و به هنگام تفتیش آن‌ها این عبارات را هم نثار آن‌ها می‌کرد: پرووکاتورها! کورنیلوفیست‌ها! ضدانقلابی‌ها! قاتلین مردم! اما به هیچ‌وجه شدت عمل به کار برد نمی‌شد. معهذا یونکرها بسیار وحشت‌زده بودند. آن‌ها هم جیب‌های شان پر بود از اشیاء کوچک غارتی. کاتب مزبور با کمال دقیق آن‌ها را ثبت می‌کرد و همه در یک گوشه اتاق کوچک به روی هم توده می‌شد. یونکرها خلع سلاح شدند و صدای‌هایی از اطراف پرخاش کنان به آن‌ها می‌گفت: «خوب، بعد از این دیگر علیه مردم اسلحه بدست می‌گیرید؟» آن‌ها یکی‌یکی جواب می‌دادند: «نه» و به یک‌یک آن‌ها اجازه خروج داده می‌شد. ما سوال کردیم آیا اجازه هست داخل بشویم؟ کمیته مردد ماند. اما گارد سرخ تنومندی با قطعیت جواب داد که ورود ممنوع است و از ما پرسید: «اصلاً شما کی هستید؟ ما از کجا بدانیم از طرفداران کرنیسکی نیستید؟» (ما پنج تن بودیم و دو نفرمان زن).

یک سرباز و یک گارد سرخ از در وارد شدند و در حالی که جمعیت را کنار می‌زدند می‌گفتند: «رقا! اجازه، اجازه!» افراد دیگری با تفنگ‌های سرنیزه‌دار داخل شدند. به دنبال آن‌ها صفتی مرکب از نیم دوجین افراد در لباس کشوری-همه اعضای حکومت موقت- به درون آمدند. «کیشکین» در جلو همه- چهره‌اش دژم و زرد، بعد از او «روتنبرگ»- عبوس و ترشو و سرشناس پایین، بعد از او «تره‌شچنکو» وارد شد که با غصب پیرامون خود را می‌نگریست. نگاه خشک و عبوس او به روی ما خیره ماند ... همه در حال سکوت می‌گذشتند. توده‌های قیام کننده، پیروزمند برای دیدن آن‌ها اجتماع کردند. اما تنها معدودی آن‌ها را مورد

پرخاش قرار دادند. فقط بعدها بود که ما فهمیدیم در میان کوچه مردم خشمگین در صدد قتل آن‌ها برآمده بودند و تیرهایی هم خالی شده بود، اما ناوی‌ها آن‌ها را صحیح و سالم به زندان پتروپاولسکی رسانیده بودند.

در این گیرودار ما بدون مانع در داخل قصر به گردش پرداختیم. هنوز آمد و شد و جستجوی عمارت تازه‌ساز در این بنای غول‌آسا به منظور کشف افراد یونکر زیاد بود - در حالی که دیگر یونکری آن‌جا وجود نداشت. ما از پله‌ها بالا رفتیم و اتاق به اتاق شروع به پرسه زدن کردیم. به این قسمت از کاخ نیز گروه دیگری از طرف «نوا» آمده دست یافته بودند. نقاشی‌ها، مجسمه‌ها، پرده‌های دیواری و فرش‌های تالار عظیم تشریفات به هیچ وجه دست نه خورده بود. در اتاق‌های مسکونی همه روکش‌های تختخواب‌ها کنده و همه اشکاف‌ها چهارتاق باز بود. گران‌بهادرین غنیمت‌ها عبارت بود از لباس که کارگران احتیاج مبرم بدان داشتند. در اتاقی که مبل‌ها نگهداری می‌شد ما دو سرباز را مشغول شکافتن رویه صندلی‌ها که استادانه از چرم اسپانیایی ساخته شده بودند، دیدیم. آن‌ها توضیح دادند که این چرم‌ها را برای ساختن پوتین می‌خواهند ...

خدمت کاران سالخورده با لباس‌های متعدد الشکل آبی و قرمز و طلایی خود با بی‌حواله‌گی این گوشه و آن گوشه خزیده و تنها بر حسب عادت پیوسته تکرار می‌کردند: «نمی‌توانید داخل شوید، بارین، ورود ممنوع است!» ما سرانجام به اتاق تذهیب کاری که مرمر سبز در آن بکار رفته و پرده‌های زربفت از آن آویخته بود - اتاقی که شورای وزیران یک روز و یک شب تمام در آن‌جا جلسه داشت و پیش خدمت‌ها جای آن‌ها را به گاردسرخ‌ها نشان داده بودند - رسیدیم. میز دراز با رومیزی کتانی سبز رنگ به همان حالتی که وزیران دور آن نشسته و همان‌جا توقيف شده بودند، باقی بود. در مقابل هر صندلی قلم و جوهر و کاغذ قرار داشت. بر روی کاغذها یاداشت‌هایی ناتمام درباره نقشه عمل، طرح‌های اولیه اعلامیه و

مانیفست دیده می‌شد. اما چون معلوم شده بود که همه این کارها دیگر بیهوده است، اکثر یاداشت‌ها را قلم زده و پاک کرده بودند. اوراق دیگر مشحون بود از نقوش هندسی که ظاهراً نویسنده در لحظاتی که افسرده و بی‌حواله به نظریات واهی درباره نقشه عمل غیرعملی وزیری پس از وزیر دیگر گوش می‌داده، آن‌ها را بطور ناخودآگاه برروی این اوراق ترسیم کرده بود. من یکی از یادداشت‌ها را به خط «کونووالف»، که خیلی سردستی و با خطوط کج و معوج نوشته شده و شامل عبارات زیر بود، برداشتیم: «دولت وقت از تمام طبقات استمداد می‌جوید که به پشتیبانی آن برخیزند ...»

باید خاطرنشان ساخت که در تمام مدتی که کاخ تحت محاصره بود، دولت وقت با جبهه و با ایالات روسیه تماس دائمی داشت. بلشویک‌ها صبح خیلی زود وزارت جنگ را اشغال کرده، اما متوجه نشده بودند که دستگاه تلگراف نظامی در اتاق زیر شیروانی قرار دارد و هم‌چنین به خط تلفن سریع بین آنجا و کاخ زمستانی پی‌برده بودند. یک افسر جوان تمام مدت روز در اتاق مزبور نشسته و سیلی از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های استمدادی را به سوی سراسر کشور جاری ساخته و آن‌گاه که از سقوط کاخ زمستانی مطلع شده بود کلاه خود را به سر گذاشته و آرام از عمارت خارج گردیده بود ...

ما به قدری در بحر این مسائل فرورفته بودیم که تا مدتی متوجه تغییر روش سربازها و گارد سرخ پیرامون خود نشدیم. هنگامی که از اتاق دیگر می‌رفتیم گروه کوچکی ما را دنبال می‌کردند تا این که به تالار بزرگ نقاشی محلی که بعد از ظهر در آنجا با یونکرها حرف زده بودیم، رسیدیم. در این موقع تعداد تعاقب کنندگان ما به یکصد نفر بالغ می‌شد. آنجا سرباز غولپیکری در جلو راه ما ایستاده و در حالی که آثار سوژظن شدید از سیماش پدیدار بود غرش کنان پرسید: «شما کی هستید؟ اینجا چه می‌کنید؟» دیگران هم به تدریج پیرامون ما حلقه زده به

ما خیره شده شروع به غرغیر کردند. یک نفر را شنیدم که گفت: «پرووکاتورها». و دیگری: «غارتگرها». من اجازه نامه‌های خودمان را که به امضاء کمیته انقلابی نظامی بود نشان دادم. سرباز تنده تیز آنها را گرفت، زیورو را کرد و بدون این که چیزی بفهمد به آنها خیره شد. ظاهراً سواد خواندن نداشت. آنها را پس داد. تفی به روی زمین افکند و با لحن تحقیرآمیزی گفت. «کاغذ پاره». انبوه جمعیت مانند گله اسب‌های وحشی که صیادی را دوره کنند حلقه خود را به دور ما تنگ تر کردند. من از فراز سر آنها منظره افسری را تشخیص دادم که آثار درماندگی در قیافه‌اش پدیدار بود. او را پیش خواندم. وی با شانه‌ها راه را به سوی من گشود و گفت: «من کمیسر اینجا هستم. شما کی هستید؟ چه شده؟» من مدارک خودمان را نشانش دادم. وی شتاب‌زده با زبان فرانسه سلیس گفت: «شما خارجی هستید؟ بسیار خطرناک است.» آنگاه رو به جمعیت کرد، مدارک ما را نشان داد و گفت: «رفقا! اینها از رفقای خارجی ما هستند- امریکایی هستند. آمده‌اند اینجا که بتوانند هموطنان خودشان را از دلیری و انضباط انقلابی ارتش پرولتاریایی آگاه کنند.»

سرباز تنومند پرسید:

«شما از کجا می‌دانید؟ پس من به شما بگویم: اینها پرووکاتور هستند، آنها می‌گویند آمده‌اند تا با چشم خودشان انضباط انقلابی ارتش پرولتاریا را بینند، آن وقت آزادانه اتاق به اتاق کاخ را می‌گردند. ما از کجا بدانیم جیب آنها پر از اموال غارتی نیست؟»

دیگران به طرف جلو فشار آورده فریاد زدند: «درست است!» افسر مزبور در حالی که عرق روی پیشانیش نشسته بود با لحن الحاج آمیزی گفت:

«رفقا! من کمیسر کمیته انقلابی نظامی هستم. به من اعتماد کنید! خوب!
من باید به شما بگویم که گذرنامه این‌ها عین همان امضایی را دارد که مدارک و
احکام خود من.»

وی ما را از قصر به بیرون برد و تا دروازه‌ای که به اسکله "نوا" متنه‌ی می‌شد و
در جلو آن کمیته تفتيش قرار داشت راهنمایی کرد و در حالی که صورت خود را
پاک می‌کرد گفت: «جان مفتی به در بر دید!»
من پرسیدم: «به سر فوج زن‌ها چه آمد؟»
او خنده‌ای کرد و گفت:

«آه، زن‌ها! آن‌ها همه‌شان در یک پستو جمع شده بودند. ما برای این که
درباره آن‌ها تصمیمی بگیریم وضع وحشتناکی داشتیم. عده زیادی از آن‌ها به
حال غش افتاده بودند و از این قبیل. به این جهت ما سرانجام آن‌ها را به ایستگاه
فنلاند بردیم و با قطار به شهر «له واشورز» فرستادیم، آن‌ها در آن‌جا اردوگاهی
دارند ...»

ما به آغوش شی سرد و عصیانی که حرکت دسته‌های ناشناخت ارتشی آن
را پرغوغا و آمد و شد کشته‌ها آن را ملتهد کرده بود خزیدیم. از حوالی رودخانه
که سمت تاریک پتروپاولوفسکی در آن‌جا مانند هیولاًی سایه افکنده بود صدای‌های
درشتی به گوش می‌رسید ... زیرپایی ما روی کف پیاده‌رو خرده تکه‌های گچ بری
کتیبه قصر، که دو گلوله از کشته «آورورا» به آن اصابت کرده آن را در هم
شکسته بود، پخش و پلا شده و این تنها خساراتی بود که بمباران کاخ مزبور بیار
آورده بود ...

اینک در حدود سه ساعت از نیمه شب می‌گذشت. در «نوسکی» بار دیگر
تمام چراغ‌های خیابان نور می‌پاشیدند. توپ‌ها از آن‌جا رفته بودند. تنها نشان
باقیمانده از جنگ، دسته‌های کوچک گارد سرخ و سرباز بود که در کنار

کوره‌های آتش کز کرده بودند. شهر در آرامش به سر می‌برد- آرامشی که شاید در تاریخ آن نظیر نداشت. در آن شب نه کسی را لخت کردند و نه دست‌بردی به جایی زده شد.

بنای دومای شهر غرق در نور بود. ما وارد تالار الکساندروفسکی شدیم که دور تا دور آن گالری‌هایی بود با عکس‌های امپراتور بر روی پارچه‌های سرخ فام درون چهارچوب‌های زرین سنگین. اطراف میز خطابه قریب صد نفر گردآمده بودند. اسکویه‌لوف سخن می‌گفت. او اصرار داشت که کمیته نجات اجتماعی به قصد متحده ساختن تمام عناصر بلشویکی در یک سازمان واحد به نام «کمیته نجات میهن و انقلاب» توسعه یابد. در همام هنگامی که ما در تالار بودیم کمیته تشکیل شد. این همان کمیته‌ای است که بعدها نیرومندترین دشمن بلشویک‌ها شد و طی هفته‌ها گاه به نام خودش و گاه به عنوان «کمیته غیر حزبی امنیت اجتماعی» عمل کرد.

در اینجا «دان»، «گوتس»، «اوکستیف»، چند نماینده برکنار شده کنگره، اعضای کمیته اجرائیه شورای دهقانان، «پروکوپوویچ» سالخورد و حتی اعضا شورای جمهوری- از جمله رویناور» و کادت‌های دیگر حضور داشتند. «لیبر» فریاد می‌زد که کنگره شوراهای غیرقانونی است، و کمیته اجرائیه مرکزی قدیم هنوز اختیارات خود را داراست. همان‌جا پیامی خطاب به کشور آمده شد.

ما خارج شدیم و درشكه فراخواندیم، «کجا برویم؟» وقتی ما گفتیم به «اسمولنی»، درشكه چی به علامت نفی سر تکان داد و گفت: «نه، آن‌جا شیاطین...» فقط پس از جستجوی زیاد و خسته کننده‌ای ما توانستیم سرانجام درشكه‌ای بیاییم که حاضر باشد ما را به مقصد برساند. او سی روبل گرفت و به فاصله دو خیابان از اسمولنی ما را پیاده کرد.

پنجره‌های اسمولنی هنوز می‌درخشید. اتوبوس‌ها می‌آمدند و می‌رفتند. در اطراف کومه‌های آتش که هم‌چنان شعله‌ور بودند نگهبانان گرد آمده و با عطش از هر کس جویای آخرین اخبار می‌شدند. راهروها از مردمی که با چشم‌های خسته شتابان در رفت و آمد بودند، پر بود. در برخی اتاق‌های کمیته افراد روی زمین خواهید و تفنگ‌های خود را کنار خود گرفته بودند. گرچه نمایندگان مستعفی از آن‌جا رفته بودند، اما تالار هم‌چنان پر بود و مانند دریا هم‌همه داشت. هنگامی که ما وارد شدیم کامنیف فهرست اسامی وزیران توقيف شده را قرائت می‌کرد. چون به نام «تره‌شچنکو» رسید صدای دست زدن‌های رعدآسا توأم با فریادهای شادی و خنده فضا را پر کرد. نام «روتبرگ» تأثیر کم تری داشت، ولی نام «پالچینسکی» با فریادها و کف‌زدن‌های توفان‌آسایی روبرو شد ... اعلام گردید که «چودنووسکی» به مقام کمیسر کاخ زمستانی منصوب گردیده است.

در این‌جا حادثه‌ای واقعاً دراماتیک رخ داد. دهقان بلند بالایی به پشت میز خطابه رفت. صورت ریشویش از شدت خشم منقبض شده بود. او مشت خود را بر روی میز هیئت رئیسه کوفت:

«ما سوسیالیست‌های انقلابی مصرانه می‌طلبیم که وزیران سوسیالیستی که در کاخ زمستانی توقيف شده‌اند بی‌درنگ آزاد گردند. رفقا! آیا می‌دانید که چهار نفر از ما که زندگی و آزادی خود را وقف مبارزه علیه استبداد تزاری کرده‌اند به دژ پتروپاولوفسکی که گورستان تاریخی آزادی روسیه است افکنده شده‌اند؟» هم‌همه عمومی - دهقان هم‌چنان فریاد می‌زد و مشت می‌کویید. نماینده دیگری خود را به کرسی خطابه رساند و در کنار او قرار گرفت و با اشاره دست به سوی هیئت رئیسه فریاد زد:

«آیا نمایندگان توده‌های انقلابی می‌توانند در این‌جا آسوده جلسه تشکیل دهند در حالی که مأموران بلشویک رهبران‌شان را شکنجه می‌دهند؟»

تروتسکی با اشاره دست تقاضای سکوت کرد: «ما این به اصطلاح «رفقا» را در لحظه‌ای گرفتیم که آن‌ها با کرنسکی ماجراجو سرگرم طرح دسیسه‌ای به قصد سرکوب شوراهای بودند. به چه مناسبت ما می‌بایست با آن‌ها تعارف بکنیم؟ مگر آن‌ها پس از شانزده و هیجده ژوئیه با ما با نزاکت رفتار کردند؟» - در صدای شلحن پیروزمندانه‌ای انعکاس یافت - «اکنون که آبورونتسی‌ها و بزدلان رفتند و وظیفه پاسداری و نجات انقلاب تماماً بر عهده ما قرار گرفته، به ویژه لازم است کار کرد و کار کرد. ما تصمیم داریم بمیریم و تسليم نشویم ...»

کمیسری از «تزارسکویه‌سه‌لو» غرق در گل و نفس زنان وارد شد و پشت تربیون قرار گرفت:

«پادگان «تزارسکویه‌سه‌لو» در کنار پتروگراد استقرار یافته و کاملاً آماده است از کمیته شوراهای و کمیته انقلابی نظامی دفاع کند (غرش کف زدن‌ها). تیپ سواری که از جبهه اعزام گشته و وارد «تزارسکویه‌سه‌لو» شده تماماً به ما ملحق گردیده است. این تیپ حاکمیت شوراهای را قبول دارد و بر آن است که می‌بایست بی‌درنگ زمین به دهقانان واگذار گردد و کنترل کارگری برقرار شود. گردان پنجم سوار که در «تزارسکویه‌سه‌لو» مستقر می‌باشد با ما است.»

نماینده‌ای از گردان سوم سوار سخن گفت و گفتارش با فریادهای رعدآسای شادی استقبال شد. او نقل کرد که تیپ سوار سه روز پیش فرمان حرکت به جبهه جنوب غربی را برای «دفاع» از پتروگراد دریافت داشت، ولی سربازان بدگمان شدند که معنای واقعی این فرمان چه می‌تواند باشد. در ایستگاه «پره‌دولسک» نمایندگان گردان سوار از پادگان «تزارسکویه» از آن‌ها استقبال کردند. یک میتینگ عمومی تشکیل شد و در این میتینگ معلوم گردید که «بین سواران هیچ کس وجود ندارد که بخواهد خون برادر بریزد و یا از حکومت ملاکان و سرمایه‌داران پشتیبانی کند.»

«کاپه لینسکی» از جانب منشویک‌های انترناسیونالیست پیشنهاد کرد برای جستجوی راه برون رفت مسالمت‌آمیز و جلوگیری از جنگ داخلی کمیسیون خاصی تشکیل گردد. تمام تالار به غرش درآمد: «هیچ راه حل مسالمت‌آمیز وجود ندارد، یگانه راه حل پیروزی است.» پیشنهاد با اکثریت شکننده‌ای رد شد و منشویک انترناسیونالیست زیر رگبار تمسخر و اهانت جلسه را ترک گفت. در بین نمایندگان سایه‌ای هم از ترس وجود نداشت. کامنیف از پشت کرسی خطابه به دنبال نماینده منشویکی که خارج می‌شد فریاد زد: «منشویک‌های انترناسیونالیست پیشنهاد خود را درباره حل مسالمت‌آمیز، بر خلاف نظم جلسه و بدون رعایت نوبت، مطرح ساختند. ولی آخر آن‌ها همیشه طرفدار نقض دستور جلسه بوده‌اند تا مطالب آن فراکسیون‌هایی را بیان دارند که خواسته‌اند کنگره را ترک کنند. کاملاً واضح است که خروج تمام این مرتدین امری است که قبلًاً تصمیم آن گرفته شده است.»

جلسه تصمیم گرفت که خروج تعدادی از فراکسیون‌ها را به حساب نیاورد و پیام خطاب به کارگران و سربازان و دهقانان سراسر روسیه را استماع کرد.
«به کارگران، سربازان و دهقانان»

«دومین کنگره شورای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه گشایش یافت. در آن اکثریت عظیم شوراهای نمایندگی دارند. در کنگره هم‌چنین تعدادی از نمایندگان شوراهای دهقانی حضور یافته‌اند. کنگره با اتکاء بر اراده عظیم اکثریت کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمندانه کارگران و پادگان نظامی پتروگراد قدرت حاکمه را بدست می‌گیرد. حکومت موقت واژگون شده است. اکثریت اعضاء حکومت موقت توقيف گردیده‌اند.»

«حاکمیت شوروی به تمام خلق‌های صلح بی‌درنگ و دمکراتیک و متارکه بی‌درنگ در تمام جبهه‌ها را پیشنهاد می‌کند. حاکمیت شوروی واگذاری بلاعوض

اراضی ملاکان و اراضی اختصاصی و موقوفات را به کمیته‌های دهقانی، تأمین می‌نماید. با دمکراتیزه کردن کامل ارتش، حقوق سربازان را حفاظت می‌کند، کنترل کارگری بر تولید برقرار می‌نماید، دعوت مجلس مؤسسان را در موعد مقرر تأمین می‌کند، برای رساندن نان به شهرها و کالاهای مورد نیاز به دهات بذل مساعی می‌کند. حق کامل تعیین سرنوشت تمام ملل ساکن روسیه را تضمین می‌کند.»

«کنگره مقرر می‌دارد: تمام قدرت حاکمه در محل به شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان که می‌بایست نظم واقعی انقلابی را تأمین کند، منتقل شود.»

«کنگره سربازان را در سنگرهای به هوشیاری و استقامت فرا می‌خواند. کنگره شوراهای اطمینان دارد که ارتش انقلابی توانایی دفاع از انقلاب را در قبال هر نوع دسیسه امپریالیستی داراست تا آن که حکومت نوین به صلح دمکراتیک که به تمام خلق‌ها مستقیماً پیشنهاد گردیده دست یابد. حکومت نوین تمام تدابیر را برای تأمین کلیه مایحتاج ارتش انقلابی از طریق سیاست مجدانه مصادره و مالیات‌بندی بر طبقات توانگر و نیز بهبود وضع خانواده سربازان اتخاذ می‌نماید. کورنیلوفیست‌ها، کرنسکی‌ها، کاله‌دین‌ها و دیگران سعی دارند ارتش به پتروگراد گسیل دارند. واحدهای چندی که از راه فریب توسط کرنسکی به حرکت درآمده بودند به صف خلق قیام کننده پیوسته‌اند.»

«سربازان! با کرنسکی کورنیلوفیست فعالانه مقابله کنید، هوشیار باشید!»

«کارگران راه آهن! تمام قطارهایی را که کرنسکی به پتروگراد می‌فرستد متوقف سازید!»

«سربازان! کارگران! کارمندان! سرنوشت انقلاب و سرنوشت صلح دمکراتیک در دست شماست. زنده باد انقلاب!»

«کنگره شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان سراسر روسیه»

«نمایندگان شوراهای دهقانی»

درست ساعت پنج و هفده دقیقه صبح بود که کریلنکو، که از شدت خستگی تلو تلو می خورد، از پلکان کرسی خطابه بالا رفت و تلگرافی را به جلسه عرضه کرد:

«رفقا! از جبهه شمال است! ارتش دوازدهم به کنگره شوراهای تبریک می گوید و اطلاع می دهد که کمیته انقلابی نظامی تشکیل یافته و فرماندهی جبهه شمال را بدست گرفته است.» (هنگامه‌ای برپا شد که تصویر کردن آن مقدور نیست. افراد می گریستند و یکدیگر را در آغوش می گرفتند). «از نرال چهره میسوف» کمیته را به رسمیت شناخته است و «وی‌تینسکی» کمیسر حکومت موقت استعفا داده است!»

کار به سرانجام رسید ...

لنین و کارگران پتروگراد تصمیم به قیام گرفتند. شورای پتروگراد حکومت موقت را واژگون ساخت و کنگره شوراهای را در برابر واقعه تعویض قدرت قرار داد. اکنون می بایست تمام روسیه عظیم را، و پس از آن تمام جهان را به سوی خود جلب کرد! آیا روسیه پاسخ خواهد داد؟ آیا قیام خواهد کرد؟ و جهان؟ جهان چه خواهد کرد؟ آیا خلق‌ها به پیام روسیه پاسخ خواهند داد؟ آیا موج جهانی سرخ به تلاطم درخواهد آمد؟

ساعت شش بود و هنوز سنگینی شب سرد باقی. تنها نور بی‌رنگ و ضعیف صحیحگاهی که وهم و خیال را می‌مانست محجویانه در کوچه‌ها می‌گذشت و چراغ‌ها را مجبور به خاموشی می‌کرد. سایه بامداد مخفف بر روی روسیه گسترده می‌شد.

با تمام قدرت به پیش!

صبحگاه پنج شنبه هشتم نوامبر (بیست و شش اکتبر) شهر را در هیجان سورانگیزی یافت. تمام مردم با صدای غرندۀ توفان برخاسته بودند. در سطح همه چیز آرام می‌نمود. صدها هزار نفر که مانند همیشه به خواب رفته بودند، بامدادان برخاسته و به سرکارهای خود روان بودند. در پتروگراد ترامواها حرکت می‌کردند، مغازه‌ها و رستوران‌ها باز بودند، تئاترها کار می‌کردند، نمایشگاه‌های عکس، مردم را به تماشا فرا می‌خواندند. چرخ یک‌نواخت زندگی بغرنج روزمره که در شرایط جنگ نیز مختل نشده بود به گرداش معمولی خود ادامه می‌داد. هیچ چیز از این قابلیت زیست ارگانیسم اجتماعی حیرت‌بخش‌تر نیست که حتی در دوران مصائب عظیم نیز بکار خود ادامه می‌دهد، تغذیه می‌کند، می‌پوشد، تفریح می‌کند ... شایعات درباره کرنسکی در شهر پر بود. می‌گفتند او خود را به جبهه رسانده و با ارتشم عظیمی به سوی پایتخت روان است.

«ولیانارودا» (اراده خلق) فرمان «اورادرپسکوف» بدین شرح انتشار داده

است:

«اغتشاشی که در نتیجه دیوانگی بلشویک‌ها ایجاد گشته کشور ما را در لبه پرتگاه نیستی قرار داده است. تمرکز تمامی نیروی اراده، جسارت و وظیفه شناسی هر فرد لازم است تا بتوانیم میهن خود را از این آزمایش هلاکت‌بار بدر ببریم ... در حال حاضر تا اعلام ترکیب نوین حکومت موقت - چنان‌چه چنین حکومتی تشکیل گردد - هر فرد می‌بایست بر سر پست خود بماند و وظیفه خویش را در برابر میهن مثله شده انجام دهد. باید خاطر داشت که کوچک‌ترین اختلال در سازمان موجود ارتشم می‌تواند موجب فلاکت‌های جبران‌ناپذیری شده جبهه را زیر ضربات نوین دشمن قرار دهد. از این رو باید به هر قیمتی شده قدرت تدافعی ارتشم را حفظ

کرد، نظم کامل را در آن نگه داشت، از سرایت لرزش‌های نوین در آن جلوگیری کرد و نگذاشت که در اعتماد کامل متقابله بین رؤسا و مرئوسین تزلزلی ایجاد گردد. به تمام فرماندهان و کمیسرها به نام نجات میهن فرمان می‌دهم که بر سر پست‌های خویش بمانند، همچنان که من پست خود را در سرفرماندهی ارتشد حفظ کرده‌ام تا آن‌گاه که اراده حکومت موقت جمهوری اعلام گردد.»

در پاسخ پیام زیرین بر در و دیوار ظاهر شد:

«از طرف کنگره شوراهای سراسر روسیه:»

وزیران پیشین - کونووالف، کیشکین، تره‌شچنکو، مالیانتسوویچ، نیکیتین و دیگران توسط کمیته انقلابی توقيف شده‌اند! کرنسکی فرار کرده است! تمام سازمان‌های ارتش موظفند برای توقيف بی‌درنگ کرنسکی و انتقال او به پتروگراد تدبیری اتخاذ کنند. هرگونه یاری به کرنسکی به مثابه خیانت سنگین دولتی مجازات خواهد شد.»

کمیته انقلابی نظامی که آزادی عمل بدست آورده بود، دستورها و پیام‌ها و فرامین را هم‌چون اخگرها سوزان به هرسو پراکنده می‌کرد. فرمان صادر شد که کورنیلوف را به پتروگراد منتقل سازند. اعضاء کمیته‌های ارضی دهقانی که توسط حکومت موقت توقيف شده بودند آزاد گردیدند. اعدام در جبهه‌ها ملغی گردید. به کارمندان دولت فرمان صادر شد که به کار ادامه دهند و در صورت تخلف تهدید به مجازات سخت شدند. اغتشاشات و احتکار با تهدید به مجازات اعدام ممنوع گردید. در تمام وزارت خانه‌ها کمیسرهای موقت منصوب گردیدند. در وزارت خارجه «اویتسکی» و تروتسکی، در وزارت داخله و دادگستری «روکف»، شلیاپینیکوف، در وزارت دارایی «مژینسکی»، در وزارت تأمین اجتماعی «کولتتاوی» در وزارت بازرگانی و طرق و مواصلات «ریازانوف»، در اداره دریاداری ناوی «کوربیر»، در وزارت پست و تلگراف «اسپیرو»، در اداره تاترها «موراویوف»،

در اداره چاپ خانه‌های دولتی «درییشف»، کمیسر پتروگراد ستوان «نسته‌روف»، و کمیسر جبهه شمال «پوزرن».

به ارتش توصیه شده که کمیته‌های انقلابی نظامی انتخاب کنند. به کارگران راه آهن توصیه شد که نظم را حفظ کرده به ویژه حمل خواربار به شهرها و جبهه‌ها را بدون وقفه انجام دهند. در مقابل به آن‌ها وعده داده شد که نمایندگان آن‌ها به وزارت طرق راه خواهند یافت.

در یکی از اعلامیه‌ها خطاب به کازاک‌ها گفته می‌شد:
«برادران کازاک!»

«شما را به پتروگراد اعزام می‌دارند. می‌خواهند شما را با سربازان و کارگران انقلابی پایتخت درگیر سازند. به هیچ‌یک از سخنان دشمن مشترک ما یعنی ملاکان و سرمایه‌داران باور نکنید. در کنگره، تمام سازمان‌های کارگران و سربازان و دهقانان آزاد روسیه نمایندگی داشته‌اند. کنگره می‌خواهد در خانواده خود کازاک‌های زحمت‌کش را نیز بینند. ژنرال‌های سیاه، نوکران ملاکان، نوکران نیکلای خونخوار دشمنان همگی ما هستند.»

«آن‌ها به شما می‌گویند که شوراهای قصد دارند زمین را از کازاک‌ها بگیرند. این دروغ است. انقلاب فقط از ملاکان کازاک زمین می‌گیرد و به خلق واگذار می‌نماید.»

«شورای نمایندگان کازاک‌ها را تشکیل دهید! به شورای کارگران و سربازان و دهقانان بپیوندید. به ارجاع سیاه نشان دهید که شما به خلق خیانت نمی‌کنید نمی‌خواهید لعنت تمام روسیه انقلابی را بر خود فرود آورید ...»

«برادران کازاک، هیچ‌یک از فرامین دشمنان خلق را اجرا نکنید! نمایندگان خود را برای مذاکره و موافقت با ما به پتروگراد بفرستید ... کازاک‌های پادگان پتروگراد افتخار آن را یافته‌اند که امید دشمنان خلق را بر باد دهند...»

«برادران کازاک، کنگره شوراهای سراسر روسیه دست برادری به سوی شما دراز می‌کند. زنده باد اتحاد کازاک‌ها با سربازان، کارگران و دهقانان سراسر روسیه!»

و از سوی دیگر امواج سیل‌آسا پیام‌ها و اعلانات بود که همه‌جا پخش می‌شد، به در و دیوار چسبانده می‌شد، و تلاطم روزنامه‌ها که اعتراض می‌کردند و لعنت می‌فرستادند و انهدام و مصیبت پیشگویی می‌کردند. دوران جنگ بین دستگاه‌های چاب فرا رسیده بود – تمام دیگر حریبه‌ها در دست شوراها بود.

نخست پیام «کمیته نجات میهن و انقلاب» وسیعاً در سراسر روسیه و اروپا منتشر یافت:

«هموطنان جمهوری روسیه»

«در بیست و پنج اکتبر بلشویک‌های پتروگراد علیرغم اراده انقلابی خلق، جنایت کارانه بخشی از حکومت موقت را توقيف کردند. شورای موقت جمهوری روسیه را منحل کردند و یک حکومت غیرقانونی اعلام داشتند. اعمال قهر علیه حکومت انقلابی روسیه که در روزهای خطرات عظیم دشمن خارجی انجام یافت جنایت بی‌سابقه‌ای است نسبت به میهن.»

«شورش بلشویک‌ها ضربه مهلكی بر امر دفاع وارد ساخته و صلحی را که همه خواستار آنند به تعویق می‌افکند. جنگ داخلی که بلشویک‌ها آغاز کرده‌اند می‌تواند کشور را به مصائب غیرقابل تصویر و هرج و مرج و ضدانقلاب بکشاند و تشکیل مجلس مؤسسان را که می‌بایست نظام جمهوری را تثبیت و زمین را برای همیشه در اختیار خلق قرار دهد، برهم زند.»

«کمیته نجات میهن و انقلاب» که در شب هفت نوامبر تشکیل شد، ابتکار تشکیل مجدد حکومت موقت را به عهده می‌گیرد – حکومتی که با تکیه بر نیروهای دمکراتی، کشور را تا تشکیل مجلس مؤسسان هدایت می‌کند و آن را از

ضدانقلاب و هرج و مرج نجات می‌دهد. «کمیته نجات میهن و انقلاب» شما هموطنان را فرا می‌خواند تا حکومت زورگویان را به رسمیت نشناشید و دستورهای آن را اجرا نکنید.»

«برای دفاع از کشور و انقلاب بپاخیزید!»

از «کمیته نجات میهن و انقلاب» پشتیبانی کنید!»

امضاء: شورای جمهوری روسیه، دومای پتروگراد، کمیته اجرائیه مرکزی (کنگره اول)، کمیته اجرائیه شورای دهقانان، و از کنگره دوم شوراهای گروه سربازان جبهه، سوسيالیست‌های انقلابی، منشویک‌ها، سوسيالیست‌های خلقی، اتحاد سوسيال‌دمکرات‌ها و گروه «یدینستوو.»

حزب اس ار و منشویک‌های آبورونتسی، شورای دهقانان، کمیته‌های ارتتشی و ناوگان مرکزی همه فریاد می‌زندند: «... گرسنگی پتروگراد را خفه می‌کند! ارتتش آلمان آزادی ما را لگدکوب می‌کند، یورش‌های دسته‌های ارتجاج روسیه را لگدمال خواهد کرد - اگر چنان‌چه کارگران، سربازان و هموطنان آگاه با یکدیگر متحد نشویم ...»

«به وعده‌های بلشویک‌ها باور نکنید. وعده صلح بی‌درنگ دروغ است. وعده نان فریب کاری است. وعده زمین افسانه است ...!» و باز در همین مضامون:

«رفقا! شما را وقیحانه و تبهکارانه فریب داده‌اند! تصرف دولت فقط به وسیله بلشویک‌ها انجام گرفته است... بلشویک‌ها نقشه خود را از دیگر احزاب سوسيالیستی که در شورا بوده‌اند پنهان داشته‌اند ... آن‌ها به شما وعده زمین و آزادی داده‌اند، ولی ضدانقلاب با استفاده از هرج و مرجی که بلشویک‌ها ایجاد کرده‌اند شما را از زمین و آزادی محروم خواهد کرد ...»

روزنامه‌ها نیز به همین درجه تنده بودند. «دیلونارودا» فریاد بر می‌آورد:

«وظیفه ما افشاء این خائنان به طبقه کارگر است. ما وظیفه داریم که تمام نیروها را بسیج کرده به دفاع از انقلاب برخیزیم ...»

«ایزوستیا» در آخرین شماره خود از طرف کمیته اجرائیه سابق تهدید به انتقام جویی وحشتناک می‌کرد: «اما درباره کنگره‌شورها! ما تأکید می‌کنیم که کنگره که شوراهایی در کار نبوده است. ما تصریح می‌کنیم که فقط یک مشاوره خصوصی فراکسیون بلشویکی بوده است و بدین مناسبت آن‌ها حق نداشته‌اند از کمیته اجرائیه مرکزی سلب اختیار کنند ...»

«نوایاژین» خواهان تشکیل حکومت نوینی بود که کلیه احزاب سوسیالیستی را در خود گردآورد. از عوامل اسارها و منشویک‌ها که کنگره را ترک کرده بودند، به شدت انتقاد می‌کرد و برآن بود که قیام بلشویک‌ها با نهایت وضوح یک پدیده عمدت‌ای را نشان می‌دهد و آن این که همه توهمات مربوط به همکاری با بورژوازی فاقد هرگونه پایه است ...

«رابوچی‌پوت» نام خود را به «پراودا»- روزنامه لنینی که در ماه ژوئیه توقيف

گردیده بود- تغییر داده و با لحن شدیدی اعلام می‌داشت:
«کارکران، سربازان، دهقانان! در فوریه شما دارو دسته اشراف سلطنت استبدادی را در هم شکستید و دیروز دارو دسته بورژوازی استبدادی را.»

«نخستین وظیفه کنونی ما محافظت تمام طرق عبور به سوی پتروگراد است؟»

«دومین وظیفه خلع سلاح و بی‌زیان ساختن کامل عناصر ضد انقلابی پتروگراد است،»

«سومین وظیفه سازمان‌دهی نهایی حاکمیت انقلابی و تأمین اجرای برنامه

خلق است ...»

آن چند روزنامه کادتی و بطور کلی مطبوعات بورژوازی که هنوز انتشار می‌یافتد و قایع را با فراغ بال به تمسخر می‌گرفتند و با نفرت به تمام احزاب خاطرنشان می‌ساختند: «مگر ما به شما نگفتهیم؟» اعضاء ذینفوذ حزب کادتها دائمًا در اطراف دومای شهر و «کمیته نجات میهن و انقلاب» پرسه می‌زدند. بطور کلی بورژوازی سکوت اختیار کرده بود و در انتظار ساعت و لحظه خود بود که به نظرش به زودی می‌باشد فرا رسید. شاید بجز لینین و تروتسکی و کارگران پتروگراد و سربازان ساده هیچ کس دیگر تصور آن را هم نمی‌کرد که بلوشیک‌ها بتوانند بیش از سه روز حاکمیت را در دست نگه دارند.

در همان روز من در آمفی تئاتر تالار نیکلایفسکی شاهد جلسه پرشور دومای شهر بودم که بدون تنفس به کار پرداخته بود. در اینجا تمام نمایندگان ضد بلوشیکی گردآمده بودند. «شرایدر» شهردار پر جبروت ریش‌سفید و موسفید برای حضار حکایت می‌کرد که چگونه شب گذشته به اسمولنی رهسپار شده تا از جانب اداره شهر اعتراض کند و به تروتسکی اعلام داشته که «دوما که در حال حاضر یگانه حکومت قانونی در شهر است و بر اساس رأی گیری همگانی، مستقیم و مخفی ایجاد گشته است حکومت نوین را نمی‌شناسد و در پاسخ تروتسکی گفته است مهم نیست، برای این کار طبق قانون اساسی وسیله وجود دارد. دوما را می‌توان منحل ساخت و مجدداً انتخاب کرد...» داستان «شرایدر» توفانی از خشم برانگیخت. پیرمرد خطاب به دوما سخنان خود را ادامه داد:

«اگر بطور کلی بتوان حکومتی را که به زور سرنیزه تشکیل یافته به رسمیت شناخت، هم اکنون ما چنین حکومتی داریم. ولی من فقط حکومتی را قانونی می‌شمارم که مورد پذیرش اکثريت خلق باشد و نه حکومتی که توسط مشتی غاصب ایجاد شده باشد.» (کف زدن‌های شدید از تمام نیمکت‌ها بجز از جایگاه بلوشیک‌ها) شهردار در میان همه‌مه و فریاد اطلاع می‌دهد که بلوشیک‌ها با

انتصاب کمیسرهای خود در تعدادی از شعبه‌های، حقوق اداره مختار شهری را نقض کرده‌اند.

ناطقی بلشویک که سعی دارد بر همه‌مه غلبه کند فریاد می‌زند که پشتیبانی کنگره شوراهای از بلشویک‌ها پشتیبانی تمام روسیه است. او می‌گوید: «شما نمایندگان واقعی اهالی پتروگراد نیستید.»

صدایی از یک گوشه بلند می‌شود: «اهانت، اهانت!» شهردار موقرانه خاطرنشان می‌سازد که دوماً براساس آزادترین حقوق انتخاباتی ممکن برگزینده شده بود و ناطق بلشویک پاسخ می‌دهد: «درست است، ولی دوماً دیر زمانی است که انتخاب شده و به همان اندازه کهنه است که کمیته اجرائیه مرکزی و کمیته‌های ارتضی.» و در پاسخ به وی فریاد می‌زندند: «کنگره جدید شوراهای هنوز نبود!» او می‌گوید: «فراکسیون بلشویک‌ها از باقی ماندن در این آشیانه ضدانقلاب امتناع دارد. («همه‌مه») و ما خواستار تجدید انتخابات دوماً هستیم.» بلشویک‌ها از تالار خارج می‌شوند. به دنبال آن‌ها فریاد بلند می‌شود: «جاسوس‌های آلمان! مرده باد خائین!»

شینگاریوف کادت طلب می‌کرد که تمام کارمندان اداره خودمختار شهر که موافقت کرده‌اند به عنوان کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی منصوب شوند از کاربرکنار گردند و به دادگاه تحويل شوند. «شرایدر» به پا خاست و طی پیشنهادی نسبت به تهدید بلشویک‌ها دایر به انحلال دوماً اعتراض کرد. دوماً به عنوان نمایندگان قانونی اهالی می‌باشد از ترک پست خود امتناع ورزد.

در تالار «الکساندروفسکی» نیز جای سوزن نبود. جلسه «کمیته نجات» جریان داشت. اسکوبه‌لف سخن می‌راند. او گفت: «هیچ‌گاه وضع انقلاب چنین و خیم نبوده و هیچ‌گاه خود مسئله موجودیت کشور روسیه چنین نگرانی برپیانگیخته است. هیچ‌گاه تا کنون تاریخ مسئله بود و نبود را این گونه شدید و قاطع در برابر

روسیه مطرح نساخته است. ساعت پر عظمت نجات انقلاب فرارسیده و ما با درک این امر وحدت فشرده تمام نیروهای زنده دمکراتی انقلابی را که اراده مشکل آن مرکز نجات میهن و انقلاب را به وجود آورده است، حفظ می‌کنیم. ما خواهیم مرد، ولی پست پرافتخار خود را ترک نخواهیم کرد...» و الى آخر از این قبیل! درمیان کف زدن‌های رعدآسا اطلاع داده شد که اتحادیه کارگران راه‌آهن به «کمیته نجات» پیوسته است. پس از چند دقیقه کارمندان پست و تلگراف حضور یافتند و سپس چند منشویک بین‌المللی وارد شدند و با کف زدن‌ها استقبال کردند. نمایندگان اتحادیه راه‌آهن اعلام داشتند که آن‌ها بشویک‌ها را نمی‌شناسند، و تمام دستگاه راه‌آهن را به دست خود گرفته‌اند و از تحويل آن به حکومت غاصبین امتناع می‌ورزند. نمایندگان کارمندان تلگراف اظهار داشتند که تا آن‌گاه که کمیسر بشویک‌ها در وزارت خانه هست، رفقایشان بطور قطع از کار خودداری می‌کنند. کارمندان پست از تحويل پست اسمولنی سرباز زده‌اند ... تمام ارتباطات تلفنی اسمولنی قطع شده است. جلسه با رضامندی زیادی استماع این داستان پرداخت که اوریتسکی چگونه به وزارت خارجه آمده و قراردادهای سری را مطالبه کرده «ونراتوف» چگونه عذر او را خواسته است. کارمندان دولتی همه جا دست از کار کشیده بودند.

این جنگ بود- جنگ آگاهانه، اندیشیده، از نوع خالص روسی، جنگی از راه اعتصاب و خراب کاری. صدر جلسه در حضور ما فهرست مأموریت‌ها را قرائت کرد. فلان آدم باید به تمام وزارت خانه‌ها سر بزند، فلان کس به بانک برود، ده دوازده نفر مأمور شدند به سربازخانه‌ها رفته سربازان را وادار به حفظ بی‌طرفی کنند: «سربازان روس! خون برادران خود را نریزید!» کمیسیون خاصی برای مشاوره با کرنسکی تشکیل شد. چند تن به منظور سازمان دادن شعبه‌های محلی کمیته نجات و متحد ساختن تمام عناصر ضد بشویک به شهرها و ولایات اعزام شدند.

روحیه‌ها بالا بود. «این بلشویک‌ها می‌خواهند اراده خود را به روشن‌فکران تحمیل کنند؟ به آن‌ها نشان خواهیم داد، نشان خواهیم داد!» تناقض بین این جلسه و کمیته شوراهای حیرت‌بخش بود. در آن‌جا انبوه بزرگی از سربازان ژنده پوش و کارگران و دهقانان سرا پا روغنی و کثیف، تمام تهییدستان – آن‌هایی که در جنگ خشن برای بقاء خود رنج و عذاب کشیده‌اند؛ و در این‌جا رهبران منشویک و اس‌ار – اکستیف‌ها، دان‌ها، لیبرها، وزیران سابق سوسیالیست نظیر اسکوبه‌لف‌ها و در ردیف آن‌ها کادتها از نوع «ویناور» اتو کشیده و «شاتسکی» عطر زده؛ و در کنار آن‌ها روزنامه‌نگاران، دانشجویان، روشن‌فکران، از هر قبیل و قماش، جمعیت دومایی خورده و خوابیده و خوب پوشیده. من در بین آن‌ها بیش از سه تن پرولتر ندیدم ...

خبرهای تازه‌ای دریافت شد: ته کینیسی‌های کورنیلوفی در بوخوف به نگهبانان حمله کرده و کورنیلوف توانسته است فرار کند. شورای مسکو کمیته انقلابی تشکیل داده و با اداره دژبانی شهر وارد مذاکره شده و خواسته است که زرادخانه را برای مسلح کارگران تحويل بگیرد.

این وقایع با انواع و اقسام شایعات، سخن‌چینی‌ها و دروغ‌های آشکار مخلوط بود. به عنوان نمونه، یک روشن‌فکر جوان کادت که سابقاً «منشی میلوکف و سپس تره‌شچنکو» بود ما را به کناری کشید و برای ما جزئیات ساخته و پرداخته حکایت کرد که کاخ زمستانی چگونه تصرف شده است. وی گفت: «بلشویک‌ها را افسران آلمانی و اتریشی هدایت می‌کردند.»

ما به نزاکت پرسیدیم: عجب! واقعاً چنین است؟ از کجا می‌دانید؟

«یکی از دوستان من آن‌جا بوده و برای من نقل کرده است.»

«او چگونه توانست تشخیص بدهد که آن‌ها افسران آلمانی بوده‌اند؟»

«آخر آن‌ها او نیفورم آلمانی به تن داشته‌اند!»

صدھا از این گونه شایعات بی سرو ته پخش می شد. این اکاذیب رانه تنها مطبوعات ضد بشویکی چاپ می کردند، بلکه حتی افرادی مانند منشویک ها و اس ارها که بطور کلی با احتیاط بیشتری به وقایع می نگریستند، آنها را باور می کردند.

ولی داستان های مربوط به زور گویی ها و خشونت های بشویک ها به مراتب جدی تر بود! مثلاً "همه جا می گفتند و می نوشتند که گویا افراد گارد سرخ نه فقط کاخ زمستانی را تماماً" غارت کرده اند، بلکه یونکر های غیر مسلح را به قتل رسانیده و با خونسردی تمام سر چند وزیر را بریده اند! یا این که گویا به اغلب زن های «هنگ بانوان» تجاوز شده و آنها طاقت این عذاب را نیاورده و خود کشی کرده اند! جمعیت دومایی به سهولت تمام نظایر این داستان ها را می بلعید. بدتر این بود که در این داستان های وحشت زایی که پدران و مادران یونکرها در روزنامه ها می خوانندند غالباً حتی نام قربانیان نیز ذکر می شد! در نتیجه دومارا انبوهی از مردمی که از غم و وحشت از خود بی خود شده بودند احاطه کردند.

حادثه مربوط به کنیاز «تومانوف» که بنا به ادعای بسیاری از روزنامه ها جسدش را از آب های «مویکا» گرفته بودند بسیار نمونه وار است. در ظرف چند ساعت این خبر توسط خانواده خود کنیاز تکذیب شد و اعلام گردید که وی توفیق شده است. آن گاه روزنامه ها نوشتند که معروف کنیاز «تومانوف» نبوده، بلکه ژنرال «دنیسوف» بوده است. ولی سپس معلوم شد که ژنرال نیز صحیح و سالم و زنده است. ما به تحقیق پرداختیم، ولی از جسد کسی که در «مویکا» غرق شده باشد اثری بدست نیاوردیم. هنگامی که ما از دوما خارج می شدیم دو نفر پیشاہنگ را مشغول پخش اعلامیه ای یافتیم بین انبوهی که در «نوسکی» گرد آمده بودند. این جمعیت تقریباً "تماماً" از دلال ها، دکاندارها، کارمندان دولت، سوداگران و کارکنان تجارت خانه ها تشکیل شده بود. در اعلامیه چنین گفته می شد:

«دومای شهر در جلسه بیست و شش اکتبر خود با در نظر گرفتن حوادثی که جریان دارد مقرر داشته است که منازل مسکونی مصون اعلام گردد؛ و از طریق کمیته‌های خانه‌ها اهالی پتروگراد را فرا می‌خواند که در برابر هر گونه قصد ورود به خانه‌های شخصی مجدانه مقابله کنند و بنا به مصالح دفاع شخصی از استعمال اسلحه خودداری نورزنند.»

در گوشش خیابان «الی تی نی» پنج نفر گارد سرخ با دو نفر ناوی روزنامه فروشی را احاطه کرده بودند و از او می‌خواستند بسته روزنامه‌های منشویکی-«روزنامه کارگر»- را به آن‌ها تحويل دهد. آن‌گاه که سرانجام یکی از ناوی‌ها روزنامه‌ها را گرفت، روزنامه فروش از حنجره شروع به فریاد کشیدن و مشت حواله دادن کرد. جمعیت بزرگی به گرد آن‌ها جمع شد و بارانی از ناسزا بر سر بازان گشتی باریدن گرفت. کارگر کوچک اندامی مصرانه سعی داشت روزنامه فروش و جمعیت را قانع کند و یک نفس تکرار می‌کرد: «این‌جا اعلامیه کرنسکی چاپ شده است. او می‌گوید که مردم روس را ما به گلوله می‌بندیم، خونریزی خواهد شد.»

در اسماونی محیط از گذشته تب آلو دتر بود- اگر بتوان از آن‌چه که بود حالی تب آلو دتر تصویر کرد. باز هم همان افرادی که در راه روهای تاریک می‌دوییدند، همان گروههای کارگران مسلح به تفنگ، همان رهبرانی که بحث می‌کردند و توضیح می‌دادند و این‌جا و آن‌جا فرامینی صادر می‌کردند، دائمًا شتابان بجایی می‌رفتند و به دنبال آن‌ها دوستان و معاونانشان می‌دوییدند. آن‌ها همه از خود بی‌خود بودند، هم‌چون مجسمه‌های زنده بی‌خوابی و کار طاقت‌فرسا به نظر می‌رسیدند: ژولیده، ریشهای نتراشیده و چشمان سرخ. آن‌ها در آتش شور و هیجان می‌سوختند و به سوی هدف تعیین شده شتاب می‌کردند. کار آن‌ها زیاد،

بی‌نهایت زیاد بود. می‌باشد حکومت را تشکیل داد، در شهر نظم برقرار کرد، پادگان‌ها را هم‌چنان در حال هواداری نگهداشت، بر «کمیته نجات» غالب آمد، در برابر آلمان‌ها مقاومت ورزید، برای جنگ با کرنسکی آماده شد، ولایات را در جریان گذشت و در سراسر روسیه از ارخانگلسک تا ولادیوستوک همه جا تبلیغ کرد. کارمندان دولتی و شهری سر از اطاعت کمیسرها پیچیده بودند. کارکنان پست و تلگراف ارتباط اسمولنی را با جهان خارج قطع کرده بودند. کارکنان راه‌آهن به تمام خواستهایی که برای حرکت قطارها می‌شد جواب رد می‌دادند. کرنسکی پیش می‌آمد. تکیه کامل بر پادگان‌ها امکان پذیر نبود. کازاک‌ها برای حمله آماده می‌شدند. پشتیبان دشمن، نه فقط بورژوازی مشکل، بلکه تمام احزاب سوسيالیست بودند - به استثناء اس ارهای چپ و بعضی منشویک‌های بین‌المللی و هواداران «نووایاژین» که آن‌ها هم مردد بودند و نمی‌دانستند چه تصمیم بگیرند! این راست است که توده‌های وسیع کارگران و سربازان با بلشویک‌ها بودند، راست است که مناسبات دهقانان هنوز به قدر کافی روش نبود، ولی آخر در هر حال بلشویک‌ها از لحاظ افراد تحصیل کرده و تعلیم یافته به هیچ وجه غنی نبودند.

ریازانوف که از پله‌ها بالا می‌رفت با وحشت تمسخرآمیزی می‌گفت که او کمیسر بازرگانی و صنایع است در حالی که از امور بازرگانی هیچ نمی‌داند. در طبقه بالا در ناهار خوری مردی کلاه پوستی برسر در گوش‌های کز کرده بود در همان لباسی که - خواستیم بگوییم در لباسی که شب با آن خواهد بود - اما نه، شب را بی‌خواب گذرانده بود. ریش سه روزه صورتش را می‌پوشانید. برروی پاکت کثیفی چیزی می‌نوشت و به هنگام تفکر مدادش را می‌جوید. او «منزینسکی» کمیسر دارایی بود که تمام بار و بنه اطلاعاتش بدان انحصار داشت که زمانی در بانک فرانسه محاسب بوده است ... آن چهار رفیقی که در راه رو بنای کمیته انقلابی نظامی می‌دوند و در عین حال چیزهایی بروی تکه‌های کاغذ یاداشت می‌کنند از

جمله کمیسرهایی هستند که در تمام روسیه متفرق شده‌اند تا مردم را از تمام وقایع آگاه سازند و آن‌ها را قانع کنند و با استفاده از هر استدلال و وسیله‌ای که بیانند مبارزه کنند ...

جلسه کنگره می‌بایست در ساعت یک گشايش یافته باشد. تالار وسیع مدت‌هاست از نمایندگان پر شده است. ساعت نزدیک به هفت است و هیئت رئیسه هنوز حضور نیافته است. بشویک‌ها و اسارهای چپ در اتاق‌های خود جلسات فراکسیونی داشتند. تام وقت لین و تروتسکی در این روز بی‌انتها در مبارزه با هواداران سازش گذشته بود. بخش بزرگی از بشویک‌ها متمایل به ایجاد حکومتی به اشتراک تمام احزاب سوسیالیست بودند. آن‌ها فریاد می‌زدند: «ما نخواهیم توانست ایستادگی کنیم، نیروهای مخالف ما بی‌حد زیاد است، تعداد ما کم است، ما منفرد خواهیم شد و همه چیز از بین خواهد رفت ...» چنین می‌گفتند کامنیف، ریازانوف و دیگران.

ولی لین که از طرف تروتسکی پشتیبانی می‌شد تزلزل ناپذیر هم‌چون صخره ایستاده بود: «بگذار سازش کاران برنامه ما را پذیرند و وارد حکومت بشوند. ما یک وجب هم عقب نشینی نخواهیم کرد. اگر اینجا رفقایی هستند که در آن‌ها جسارت و اراده کافی برای مقابله با خطری که ما با آن روبرو هستیم وجود ندارد، بگذار بروند و به دیگر ترسوها و سازشکاران بپیوندند. کارگران و سربازان با ما هستند. ما وظیفه داریم کار را ادامه بدھیم.»

ساعت هشت و پنج دقیقه اسارهای چپ پیام فرستادند که آن‌ها در کمیته انقلابی نظامی باقی خواهند ماند. لین گفت: «چنین است - آن‌ها به دنبال ما کشیده می‌شوند!» چندی گذشت و هنگامی که در تالار بزرگ پشت میز مخصوص مطبوعات نشسته بودم یک نفر آنارشیست که در روزنامه‌های بورژوازی کار می‌کرد، به من پیشنهاد کرد برویم بینیم هیئت رئیسه در چه حال است. در اتاق

کمیته اجراییه مرکزی و نیز در دفتر شورای پتروگراد هیچ کس نبود. ما تمام اسمولنی را جستجو کردیم معلوم شد که هیچ کس اصلاً نمی‌داند که رهبران کنگره کجا هستند. همراه من در بین راه برایم داستان فعالیت انقلابی گذشته خود را نقل کرد. وی بیان کرد که چگونه مجبور شده است از روسیه فرار کند، با چه رضامندی مدت درازی در فرانسه گذرانیده است ... این مرد بشویک‌ها را مردمی عامی، خشن، جاهم و فاقد هرگونه حس زیباشناصی می‌دانست. او یک نسخه تمام عیار روش فکر روس بود. سرانجام ما به اتاق شماره هفده رسیدیم که کمیته انقلابی در آنجا قرار داشت. ما در مقابل در ایستادیم. از کنار ما بدون انقطاع افرادی می‌رفتند و می‌آمدند. در باز شد و از اتاق مردی خپله و چهارشانه در لباس نظامی بدون سردوشی خارج شد. به نظر می‌رسید که لبخند می‌زنند، اما با دقت بیشتری می‌شد حدس زد که آن‌چه لبخند می‌نماید فقط شکلکی است که از غایت خستگی بر چهره‌اش نشسته است. او کریلنکو بود.

همراه من که مردی بود جوان و خوش‌پوش، شادمانه فریاد زد، بطرف او دوید و دستش را به جلو دراز کرد: «نیکلای واسیلیه‌ویچ! مگر شما مرا فراموش کرده‌اید؟ ما با هم در زندان بودیم.»

کریلنکو به مغز خود فشاری آورد، فکر خود را تمرکز داد، به او دقیق شد و سرانجام دوستانه ترین نگاه‌ها را به مصاحب خود افکند و گفت: «آه، بلی. شما س ... هستید! سلام‌علیکم.» آن‌ها یکدیگر را بوسیدند. کریلنکو ضمن این که دست او را چرخ بزرگی داد گفت: «خوب! شما این‌جا چکار می‌کنید؟»

«آه! من فقط مشاهده می‌کنم ... شما مثل این که از کامیابی بزرگی برخوردارید!»

کریلنکو با لحنی قاطع پاسخ داد: «بلی، انقلاب پرولتری کامیابی بزرگی است - لبخندی زد-وانگهی، شاید ما یکدیگر را مجدداً در زندان ملاقات کنیم!»

در کریدور به راه افتادیم. دوست من به توضیح موضوع پرداخت:

«بینید! من طرفدار کراپوتکین هستم. از نظر ما انقلاب با یک ناکامی عظیمی پایان یافته است. انقلاب میهن پرستی توده‌ها را بر نیانگیخته است. البته این فقط ثابت می‌کند که هنوز مردم ما برای انقلاب پخته نشده‌اند...»

xxxxxxxxxxxx

ساعت هشت و چهل دقیقه بود که موجی توفان‌آسا از غریو شادی و کف زدن، ورود هیئت رئیسه را به همراه لین-لین بزرگ - اعلام داشت: مردی کوتاه قامت، چهارشانه، با سری بزرگ و فورفته در میان شانه‌ها، طاس، با پیشانی بر جسته، چشمان کوچک، بینی‌ای پهن و کوتاه، دهانی گشاد و نجیب و چانه‌ای محکم. در آن لحظه صورتش از ته تراشیده شده بود ولی در عین حال همان ریش معهود که پیش از آن و بعد از آن مشخص وی شمرده می‌شد، در این صورت جوانه می‌زد. لباسش مندرس و شلواری که برایش بلند بود به پا داشت. بدون جاذبه خاص - کسی که می‌باشد بت توده‌ها باشد و از آن‌چنان محبت و احترامی برخوردار گردد که شاید تنها محدودی از رهبران در تاریخ از آن بهره‌مند بوده‌اند. پیشوایی عجیب و شهره در نزد همه، رهبری که این شایستگی را در پرتو هوش مندی و قدرت فکری کسب کرده بود، بیگانه از هر گونه زرق و برق، عاری از وسوس، آشتی ناپذیر و بی‌تزلزل و بدون جلوه فروشی ولی دارای قدرتی شگرف در بیان اندیشه‌های ژرف ضمن عبارات ساده و توانا در تجزیه و تحلیل هر وضع مشخص - و همه این‌ها آمیخته با زیرکی و جسارت روشن فکری.

کامنیف مشغول قرائت گزارش فعالیت کمیته انقلابی نظامی بود: الغاء مجازات اعدام در ارتش، احیاء حق آزادی تبلیغات، آزاد کردن افسران و سربازانی که به اتهام جرائم سیاسی بازداشت شده بودند، فرمان توقيف کرنسکی، مصادره کردن ذخایر خواربار در انبارهای شخصی - غرش عظیم شادباش‌ها.

و باز هم یک نماینده از «بوند»: روش آشتی ناپذیر بلوشیک‌ها یعنی درهم شکستن انقلاب؛ و به این جهت نماینده‌گان «بوند» ناگزیر از باقی‌ماندن در کنگره خودداری کنند: «فریاد حاضرین» (ما گمان می‌کردیم شما همان دیشب بیرون رفته! چند دفعه دیگر می‌خواهید از کنگره خارج شوید؟)

سپس نماینده‌گان منشویک‌های بین‌المللی. فریادها: «چطور؟ شماها هم هنوز اینجا هستید؟» ناطق توضیح داد که فقط محدودی از منشویک‌های بین‌المللی کنگره را ترک گفته‌اند. بقیه قصد دارند بمانند. و افزود:

«ما انتقال قدرت به شوراها را خطرناک و حتی برای انقلاب مرگبار می‌دانیم – همه‌مه – ولی ما وظیفه خود می‌دانیم که در کنگره بمانیم و اینجا علیه انتقال قدرت رأی بدهیم.»

ناطقین دیگر بدون نظم و ترتیب سخن گفتند. نماینده‌ای از کارگران معادن «دون» از کنگره تقاضا کردند که علیه «کاله‌دین» که ممکن بود از فرستادن زغال سنگ و خواربار به پایتخت جلوگیری کند اقداماتی به عمل آورد. چند سرباز تازه از جبهه رسیده پیام شادباش پر شور افواج خود را اعلام داشتند. سپس لنین در حالی که دست به گوشه میز گرفته بود و چشمان کوچک کنجکاوی پیوسته بهم می‌خورد، ظاهراً بی توجه به استقبال ستایش آمیز طولانی که تا چند دقیقه به طول انجامید، به انتظار ایستاد و چون شور و هیجان فرونشست با بیانی ساده گفت: «اینک ما با استقرار نظام سوسیالیستی می‌پردازیم.» بار دیگر غریو رعدآسای شادی مردم.

نخستین کار ما اتخاذ تدابیر عملی برای تحقق بخشیدن به امر صلح است. ما بر مبنای شرایط شوروی، یعنی نه غرامت و نه الحق، و براساس حق ملل در تعیین سرنوشت خود، صلح را به مردم همه کشورهای متخاصل عرضه می‌داریم. در عین حال به همان گونه که وعده داده‌ایم موظفیم همه قراردادهای سری را منتشر و

ملغی کنیم. مسئله جنگ و صلح به حدی روشن است که گمان دارم بتوانم بدون مقدمه پردازی طرح اعلامیه خطاب به همه ملت‌ها را بخوانم.»
به هنگام حرف زدن دهان بزرگش چنان از هم باز می‌شد که گفتی دارد
تبسم می‌کند. صدایش خشن بود اما نه ناخوشایند. مثل این بود که در اثر سال‌ها و
سال‌ها تمرین در سخنوری بدان گونه سخت و خشن شده است؛ به طور یکنواخت
حرف می‌زد و این اثر را تلقین می‌کرد که گوینده قادر است مدام همان‌طور حرف
بزند. به هنگام تأکید اندکی به جلو خم می‌شد - بدون حرکات پرپیچ و خم - و
روبروی او هزار چهره ساده با احساس پرسش سراپا گوش شده بود.

«پیام به خلق‌ها و به دولت‌های ملل در حال جنگ»

«دولت کارگران و دهقانان روسیه، که در پرتو انقلاب ششم و هفتم نوامبر
(بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر) زمام امور را به دست گرفته و متکی به شوراهای
نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان است، به همه خلق‌های در حال جنگ و به
همه دولت‌های مربوطه آن‌ها پیشنهاد می‌کند که برای صلح عادلانه و دمکراتیک
عاجلانه وارد مذاکره شوند.»

«منظور دولت از صلح عادلانه و دمکراتیک که مطلوب اکثريت عظيم
کارگران و مردم زحمت کش است که در اثر جنگ ناتوان شده و از پای
درآمده‌اند، صلحی که کارگران و دهقانان روسیه پس از سرنگون ساختن سلطنت
تزاری هیچ‌گاه از مطالبه مصرانه آن باز نایستاده‌اند، عبارت است از صلح فوري
بدون الحق (يعني بدون استيلا بر سرزمين‌های ديگران، بدون ملحق ساختن اجباری
ملت‌ها) و بدون غرامت. دولت روسیه به همه خلق‌های در حال جنگ پیشنهاد
می‌کند با ابراز آمادگی برای داشتن قدم‌های مؤثر در راه مذاکره به قصد استقرار
صلح، فوراً و بدون تأخیر، بدون اين که منتظر تصويب شرایط تفصيلي صلح باشند
اين چنین قرارداد صلحی را به وسیله مجتمع مختار همه خلق‌های كلیه كشورها و

همه ملیت‌ها منعقد سازند. استنباط دولت از الحق و یا استیلاء بر سرزمین‌های دیگران طبق مفهوم حقوق دمکراتیک بطور اعم و حقوق طبقه زحمت کش بطور اخص چنین است: هر گونه پیوستن یک ملیت کوچک و ضعیف به یک دولت نیرومند و بزرگ در حالی که آن ملت کوچک بطور روشن و صریح و داوطلبانه تن به چنین وحدتی نداده باشد - قطع نظر از هر موقعیتی که سبب این چنین الحق اجباری شده باشد، قطع نظر از درجه رشد تمدن ملتی که به زور الحق شده، قطع نظر از این که این الحق اجباری در اروپا صورت گرفته باشد یا در کشورهای مجاوره دریاها).»

«هر گاه ملتی با زور در قلمرو دولت دیگر باقی‌مانده باشد، اگر علیرغم تمايل صريحاً بيان شده آن ملت (این چندان مهم نیست که این تمايل از طريق مطبوعات، از طريق ميتينگ‌های عمومی و یا به موجب تصميم احزاب سياسی و یا از طريق خشم و عصيان عليه ستم ملي ابراز شده باشد) به آن حق داده نشود که از طريق اخذ آراء آزاد، بدون کوچک‌ترین فشار، بعد از خروج كامل قواي مسلح ملتی که آن را به خود ملحق ساخته و یا در صدد الحق آن است و یا بطور کلی نیرومندتر است، درباره شكل سازمان ملي و سياسي خود تصميم بگيرد - این چنین وحدتی جنبه الحق دارد، يعني عبارت است از غله و استیلاء و عملی است قهرآمیز.»

«ادame این جنگ بدین منظور که به ملل زورمند و ثروتمند مجال داده شود تا ملیت‌های ناتوان و مغلوب را بین خود تقسیم کنند، به نظر دولت بزرگ‌ترین جنایت ممکن علیه بشریت است و دولت رسمماً و جداً تصمیم خود را مبنی بر امضاء قرارداد صلحی که بر طبق شرایط فوق و به نحوی که برای ملت‌ها بدون استثناء عادلانه باشد، اعلام می‌دارد.»

«در عین حال دولت اعلام می‌کند که شرایط نامبرده صلح را به هیچ وجه به مثابه اولتیماتوم تلقی نمی‌کند یعنی موافق است که هرگونه شرایط دیگری را برای صلح مورد بررسی قرار دهد و فقط اصرار می‌ورزد که هر پیشنهاد از طرف هر کشور در حال جنگ هر قدر ممکن باشد سریع‌تر، کاملاً " واضح و عاری از هرگونه ابهام و مطالب کشدار و دو پهلو باشد.»

«دولت دیپلماسی سری را ملغی می‌سازد و در برابر تمامی کشور عزم خود را مبنی بر این که هرگونه مذاکراتی را همانند روز روشن در برابر خلق قرار دهد، اعلام می‌دارد و عاجلاً به چاپ و نشر کامل تمام قراردادهای محترمانه‌ای که به وسیله دولت زمین‌داران و سرمایه‌داران از ماه مارس تا روز هفتم نوامبر (از فوریه تا بیست و پنج اکتبر) ۱۹۱۷ منعقد گردیده است، مبادرت می‌ورزد. تمام مواد قراردادهای محترمانه که معمولاً مبتنی بر تحلیل منافع و امتیازاتی برای سرمایه‌داران روسی می‌باشد و یا منظور از آن‌ها حفظ سرزمین‌های الحاق شده و یا توسعه آن‌ها به سود امپریالیست‌های روسی بوده است، فوراً و بدون هیچ‌گونه بحثی از طرف دولت ملغی شده اعلام می‌گردد.»

«دولت با عرضه داشت پیشنهاد خود به تمام دولت‌ها و تمام خلق‌ها که به نیت اسقرار صلح وارد مذاکرات علی‌شوند، آمادگی خود را برای آغاز این مذاکرات به وسیله تلگراف یا پست و یا از طریق مذاکره بین نمایندگان کشورهای مختلف و یا در کنفرانسی مرکب از این نمایندگان اعلام می‌دارد. دولت به منظور تسهیل این مذاکرات، نمایندگان مختار خود را در کشورهای بی‌طرف تعیین می‌کند.»

«دولت به تمام دولت‌ها و همه خلق‌های در حال جنگ پیشنهاد می‌کند که بلاذرنگ قرارداد آتش‌بس منعقد سازند و پیشنهاد می‌کند که این آتش‌بس برای مدت سه ماه باشد و این مدت کافی خواهد بود برای این که نه تنها مذاکرات لازم بدون استثناء بین تمام نمایندگان ملت‌ها و ملت‌هایی که به جنگ کشانده شده‌اند و

یا جنگ به زور به آن‌ها تحمیل گردیده است، آغاز شود، بلکه مجامعی از نمایندگان مختار خلق‌های همه کشورها به منظور تایید نهایی شرایط صلح به وجود آید. دولت وقت کارگران و دهقانان روسیه ضمیم عرضه‌داشت این پیشنهاد به دولت‌ها و خلق‌های همه کشورهای در حال جنگ، بطور اخص کارگران آگاه سه کشور پیشرو که بزرگ‌ترین شرکت کنندگان در جنگ هستند، یعنی ملل انگلستان، فرانسه و آلمان را مورد خطاب قرار می‌دهد. کارگران این کشورها بزرگ‌ترین خدمت را به امر ترقی و سوسيالیسم انجام داده‌اند. نمونه عالی نهضت چارتیست در انگلستان، یک رشته انقلابات دارای اهمیت جهانی و تاریخی که توسط پرولتاریای فرانسه انجام شد و بالاخره در آلمان نبرد تاریخی علیه قوانین استشاپی و کار دراز مدت سرخтанه و با انصباط برای ایجاد سازمان‌های توده‌ای پرولتری آلمان که برای تمام کارگران سراسر جهان سرمشق و نمونه است، همه این نمونه‌های قهرمانی پرولتری، این آفرینندگی عظیم تاریخی برای ما و ثایق اطمینان بخشی است در این که کارگران کشورهای مزبور وظیفه‌ای را که برای آزاد کردن بشریت از وحشت و نتایج جنگ به عهده دارند، درک خواهند کرد و با فعالیت همه جانبی، قاطع و جوشان خود به ما کمک خواهند کرد تا امر صلح و به همراه آن امر نجات زحمت کشان و توده‌های استثمار شونده را از هرگونه بردگی و هرگونه بهره‌کشی به سرانجام برسانیم.»

آن‌گاه که توفان هلله فرونشست، لینین بار دیگر به سخن درآمد.

«ما به کنگره پیشنهاد می‌کنیم که این اعلامیه را تصویب کند. ما دولت‌ها را هم مانند خلق‌ها مورد خطاب قرار می‌دهیم، زیرا اعلامیه‌ای که فقط خطاب به مردم کشورهای در حال جنگ باشد، ممکن است عقد قرارداد صلح را به تأخیر اندازد. شرایط صلح که در ایام متارکه تدوین می‌شود به تصویب مجلس مؤسسان خواهد رسید. هدف ما از تعیین سه ماه مدت متارکه آن است که پس از این همه قتل عام

خونین دوران آرامش را برای مردم، تا آن جا که ممکن است، طولانی تر کنیم و به آن‌ها وقت کافی برای انتخاب نمایندگان‌شان بدهیم. این پیشنهاد صلح مورد مخالفت دولت‌های امپریالیستی قرار خواهد گرفت. در این محاسبه ما نباید خودمان را فریب بدهیم. اما ما امید آن را داریم که عنقریب در همه کشورهای در حال جنگ انقلاب درگیرد. به این جهت است که ما بطور اخص کارگران فرانسه و انگلستان و آلمان را مورد خطاب قرار می‌دهیم.»
وی بیانات خود را چنین به پایان رسانید:

«انقلاب ششم و هفتم نوامبر (بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر) سرآغاز دوران انقلاب سوسیالیستی است ... انقلاب کارگری به نام صلح و سوسیالیسم پیروز خواهد شد و سرنوشت خود را به سرانجام خواهد رسانید ...»

در همه این بیانات چیزی آرام و نیرومند نهفته بود که روح شنوnde را تکان می‌داد. قابل فهم بود که چرا مردم آن‌گاه که لینین حرف می‌زنند او را باور دارند. برطبق رأی حاضرین خیلی زود تصمیم گرفته شد که تنها نمایندگان گروه‌های سیاسی در این زمینه صحبت کنند و به ناطقین تا پانزده دقیقه وقت داده شود.

ابتدا «کارهلهن» از طرف جناح چپ سوسیالیست‌های انقلابی:
«فراسیون ما فرصت آن را نداشت تا اصلاحاتی را در متن اعلامیه پیشنهاد کند. این یک سند خصوصی بشویکی است، اما ما به آن رأی می‌دهیم، زیرا با جهت عمومی مطلب موافقیم ...»

کماروف نماینده سوسیال‌دموکرات‌های بین‌المللی - مردی بلند قامت با شانه‌های خمیده، چشمانی نزدیک‌بین، که مقدار بود عنوان دلچک اپوزیسیون به او اطلاق شود، چنین عقیده داشت که تنها دولتی مرکب از تمام احزاب سوسیالیست می‌تواند واجد آن چنان اختیاری باشد که به چنین اقدام خطیری مبادرت ورزد. اگر

یک دولت مؤتلف سوسیالیستی به وجود آید گروه وی به تمام برنامه دولت رأی خواهد داد و گرنه تنها با قسمت‌هایی از آن موافقت خواهد کرد. درباره اعلامیه حاضر گروه بین‌المللی با نکات اساسی آن موافقت دارد ... سپس نمایندگان ذیل یکی پس از دیگری در میان هلهله و شور رو به تزايد

به صحبت پرداختند:

«سوسیال دمکراسی اوکرائین موافق، سوسیال دمکراسی لیتوانی موافق، سوسیالیست‌های خلقی موافق، سوسیال دمکراسی لهستان موافق، ولی در عین حال یک حکومت ائتلافی را ترجیح می‌دهد. سوسیال دمکراسی لتونی موافق ... چیزی در درون این افراد شعله می‌زد: «یکی از آن‌ها از انقلاب جهانی آینده که ما گارد پیشاهنگ آن هستیم صحبت می‌کرد، دیگری از دوران نوین برادری که تمامی بشریت یک خانواده بزرگ را تشکیل دهد» حرف می‌زد. یکی از اعضاء منفرد درخواست صحبت کرد و گفت: «اینجا تضادی وجود دارد. ابتدا شما پیشنهاد صلح بدون الحاق و بدون غرامت می‌کنید. اما بعد می‌گویید پیشنهادات دیگران را برای صلح مورد بررسی قرار می‌دهید. بررسی کردن قبول کردن ...»

لین به پای خاست:

«ما خواستار صلحی عادلانه هستیم. اما از جنگ انقلابی باک نداریم ... یحتمل دولت‌های امپریالیست اساساً» به درخواست ما جواب ندهند. اما ما برای آن‌ها اولتیماتوم نمی‌فرستیم که آسان بتوانند آن را رد کنند. اگر پرولتاریای آلمان بداند که ما آماده‌ایم تا هرپیشنهاد صلحی را مورد بررسی قرار دهیم شاید این خود به منزله آخرین قطره‌ای باشد که کاسه را پر می‌کند، و در آلمان انقلاب درگیرد.» «ما بررسی تمام پیشنهادهای صلح را قبول می‌کنیم. اما این بدان معنی نیست که آن‌ها را می‌پذیریم. عمدۀ این است که ما می‌خواهیم به جنگ پایان دهیم ...»

درست ساعت ده و سی و پنج دقیقه بود که کامنیف درخواست کرد تمامی کسانی که با اعلامیه موافقت دارند اعتبارنامه‌های خود را بلند کنند. تنها یک نفر جرأت کرد که دست به مخالفت برافرازد. اما همهمه ناگهانی پیرامون وی او را مجبور کرد که دست خود را پایین آورد - اتفاق آراء!

ناگهان تحت تأثیر یک انگیزه درونی همه به پا خاستند و ما مشاهده کردیم که به اتفاق هم با آهنگ یک دست که هر لحظه اوج می‌گرفت، سرود انتربنیوanal را می‌سراییم. سربازی سالخورده با موهای خاکستری مانند کودکی بعض کرده بود. الکساندر کولونتای تند تند می‌کوشید تا با بهم زدن چشم‌ها جلو اشک‌های خود را بگیرد. هلله عظیمی سراسر تالار مملو ساخته بود که پنجره و درها را می‌شکافت و آرام و ضعیف در آسمان محو می‌شد. کارگر جوانی در کنار من، در حالی که چهره‌اش می‌درخشید، فریاد کرد: «جنگ تمام شد، جنگ تمام شد!» و در پایان سرود، آن لحظه که در میان سکوت ناراحت کننده سرپایی ایستاده بودیم یکی از پشت سر فریاد زد: «رقا! آن‌هایی را به خاطر بیاوریم که در راه آزادی جان باختند». و آن‌گاه شروع به خواندن مارش عزا کردیم - سرودی آرام با آهنگ اندوه‌بار و در عین حال پیروزمند، خالص و خلص روسي و بس هیجان‌انگیز. سرود انتربنیوanal به هر حال یک رنگ خارجی دارد. مثل آن بود که این مارش عزا انعکاس دهنده ژرفای روح توده‌های گمنامی است که نمایندگان آن‌ها در تالار نشسته‌اند و با رؤیاهای مبهم خویش روسيه نوینی را در نظر مجسم می‌کنند و شاید هم بیش از این‌ها:

در نبردی ناگزیر جان باختید
به خاطر آزادی انسان، به خاطر شرف انسان
جان باختید و همه آن‌چه را که در نزد شما گرامی بود.
در زندان‌های مخوف رنج کشیدید

زنجیر در پای به تبعید گاهها رفتید

زنجیرها را بی‌شکوه با خود کشیدید زیرا نمی‌توانستید فراموش کنید
برادران زجر

کشیده‌تان را

ز آن رو که ایمان داشتید نیروی عدالت از نیروی شمشیر برنده‌تر است
آن روز نزدیک است که آن گاه که کاخ ستم فرو ریزد و مردم آزاده
بر پای خواهند

ایستاد

بدرود رفقا!

راهی نجیبانه بر گزیدید

به دنبال شما ارتش تازه نفس آماده است برای مردن و رنج بردن
بدرود رفقا!

راهی نجیبانه بر گزیدید.

در کنار مزار شما سوگند می‌خوریم که نبرد کنیم بکوشیم برای آزادی
و نیک‌بختی

انسان‌ها

تاریخ رهایی طبقه ما
پرولتاریای جهانی با آتش و خون نوشته می‌شود
شما نه اولین نسل و نه آخرین نسل زندانیان و قربانیان طبقه کارگر
در راه رهایی خواهید بود.

از دیوار تیرباران کموناردتها در پاریس
تا سنگ‌فرش‌های خونین پتروبورگ
راهی است

که طبقه کارگر برای رهایی خویش پیموده است.

به همین خاطر آن‌ها - جان باختگان ماه مارس - آن‌جا در گورستان سرد رفقا
میدان مارس آرام غنوده بودند. به همین خاطر هزاران و ده‌ها هزار در سلول
زندان‌ها و در تبعیدگاه‌ها و در معادن سیری جان باخته بودند. این آزادی بدان
شکل که آن‌ها منتظر فرا رسیدنش بودند و آن‌گونه که روش فکران انتظار داشتند،
فرا نرسید - آزادی‌ای فرا رسیده بود توفان‌آسا، قاطع، جسور، خسته از فرمول‌ها،
بی‌اعتنای هر گونه برخورد احساساتی، بطور واقعی!

لین فرمان راجع به زمین را قرائت کرد:

«۱- مالکیت ملاکان بر زمین بی‌درنگ بدون هر گونه بازخریدی ملغی

می‌شود.»

«۲- املاک مالکان مانند تمام زمین‌های خالصه دیگر، موقوفه‌ها و اراضی
متعلق به کلیسا با تمام وسائل زراعتی، اعم از جاندار و بی‌جان و تمام اعیانی و
متعلقات آن تا تشکیل مجلس مؤسسان در اختیار کمیته‌های ارضی، ناحیه‌ای و
شوراهای نمایندگان دهقانان منطقه‌ای قرار داده می‌شود.»

«۳- هر گونه اقدام برای زیان رساندن به دارایی‌های مصادره شده که از این
پس متعلق به خلق است به مثابه بزه سنگینی اعلام می‌گردد که دادگاه نظامی
مجازات آن را تعیین خواهد کرد. شوراهای منطقه‌ای نمایندگان دهقانان برای
رعایت نظم دقیق به هنگام مصادره دارایی ملاکان و برای تعیین مساحت زمین‌ها و
این‌که کدام بخش قابل مصادره است و نیز برای تهیه صورت دقیق تمام دارایی
مصادره شده و برای حفظ دقیق انقلابی آن‌چه که به خلق تعلق گیرد، اعم از
اراضی، اعیانی، اغنام و احشام و ذخایر خواربار و غیره تمام تدبیر ضرور را اتخاذ
خواهد کرد.»

«۴- به منظور رهبری اجرای تحولات بزرگ ارضی تا زمانی که مجلس مؤسسان نسبت به آن‌ها تصمیم اتخاذ کند، همه جا دستورالعمل دهقانی زیرین که از ترکیب دویست و چهل و دو سفارش نامه دهقانان محل‌ها که توسط هیئت تحریریه « الاخبار شورای نمایندگان سراسر روسیه» تدوین گردیده و در شماره هشتاد و هشت آین « الاخبار» انتشار یافته است. (پتروگراد، شماره ۸۸، مورخ ۱۹ اوت ۱۹۱۷) می‌باشد نصب العین قرار گیرد.»

«۵- اراضی دهقانان عادی و کازاک‌های عادی مصادره نمی‌شود.»
لین افروز:

«این طرح چرنوف وزیر سابق نیست که می‌گفت «باید جنگل‌ها را ساخت» و سعی داشت اصلاحاتی از بالا انجام دهد. مسئله تقسیم اراضی از پایین در محل‌ها حل خواهد شد. مقدار زمینی که به دهقانان واگذار می‌گردد بر حسب شرایط محل متغیر خواهد بود ... به هنگام دولت موقت ملاکان از اجرای فرامین کمیته‌های اراضی مطلقاً سرباز می‌زندند - همان کمیته‌های ارضی که «الووف» طرح آن‌ها را ریخت، شینگاریوف آن‌ها به وجود آورد و کرنسکی آن‌ها را اداره می‌کرد.»
هنوز بحث آغاز نشده بود که مردمی از میان جمعیت به زور برای خود راه باز کرد و شتابان خود را به کرسی خطابه رسانید. وی «پیانیچ» عضو کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی بود. تمام وجودش یک پارچه خشم شده بود. بالحنی شدید این سخنان را به چهره نمایندگان پرتاب کرد:

«کمیته اجرائیه شوراهای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه به توقيف رفقا «سالازکین» و «مالسروف» که از وزیران هستند، اعتراض می‌کند. ما طلب می‌کنیم که بی‌درنگ آن‌ها آزاد شوند. آن‌ها در دژ «پتروپاولوفسک» زندانی هستند. می‌باشد فوراً دست به عمل زده شود. یک لحظه درنگ جایز نیست.»
پشت سر او سربازی با ریش آشفته و چشمانی آتشین ظاهر شد:

«شما اینجا ایستاده‌اید و درباره واگذاری زمین به دهقانان گفتگو می‌کنید و آن‌گاه خود شما در عین حال با نمایندگان منتخب همین دهقانان رفتار مستبدین ستم گر را اعمال می‌کنید. من به شما بگویم - او در اینجا مشت خود را بلند کرد - من به شما بگویم که اگر مویی از سر آن‌ها کم بشود سروکار شما با قیام خواهد بود!» همه‌مه هیجان انگیزی در میان جمعیت پیچید.

تروتسکی آرام و زهرکین با اعتماد به نیروی خود پشت میز خطابه قرار گرفت. جلسه با غریبو شادی اورا استقبال کرد:

«دیروز کمیته انقلابی نظامی تصمیم کلی دایر به آزاد کردن وزیران اسار و منشویک - ماسلوف، سالازکین، گووزدف و مالیانتوویچ اتخاذ کرد. اگر هنوز آن‌ها در دژ پتروپاولوفسک هستند فقط به آن دلیل است که مشغله‌ها بی‌حد زیاد است ... البته آن‌ها توقيف در منزل خواهند بود تا آن که جریان شرکت آن‌ها در عملیات خائنانه کرنسکی به هنگام شورش کورنیلوف کاملاً روشن شود.»

پیانیچ فریاد برآورد: «هیچ‌گاه در هیچ زمان در هیچ انقلابی چیزی که ما اکنون شاهد آنیم وجود نداشته است.» تروتسکی پاسخ داد:

«اشتباه می‌کنید. این گونه چیزها را حتی انقلاب ما هم دیده است. در روزهای ژوئیه صدها نفر از رفقای ما توقيف شدند .. حتی رفیق کولونتای بنا به درخواست پزشک از زندان آزاد گردید. او کستیف دو مأمور از نگهبانان سابق تزاری به در خانه او گماشت!»

نمایندگان دهقانان ناسزا گویان خارج شدند. جلسه با استهزاء آن‌ها را بدרכه کرد.

نماینده اس ارهای چپ به تشریح نظریات خود درباره فرمان راجع به زمین پرداخت: اس ارهای چپ با وجود موافقت کامل و اصولی نسبت به فرمان فقط بعد

از انجام بحث و مذاکره بدان رأی خواهند داد. می‌بایست از عقیده شوراهای
دھقانی اطلاع پیدا کرد.

منشویک‌های بین‌المللی نیز اصرار داشتند که موضوع را در داخل حزب خود
مورد بحث قرار دهند.

سپس پیشوای ماکریمالیست‌های جناح آنارشیست دھقانی به ایراد نطق
پرداخت: «ما نمی‌توانیم از آن حزب سیاسی که در نخستین روز بدون هرگونه
پرگویی چنین امری را به موقع اجرا می‌گذارد قدردانی نکنیم...»

در پشت تربیون یک دھقان تمام عیار با موهای دراز، چکمه‌های بلند برپا و
پوستینی بر تن ظاهر شد. نگاهی به اطراف افکند و گفت: «سلام بر شما رفقا و
هموطنان! اینجا دور و بر ما کادت‌ها پرسه می‌زنند. شما دھقانان سوسیالیست ما را
توقیف می‌کنید پس چرا این کادت‌ها را توقیف نمی‌کنید!»

این حرف سبب درگیری بحث دھقانی پرهیجانی شد. شب گذشته نیز
سربازان درست به همین گونه بحث و جدالی داشتند. در اینجا پرولترهای واقعی
دھقانی بحث می‌کردند ...

«اعضای کمیته اجرائیه ما اوکستیف و دیگران که ما آنها را مدافعين
دھقانان حساب می‌کردیم، اینها همان کادت‌ها هستند. آنها را توقیف کنید،
آنها را توقیف کنید!»

صدای دیگر شنیده شد: «کی هستند این اکستیف‌ها و پیانیچ‌ها؟ - آنها ابداً
دھقان نیستند. آنها فقط زبان‌شان را در دهان می‌چرخانند و پر حرفی می‌کنند!»
انبوه نمایندگان که ناطقین را از رفقای خود احساس کردند به سوی آنها
توجه نمودند.

اس ارها چپ یک تنفس نیم ساعته پیشنهاد کردند. هنگامی که نمایندگان
می‌خواستند تالار را ترک کنند، لینین به پا خاست: «رققا! ما نمی‌توانیم وقت خود را

هدر دهیم. فردا صبح تمام روسیه می‌بایست از خبری که دارای اهمیتی عظیم است مطلع گردد. هیچ‌گونه تأخیر جایز نیست!»

در بحبوحه بحث و مجادله پرهیجان و با صدای پای صدها نفر، ناگهان صدای فریاد صدر کمیته انقلابی نظامی شنیده شد: «در اتاق شماره هفده به پانزده نفر مبلغ برای اعزام به جبهه احتیاج داریم!»

دو ساعت و نیم بعد نمایندگان در گروه‌های جداگانه به تالار بازگشتند. هیئت رئیسه جای خود را اشغال کرد و جلسه به کار خود ادامه داد. خواندن تلگراف‌های واصله از هنگ‌های مختلف که پشتیبانی خود را از کمیته انقلابی نظامی اعلام می‌داشتند آغاز شد. جلسه به تدریج به جنب و جوش افتاد. نماینده‌ای از سربازان روسی جبهه مقدونی با حرارت از وضع آن‌جا سخن گفت: «ما از دوستی «متحدین» خود بیشتر صدمه می‌بینیم تا از دشمن». نمایندگان ارتش‌های دهم و دوازدهم هم که در همان لحظه معجلان از جبهه رسیده بودند اظهار داشتند: «ما به شما قول می‌دهیم که در هر زمینه از شما پشتیبانی کنیم!» سربازی از دهقانان نسبت به آزاد کردن «سوسیال خائنین» یعنی ماسلوف و سالازکین اعتراض کرد. کمیته اجرائیه سورای دهقانان را می‌بایست یک‌جا توقیف کرد! این سخنان واقعاً انقلابی بود. نماینده‌ای از سربازان روسی مقیم ایران اظهار داشت که به وی ماموریت داده شده است که به نام سربازان طلب کند تا تمام قدرت به شوراهای منتقل گردد. افسری او کرائینی به زبان مادری خود فریاد زد: «در این لحظه بحرانی هیچ‌گونه تصمیمی از لحاظ ملیت نباید گرفته شود ... زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا در تمام کشورها!» این چنین می‌جوشید سیل اندیشه‌های داغ و ملتهب؛ و روشن بود که روسیه دیگر هیچ‌گاه لال نخواهد شد.

کامنیف اظهار داشت که نیروهای ضد بلشویکی همه جا سعی دارند ایجاد بی‌نظمی کنند، و آن‌گاه پیام کنگره را خطاب به تمام شوراهای محلی قرائت کرد:

«کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه به شوراهای محلی مأموریت می‌دهد که بی‌درنگ برای جلوگیری از تعرضات ضد انقلابی ضد یهود و هرگونه کشتار و چپاول دیگر مجدانه‌ترین تدابیر را اتخاذ کند. شرف انقلاب کارگری، دهقانی و سربازی اقتضاء می‌کند که هرگونه کشتار و چپاول جلوگیری به عمل آید.»

«گاردسرخ پتروگراد، پادگان انقلابی و ناویان پتروگراد نظام کامل در پایتخت برقرار کردند. کارگران، سربازان و دهقانان می‌باشند در همه جا مانند کارگران و سربازان پتروگراد عمل کنند. رفقای سرباز و کازاک! شما در درجه اول وظیفه دارید که نظم انقلابی واقعی را تأمین نمایید.»

«تمام روسیه انقلابی و سراسر جهان چشم به شما دوخته است!»

ساعت دو بعد از نیمه شب فرمان زمین به رأی گذاشته شد و به اتفاق آراء به استثنای یک رأی تصویب گردید. شعب و شادمانی نمایندگان دهقانان از حد فرون بود ...

بدین سان بشویک‌ها در حالی که هرگونه تردید را از خود دور ساخته و تمام موانع را از پیش پای خود بر می‌داشتند، بدون وقفه به پیش می‌تاختند. آن‌ها یگانه مردمی در روسیه بودند مجهز به برنامه عمل مشخص، در حالی که دیگران همه هشت ماه تمام بود که بجز پرگویی کار دیگری انجام نداده بودند. سربازی نحیف، ژنده، ولی خوش‌بیان پشت کرسی خطابه قرار گرفت. او به ماده‌ای از دستورالعمل که در آن گفته می‌شد: «فراریان از دریافت سهمیه زمین محروم‌ند» اعتراض کرد. ابتدا او را با سوت و هو استقبال کردند، ولی سرانجام سخنان ساده و مؤثر وی همه را به سکوت وا داشت:

«سرباز بدبختی که به زور به غسالخانه جنگ و به تمام مصائب بی‌معنایی که خود شما در فرمان صلح بدان اعتراف دارید کشانده شده، انقلاب را به مثابه خبر

صلح و آزادی تلقی کرد. صلح؟ دولت کرنسکی او را مجدداً به تعرض واداشت، مجبورش کرد که به کالیستی برود، بکشد و بمیرد. او ملتمسانه درخواست صلح کرد، ولی تره‌شچنکو به ریش او خندید... آزادی؟ در دوران کرنسکی او ناظر بود که کمیته‌هاییش را منحل می‌سازند، روزنامه‌هاییش را توقیف می‌کنند، ناطقین حزبیش را به زندان می‌افکنند... و اما در خانه‌اش – در دهی که آن‌جا تولد یافته – ملاکان با کمیته‌های ارضی پیکار می‌کنند و رفقایش را پشت میله‌های آهنین می‌نشانند... در پتروگراد، بورژوازی دست در دست آلمان‌ها در تهیه مایحتاج ارتش از قبیل خواربار، لباس، مهمات خراب کاری کرد. سرباز در سنگرهای لخت و پا بر هنر نشست. چه کسی او را مجبور کرد فرار کند؟ دولت کرنسکی که شما او را ساقط کردید.»

سرانجام حتی برای او دست زدند!

و آن‌گاه سرباز دیگری به نطق آتشینی پرداخت: «دولت کرنسکی پرده‌ای نیست که در پشت آن یک چنین عمل قیحی مانند فرار بتواند مستور بماند. فراری آدم پستی است که به خانه‌اش بر می‌گردد و رفقایش را که در سنگرهای میرند رها می‌کند. هر فراری خائن است و می‌باید مجازات شود...» (همه‌مه، فریادها: «بس است، ساکت شو!») کامنیف معجلًا پیشنهاد می‌کند که مسئله برای بررسی به دولت ارجاع گردد. ساعت دو و سی دقیقه بعد از نیمه شب سکوت سنگینی حکم فرما شد. کامنیف فرمان تشکیل دولت را قرائت کرد:

«برای ادراه کشور، تا زمان دعوت مجلس مؤسسان، یک حکومت موقت

کارگری-دهقانی به نام شورای کمیسرهای خلق تشکیل می‌شود.»

«اداره عرصه‌های مختلف کشور به کمیسیون‌هایی محول می‌گردد که مجموع آن‌ها می‌بایست تحقق پذیر شدن برنامه اعلام شده از طرف کنگره را، در وحدت فشرده با سازمان‌های توده‌ای کارگران، زنان کارگر، ناویان، سربازان،

دهقانان و کارمندان تأمین کند. حاکمیت دولتی در قبضه هیئت عمومی رؤسای این کمیسیون‌ها و یا به عبارت دیگر در قبضه شورای کمیسرهای خلق خواهد بود.»
«نظرات بر فعالیت کمیسرهای خلق و حق تعویض آن‌ها در اختیار کنگره سوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان و سربازان سراسر روسیه و کمیته اجرائیه مرکزی آن می‌باشد ...»

تالار ساکت است. اما به هنگام خواندن فهرست نام کمیسرهای خلق، به دنبال هر نام، به ویژه نام لین و تروتسکی غرش رعدآسای کف زدن‌ها بلند می‌شود.

صدر شورا: ولادیمیر اولیانوف (لین)

کمیسر خلق در امور داخلی: آ.ای. ریکوف

کشاورزی: و.پ. میلیوتین

کار: آ.ک. شلیاپینیکوف

امور جنگی و دریاداری: کمیته‌ای مرکب از و.آ. اوفسهینکو (آنتونوف)، ن.و. کریلنکو و و.پ.ا. دیننکو

امور بازرگانی و صنایع: و.پ. نوگین

فرهنگ خلقی: آ.و. لوناچارسکی

دارابی: آ.ای. اسکوورتسوف (استپانوف)

امور خارجی: ل.د. برونشتین (تروتسکی)

دادگستری: ک.ای. اوپوکوف (لوموف)

پست‌وتلگراف: ان.پ. اوپوکوف (گلهیف)

صدر امور ملی: ا.و. جوگاشویلی (استالین)

پست کمیسر خلق در امور راه‌آهن موقتاً «حالی می‌ماند.

در طول دیوار تالار خطی از سرنیزه‌ها کشیده شده بود. سرنیزه‌ها بر روی صندلی نمایندگان ایستاده بودند. کمیته انقلابی نظامی همه را مسلح ساخته بود.

بلشویسم برای نبرد قاطع با کرنسکی که صدای شیپورش اکنون دیگر از سمت جنوب خاوری شنیده می‌شد، مسلح گردیده بود. هیچ‌کس حاضر نبود به خانه برود. بر عکس، صدها نفر افراد جدید راه گشوده به درون تالار می‌آمدند. بنای عظیم به حد اشباع از سربازان با چهره‌های سخت و از کارگران پر شده بود. ساعت‌های درازی آن‌ها این‌جا ایستاده و بدون خستگی به سخنان ناطقین گوش می‌دادند. هوای سنگین و خفه پر از دود توتون بود. بوی عرق تنفس انسان و البسه کثیف به مشام می‌خورد.

آولیوف عضو هیئت تحریریه «نووایاژین» از جانب سویال‌دمکرات‌های بین‌المللی و منشویک‌های بین‌المللی باقی مانده در کنگره سخن گفت: صورت باریک جوانی داشت. سرداری فاخر او با وضع محیط بشدت ناهمانگ بود.

«ما می‌بايست به وضوح بدانیم که کجا می‌رویم. اگر واژگون ساختن حکومت ائتلافی با این سهولت انجام گرفت، به سبب آن نبود که دمکراسی چپ بسیار نیرومند است، بلکه فقط بدین سبب بود که حکومت به مردم نه نان توانست بدهد و نه صلح. و بخش چپ دمکراسی فقط در صورتی می‌تواند حکومت را در دست خود نگه‌دارد که قادر به حل این دو وظیفه باشد. آیا می‌توانید به مردم نان بدهید؟ گندم در کشور بسیار کم است. اکثریت توده‌های دهقانی به دنبال شما نخواهد آمد، به دلیل آن که شما می‌توانید به دهقانان نان و ماشین که مورد احتیاج مبرم آن‌ها است بدهید. سوخت و دیگر کالاهای مورد احتیاج اولیه تقریباً غیرقابل دسترسی است ... دسترسی به صلح به همین‌گونه دشوار و حتی دشوارتر است. حکومت‌های کشورهای متحد حتی از گفتگو با اسکوبه‌لوف امتناع کرده‌اند و پیشنهاد کنفرانس صلحی که ما داده‌ایم به هیچ‌وجه از طرف آن‌ها پذیرفته نخواهد شد. شما را نه لندن، نه پاریس و نه برلن خواهند شناخت. فعلاً نمی‌توان برروی پشتیبانی فعال پرولتاریایی کشورهای متحد حساب کرد، زیرا اکثریت پرولتاریا هنوز

از مبارزه انقلابی بسیار دور است. بخاطر یاورید که دمکراسی متعدد ما حتی کنفرانس استکهلم را نتوانست تشکیل دهد. و اما درباره سوییال دمکراسی آلمان: من این اوآخر با رفیق گلدنبرگ نماینده استکهلمی خودمان صحبت کردم. نماینده‌گان جناح چپ به او گفته‌اند که انقلاب در آلمان به هنگام جنگ غیرممکن است (صدایهای فریاد همواره در تالار بیشتر و خشمگین‌تر می‌شد، ولی آولیوف ادامه داد). آیا ارتش روسیه، در صورتی که ائتلاف‌های اتریش و آلمان با فرانسه و انگلستان به حساب ما با هم آشتب کنند، بدست آلمان‌ها سرکوب خواهد شد؟ و یا ما با آلمان صلح جداگانه‌ای منعقد خواهیم ساخت که در نتیجه آن در هر حال روسیه منفرد خواهد گردید. من همین الان اطلاع یافتم که سفیران متفقین می‌خواهند بروند و در تمام شهرهای روسیه کمیته نجات میهن و انقلاب تشکیل یافته است ... هیچ حزبی نمی‌تواند به تنها یی از عهده چنین دشواری‌های غیرقابل تصور برآید. فقط اکثریت واقعی خلق که حامی دولت ائتلافی سوییالیستی باشد می‌تواند امر انقلاب را به سرانجام برساند ...»

سپس وی قرار دو فراکسیون را قرائت کرد:

«با در نظر گرفتن این که برای نجات دستاوردهای انقلاب تشکیل فوری حکومتی ضرورت دارد که متکی باشد به دمکراسی انقلابی که در شوراهای نماینده‌گان کارگران، سربازان و دهقانان تشکیل یافته است، و نیز نظر به این که وظیفه چنین حکومتی عبارت است از دست‌یابی سریع صلح دمکراتیک، واگذاری زمین به کمیته‌های ارضی، سازماندهی نظارت بر تولید و دعوت مجلس مؤسسان در موعد مقرر، لذا کنگره مقرر می‌دار: کمیته اجرائیه موقع برای تأسیس حکومت با موافقت آن گروه‌های دمکراسی انقلابی انتخاب گردد که در کنگره عمل می‌کند.» استدلال‌های آرام و خون‌سردانه آولیوف، نماینده‌گان را علیرغم سورانقلابی آن‌ها قدری مردد ساخت. در آخر نطق او فریادها و سوت زدن‌ها آرام گرفته بود و

هنگامی که وی بیانات خود را تمام کرد حتی از برخی نقاط صدای کف زدنها شنیده شد.

کاره لین به دنبال آویلوف به سخن درآمد. او نیز جوان بود و بیباک و در صداقت‌ش هیچ کس تردید نداشت. مضافاً این که نماینده حزب اس ارهاي چپ يعني حزب «ماریا سپریدونووا» بود – یگانه حزبی که به دنبال بشویک‌ها می‌رفت و دهقان انقلابی را به دنبال خود می‌کشانید:

«حزب ما از ورود به شورای کمیسرهای خلق امتناع ورزیده است، زیرا ما نمی‌خواهیم برای همیشه از آن بخش ارتش انقلابی جدا شویم که کنگره را ترک گفت. چنین گستاخی ما را از امکان میانجیگری بین بشویک‌ها و دیگر گروه‌های دموکراتیک محروم می‌دارد، و حال این که این میانجیگری است که در لحظه حاضر وظیفه اساسی ما است. ما نمی‌توانیم هیچ حکومتی را مورد پشتیبانی خود قرار دهیم جز حکومت ائتلاف سوسیالیستی. علاوه بر این ما به رفتار مستبدانه بشویک‌ها معتبرضیم. کمیسرهای ما از پست‌های خود رانده شده‌اند. دیروز یگانه ارگان مطبوعاتی ما «از ناما یاترودا» (پرچم کار) ممنوع گردید. دومای شهر برای مبارزه با شما کمیته پرتوان نجات می‌هیمن و انقلاب تشکیل می‌دهد. شما هم اکنون منفرد هستید. هیچ‌یک از گروه‌های دموکراتیک از حکومت شما حمایت نمی‌کند.» تروتسکی مطمئن و مسلط به خود پشت کرسی خطابه قرار گرفت.

زهر خندی تقریباً استهzae آمیز بر لبانش نقش بسته بود. او با صدای زنگ داری به سخن پرداخت. جمعیت انبوه به طرف جلو خم شد تا هر کلمه‌اش را بشنود:

«هیچ‌یک از این دعاوی درباره خطر انفراد حزب ما تازگی ندارد. در آستانه قیام نیز برای ما شکست محظوم پیش‌بینی می‌کردند. همه یک‌جا مخالف ما بودند. فقط فراکسیون اس ارهاي چپ از کمیته نظامی انقلابی پشتیبانی می‌کرد. پس ما با وجود تمام این احوال چگونه توانستیم حکومت را بدون خونریزی واژگون سازیم.

این واقعیت درخشنان‌ترین گواه آن است که ما منفرد نبودیم. در واقع این حکومت وقت بود که منفرد شده بود. احزاب دمکراتیک مخالف ما بودند که منفرد بودند و آن‌ها هم اکنون هم منفرد هستند و برای همیشه از پرولتاریا بریده‌اند.»

«با ما از ضرورت ائتلاف سخن می‌گویند. فقط یک ائتلاف امکان پذیر است و آن ائتلاف با کارگران، سربازان و تهیdest ترین دهقانان است و افتخار تحقق بخشیدن به این ائتلاف از آن حزب ما است. اما آویلوف کدام را در نظر دارد؟ ائتلاف با آن‌هایی که پشتیبان حکومت خائن بر میهند ما بودند؟ ائتلاف در تمام موارد عامل افزایش نیرو نیست. مثلاً آیا سازماندهی قیام ممکن می‌بود اگر در صفوف ما «دان» و «اوکستیف» قرار داشتند؟ (شلیک خنده). اوکستیف نان کم می‌داد، اما آیا ائتلاف با آبورونتسی‌ها نان بیشتری خواهد داد؟ وقتی می‌بایست بین دهقانان و اوکستیف که کمیته‌های ارضی را توقيف می‌کرد یکی را انتخاب نمود، ما دهقانان را بر می‌گزینیم. انقلاب ما یک انقلاب کلاسیک در صفحات تاریخ باقی خواهد ماند...»

«ما را متهم می‌سازند که از سازش با دیگر احزاب دمکراتیک امتناع می‌ورزیم. ولی آیا ما در این امر گناه کاریم؟ یا شاید چنان که «کاره‌لین» گمان می‌یرد تقصیر با «سوئتفاهم» است؟ نه، رفقا! هنگامی که در بحبوحه انقلاب، حزب ما که هنوز با دود باروت احاطه شده بود، می‌آید و می‌گوید: (این حاکمیت! آن را دست بگیرید!) و آن‌هایی که حکومت به آن‌ها عرضه شده است به صفت دشمنان می‌پیوندند، این دیگر «سوئتفاهم» نیست. این اعلام جنگ بی‌امان است، و این جنگ را ما اعلام نکردیم.»

«آویلوف تهدید می‌کند که اگر ما «منفرد» بمانیم آن‌گاه مساعی ما برای دسترسی به صلح عقیم می‌ماند. تکرار می‌کنم که من نمی‌توانم بفهمم ائتلاف با اسکوبه‌لف و یا حتی تره‌شجنه چگونه می‌تواند برای دست‌یابی به صلح به ما

کمک کند. آویلوف سعی دارد که ما را از خطر صلح به حساب روسیه بترساند. در این باره من باید بگویم که اگر زمام اروپا همچنان در دست بورژوازی امپریالیستی باقی بماند، در آن صورت روسیه انقلابی در هر حال به ناچار معدهم خواهد شد. از دو حال خارج نیست: یا انقلاب روسیه جنبش انقلابی را در اروپا بر می‌انگیزد، یا دول اروپایی انقلاب روسیه را خفه می‌کند. (لینین معتقد بود که پیروزی انقلاب با اتکاء به نیروی کارگران و دهقانان و طبقات تهیید است در یک کشور واحد امکان پذیر است. مترجم)

نمایندگان به شدت کف زدند و احساس این که پیشاهنگان نبرد تمامی بشریت‌اند در آتش شوق می‌سوختند؛ و از این که نوعی تصمیم و قاطعیت آگاهانه و سخت تمام عملیات توده‌های قیام کننده را فراگرفت ویرای همیشه باقی‌ماند.

ولی طرف مقابل دیگر به مبارزه دست زده بود. کامنیف به نماینده اتحادیه کارگران راه‌آهن اجازه سخن داد. او مردی بود چهارشانه با چهره‌ای خشن، که خصوصیت آشتبانی‌ناپذیر خود را پنهان نمی‌داشت. اثر نطقش در جلسه همچون انفجار بمب بود:

«من از طرف نیرومندترین سازمان در روسیه اجازه سخن خواسته‌ام و به شما اعلام می‌دارم: کمیته اجرائیه مرکزی اتحادیه کارکنان راه‌آهن سراسری روسیه به من مأموریت داده است که تصمیم اتحادیه را درباره مسئله تشکیل حکومت به اطلاع شما برسانم. کمیته مرکزی بی‌تردید از پشتیبانی بلشویک‌ها، در صورتی که آن‌ها همچنان در حال خصوصیت با تمام دمکراسی روسیه باقی بمانند، امتناع می‌ورزد.»

همه‌مه و حشت‌انگیزی در تالار پیچید. ناطق ادامه داد:

«در سال ۱۹۰۵ و در روزهای کورنیلوف گری کارگران راه آهن خود را بهترین مدافعان انقلاب نشان دادند، ولی شما ما را به کنگره دعوت نکردید.
(فریادها: شما را کمیته سابق دعوت نکرد.)

ناطق بدون اعتناء ادامه داد: «ما این کنگره را قانونی نمی‌شماریم. پس از خروج منشویک‌ها و اس‌ارها اکثریت لازم برای تشکیل جلسه باقی نمانده است ... اتحادیه ما از کمیته اجرائیه سابق پشتیبانی می‌کند و اعلام می‌دارد که کنگره فاقد حق انتخاب کمیته اجرائیه نوین است.»

«حاکمیت می‌باشد حاکمیتی سوسیالیستی و انقلابی و در برابر ارگان‌های معتبر تمام دمکراسی انقلابی مسئول باشد. مادام که چنین حاکمیتی ایجاد نشده است اتحادیه کارگران راه آهن از حمل و نقل دسته‌های ضدانقلابی به پتروگراد خودداری خواهد کرد و در عین حال به اعضای خود دستور خواهد داد که بدون تأیید اتحادیه هیچ دستوری را انجام ندهند. کمیته اجرائیه اتحادیه، تمام اداره راه آهن‌های روسیه را بدست خود می‌گیرد.»

واخر این نطق در میان توفان شدید خشم عمومی تقریباً خفه شد. معذالک این ضربه سختی بود. برای پی‌بردن به تأثیر دردآور آن کافی بود به چهره درهم اعضای هیئت رئیسه نگریست. کامنیف با اختصار پاسخ داد که هیچ گونه تردیدی درباره اختیار قانونی کنگره مورد ندارد، زیرا قطع نظر از خروج منشویک‌ها و اس‌ارها تعداد باقی‌مانده نمایندگان در جلسه حتی بیش از حد نصابی است که کمیته اجرائیه مرکزی سابق مقرر داشته است.

سپس شورای کمیسرهای خلق با اکثریت شکننده آراء انتخاب گردید. انتخاب کمیته اجرائیه و پارلمان جدید جمهوری روسیه بیش از یک ربع ساعت وقت نگرفت. تروتسکی نتیجه را اعلام داشت: یک‌صد عضو از جمله هفتاد نفر از بلشویک‌ها. اما درباره دهقانان و احزابی که کنگره را ترک گفته‌اند برای آنها

کرسی‌های آزاد باقی گذاشته شده بود. «ما با خرسنده‌ی تمام احزاب و گروه‌هایی را که برنامه ما را قبول کنند، می‌پذیریم.» و با این جمله تروتسکی گزارش را به پایان رسانید.

بلافاصله دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه نیز به پایان خود رسید تا نمایندگان بتوانند سریعاً به اطراف و اکناف روسیه رهسپار شوند و جریان حوادث بزرگی را که رخ داده است به اطلاع مردم برسانند.

تقریباً ساعت هفت صبح بود که ما بلیط فروش‌ها و رانندگان ترامواهایی را که در برابر اسمولنی ایستاده بودند از خواب بیدار کردیم. این ترامواها را اتحادیه کارگران تراموا برای رسانیدن نمایندگان به خانه‌های شان فرستاده بود. محیط درون ترامواها به اندازه محیط کنگره در شب گذشته پرهیجان و شاداب نبود. چهره‌ها بسیار نگران می‌نمود. یحتمل آن‌ها بخود می‌گفتند: «خوب، حالا ما حاکم شدیم، اما چگونه خواهیم توانست خواسته‌های خود را پیش ببریم؟»

نزدیک خانه یک گشتی مسلح از افراد عادی ما را نگاه داشت و دقیقاً مورد بازرسی قرار داد. اعلامیه دوماً تأثیر خودش را می‌بخشید. بانوی صاحب خانه، چون صدای ما را شنید، با شال ابریشمی گلی رنگی که به دوش خود انداخته بود، دوان دوان به استقبال ما آمد:

«کمیته خانه طلب می‌کند که شما مردها کشیک بدھید.»

«کشیک چه لزومی دارد؟»

«آخر باید زن‌ها و کودکان را حفظ کرد!»

«در مقابل کی؟»

«در مقابل دزدها و چپاول‌چیان!»

«پس اگر کسی از کمیته انقلابی نظامی بیاید و در جستجوی اسلحه برآید

چی؟»

«بلی، آن‌ها همه خود را این‌طور می‌نامند. وانگهی، مگر فرقی دارد؟»
من رسمًا اعلام داشتم که کنسول به تمام اتباع امریکا قدغن کرده است که
در مناطقی که روش فکران روسی زندگی می‌کنند با خود اسلحه برندارند.

کمیته نجات میهن و انقلاب

جمعه نهم نوامبر (بیست و هفتم اکتبر)

«نووچر کاسک: هشت نوامبر (بیست و شش اکتبر) با در نظر گرفتن اقدام بلشویک‌ها به قصد واژگون ساختن حکومت موقت و تصرف قدرت حاکمه در پتروگراد و دیگر نواحی، حکومت نظامی که غصب قدرت حاکمه را توسط بلشویک‌ها جنایت و امری به کلی غیرمجاز می‌شمرد، ضمن اتحاد فشرده با دیگر حکومت‌های نظامی کازاک، از حکومت موقت ائتلافی موجود کاملاً پشتیانی می‌کند. نظر به وضع فوق العاده و قطع ارتباط با دولت مرکزی، حکومت نظامی موقتاً و تا احیاء قدرت حاکمه حکومت موقت و برقراری نظم مجدد در روسیه، از روز بیست و پنج اکتبر اختیارات کامل حاکمیت دولتی در منطقه «دون» را بر عهده می‌گیرد.»

«رئیس حکومت نظامی کازاک: آتامان کالاهدین»

فرمان نخست وزیر کرنسکی که در کاچینا امضاء شده است:

«اعلام می‌دارم که من نخست وزیر حکومت موقت و سرفرماندهی عالی تمام نیروهای مسلح جمهوری روسیه امروز در رأس جبهه نظامیان و فادرار به میهن، وارد شده‌ام. به تمام واحدهای منطقه نظامی پتروگراد که بدون تعقل و از روی گمراهی به دارودسته خائنین به میهن و انقلاب پیوسته‌اند امر می‌دهم که بدون ساعتی درنگ برای اجرای وظایف خود بازگشت کنند. این فرمان در تمام گروهان‌ها، اسواران‌ها و اسکادران‌ها خوانده شود.»

«نخست وزیر حکومت موقت و سرفرماندهی عالی: آ. کرنسکی»

تلگرام کرنسکی به فرمانده جبهه شمال:

«کاچینا توسط نظامیان و فدار به دولت تصرف شده و بدون خونریزی اشغال شده است. گروههای ناویان کرونشتات و سربازان هنگ‌های سه میونوف و ایسمائیلوف بی‌چون و چرا اسلحه خود را تسليم داشته به ارتش دولتی پیوسته‌اند. به تمام ستون‌هایی که در راه هستند دستور می‌دهم که به سرعت پیش روی کنند.

واحدهای نظامی از کمیته انقلابی فرمان عقب‌نشینی دریافت داشته‌اند...»

کاچینا، که در حدود سی کیلومتر در جنوب باختری پتروگراد واقع است، شبانه به تصرف درآمده بود. واحدهای دو هنگ نامبرده (غیر از ناویان) که بدون فرمانده در آن حوالی پرسه می‌زدند واقعاً هم در محاصره کازاک‌ها افتاده و اسلحه خود را تسليم کرده بودند، اما به ارتش نپیوسته بودند. در این گیرودار گروه انبوهی از سربازان در اسمولنی دچار بلا تکلیفی بودند و می‌خواستند وضع خود را روشن کنند. آن‌ها نمی‌دانستند کازاک‌ها تا این اندازه نزدیک‌اند. بعداً سعی داشتند با آن‌ها وارد مذاکره شوند.

درجبهه انقلابی بطور مشهود سردر گمی حکم فرما بود. پادگان‌های شهرهای کوچک جنوب پتروگراد به دو و یا دقیق‌تر بگوییم به سه قسم تقسیم شده بودند و هر یک بین خودشان نزاع داشتند. فرماندهان عالی رتبه از زور کسی به طرفداری کرنسکی گرویده بودند. اکثریت سربازان هوادار شوراهای مابقی در عذاب تردید و تزلزل.

کمیته انقلابی نظامی معجلان "سروان موراویف - افسر جاه طلب گارد را به فرماندهی دفاع از پتروگراد تعیین کرد - همان موراویف که در تابستان گذشته «گروهان مرگ» تشکیل داده بود و می‌گویند روزی به دولت اعلام کرد که «خیلی با بشویک‌ها تعارف می‌کنید. آن‌ها را بایست خرد و خاکشیر کرد.» وی مردی بود دارای جنم نظامی که در برابر زور و جسارت سر فرود می‌آورد - شاید این سر فرود آوردن تماماً صادقانه بود.

اینک سی و شش ساعت بود که رابطه بلشویک‌ها با استان‌های روسیه و با تمامی جهان خارج قطع بود. کارکنان راه‌آهن و تلگراف‌چی‌ها از مخابره و ارسال تلگراف‌های آن‌ها امتناع می‌کردند. کارمندان پست مکاتیب آن‌ها را نمی‌پذیرفتند. فقط ایستگاه رادیو دولتی واقع در «تزارسکویه‌سلو» هر نیم ساعت یک‌بار بولتن اخبار و اعلامیه آن‌ها را در تمام نقاط کشور پخش می‌کرد. کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی در مسابقه با کمیسرهای دومای شهری، در قطارها با شتاب تمام به اطراف و اکناف کشور می‌شناختند. در جبهه دو هوایپما شامل اوراق تهییجی پرواز می‌کردند.

ولی سریع‌تر از هر وسیله ارتباطی امواج قیام بود که به سرعت در روسیه گستردۀ می‌شد. شورای هلسینگفور قطعنامه‌ای دایر به پشتیبانی از انقلاب صادر کرد. در شهر کیف بلشویک‌ها زرادخانه و تلگراف‌خانه را به تصرف درآوردند، اما نمایندگان کازاک‌ها که در آن شهر جلسه تشکیل داده بودند، آن‌ها را بیرون راندند. در کازان، کمیته انقلابی نظامی، افسران ستاد پادگان محل و کمیسر حکومت وقت را توقيف کرد. از «کراسنویارسک» خبر رسید که شوراهای ارگان‌های اداره مختار شهری را تصرف کرده‌اند. در مسکو، که وضع در اثر اعتصاب چرم‌سازها از یکسو و خطر اخراج دسته جمعی کارگران از سوی دیگر، بغرنج شده بود، شوراهای اکثریت شکننده آراء به پشتیبانی از اقدام بلشویک‌ها در پتروگراد رأی دادند. در اینجا دیگر کمیته انقلابی نظامی تشکیل شده و وارد عمل شده بود.

در همه جا جریان وقایع بدین نحو بود که سربازان صفوی (۱۰۴) و کارگران صنایع همگی از شوراهای پشتیبانی می‌کردند. افسران و یونکرها و بورژوازی کوچک-همانند نمایندگان بورژوازی یعنی کادتها و سوسیالیست‌های معتدل-

در صف حکومت موقت قرار داشتند. در همه شهرها کمیته‌های نجات میهن و انقلاب تشکیل شده و خود را برای جنگ داخلی آماده می‌کردند.

روسیه پهناور از هم می‌پاشید. این پویش از سال ۱۹۰۵ آغاز شده بود. انقلاب مارس (فوریه)، آن را تسريع کرد و در اوائل موج امیدواری مبهمنی نسبت به نظام نوین گردید، ولی سرانجام کارش بدان منتهی شد که شکل‌های نظام کهنه را که از مدت‌ها پیش منحط شده بود، حفظ کرد. و اکنون دیگر بلشویک‌ها در طی یک شب تمامی این شکل را متلاشی کرده و مانند دود به هوا فرستاده بودند. روسیه کهنه برباد رفت. جامعه بی‌شكل ذوب شد و تحت تأثیر حرارت‌های نخستین هم‌چون ماده مذاب به جریان درآمد. از میان شعله‌های دریایی از آتش، موج نبرد طبقاتی پرتوان و بی‌امانی برخاست و همراه با آن هسته‌های نوسازی‌های نوینی که هنوز ترد و زودشکن بود، ولی به تدریج سخت و صلب می‌شد، به وجود می‌آمد.

در پتروگراد، در شانزده وزارت‌خانه که زیر رهبری دو وزارت‌خانه- کار و خواربار- قرار داشتند و حکومت سوسیالیستی متجانسی تشکیل داده بودند، کارمندان دست به اعتصاب زدند.

در این بامداد سرد و مرطوب به نظر می‌رسید که «مشتبه بلشویک» چنان تنها مانده‌اند که دست‌شان از زمین و آسمان کوتاه است. دریایی از خصومت جوشان آن‌ها را احاطه کرده بود. کمیته انقلابی نظامی، در تنگنا ضربات متقابلی وارد می‌آورد و با تمام نیرو از موجودیت خود دفاع می‌کرد. «جسارت»، باز هم جسارت، همیشه جسارت! ساعت پنج صبح گاردهای سرخ به چاپ‌خانه متعلق به اداره مختار شهر وارد شدند و هزاران نسخه پیام اعتراضی دوما را ضبط کردند. و «روزنامه اداره خودمختار شهر» ارگان رسمی دوما را بستند. تمام روزنامه‌های بورژوازی از ماشین‌های چاپ بیرون ریخته شد- از جمله روزنامه ارگان کمیته اجرائیه مرکزی سابق به نام «گولوس سولدادا» (صدای سرباز)- تعطیل شد، ولی با

تغییر عنوان و به نام «سولداتسکی گولوس» (صدای سربازی) به تعداد صدهزار نسخه انتشار بافت و بذر خشم و نفرت پیرامون خویش پاشیدن گرفت.

«افرادی که شبانه ضربه خائنانه خود را وارد ساختند، افرادی که روزنامه را بستند، نخواهند توانست مدت زیادی کشور را در تاریکی نگه دارند. کشور از واقعیت آگاه خواهد شد و حق شما - آقایان بشویک‌ها - را کف دستان خواهد گذاشت. همه ما این را خواهیم دید ...»

ساعت یک ما از خیابان «نوسکی» پایین می‌رفتیم. در برابر ما سراسر خیابان مملو از جمعیت بود. گاه گاه یک گاردسرخ و یا یک ناوی با تفنگ سرنیزه‌دار از آن‌جا می‌گذشت و به گیر جمعیت می‌افتداد و در حلقه تنگ فشار قریب به صد نفر مرد و زن دکان‌دار، دانشجو، کارمند و اداری قرار می‌گرفت. این‌ها همه مشت‌های خود را تکان می‌دادند، لعنت می‌فرستادند و تهدید می‌کردند. در روی پله‌ها پیشاہنگ‌ها و افسران نسخه‌های «سولداتسکی گولوس» را پخش می‌کردند.

کارگری با بازو بند سرخ و تپانچه در دست در میان ازدحام خصم‌مانه ایستاده بود، از شدت خشم بر خود می‌لرزید و می‌خواست که نسخه‌های روزنامه را به او تحويل دهند ...

به نظر من تاریخ هیچ‌گاه پدیده مشابهی بخود ندیده است. در یک طرف مشتی کارگر و سرباز مسلح که تجسم قیام پیروزمند بودند - سخت بی‌پناه و از طرف دیگر ازدحامی به شدت خشمگین مرکب از همان افرادی که ظهرها پیاده‌روهای خیابان پنجم را پر می‌کنند - جمعیتی که مسخره می‌کنند، لعنت می‌فرستند و فریاد می‌زنند: «خائنین، پرووکاتورها».

درها را دانشجویان و افسران حفظ می‌کردند - بازو بندهای سفیدی داشتند که با خط سرخ بر روی آن‌ها نوشته شده بود: «میلیس کمیته امنیت اجتماعی». نیم دوچین پیشاہنگ می‌آمدند و می‌رفتند. داخل بنا از مردم می‌جوشید. سروان

گومبرگ از پله‌ها پایین آمد و گفت: «آن‌ها می‌خواهند دوما را منحل کنند. اکنون کمیسر بلشویک‌ها در دوما نشسته است ...» وقتی ما بالا رفیم «ریازانف» را دیدیم که به سرعت دور می‌شد. او این‌جا آمده بود تا از دوما بخواهد شورای کمیسرهای خلق را به رسمیت بشناسد؛ و رئیس شهر با قاطعیت به او جواب رد داده بود.

در تمام بناهای دوما ازدحامی بزرگ از کارمندان، روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران خارجی، افسران فرانسوی و انگلیسی و غیره فریاد می‌زدند، همه‌مه می‌کردند و دست و سر و پا تکان می‌دادند. مهندس شهر با قیافه‌ای پیروزمند به آن‌ها اشاره می‌کرد و می‌گفت: «تمام سفارت‌خانه‌ها دوما را یگانه حکومت قانونی می‌شناسند، اما این بلشویک دزدان و غارت‌گرانی بیش نیستند و اساساً» کارشان ساخته شده است. موضوع بیش از چند ساعت طول نخواهد کشید. تمام روسیه با ما است.»

در تالار «الکساندر روفسکی» جلسه وسیع و پر جمعیت «کمیته نجات» جریان داشت. فیلیپوفسکی بر جلسه ریاست می‌کرد و در پشت کرسی خطابه باز همان اسکوبه‌لف سخن می‌راند. در میان صدای کف زدن‌ها، وی نام سازمان‌هایی را که تازه به «کمیته نجات» پیوسته بودند، بر می‌شمرد: کمیته اجرائیه شوراهای دهقانی، کمیته اجرائیه مرکزی سابق، کمیته مرکزی ارتش، کمیته مرکزی ناوگان، منشویک‌های بین‌المللی، سوسيالیست‌های انقلابی، گروه نمایندگان جبهه از کنگره شوراهای، کمیته‌های مرکزی منشویک‌ها و اسراها و سوسيالیست‌های خلق، گروه بدینسترو (وحدت) اتحادیه دهقانان، کوپراتیوها، زمستووهای، ادارات مختار شهر، اتحادیه پست و تلگراف، شورای جمهوری روسیه، اتحادیه اتحادیه‌ها، ویکریل (کمیته اجرائیه اتحادیه راه‌آهن‌های سراسری) اتحادیه بازارگانی-صنعتی ... وی می‌گفت:

«... حاکمیت شوراه‌ها حاکمیت دمکراسی نیست، بلکه دیکتاتوری است و

آن‌هم نه دیکتاتوری پرولتاویا، بلکه دیکتاتوری علیه پرولتاویا. هر کس زندگی ش ملهم از انقلاب بوده و هست، می‌باید اکنون همراه با ما بخاطر دفاع از انقلاب پی‌اخیزد ...»

«وظیفه روز نه فقط بی‌زیان ساختن عوام فریبان غیر مسئول است، بلکه هم‌چنین

مبازه با ضد انقلاب می‌باشد ... اگر این شایعات صحیح است که در استان‌ها ژنرال‌هایی هستند که می‌خواهند از جریان وقایع بهره‌برداری کنند و با مقاصد ضدانقلابی به سوی پتروگراد روان گردند، این امر بار دیگر ثابت می‌کند که ما وظیفه داریم یک حکومت دمکراتیک پرتوان به وجود آوردهیم؛ و در غیر این صورت به دنبال هرج و مرج از چپ، هرج و مرجی از راست خواهد آمد. پادگان پتروگراد نمی‌تواند به هنگامی که در کوچه‌ها خریداران «گولوس‌سولدادا» و پسر بچه‌های فروشنده «رابوچایا گازتا» را توقیف می‌کند، بی‌تفاوت باقی‌ماند. زمان انقلاب سپری شده است ... بگذار هر کس که اعتقاد خود را به انقلاب از دست داده است کنار برود ... برای این که حاکمیت دمکراتیک واحدی احیاء شود لازم است مجدداً اعتبار انقلاب را بالا برد ... پس سوگند یاد کنیم، رفقا، که یا انقلاب نجات یابد و یا مانیز با آن از بین برویم.»

جلسه به پای خاست و این سخن در میان صدای رعدآسای کف زدن‌ها گم

شد. تمام چشم‌ها می‌درخشیدند. در تالار یک نفر پرولتر دیده نمی‌شد ...

رشته سخن را «واین‌شتاین» بدست گرفت:

«ما می‌بایست آرامش را حفظ کنیم، و تا زمانی که افکار عمومی مجدانه به

گرد کمیته نجات حلقه نزده است از هر اقدامی خودداری کنیم. فقط آن‌گاه است

که ما می‌توانیم به حمله دست بزنیم.»

نماینده «ویکرزال» اظهار داشت که سازمانی که وی را فرستاده است ابتکار ایجاد حکومت نوینی را به عهده می‌گیرد. هیئت نمایندگی آن برای مذاکرات مربوط به اسمولنی رهسپار شده است ... بحث پر حرارتی آغاز شد. آیا باید بلشویک‌ها را در حکومت جدید راه داد؟ مارتوف عقیده داشت که باید آن‌ها را راه داد. او استدلال کرد که بالاخره بلشویک‌ها حزب سیاسی بسیار مهمی هستند. اختلاف عقیده بروز کرد. جناح راست منشویک‌ها و اس‌ارها و نیز سوسیالیست‌های خلقی، نماینده‌گان مؤسسات تعاونی و بورژوازی شدیداً مخالفت کردند ... یکی از ناطقین آن‌ها گفت:

«آن‌ها به روسیه خیانت کرده‌اند. آن‌ها جنگ داخلی را آغاز کرده‌اند و جبهه را در برابر آلمان‌ها شکسته‌اند. بلشویک‌ها باید بی‌رحمانه قلع و قمع شوند ...» اسکوبه‌لوف نظر داد که هم بلشویک‌ها اخراج شوند و هم کادت‌ها. ما با یک اس‌ارجوان به صحبت پرداختیم که در موقع خود همراه بلشویک‌ها جلسه مشاوره دمکراتیک را ترک گفته بود. واقعه در آن شبی اتفاق افتاد که تسره‌تلی و دیگر سازشکاران سیاست ائتلافی را به دمکراسی روسیه تحمیل کردند. من از او پرسدم:

«شما اینجا هستید؟» آتشی از چشمانش شعله ور شد و فریاد زد: «بلی، من نیمه شب همراه رفقای خزیم کنگره را ترک گفتم. من بیست سال زندگی خودم را برای این به خطر نینداختم که حالا زیر دگنک افراد جاهل از آن‌ها تعیت کنم. شیوه عمل آن‌ها غیرقابل تحمل است. ولی آن‌ها حساب دهقانان را نکرده‌اند ... وقتی دهقانان پیاخیزند، پایان کار آن‌ها مسئله یک دقیقه خواهد بود.»

«مگر دهقانان پیا خواهند خاست؟ مگر فرمان راجع به زمین دهقانان را راضی نساخته است؟ مگر آن‌ها بیش از این چه می‌خواهند؟»

او با عصبانیت دیوانهواری فریاد زد: «آها! فرمان زمین! شما می‌دانید که این فرمان زمین چیست؟ این فرمان ما است. تمام و کمال برنامه اس ارها است. حزب من پس از تحقیق دقیق مطالبات دهقانی این سیاست را طرح ریزی کرده است. این یک دزدی است!»

«خوب، اگر این سیاست مخصوص شما است، پس ایراد شما به چه چیز است؟ اگر خواست دهقانان چنین است، پس به چه مناسبت آن‌ها قیام کنند؟»
«چطور شما نمی‌فهمید؟ مگر برای شما روشن نیست که دهقانان فوراً خواهند فهمید که تمام این‌ها صاف و ساده یک فریب‌کاری است؟ آن‌ها خواهند فهمید که این غاصبین برنامه اس اری ما را دزدیده‌اند.»
من از او پرسیدم: «آیا راست است که «کاله‌دین» به سمت شمال حرکت می‌کند؟»

او سرش را به علامت تأیید تکان داد، دست‌هایش را از شدت رضامندی بهم مالید و گفت:

«کاملاً» راست است. حالا شما می‌بینید که این بلشویک‌ها چه آشی پخته‌اند!
آن‌ها ضد انقلاب را علیه ما به حرکت در آورده‌اند. انقلاب معدهوم شد!
ولی آیا شما از انقلاب دفاع خواهید کرد؟»

«البته، ما تا آخرین قطره خون خود از آن دفاع خواهیم کرد، ولی به هیچ وجه با بلشویک‌ها همکاری نخواهیم کرد.»

«خوب، اگر «کاله‌دین» به پتروگراد برسد و بلشویک‌ها به دفاع از شهر برخیزند مگر شما به آن‌ها ملحق نخواهید شد؟»

«البته که خیر. ما نیز از شهر دفاع خواهیم کرد، ولی نه همراه بلشویک‌ها.
«کاله‌دین» دشمن انقلاب است، ولی بلشویک‌ها نیز دشمن انقلاب‌اند.»

«چه کسی را شما ترجیح می‌دهید؟ کاله‌دین را یا بلشویک‌ها را؟»

«صحبت بر سر این موضوع نیست. من به شما می‌گوییم انقلاب معده شده است و گناه آن بر گردن بشویک‌ها است. ولی گوش کنید! چرا ما در این باره صحبت می‌کنیم؟ کرنسکی می‌آید ... پس فردا ما دست به تعرض خواهیم زد ... اسمولنی هم اکنون نمایندگانی فرستاده به ما پیشنهاد می‌کند که حکومت نوینی تشکیل دهیم. ولی حالا آن‌ها در چنگ ما هستند. آن‌ها مطلقاً ناتوانند ... ما با آن‌ها همکاری نخواهیم کرد ...»

صدای تیری از کوچه برخاست. ما به سوی پنجره شتابیم. گارد سرخ که در نتیجه حملات جمعیت بکلی از خود بدر شده بود تیری خالی کرده دست دختری را مجروح ساخته بود. ما دیدیم که چگونه مجروح را روی تخته روانی خواباندند در حالی که جمعیت پیرامون وی به هیجان آمده بود. فریادهای مجروح به گوش ما می‌رسید. ناگهان از گوشه خیابان میخائیلوفسکی زره پوشی هویدا شد. مسلسل‌هایش از سویی به سوی دیگر می‌چرخید. جمعیت بی‌درنگ پای به فرار نهاد. همان‌گونه که در موارد مشابه عمل می‌شود، افرادی روی زمین دراز کشیدند یا در جویبار کنار خیابان و پشت ستون‌های تلفن پناه بردنند. زره‌پوش تا مقابل در دو ما پیش آمد. از برجک آن مردی خارج گردید و مطالبه کرد که نسخه‌های «سولداتسکی گولوس» را به او بدهند. پیشانگان به او خنديند و به هشتی روان شدند. زره‌دار لاقیدانه به دور بنا چرخی زد و از «نوسکی» به سوی بالا روان شد. افرادی که در خیابان دراز کشیده بودند برخاستند و لباس‌های خود را تکان دادند

...

در داخل، ولوله غیرقابل تصویری پیچید. هر کس با دسته‌ای از روزنامه «سولداتسکی گولوس» شتابان در جستجوی جایی برای پنهان کردن آن‌ها می‌دوید

...

روزنامه‌نگاری به دو وارد اتاق شد. در دست کاغذی داشت. آن را در هوا تکان می‌داد و فریاد می‌زد: «اعلامیه کراسنوف». همه به سویش دویدند: به چاپ بدھید، زودتر به چاپ بدھید و فوراً به سربازخانه‌ها بفرستید!»

«بنا به اراده سرفمنده‌ی عالی، من به فرماندهی نیروهای متمرکز کنار پتروگراد تعیین شده‌ام. هموطنان! سربازان! کازاک‌های شجاع «دون» «کوبان» «زابایکال» «آمور» و «ینی‌سی!» شماها که به سوگند سربازی خویش وفادار مانده‌اید، شما که وفاداری به سوگند کازاکی را با اراده‌ای استوار و خلل ناپذیر حفظ کرده‌اید، من به شما خطاب می‌کنم و شما را فرا می‌خوانم که بروید و پتروگراد را از هرج و مرج و زور گویی و فحاطی نجات بدھید و این لکه ننگ زائل نشدنی را، که مشتی بداندیش از مردمان جاھل با رهنمایی، اراده و پول امپراتور ویلهلم بر دامن روسیه زده‌اند، پاک کنید. حکومت موقت که در روزهای کیسر مارس بر پا داشتیم واژگون نشده است، بلکه از طریق اعمال قهر از بنای خود رانده شده و در کنار ارتش کیبر جبهه، که به وظیفه خود وفادار مانده است، گرد می‌آید. شورای اتحادیه نظامیان کازاک تمام سلحشوران کازاک را متحد ساخته و آن‌ها با روحیه شاداب کازاکی و با تکیه به اراده تمامی خلق روس سوگند یاد کرده‌اند که به خدمت می‌هین کمر بریندند، به همان گونه که اجداد ما در دوران اغتشاش وحشتناک سال ۱۹۱۲، آن هنگام که مردان «دون» مسکو را از خطر سوئی‌ها و لهستانی‌ها و لتونی‌ها و از اغتشاشات داخلی نجات دادند. (حکومت شما هنوز وجود دارد) جبهه رزمnde باکین و نفرت بیان نشدنی به دشمنان و خائنین می‌نگرد. غارت‌گری، کشتار، زور گویی آن‌ها، روش‌های خالص و خلص آلمانی آن‌ها نسبت به مغلوبین ولی تسلیم نشدگان، تمامی روسیه را از آن‌ها روی گردان ساخته است. هموطنان! سربازان! کازاک‌های شجاع پادگان پتروگراد! بی‌درنگ

نمایندگان خود را به نزد من بفرستید تا من بتوانم بدانم چه کسی خائن به آزادی و میهن است و چه کسی نیست؛ مبادا تصادفاً «خون بی‌گناهی ریخته شود...» تقریباً در همین حین شایعه‌ای پیچید که گاردهای سرخ بنا را محاصره کرده‌اند. افسری با بازویند سرخ وارد شد و سراغ رئیس شهر را گرفت. پس از چند دقیقه بازگشت. شرایدر سالخورده به سرعت از اتاق خود خارج شد و در حالی که رنگ می‌داد و رنگ می‌گرفت فریاد زد:

«جلسه فوق العاده دوما فوراً!» جلسه‌ای که در تالار بزرگ جریان داشت بهم خورد. «تمام اعضاء دوما به جلسه فوق العاده!»

«چه خبر است؟»

«نمی‌دانم - می‌خواهند مارا توقيف کنند - می‌خواهند دوما را منحل کنند - تمام اعضاء دوما را دم در توقيف می‌کنند.» چنین بود تفسیرهایی که با نگرانی بیان می‌شد.

در تالار «نیکلایوسکی» حتی جای ایستادن نبود رئیس شهر اعلام داشت که نظامیان دم تمام درها استقرار یافته‌اند و اجازه نمی‌دهند که کسی وارد یا خارج گردد. کمیسر تهدید می‌کند - تهدید به توقيف و انحلال دوما. نطق‌های شدید اللحنی نه تنها از پشت کرسی خطابه، بلکه از میان جمعیت پاشیده می‌شد: اداره مختار شهر را که آزادانه انتخاب شده هیچ قدرتی نمی‌تواند منحل سازد شخص رئیس شهر و تمامی اعضاء دوما مصونیت دارند. آن‌ها هیچ‌گاه زور گویان و پرووکاتورها و عمال آلمان را نخواهند شناخت. مارا تهدید به انحلال می‌کنند؟ بگذار بیایند - آن‌ها تنها از روی نعش ما به این تالار خواهند آمد؛ و ما در اینجا با همان شایستگی سناطورهای روم باستان در انتظار ورود «واندال‌ها» هستیم ... قرار: وقایع فوراً «تلگرافی به اطلاع دوماهای شهر و زمستوها در سراسر روسیه بر سد.

قرار: نه رئیس شهر و نه صدر دوما نمی توانند هیچ گونه رابطه ای با نماینده گان کمیته انقلابی نظامی و یا باصطلاح شورای کمیسرهای خلق بگیرند.

قرار: بی درنگ طی پیامی اهالی پتروگراد برای دفاع از اداره مختار شهری منتخب خویش فرا خوانده شوند.

قرار: جلسه دوما بلا انقطاع اعلام میشود...

در حال یکی از اعضاء دوما وارد تالار شد و به جلسه اطلاع داد که وی به اسمولنی تلفن کرده و کمیته انقلابی نظامی اعلام داشته که درباره محاصره دوما فرامینی صادر نکرده است و نظامیان برچیده خواهند شد.

هنگامی که ما از پله ها پایین می رفیم «ریازانوف» بسیار ملتهب و شتابان وارد هشتی شد. من پرسیدم: «شما قصد دارید دوما را منحل سازید؟» وی پاسخ داد: «نه خیر، نه خیر! - عجب داستانی است! لابد سوءتفاهی رخ داده است، من صبح امروز به رئیس شهر اعلام کردم که هیچ کس دست به ترکیب دوما نخواهد زد...»

در خیابان «نوسکی» به هنگام فرا رسیدن غروب گروهی سواره نظام در ستون دو نفری تفنگ بر دوش اسب می تاختند. آنها ایستادند. جمعیت آنها را محاصره کرد و به سوال بست. پیرمردی فربه با سیگاری میان دندانها از آنها پرسید: «شما کیستید؟ از کجا می آید؟»

«از ارتش دوازدهم. از جبهه. ما آمدہ ایم از شوراها در برابر بورژوازی لعنی دفاع کنیم.»

فریادهای خشمگین برخاست:

«آها! ژاندارم های بلشویکی! کازاک های بلشویکی!»

افسر کوچک اندامی که کُتی چرمی در بر داشت و از پلکان رو به پایین می دوید، بین گوش من گفت:

«پادگان مردد است. این آغاز پایان کار بلشویک‌ها است. می‌خواهید بینید.

چگونه روحیه عوض می‌شود؟ برویم.» وی تقریباً در حال دویدن خیابان «نوسکی» را در پیش گرفت و ما به دنبال او.

«این کدام هنگ است؟»

«هنگ زرهی.»

درواقع هم وضع جداً بغرنج می‌شد. زرهی‌ها کلید اوضاع را در دست خود گرفته بودند. آن‌ها از هر کس طرفداری می‌کردند او می‌توانست برشهر مسلط شود. «کمیسرهایی از کمیته نجات و از دوما به منظور مذاکره به نزد آن‌ها اعزام شده بودند و آن‌ها میتبینگی تشکیل داده بودند که می‌بایست مسئله را حل کند.»

«چه تصمیمی باید گرفت؟ به طرفداری از چه کسی باید جنگید؟»

«نه خیر! به این جور کارها نمی‌توان دست زد! آن‌ها هیچ گاه علیه بلشویک‌ها نخواهند جنگید. حداکثر آن‌ها تصمیم خواهند گرفت که بی‌طرف بمانند. اما بعد وقتی یونکرها و کازاک‌ها...»

دروازه مانژ عظیم و سرپوشیده میخائیلوفسکی با دهان سیاه خود خمیازه می‌کشید. دو سرباز نگهبان خواستند ما را متوقف سازند، ولی ما به سرعت از کنار آن‌ها رد شدیم بدون این که به فریادهای اعتراض آن‌ها اعتنای کنیم. مانژ با نور ضعیف یگانه فانوسی که از سقف آویزان بود روشن می‌شد و در تیرگی مبهمن، ستون‌های بلند چهارگوش و دریچه‌ها از آن روشنایی می‌گرفتند. در پیرامون، اشباح غول‌آسای اتومبیل‌های زره‌پوش به نظر می‌رسید. یکی از آن‌ها در وسط بنا و درست در زیر فانوس ایستاده بود. به گرد آن دو هزار سرباز با اونیفورم‌های خاکستری-قهوه‌ای اجتماع کرده و در فضای عظیم آن بنای پرابهت تقریباً گم بودند. یک عدد ده نفری در روی زره‌پوش دیده می‌شدند- افسران صدر کمیته سربازی و سخنرانان. یک نظامی در بالای برج مرکزی زره‌پوش سخن می‌راند- او

خانژونوف صدر کنگره واحدهای زرهی روسیه بود که در تابستان قبل تشکیل یافته بود؛ اندامی ترکه و خوش تراش داشت، کتی چرمین دربر و سردوشی های ستوانی بردوش؛ خوش بیان بود و به نحوی قانع کننده به طرفداری از بی طرفی سخن می راند. او می گفت:

«برای مرد روس امری است وحشتناک که برادران خود – روس ها - را بکشد. بین سربازانی که دوش به دوش یکدیگر علیه تزار برخاستند و دوش به دوش هم دشمن خارجی را در جنگ زده اند - جنگ هایی که تاریخ ثبت خواهد کرد - نمی بایست جنگ داخلی در گیرد. ما سربازان را چه کار به این مشتبی زباله احزاب سیاسی. من نمی خواهم به شما بگویم که دولت موقت حکومتی دمکراتیک بوده است. ما ائتلاف با بورژوازی را نمی خواهیم، نه نمی خواهیم. ولی ما به حکومت متحده دمکراسی احتیاج داریم. در غیر این صورت روسیه فنا می شود. و در صورتی که چنین حکومتی به روی کار بیاید، آنگاه دیگر جنگ داخلی و برادر کشی ضرورت نخواهد داشت.»

سخنانش بسیار قانع کننده به نظر می رسید. صدای کف زدن ها و فریادهای تأیید بلند شد و در بنای عظیم پیچید. سربازی رنگ پریده و ملتهب بر روی برج زره پوش قرار گرفت. او فریاد برآورد:

«رفقا! من از جبهه رومانی آمده ام تا مصرانه به شما بگویم که انعقاد صلح ضرورت دارد - صلح بی درنگ. هر آن کس که به ما صلح بدهد ما به دنبال او خواهیم رفت، اعم از این که بلوشیک ها باشند و یا حکومت نوینی. به ما صلح بدهید! دیگر نمی توانیم بجنگیم. ما نمی توانیم بجنگیم - نه با آلمان ها و نه با روس ها.» این ها را گفت و به پایین جست.

از توده انبوه گوش دهنده ایان همه مبهمنی برخاست. این همه مبهمنه آن گاه که ناطق بعدی، یک منشویک آبورونتسی کوشید بگویید جنگ می بایست تا پیروزی

متفقین ادامه یابد، به چیزی شبیه ابراز خشم بدل گردید. صدایی قاطع به رویش فریاد زد: «شما مانند کرنسکی حرف می‌زنید!»

سپس نماینده دوما به نقط پرداخت. او به سربازان توصیه کرد که بی‌طرف بمانند. به سخنانش با نوعی بی‌اعتمادی گوش دادند - بیخ گوش هم پچ‌پچ کردند، با این احساس که او خودی نیست. برای من هیچ‌گاه اتفاق نیفتاده بود افرادی را بینیم که با چنین سماجتی سعی دارند بفهمند و تصمیم بگیرند - بکلی ساكت ایستاده بودند - با توجهی رنج‌دهنده و بی‌نهایت متمرکز به سخنان ناطق گوش می‌دادند، در حالی که ابروان آن‌ها از شدت فشار فکری گره خورده بود و بر پیشانی‌ها عرق می‌نشست. آن‌ها پهلوانانی بودند با چشمان بی‌گناه کودکان و با قیافه‌های سربازان حمامی.

اکنون بلشویکی از سربازان این واحد سخن می‌گوید: بیانش سراسر خشم آلود و سرشار از کین بود. گو این که اظهارات او با روحیه شنوندگان توافق نداشت، اما حاضرین به سخنان او با احساس همدردی کمتری نسبت به دیگران گوش نمی‌دادند. در این لحظه آن‌ها همگی از گردونه محدود اندیشه روزانه عادی خویش خارج شده بودند و اکنون آن‌ها می‌بایست درباره روسیه، درباره سوسیالیسم، درباره سراسر جهان فکر کنند - چنان که گفتی زندگی و مرگ انقلاب با زره‌پوش‌های آن‌ها بستگی یافته است.

در میان سکوت سنگین، ناطقین یکی پس از دیگری سخن می‌گفتند. فریادهای خشمگین جای فریادهای تأیید را می‌گرفت: آیا باید برای رزم به پای خواست یا نه؟ دوباره خائزونوف خوش سیما و خوش‌بیان به سخن پرداخت. ولی هرقدر هم او درباره صلح سخن گوید مگر خودش افسر آبورونتسی نیست؟ کارگری از واسیلی اوستروفسکی رشته سخن را بدست گرفت. او را با این جمله استقبال کردنده:

«پس شما کارگران چکار می‌کنید؟ به ما صلح می‌دهید؟» در نزدیکی ما چند نفری که بیشتر آن‌ها افسر بودند گرد آمده بودند. آن‌ها با هیاهوی تمام طرفداران بی‌طرفی را تأیید می‌کردند، باهم فریاد می‌زدند: «خانژونوف، خانژونوف!» برای ناطقین بلشویک سوت می‌کشیدند.

ناگهان بین کمیته‌ای‌ها و افسرانی که روی زره‌پوش قرار داشتند بحث پرحرارتی در گرفت. آن‌ها با هیجان سر و دست خود را تکان می‌دادند و به نظر می‌رسید که نمی‌توانند به هیچ‌گونه موافقتی برسند. جمعیت متوجه این مجادله گردید و همه‌مه آغاز کرد و به هیجان آمد؛ می‌خواست بداند موضوع چیست. سربازی که افسران او را نگاه داشته بودند خود را رهانید، دست خود را بالا برد و فریاد زد:

«رفقا! رفیق کریلنکو اینجا است، و می‌خواهد صحبت کند.»

فریادهای تأیید و کف زدن‌ها، صدای سوت و هو: «خواهش می‌کنیم! بفرمایید!» «مرده باد!» در میان همه‌مه و غریوها فریادهای غیرقابل توصیف، کمیسر خلقی امور نظامی در حالی که از اطراف او را به جلو می‌راندند و بلند می‌کردند، خود را به زره‌پوش رسانید و برروی آن قرار گرفت. دقیقه‌ای ساکت ایستاد، سپس به روی رادیاتور رفت و لبخند زنان به اطراف نگریست - چهارشانه، با پاهای کوتاه، در لباس نظامی بدون سردوشی، با سر بر هنه.

افسرانی که نزدیک من ایستاده بودند به شدت جیغ می‌کشیدند: «خانژونوف، خانژونوف بیاید! برو گمشو! دهانت را بیند، مرده باد خائن!» جمعیت می‌جوشید و می‌غردید. ناگهان جنبشی در گرفت. یک گروه ده پانزده نفری سرباز ابرو سیاه هم‌چون بهمن به سوی ما آمدند؛ با فشار از بین جمعیت راه می‌گشودند: «چه کسی این‌جا جلسه را بهم می‌زند؟ چه کسی این‌جا سروصدرا راه انداخته است؟» افسران

پراکنده شدند و دیگر گرد نیامند. کریلنكو با صدایی که از شدت خستگی دور گه شده بود، سخن آغاز کرد:

«رفقای سرباز! من چنان که باید نمی توانم صحبت کنم. خواهش می کنم مرا بیخشید. چهار شبانه روز تمام است نخوابیده‌ام. لازم نیست به شما بگویم من سربازم. لازم نیست به شما بگویم من صلح می خواهم. ولی باید این را به شما بگوییم: حزب بلشویک- همان حزبی که شما و تمام دیگر رفقای شجاع شما که برای همیشه یوغ حکومت خون خوار بورژوازی را به دور افکنده‌اند و به وی در انجام انقلاب کارگری و سربازی کمک کرده‌اند- این حزب وعده داده است که به تمام خلق‌های جهان صلح پیشنهاد کند. امروز دیگر این وعده اجراء شده است (کف زدن‌های رعدآسا). به شما تلقین می کنند که بی طرف بمانید. بی طرف باقی بمانید در لحظه‌ای که یونکرها و واحدهای ضربتی که هیچ‌گاه با بی‌طرفی آشنا نبوده‌اند بر روی شما در کوچه‌ها تیر خالی می کنند و کرنسکی و یا کسی دیگر از این باند را به پتروگراد می خوانند. «کاله‌دین» از: «دون» به تعریض پرداخته است. کرنسکی از جبهه پیش می آید. کورنیلوف تکین‌ها را شورانده و می خواهد ماجراهی اوت را تکرار کند. منشویک‌ها و اسارها از ما می خواهند که به جنگ داخلی راه ندهیم، ولی آخر چه چیز جز جنگ داخلی به خود آن‌ها امکان داد که در رأس حاکمیت قرار گیرند؟- همان جنگ داخلی که از ماه ژوئیه آغاز شده است و در طی این جنگ آن‌ها دائماً در صف بورژوازی قرار گرفته‌اند چنان که هنوز هم قرار دارند. من چگونه می توانم شما را افتعان کنم هرگاه شما دیگر تصمیم خود را گرفته باشید. موضوع بکلی روشن است. در یک سو کرنسکی، کاله‌دین، کورنیلوف، منشویک‌ها، اسارها، کادتها، دوماهای شهری، هیئت افسری. آن‌ها به ما می گویند که نیاتشان بسیار خوب است. در سوی دیگر کارگران، سربازان، ناویان،

دهقانان فقیر. حکومت در دست شما است. شما بر اوضاع مسلط می‌باشید. روسیه بزرگ متعلق به شما است. آیا شما آن را پس خواهید زد؟

کریلنکو از شدت خستگی خود را به زحمت روی پا نگاه می‌داشت. ولی هر قدر بیشتر صحبت می‌کرد همان‌قدر در صدایش صداقت عمیقی که در پشت این سخنان قرار داشت آشکارتر می‌شد. وقتی نطقش را پایان داد تلوتو خورد و کم مانده بود به زمین بی‌افتد. صدها دست او را نگاه می‌داشتند. مانژ مرتفع و تیره رنگ از غرش کف‌زدن‌ها و فریادهای پر هیجان می‌لرزید.

خانثونوف کوشید بار دیگر به سخن پردازد، ولی جلسه نمی‌خواست به هیچ چیز گوش کند و فریاد می‌زد: «رأی، رأی بگیریم.» سرانجام خانثونوف تسليم شد و به قرائت قطعنامه پرداخت.

«هنگ زرهی نمایندگان خود را از کمیته انقلابی نظامی فرا می‌خواند و خود را در جنگ داخلی که در گرفته بی‌طرف اعلام می‌دارد.» پیشنهاد شد هر کس طرفدار قطعنامه است به سمت راست و هر کس مخالف است به سمت چپ برود. ابتدایک لحظه تردید هم‌چون حالت انتظار مشاهده شد، ولی سپس جمعیت سریع و سریع‌تر به سمت چپ تغییر مکان داد. صدها سرباز قوی هیکل در حالی که گل کف زمین مانژ را، که به زحمت روشنایی می‌گرفت، با پاهای خود لگد می‌کردند و به یکدیگر فشار می‌آوردنده به حرکت درآمدند. فقط در حدود پنجاه نفری از آن‌هادر حول و حوش ما باقی ماندند. آن‌ها با سماجت طرفدار قطعنامه بودند و آن‌گاه که زیر سقف مرتفع فریادهای ظفر غریدن گرفت آن‌ها برگشته و به سرعت از بنا خارج گردیدند-بسیاری از آن‌ها از انقلاب کناره گرفتند.

بخاطر بسپارید که نظیر این نبرد در هر سربازخانه، در تمام شهرها، در تمام مناطق، در سراسر جبهه، در پهنه تمام روسیه جریان داشت. در نظر خود مجسم کنید این کریلنکوهای بی‌خواب را که در هر هنگ بیدار بودند، از مکانی به مکان

دیگر می‌شافتند، اقنان می‌کردند، بحث می‌کردند، تهدید می‌کردند؛ سپس بیاد داشته باشد که عین همین اوضاع در تمام اینه، تمام اتحادیه‌های کارگری کارخانه‌ها، در تمام دهات، در همه ناوهای جنگی روسیه که در مناطق دور پراکنده بودند، جریان داشت. بیندیشید که صدھا هزار مردم روسیه در تمامی پهنه روسیه عظیم ناطقین را با چشم انداز خود می‌بلعیدند؛ مجسم کنید همه این کارگران، دهقانان، سربازان و ناویان را که با زحمت می‌کوشیدند بفهمند و تصمیم بگیرند و پس از دقت اندیشمندانه رنج آور، با چنین اتحاد بی‌سابقه‌ای تصمیم می‌گرفتند.

چنین بود انقلاب روسیه!

xxxxxxxxxxxx

در آن جا در اسمولنی شوراهای کمیسرهای خلق چرت نمی‌زد. دیگر اکنون نخستین فرمان زیر ماشین‌های چاپ بود و می‌بایست در همان شب در هزاران نسخه در کوچه‌های شهر منتشر گردد و به وسیله راه آهن در سراسر کشور تا جنوب و شرق ارسال شود:

«شوراهای کمیسرهای خلق که توسط کنگره نمایندگان کارگران، و سربازان سراسر روسیه با شرکت نمایندگان دهقانان برگزیده شده است به نام دولت جمهوری مقرر می‌دارد:

«۱- انتخابات مجلس مؤسسان می‌بایست در موعد مقرر - دوازده نوامبر -

انجام گیرد.»

«۲- تمام کمیسیون‌های انتخاباتی، ادارات خود مختار محلی، شورای نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان و سازمان‌های سربازان در جبهه می‌بایست تمام مساعی خود را برای تأمین انجام انتخابات آزاد و صحیح مجلس مؤسسان در موعد مقرر مصروف بدارند.»

«به نام دولت جمهوری روسیه»

در بنای دومای شهری همه چیز می‌جوشید و می‌غیرید. هنگامی که ما وارد تالار شدیم یکی از اعضای شورای جمهوری سخن می‌راند. او اظهار می‌داشت که شورا خود را منحل نمی‌داند، بلکه تنها موقتاً^۱ تا پیدا کردن بنای نوینی امکان ادامه کار از او سلب شده است. کمیته ریش‌سفیدان شورا در هیئت کامل خود چنین قرار داد که به «کمیته نجات» ملحق گردد. این آخرین آثار حیات شورای جمهوری روسیه در تاریخ بود.

سپس نمایندگان بتوالی معمول سخن راندند: از طرف وزارت خانه‌ها، از طرف ویکژل، از طرف اتحادیه کارمندان پست و تلگراف – تمام آن‌ها برای صدمین بار اعلام می‌داشتند که تصمیم راسخ دارند برای غاصبین بلشویک کار نکنند. یکی از یونکرها یکی که از قصر زمستانی دفاع کرده بود، افسانه پر زرق و برقی درباره دلاوری خودش و رفقایش و هم‌چنین درباره رفتار بی‌شرمانه گاردهای سرخ حکایت کرد. جلسه بی‌تردید هریک از کلمات او را باور می‌داشت. یک نفر گزارش مندرجه در روزنامه «نارود» (خلق) متعلق به اسارها را قرائت کرد که در آن به تفصیل درباره تخریب و تاراج کاخ زمستانی و این که خسارت واردہ بالغ بر پانصد میلیون روبل می‌باشد سخن رفته بود.

گاه‌گاه پیک‌های ارتباطی سر می‌رسیدند و اخباری را که تلفنی دریافت داشته بودند گزارش می‌دادند: بلشویک‌ها چهارتن از وزیران سوسیالیست را از زندان آزاد ساخته‌اند. کریلنکو به دژ پتروپاولوفسک رهسپار شده و به دریاسالار «وردرهوسکی» گفته است که وزیر دریاداری فرار کرده و او، یعنی کریلنکو، از جانب شورای کمیسرهای خلق مأموریت یافته که از دریاسالار تقاضا کند بخاطر نجات روسیه اداره وزارت خانه را بدست گیرد، و ناوی سالخورده موافقت کرده

است. کرنسکی به سوی شمال کاچینا تعرض می‌کند و پادگان‌های بلشویکی از برابر او عقب می‌نشینند. اسمولنی فرمان نوینی صادر کرده است دایر به تحدید اختیارات دومای شهری در عرصه خواربار.

خبر اخیر به مثابه یک گستاخی تلقی گردید و موجب انفجار خشمی فوق العاده شد. او-لینین - غاصب است و زورگو که کمیسرهاش گاراژ شهری را متصرف شده‌اند، به انبارهای شهر هجوم برده‌اند، در امور مربوط به کمیته تدارک و توزیع خواربار مداخله کرده‌اند، به خود جرأت داده است حدود اختیارات برای اداره خودنمختار و آزاد و مستقل شهری تعیین کند! یکی از اعضای دوما در حالی که مشت‌های گره کرده خود را تکان می‌داد پیشنهاد کرد چنانچه بلشویک‌ها به خود جرأت مداخله در امور کمیته تدارکات را بدنه‌ند حمل و نقل خواربار بکلی متوقف گردد ... نماینده دیگری از کمیته مخصوص تدارکات اطلاع داد که وضع خواربار بسیار دشوار است و تقاضا کرد کمیسرها برای تسريع حمل و نقل اعزام گرددند.

«ودوننکو» با اعتماد زیادی به گفته خود اظهار داشت که پادگان متزلزل است و هنگ سمیونوفسکی دیگر تصمیم گرفته است از تمام دستورهای حزب اس ار تعیت کند. ناوی‌های کشتی‌های مین‌انداز که در «نوا» قرار دارند، بی‌درنگ هفت تن از اعضای کمیته برای ادامه کار تبلیغات تعیین شدند ...

آن گاه رئیس سالخورد شهر پشت میز خطابه قرار گرفت: «رقا! هموطنان! هم‌اکنون من اطلاع یافتم که تمام زندانیان پتروپاولوفسک در معرض بزرگ‌ترین خطرها قرار دارند. زندان‌بانان بلشویک چهارده نفر از یونکرهای آموزشگاه پاولوفسکی را مادرزاد برهنه کرده و شکنجه داده‌اند. یکی از آن‌ها دیوانه شده است. زندان‌بانان تهدید کرده‌اند که وزیران را بدون محاکمه به قتل خواهند رسانید. فریادهای خشم و نفرت بلند و باز هم بلندتر شد. زنی کوتاه و چهارشانه در

لباس خاکستری اجازه سخن خواست. او «وراسلوتسکایا» انقلابی سابقه‌دار، عضو دوما و از بلوشیک‌ها بود:

«این دروغ است! پرووکاسیون است!» صدای خشک فلزی اش بی‌اعتنای سیل اهانت‌ها بلندتر شد: «دولت کارگری-دهقانی، که حکم اعدام را ملغی ساخته نمی‌تواند چنین اعمال را مجاز بداند. ما می‌طلبیم این خبر بی‌درنگ مورد تحقیق قرار گیرد. اگر در آن کوچک‌ترین ذره‌ای هم از حقیقت باشد، دولت مجدانه‌ترین تدابیر را اتخاذ خواهد کرد.»

همان لحظه کمیسیون خاصی مرکب از نمایندگان تمام احزاب به ریاست رئیس شهر تعیین شد. کمیسیون به دژ پتروپاولوفسک رهسپار گردید. ما به دنبال کمیسیون روانه شدیم و در همان موقع دوما کمیسیون دیگری برای ملاقات با کرنسکی انتخاب کرد. کمیسیون اخیر می‌باشد سعی کند که به هنگام ورود کرنسکی به شهر از خونریزی جلوگیری به عمل آورد.

دیگر شب به نیمه رسیده بود که ما خود را آهسته از کنار نگهبانان دروازه پتروپاولوفسک گذراندیم و وارد حیاط عظیمی شدیم که به زحمت با چند چراغ الکتریکی روشن شده بود. از کنار کلیسا ای گذشتیم که در زیر سایه برج نوک تیز طلایی آن و ساعت‌هایش که هنوز هم هر ظهر آهنگ «خدانگه‌دار تزار باد» را پخش می‌کند، قبور امپراتوران روس قرار دارد. اطراف خالی بود. اکثر پنجره‌ها چراغ نداشت. گاه و بی‌گاه ما با هیکل تنومندی برخورد می‌کردیم که آرام در تاریکی می‌گذشت و به پرسش‌های ما جواب متداول «نمی‌دانم» را می‌داد. طرف چپ شبح کوتاه و تیره قلعه تروبتسکوی نمایان بود – همان گورستان انسان‌های زنده به گور که در زمان رژیم تزاری در درون آن رزمندگان فداکار بی‌حد و حساب یا مردند و یا دیوانه شدند. دولت موقت در روزهای مارس در اینجا

وزیران تزار را زندانی کرد و اکنون بلشویک‌ها وزیران دولت وقت را آن‌جا نشاندند.

یک ناوی با خوشرویی ما را به پاسگاهی که در خانه کوچکی نزدیک ضراب خانه قرار داشت راهنمایی کرد. در اتاق گرم مملو از دود به دور سماوری که قلقل کنان می‌جوشید، دوازده تن گارد سرخ، ناوی و سرباز بازنیسته بودند. آن‌ها بسیار صمیمانه ما را استقبال کردند و به ما چای تعارف کردند. سرنگه‌بان نبود. او به همراه کمیسیون خراب‌کاران دومایی رفته بود که مدعی بودند یونکرها شکنجه شده‌اند. سربازان و ناویان این داستان را مضحک تلقی کردند. در کنج اتاق مرد کوتاه اندامی با سر طاس نشسته بود که قبا و پوستین فاخری در برداشت. سبیل‌هایش را می‌جوید و همچون جانوری که به تنگنا افتاده باشد از زیر چشم نگاه می‌کرد. او را تازه توقيف کرده بودند. یکی از سربازان با بی‌عنایی نگاهی به او کرد و گفت «این یک وزیر یا چیزی از همین قبیل است». مرد ک گویی این سخنان را نشنید. آشکار بود که سخت ترسیده است، گو این که کسی نسبت به او ابراز خصوصی نمی‌کرد.

من به او نزدیک شدم و به زبان فرانسه با او به گفتگو پرداختم. او از روی تکلف و تعارف تعظیمی کرد و به من پاسخ داد: «من گراف تولستوی. سر در نمی‌آورم که چرا مرا توقيف کرده‌اند. من آرام از روی پل تروئیتسکی به منزلم می‌رفتم که دو نفر از این آ... آقایان مرا توقيف کردند. من کمیسر دولت وقت در ستاد کل بوده‌ام، ولی به هیچ وجه وزیر نبوده‌ام...»

یکی از ناویان گفت: «ولش کنید برود، از او باکی نیست...» سربازی که توقيفی را آورده بود پاسخ داد: «نه ، باید از سرنگه‌بان بپرسم.» ناوی خندید: «سر نگهبان؟ پس ما برای چه انقلاب کردیم؟ مگر نه برای این که دیگر گوش به حرف افسرها ندهیم؟»

ستوانی از هنگ پاولوفسکی چگونگی آغاز قیام را برای ما حکایت کرد: «شب ششم نوامبر (بیست و چهار اکتبر) هنگ ما در ستاد کل مأمور نگهبانی بود. من با چند نفر از رفقاء در نگهبان خانه بودیم. ایوان پاولویچ و یک رفیق دیگری که نامش را فراموش کرده ام پشت پرده های پنجره در اتاقی که ستاد جلسه داشت خود را پنهان کردند و چیزهای بسیار مهمی شنیدند. مثلاً آنها شنیدند که فرمان داده می شود همان شب یونکرهای کاچینا به پترو گراد گسیل شوند و نیز فرمان داده می شود که کازاک ها برای صبح آن شب آماده شوند تا وارد عمل گردند ... و این که تمام نقاط شهر می باشد تا سپیده دم اشغال گردد. سپس آنها تصمیم داشتند پل ها را بر چینند. اما آن گاه که گفتند اسمولنی را باید محاصره کرد دیگر ایوان پاولویچ طاقت نیاورد. در این هنگام خیلی ها می آمدند و می رفتند و بدین سبب او توانست از اتاق آهسته خارج شود و خود را به اتاق نگهبانی برساند. ولی رفیق او به استراق سمع ادامه داد. من دیگر شک می بردم که آنجا دارد توطئه ای سرهم بندی می شود. هر آن اتومبیل هایی با افسران ستاد می آمدند. همه وزیران آن جا بودند. ایوان پاولویچ هر آن چه را که شنیده بود به من باز گفت. از نیمه شب دو ساعت و نیم گذشته بود. دیگر کمیته هنگ نیز با ما بود، ما همه چیز را به او گفتیم واژ او پرسیدیم چه باید کرد. او به ما پاسخ داد که تمام آیندگان و روندگان را باید توقيف کرد. ما همین کار را کردیم. ساعتی گذشت و ما چند تن افسر و دو وزیر را گرفته بودیم و آنها را یک راست به اسمولنی فرستادیم. ولی کمیته انقلابی نظامی هنوز آماده نبود، نمی دانست چه باید کرد. تمام راه را دویدیم تا به آنها فهماندیم که جنگ دیگر شروع شده است. به نظرم از یک ساعت کم تر نگذشت، مانند ساعتر پنج توانستیم به ستاد باز گردیم. اما تا این زمان دیگر تقریباً تمام توقيف شدگان متفرق شده بودند. با این همه ما عده ای را گرفتیم و دیگر تمام پادگان در راه بود...»

یکی از گارد سرخ‌ها از جزیره واسیلوسکی به تفصیل تمام حکایت کرد که روز بزرگ قیام در ناحیه او چگونه برگزار شده است. او لبخندزنان گفت: «ماهیچ «حتی یک مسلسل هم» نداشتم و از اسمولنی هم نمی‌توانستیم مسلسل بدست بیاوریم. رفیق زالکین، که عضو اوپراوا (بوروی مرکزی) دومای محلی بود «ناگهان بیادش آمد که در اتاق جلسه بورو یک مسلسل وجود دارد که اصلاً» از آلمان‌ها به غنیمت گرفته شده است. بنابراین او و من به اتفاق یک رفیق دیگر به آن‌جا رفیم. آن‌جا منشویک‌ها و سوسيالیست‌های انقلابی جلسه داشتند. خوب، ما در را باز کردیم و همان‌طور که آن‌ها کنار میز نشسته بودند پیش رفتم. عده آن‌ها دوازده نفر بود در مقابل عده سه نفری ما. وقتی ما را دیدند سکوت کردند و فقط به ما خیره شدند. ما اتاق را تا آخر پیمودیم. مسلسل را پیاده کردیم. رفیق زالکین یک قطعه را برداشت و من قطعه دیگر را آنها را روی دشمنان گذاشتم و بیرون آمدیم. حتی یک نفرشان هم به ما حرفی نزد!»

یک ناوی پرسید: «می‌دانید قصر زمستانی چطور تصرف شد؟»
«در حدود ساعت یازده ما فهمیدیم که در سمت «نو» دیگر خبری از یونکرها نیست. از در به درون ریختیم و یک نفر یک نفر یا در گروه‌های کوچک از پله‌ها یکی یکی بالا رفیم. وقتی به بالای پله‌ها رسیدیم یونکرها ما را متوقف ساختند و تفنگ‌های ما را گرفتند. با وجود این رفقای ما همین‌طور می‌آمدند تا کم کم عده ما از آن‌ها بیشتر شد. آن وقت نوبه ما بود که تفنگ‌های یونکرها را بگیریم ...»
در همین لحظه سر نگهبان وارد شد – استواری جوان و خندان، بازویش پیچیده و به گردن بسته، حلقه‌های ناشی از بی‌خوابی در زیر چشمانش. چشم او قبل از همه به یک زندانی افتاد که در صدد برآمد به او توضیحاتی بدهد. اما او به میان حرف زندانی دوید و گفت:

«آه، بله، شما جزو کمیته‌ای بودید که بعد از ظهر چهارشنبه از تسلیم شدن خودداری کردید. به هر حال، هموطن، ما را با شما کاری نیست. معذرت می‌خواهم.» و سپس در را باز کرد و با دست به گراف تولستوی اشاره کرد که می‌تواند از آنجا برود. چند تن از حاضرین جلسه، خاصه گارد سرخ‌ها شروع به غرولند و اعتراض کردند و ناوی نامبرده پیروزمندانه به آن‌ها گفت: «بفرمایید! به شما عرض نکردم؟»

واينك دو سرباز می‌خواستند با سرنگهبان صحبت کنند. آن‌ها از طرف پادگان به سمت کمیته اعتراض انتخاب شده بودند. آن‌ها گفتند که به زندانی‌ها عیناً همان غذایی داده می‌شود که به افراد پادگان، در حالی که غذا به اندازه‌ای وجود ندارد که شکم‌ها را سیر کند. «چرا باید از ضدانقلابی‌ها به این خوبی پذیرایی شود؟»

سرنگهبان جواب داد: «رقا! ما انقلابی هستیم نه راهزن» و آن‌گاه رو به من کرد. ما توضیح دادیم که شایع شده یونکرها مورد شکنجه قرار می‌گیرند و زندگی وزیران در خطر است، و پرسیدم آیا می‌شود با زندانی‌ها ملاقات کنیم بطوری که بتوانیم به دنیا نشان بدهیم...؟ سرباز جوان با عصانیت جواب داد:

«نه، من دیگر نمی‌خواهم مزاحم زندانی‌ها بشوم. من همین الان مجبور بودم آن‌ها را از خواب بیدار کنم، آن‌ها حتم داشتند که ما می‌خواهیم قتل عامشان کنیم... اکثر یونکرها مرخص شده‌اند، بقیه هم فردا آزاد خواهند شد.»

این را گفت و شتابان از آنجا دور شد.

«اگر این طور است، پس اجازه بدهید با کمیسیون دوما ملاقات کنیم!» سرنگهبان که برای خود چایی می‌ریخت سری فرود آورد وبا بی‌قیدی گفت: «آن‌ها هنوز هم در تالار هستند.»

ودرحقیقت هم آن‌ها آن‌جا بودند در بیرون در. در میان نور ضعیف چراغ نفتی به دور شهردار حلقه زده بودند و با هیجان صحبت می‌کردند. من گفت: «آقای شهردار! ما خبرنگاران آمریکایی هستیم. آیا شما لطفاً "رسماً" نتیجه تحقیقات خودرا در اختیار ما خواهید گذاشت؟»

چهره موقر و متین خود را به سوی ما برگردانید و با صدای آرام گفت: «این شایعات به هیچ وجه حقیقت ندارد. اگر از حادثه‌ای که موقع انتقال وزراء به این‌جا رخ داد بگذریم، از هر جهت وضع آن‌ها رعایت می‌شود. درباره یونکرها - هیچکس کوچک‌ترین آسیبی ندیده است.»

درسمت «نوسکی» در تیرگی شهر نیمه شب ستونی پایان ناپذیر از سربازان با سکوت و آرامش در حرکت بودند - برای جنگیدن با کرنسکی می‌رفتند. در پس کوچه‌های تاریک اتومبیل‌ها بدون چراغ می‌آمدند و می‌گذشتند. در «فونتانکا» شماره شش - ستاد شورای نمایندگان دهقانان و در آپارتمان‌های خصوصی عمارت بزرگی در نوسکی و در کاخ مدرسه مهندسی فعالیت‌های نهانی جریان داشت. دوماً غرق در روشنایی بود...

ودرداخل اسمولنی کمیته انقلابی نظامی کار می‌کرد و هم‌چون ماشین دیناموی اشباع از برق، اخگر به اطراف می‌پراکند.

جبهه انقلابی

شنبه دهم نوامبر (بیست و هشت اکتبر).

«هموطنان! کمیته انقلابی نظامی اعلام می‌دارد که هیچ‌گونه عملی را که ناقض نظم انقلابی باشد تحمل نخواهد کرد. دزدی، غارت، تجاوز و یا کوشش برای تاراج و کشتار به سختی مجازات خواهد شد. کمیته، به پیروی از نمونه کمون پاریس، تمام غارت‌گران و موجدین هرج و مرج را بی امان معدوم خواهد کرد.» در شهر آرامش حکم فرما بود. نه هرج و مرجی، نه دزدی و تاراجی و نه حتی دعوای مستانه. شب هنگام در کوچه‌های ساکت گشته‌های مسلح پرسه می‌زندند و در سر هر چهار راه سربازان و گارددهای سرخ به گرد کوههای آتش، خندان و آواز خوانان، پاس می‌دادند. در روز گروههای بزرگی از مردم در پیاده روها جمع می‌شدنند و به مباحثات دائمی که بین دانشجویان و سربازان، بین بازرگانان و کارگران، جریان داشت گوش می‌دادند.

افراد در کوچه‌ها و خیابان‌ها یکدیگر را متوقف می‌ساختند:

«آیا کازاک‌ها خواهند آمد؟»

«نه ...»

«خبرهای تازه؟»

«هیچ نمی‌دانم. کرنسکی کجا است؟»

«می‌گویند فقط در هشت ورستی پتروگراد. راست است که بلشویک‌ها با

«آورورا» فرار کرده‌اند؟»

«می‌گویند ...»

بر روی تمام دیوارها اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و فرمان‌ها چسبانده شده، ولی روزنامه

کم است ... بر روی پلاکار德 عظیمی بیانیه خشم آلود کمیته اجرائیه شورای

نمایندگان دهقانان سراسر روسیه دیده می‌شود: «...آن‌ها (بلشویک‌ها) به خود اجازه داده‌اند که بگویند گویا بر شورای نمایندگان و دهقانان تکیه دارند. بدون این که هیچ اختیاری داشته باشند به نام شورای نمایندگان دهقانان سخن می‌گویند. بگذار تمام روسیه زحمت کش بداند که این دروغ است و تمام دهقانان زحمت کش و کمیته اجرائیه شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه هرگونه شرکت دهقانان مشکل را در این اعمال زور تبهکارانه بر اراده همه زحمت کشان، با نفرت تکذیب می‌کند ...»

یک بیانیه از طرف شعبه نظامی حزب سوسیالیست‌های انقلابی - اس‌ار: «تلاش مذبوحانه بلشویک‌ها در آستانه شکست است؛ پادگان دچار تفرقه و افسردگی است؛ وزارت خانه‌ها کار نمی‌کنند؛ نان دارد تمام می‌شود؛ تمام فراکسیون‌ها غیر از مشتی ماگریمالیست کنگره را ترک گفته‌اند؛ حزب بلشویک منفرد گشته است ... پیشنهاد می‌کنیم به گرد کمیته نجات میهن و انقلاب متحد گردید ... و آماده باشید تا در لحظه لازم به دعوت کمیته مرکزی به مقابله فعال دست زنید ...»

شورای جمهوری موارد رنجش خود را در بیانیه زیر بر می‌شمرد: «شورای موقت جمهوری روسیه در برابر فشار سرنیزه مجبور شد روز بیست و پنج اکتبر متفرق گردد و کار خود را موقتاً تعطیل کند. غاصبان حکومت با سخنان «آزادی و سوسیالیسم» که در دهان دارند به زور گویی و خودسری مشغول‌اند. آن‌ها اعضای حکومت موقت و از جمله وزرای سوسیالیست را دست گیر کرده و در دوستاخانه‌های تزاری زندانی ساخته‌اند. آن‌ها روزنامه‌ها را تعطیل و چاپ خانه‌ها را تصرف کرده‌اند... چنین حکومتی باید دشمن خلق و انقلاب شناخته شود و می‌بایست علیه آن به مبارزه برخاست، می‌بایست آن را واژگون ساخت ... شورای موقت جمهوری تا تجدید کار خود، هموطنان

جمهوری روسیه را فرا می خواند که به دور کمیته های محلی نجات میهن و انقلاب، که زمینه سقوط حکومت بلشویک ها و احیاء دولت را سازمان می دهدند که تا تشکیل مجلس مؤسسان قادر به هدایت کشور باشد، گرد آیند».

دیلئونارودا (امر خلق) می نوشت:

«انقلاب قیام تمام مردم است ... چه کسی «دومین انقلاب» آقایان لنین و تروتسکی و نظایر آنها را قبول دارد؟ - گروه کوچکی از کارگران، سربازان و ناویان فریب خورده - و دیگر هیچ کس ...»

و روزنامه «نارودنویه اسلوو» (سخن خلق) - ارجان سوسیالیست های خلقی: «دولت کارگری و دهقانی؟ - خیالبافی! این دولت را هیچ کس، نه در روسیه، نه نزد متفقین، نه حتی در کشورهای دشمن به رسمیت نمی شناسند! ...» مطبوعات بورژوازی موقعتاً ناپدید شده اند.

«پراودا» درباره نخستین جلسه کمیته اجرائیه مرکزی نوین - پارلمان جمهوری روسیه - گزارشی درج کرد: «میلیوتین» کمیسر ملی کشاورزی متذکر شد که کمیته اجرائیه دهقانی روز سیزدهم دسامبر را برای گشايش کنگره دهقانی سراسر روسیه تعیین کرده است. او گفت: (ولی ما نمی توانیم منتظر بمانیم. برای ما لازم است که از پشتیبانی دهقانان برخوردار گردیم. من پیشنهاد می کنم که کنگره دهقانی را گرد آوریم و بی درنگ ... اس ارهای چپ این پیشنهاد را پذیرفتد. معجلًا» خطابی به دهقانان تهیه شد و کمیسیونی مرکب از پنج نفر برای اجرای طرح انتخاب گردید.

جزئیات قانون نوین تقسیم اراضی و مسئله نظارت کارگری بر تولید تا ارائه گزارش از جانب کمیسیون کارشناسان به تعویق افتاد. طرح سه فرمان استماع و تصویب شد:

نخست طرح پیشنهادی لین درباره روضع عمومی مطوعات که طبق آن می‌بایست تمام روزنامه‌هایی که به مقاومت دعوت می‌کنند و یا از حکومت نوین سرپیچی کرده به اعمال تبهکارانه تحریک می‌کنند و یا عمدتاً "واقعیت‌ها را تحریف می‌کنند تعطیل شوند. دوم فرمان امehال اجاره‌بهای منازل مسکونی و سوم فرمان تشکیل میلیتس کارگری. و نیز امریه‌های چندی صادر شد که یکی از آن‌ها به دومای شهر اختیار می‌داد خانه‌ها و بناهای خالی مصادره کند؛ دیگری به امر تسهیل تخلیه تمام واگن‌های باری در نقاط انتهایی خطوط راه‌آهن اختصاص داشت تا حمل مایحتاج اولیه تسريع گردد و قطارهایی که بی‌اندازه مورد لزومند آزاد شوند

...

پس از دو ساعت کمیته اجرائی نمایندگان دهقانان تلگرام زیر را به سراسر روسیه مخابره کرد:

«کمیته اجرائی شورای نمایندگان دهقانان سراسر روسیه اعلام می‌دارد که چون انتخابات مجلس مؤسسان، که اکنون یگانه راه نجات دهقانان و کشور می‌باشد، در پیش است، لذا مانند گذشته دور شدن نیروهای محلی را در لحظه کنونی زیان‌انگیز و خطرناک می‌داند. دعوت کنگره را برای سی ام دسامبر تأیید می‌کنیم».

در دوما جنب و جوش بی‌سابقه‌ای حکم فرما بود. افسرانی می‌آمدند و می‌رفتند. رئیس شهر با رهبران کمیته نجات مشاوره می‌کرد. یک عضو شهرداری با نسخه‌ای از بیانیه کرنسکی دوان دوان وارد می‌شد. صدھا نسخه از این بیانیه از هوای پیمایی که در ارتفاع کم روی «نوسکی» پرواز کرده بود، پخش شده بود. در این بیانیه تمام کسانی که سر از اطاعت پیچیده بودند به انتقام وحشتناکی تهدید می‌شدند و به سربازان دستور داده می‌شد اسلحه را بر زمین گذارده و بی‌درنگ در میدان «مارس» گردآیند.

به من گفتند نخست وزیر هم اکنون «تزارسکویه سله لو» را تصرف کرده و در فاصله فقط پنج مایلی پتروگراد قرار دارد. او فردا یعنی چند ساعت دیگر وارد شهر خواهد شد. قوای شوروی که با کازاک‌ها تماس گرفته‌اند به صف دولت موقت پیوسته‌اند. چرنوف این وسط‌ها می‌چرخد و سعی دارد واحدهای نظامی بی‌طرف را به نیرویی مبدل سازد که بتواند جنگ داخلی را متوقف گردد.

بنا به گفته رجال دوما نشین، در شهر هنگ‌های پادگان، بلشویک‌ها را ترک می‌کنند. اسمولنی هم اکنون رها شده است. تمام دستگاه دولتی اعتصاب کرده است. کارمندان بانک دولتی از ادامه کار تحت رهبری کمیسرهای اسمولنی سر باز زده و از تحويل پول بدانا ان امتناع ورزیده‌اند. تمام بانک‌های خصوصی بسته شده است. وزارت خانه‌ها در حال اعتصابند. کمیته‌ای از دوما به تمام اتاق‌های بازرگانی مراجعه می‌کند و برای صندوق کمک به اعتصابیون پول جمع می‌آورد.

تروتسکی به وزارت امور خارجه رفت و به کارمندان دستور داد فرمان صلح را به زبان‌های خارجی ترجمه کنند. شش صد نفر کارمند استعفا نامه خود را جلو او پرتاپ کردند ... شلیاپینیکوف کمیسر کار به کارکنان وزارت خانه خود فرمان داد که در ظرف بیست و چهار ساعت به سر کار خود باز گردند و آن‌ها را تهدید کرد که در غیر این صورت اخراج خواهند شد. فقط در بانان به حرف او گوش دادند ... یک دسته از شبکه کمیته ویژه تدارکات کار را متوقف ساختند تا از بلشویک‌ها تبعیت نکرده باشند ... تلفن‌چی‌ها علیرغم وعده سخاوتمندانه افزایش حقوق و بهبود شرایط کار از خدمت به مؤسسات شوروی امتناع ورزیدند ... حزب سوسیالیست‌های انقلابی (اس‌ار) مقرر داشت که تمام اعضاء خود را، که در کنگره شوراها مانده‌اند و یا در قیام شرکت کرده بودند، اخراج کنند ...

خبر استان‌ها: موگیلیوف علیه بلشویک‌ها برخاست. در کیف کازاک‌ها شوراها را تارومار کردند و تمام رهبران شورشی را توقيف کردند. شورا و پادگان

سی هزار نفری «لوگا» قطعنامه‌هایی در وفاداری به دولت موقت تصویب کردند و تمام روسیه را فراخواندند تا به آن‌ها ملحق شود. «کاله‌دین» تمام شوراهای اتحادیه‌های حرفه‌ای حوزه «دون» را متفرق ساخت. ارتش وی به سوی شمال به حرکت درآمده است.

نمایندگان کارگران راه‌آهن اعلام داشت: «دیروز ما تلگرافی به سراسر روسیه مخبره کردیم و خواستیم بی‌درنگ جنگ بین احزاب سیاسی قطع گردد و یک دولت ائتلافی سوسیالیستی تشکیل شود و الا همین فردا شب اعلام اعتصاب خواهیم کرد ... با مداد مشاوره تمام فراکسیون‌ها برای مذاکره در این مسئله تشکیل می‌شود. به نظر می‌رسد که بشویک‌ها در پی سازش هستند ...»

یک مهندس شهرداری قوی هیکل و سرخ گونه با خنده گفت: «به شرطی که تا آن موقع زنده بمانند».

به هنگامی که وارد اسمولنی شدیم آن را فقط خالی نیافتم بلکه پرهیجان و پر کارتر از هر موقع دیگرش دیدم. انبوهی از کارگران و سربازان وارد می‌شدند و خارج می‌گردیدند. همه جا نگاهبانی تقویت شده بود. در اینجا با خبرنگاران روزنامه‌های بورژوازی و سوسیالیست‌های «معتل» برخورد کردیم. خبرنگار «وولینارودا» (اراده حق) فریاد می‌زد:

«ما را بیرون کردند! بونچ برویه ویچ به دفتر مطبوعات آمد و به ما دستور داد که خارج شویم. او گفت ما جاسوس هستیم.» آن‌گاه همه یک‌صدا فریاد بر آوردند:

«اهانت است! زور گویی است! ما آزادی مطبوعات می‌خواهیم.»

در راه رو میزهای درازی قرار گرفته بود که بر روی آن‌ها بسته‌های شعارها، پیام‌ها و فرمان‌های کمیته انقلابی نظامی انبوه شده بود. سربازان و کارگران این

بسته‌ها را می‌کشیدند و در اتو میل‌ها قرار می‌دادند. یکی از این پیام‌ها چنین آغاز می‌شد:

«به چوبه رسوایی!»

«در این لحظه غم انگیز که خلق زحمت کش روسيه از سر می‌گذراند، منشیک‌های سازش کار و اسارهای راست به طبقه کارگر خیانت کرده‌اند. آن‌ها در صف کورنیلوف، کرنسکی و ساوینکوف قرار گرفتند ... آن‌ها فرامین کرنسکی خائن را چاپ می‌کنند و در شهر با اشاعه یاوه‌ترین شایعه‌ها درباره پیروزی موهومند این مرتد هول و هراس می‌پراکنند ... هموطنان! این شایعات ابلهانه را باور نکنید! آن نیرویی که بتواند بر قیام خلق پیروز گردد وجود ندارد. کرنسکی و دوستانش بزودی به مجازاتی که شایسته آنند خواهند رسید ... ما آن‌ها را به چوبه رسوایی خواهیم بست. ما آن‌ها را هدف نفرت تمام آن کارگران، سربازان، ملوانان و دهقانانی قرار خواهیم داد که این‌ها می‌خواهند با زنجیر دیرینه مقید نگاهشان دارند. و آن‌ها هیچ گاه نخواهند توانست داغ خشم و نفرت خلق را از جین خود بزدایند.

شرم و رسوایی بر خائینین به خلق!»

کمیته انقلابی نظامی در یک بنای وسیع تری به اتاق شماره هفده طبقه فوقانی انتقال یافت. در کنار درهای آن گاردھای سرخ پاس می‌دادند. در درون اتاق فضای تنگی با نرده جدا شده و پر بود از اشخاص خوش سر و لباس که ظاهری موقر و متین از خود نشان می‌دادند ولی در باطن از خشم می‌جوشیدند. اینان بوورژواهایی بودند که می‌خواستند جواز اتو میل و یا جواز خروج از شهر بگیرند. بین آنان عده زیادی خارجی بودند ... نوبه کشیک با «بیل شاتوف» و «پترز» اعضای کمیته بود. آن‌ها کار را کنار گذارده برای ما بولتن آخرین اخبار را قرائت کردند: «هنگ شماره یک صد و هفتاد و نه پشتیبانی یک پارچه خود را وعده داده است. پنج هزار نفر باربران بندری کارخانه کشتی سازی پوتیلوف دولت جدید را

تبریک می‌گویند. کمیته مرکزی اتحادیه‌های کارگری و حرفه‌ای به کمیته انقلابی نظامی با شعف شادباش می‌گوید. پادگان و اسکادران در «رموال» کمیته انقلابی نظامی انتخاب کرده و نیرو اعزام داشته‌اند. شهرهای «پسکوف» و «مینسک» توسط کمیته انقلابی نظامی اداره می‌شود. شادباش از طرف سوراهای تزاریتسین، رستوف کناردن، پیاتیگورسک، سواستوپول ... لشکر فنلاند و کمیته‌های جدید الانتخاب ارتش‌های پنجم و دوازدهم پیشنهاد می‌کنند که در اختیار حکومت جدید قرار بگیرند ... اخبار مسکو نامشخص است. نظامیان کمیته انقلابی نظامی مهم‌ترین نقاط استراتژیک شهر را اشغال کرده‌اند. دو گروهان محافظت کرملین به سوراهای پیوسته‌اند، ولی زرادخانه در دست سرهنگ ریابتیف و یونکرهاش باقی مانده است. کمیته انقلابی نظامی از وی برای کارگران اسلحه خواسته و ریابتیف تا صبح امروز مذاکره را با کمیته ادامه داده، ولی بامدادان ناگهان به کمیته اتمام حجت فرستاده و خواستار تسلیم سربازان شوروی و انحلال کمیته شده است.

جنگ آغاز گردیده است... در پتروگراد ستاد مجموعاً از کمیسرهای اسمولنی تبعیت کرده است. مرکز ناوگان از اطاعت سر باز زده ولی توسط دینکو و گروهان ناوگان کرونشتات اشغال شده است. مرکز ناوگان جدیدی تشکیل یافته که مورد پشتیبانی ناوهای جبهه‌های بالتیک و دریای سیاه قرار گرفته است ...»

اما در خلال تمام این اعتمادها احساس ملالت‌آوری راه گشوده بود. گویی در فضای نوعی نگرانی معلق بود. کازاک‌های کرنسکی دیگر نزدیک شده بودند. آن‌ها توپ خانه به همراه داشتند. اسکرپنیک دیر کمیته‌ها مؤکداً «من می‌گفت که یک سپاه تمام به همراه کرنسکی است و با لحن قاطع می‌افزود: «آن‌ها ما را زنده نخواهند گرفت ...» چهره وی از فرط بی‌خوابی شبانه زرد شده بود.

پتروفسکی با حال خسته زیر لب خندید: «شاید فردا بخوابیم ... و برای مدت درازی

بخوابیم ...» لوزوفسکی لاغر اندام و ریش خرمایی گفت: «ما چه شانسی در پیروزی داریم؟ ما تنها هستیم؛ یک عده غیر مشکل در مقابل سربازان تعلیم دیده!» در جنوب و جنوب غربی پتروگراد شوراهای از برابر کرنسکی فرار می کردند و پادگانهای کاچینا، پاولوفسکی و تزارسکویه سهلو منشعب شده بودند. نیمی از سربازان می خواستند بی طرف بمانند و بقیه بدون افسرها، با بی نظمی به سوی پایتخت حرکت کرده بودند.

در تالار بولتن زیرین آویخته بود:

«از کراسنویه سهلو - بیست و هشت اکتبر - ساعت شش صبح.»
«به تمام آدرس های ناشتاورخ، کلاو کوسف، ناج و وسف، همه جا، به همه، و به همه اطلاع داده شود:»

«کرنسکی وزیر سابق به همه آدرس ها و به همه کس تلگرام دروغینی مخابره کرده حاکی از این که سپاهیان انقلابی پتروگراد داوطلبانه اسلحه خود را تسليم داشته و به نظامیان دولت سابق - دولت خیانت کار - پیوسته اند و این که سپاهیان از کمیته انقلابی نظامی امریکای دریافت داشته اند که عقب نشینی کنند. سپاهیان خلق آزاد، نه عقب نشینی می کنند و نه تسليم می شوند. سپاهیان از این جهت کاچینا را ترک گفته اند که بین آنان و برادران کازاک فریب خورده شان خونزیزی نشود، و نیز برای این که در خارج شهر موضع مساعدتی بگیرند و موضع آنها تا بدان حد استوار است که اگر کرنسکی و هم دستانش نیروی خود را ده برابر هم بکنند، هیچ گونه جای نگرانی نیست. روحیه سپاهیان عالی است. در پتروگراد آرامش برقرار است.»

«امضاء - فرمانده دفاع شهر پتروگراد و ناحیه پتروگراد»

«سرهنگ موراویوف»

هنگامی که ما از کمیته انقلابی خارج می‌شدیم آنتونوف با چهره رنگ پریده و مرده‌گونی وارد اتاق شد. در دستش کاغذی بود. گفت: «این را پخش کنید!»: «به تمام شوراهای ناحیه‌ای نمایندگان کارگران کارخانه»
«فرمان»

«باندهای کورنیلووی-کرنسکی راههای پایتخت را تهدید می‌کنند. تمام دستورات لازم برای سرکوب بی‌امان سُوقصد ضد انقلابی علیه خلق و پیروزی‌ها یش صادر شده است.»

«ارتش و گارد سرخ انقلابی به پشتیبانی بی‌درنگ کارگران نیازمندند.»

«به شوراهای ناحیه‌ای و کمیته‌های کارخانه‌ای فرمان می‌دهیم:»

«۱- تعداد هرچه بیشتر کارگر برای حفر سنگر، ایجاد باریگاد و موانع سیم‌خاردار اعزام بدارند.»

«۲- هرجا که برای این کار تعطیل کارخانه لازم آید فوراً اجرا کنند.»

«۳- تمام سیم‌های خاردار و یا ساده موجود و نیز تمام وسایل لازم برای حفر سنگرها و ایجاد باریگادها را جمع‌آوری کنند. همه کسانی که اسلحه دارند آن را نزد خود نگاه دارند.»

«۴- تمام اسلحه‌های بدرد خور را با خود ببرند.»

«۵- حداعلای انصباط دقیق را رعایت کنند و برای پشتیبانی از ارتش انقلاب با تمام وسایل آماده باشند.»

«صدر شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد»

«کمیسر خلق-لئوتروتسکی»

«صدر کمیته انقلابی نظامی سرفمندی ناحیه منطقه»

«نیکلای پادوویسکی»

آن گاه که ما از اسمولنی خارج شده در خیابان تیره و تاریک قرار گرفتیم از همه جا صدای سوت کارخانه‌ها، خروشان عصبی و اشبع از نگرانی طین افکن بود. مردم زحمت کش، مردان و زنان، به تعداد ده‌ها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند. کارخانه‌های حومه شهر سوت زنان جمعیت ژنده‌پوش خود را بیرون می‌ریختند. پتروگراد سرخ در خطر است. «کازاک‌ها!...» مردان، زنان و نوجوانان با تفنگ، با دیلم، بیل، بسته‌های سیم و فانوسقه‌ها که بر روی لباس‌های کارگری بسته بودند از کوچه‌های کثیف به سوی جنوب و جنوب غربی به سمت دروازه مسکو روان بودند. هیچ گاه شهر یک چنین سیل عظیم انسانی ندیده بود که خودبخود به حرکت آید. انسان‌ها سردرگم، گروهان‌های سربازان، توپ‌ها، کامیون‌ها، گاری‌ها، هم‌چون رودخانه‌ای جاری بودند. پرولتاریای انقلابی می‌رفت تا با سینه خود از پایتخت جمهوری کارگران و دهقانان دفاع کند.

در جلو در اسمولنی اتومبیلی ایستاده بود. مردی لاغر که چشمان سرخ شده‌اش از پشت شیشه‌های ضخیم عینک بزرگ‌تر از آن‌چه بود می‌نمود، به اتومبیل تکیه داده، دست‌های خود را در جیب پالتو نخ‌نمایی فرو برد و بود. وی چند کلمه‌ای به زحمت بر زبان جاری ساخت. همان‌جا یک ناوی ریشو و تنومندی که چشمانی روشن و جوان داشت با نگرانی به جلو و به عقب قدم می‌زد و در حین حرکت با پریشان‌حالی با تپانچه بزرگی از پولاد سیاهرنگ بازی می‌کرد. یکی از این دو مرد آنتونوف و دیگری دینکو بود.

چند سرباز در کاربستن دوچرخه نوع نظامی به بدنه اتومبیل بودند. راننده به سختی اعتراض می‌کرد. او می‌گفت که دوچرخه‌ها لعب اتومبیل را خراش می‌دهند. البته او خودش بشویک بود، و اتومبیل نیز از یک بورژوا مصادره شده بود. روی این دوچرخه‌ها امریکان نظامی سوار می‌شدند. با این که غرور حرفه‌ای راننده‌گی اش جریحه‌دار شده بود ... و دوچرخه‌ها در کنار اسمولنی بجا ماندند.

این کمیسرهای توده‌ای امور نظامی و دریایی برای بازرسی به جبهه جنگ، در هر کجا که بود، عزیمت می‌کردند. «آیا ممکن نیست ما هم با آن‌ها برویم؟» – «البته نه، اتومبیل پنج جا بیشتر ندارد. دو جا برای کمیسرها، دو جا برای امریرها و یک جا برای راننده.» با وجود این یک آشنای روس من، که نام تروسیشکا را به او می‌دهیم، با کمال خونسردی در اتومبیل نشست و هر قدر از او خواهش کردند جای خود را ترک نکرد.

من هیچ دلیلی ندارم داستانی را که تروسیشکا درباره این مسافت حکایت کرد باور نکنم. در خیابان سووورووف بود که یکی از مسافران به یاد غذا افتاد. بازرسی جبهه ممکن بود سه چهار روز به طول انجامد و تهیه خواربار در آن ایام کار ساده‌ای نبود. اتومبیل را متوقف ساختند. چه کسی پول دارد؟ کمیسر نظامی تمام جیب‌های خود را پشت و رو کرد – در آن‌ها یک کوپک هم یافت نشد. معلوم شد کمیسر امور دریایی نیز مفلس است. راننده نیز پول نداشت. تروسیشکا آذوقه خرید.

چون اتومبیل به خیابان نوسکی پیچید لاستیک آن ترکید.

آنتونوف پرسید: «چه باید کرد؟»

دینکو تپانچه خود را به حرکت درآورد و پیشنهاد کرد: «اتومبیل دیگری مصادره می‌کنیم.»

آنتونوف وسط خیابان قرار گرفت و با حرکت دست اتومبیل را که پشت فرمان آن سربازی نشسته بود متوقف ساخت. آنتونوف گفت: «من این اتومبیل را لازم دارم.»

سرباز در پاسخ گفت: «نخواهم داد.»

«شما می دانید من کیستم؟» - آنتونوف ورقه‌ای را نشان داد حاکی از آن که وی به سرفرماندهی تمام ارتش‌های جمهوری روسیه تعیین شده بود و همه کس می‌بایست بی گفتگو از او اطاعت کند.

سر باز جواب داد: «اگر از طرف خود خدا هم آمده باشی برای من فرق نمی‌کند. این اتومبیل متعلق به هنگ شماره یک مسلسل است و ما با آن مهمات حمل می‌کنیم و آن را به شما نخواهیم داد.»

خوشبختانه در خیابان یک تاکسی کهنه و زهوار در رفتہ با پرچم ایتالیایی ظاهر شد. (صاحبان اتومبیل‌های شخصی به هنگام سردرگمی اوضاع برای گریز از مصادره شدن، آن‌ها را در کنسولگری‌های خارجی ثبت می‌کردند). از این تاکسی یک غیرنظمی را که پوستین فاخری بر تن داشت پیاده کردند و فرماندهی عالی راه خود را ادامه داد.

پس از تقریباً ده میل راه، که به پاسگاه مرکزی «ناروسکایا» رسیدند، آنتونوف پرسید فرمانده گارد سرخ کجاست؟ او را تا انتهای «ناروسکایا» هدایت کردند که در آنجا چند صد نفر کارگر سنگر می‌کردند و در انتظار کازاک‌ها بودند.

آنونوف پرسید: «وضع شما چطور است رفقا؟»
فرمانده جواب داد: «همه چیز منظم است رفیق. روحیه ارتش عالی است، فقط مهمات نداریم.»

آنونوف به او گفت: «در اسمولنی دو میلیارد شانه فشنگ وجود دارد. الان به شما قبض می‌دهم - او شروع به جستجوی جیب‌های خود کرد - «از شماها کسی یک تکه کاغذ ندارد؟» دینکو نداشت، امربرها هم نداشتند. تروسیشکا دفترچه خود را عرضه کرد.

آن‌تونوف فریاد برآورد: «آه! مداد ندارم! کی مداد دارد؟ لازم نیست بگوییم
یگانه کسی که مداد داشت باز تروشیشکا بود.

ما که سوارشدن در اتومبیل سرفمندی نصییمان نشده بود به ایستگاه راه آهن «تزارسکویه سلو» رفتیم. در خیابان نوسکی گاردهای سرخ را دیدیم که تفنگ بردوش روان بودند. بر سر تفنگ همه آن‌ها سرنیزه نبود. غروب زودرس زمستانی فرا می‌رسید. گاردهای سرخ با سرهای افراشته در هوای سرد و بارانی با صفوی نامنظم، بدون موژیک و بدون طبل، می‌گذشتند. بر روی سر آن‌ها پرچم سرخی در اهتزاز بود که در روی آن با حروف زرین و کج و معوجی نوشته شده بود: «صلح! زمین!» همه آن‌ها بسیار جوان بودند. از سیمای آن‌ها خوانده می‌شد مردمی هستند که آگاهانه به سوی مرگ می‌روند. جمعیت عابرین نیمه مرعوب و نیمه منزجر، با چشم‌انداز ساطع از خشم و نفرت، آن‌ها را مشایعت می‌کردند. در ایستگاه راه آهن هیچ کس نمی‌دانست که کرنسکی کجا است و جبهه کجا.
وانگهی، قطار فقط تا «تزارسکویه سله لو» می‌رفت.

در واگون ما روسیانی که به خانه‌های خود باز می‌گشتند به هم فشار می‌آوردن. آن‌ها محمولاتی از آن‌چه که خرید کرده بودند و روزنامه‌های عصر را با خود داشتند. صحبت بر سر قیام بلشویک‌ها بود. و اگر این گفتگوها در میان نبود هیچ کس نمی‌توانست از ظاهر حال واگون ما حدس بزند که جنگ داخلی تمامی روسیه را به دو اردوگاه آشی ناپذیر تقسیم کرده و قطار به سوی صحنه عملیات نظامی رهسپار است. از پنجه واگون مشاهده می‌کردیم که در تیرگی غروب که به سرعت سیاه‌تر می‌شد زنجیره‌ای از دسته‌های سرباز روی جاده‌های کثیف به سوی شهر کشیده شده است. آن‌ها بین خود بحث می‌کردند و تفنگ‌های خود را حرکت می‌دادند. در شاخه فرعی یک قطار باربری پر از سرباز متوقف بود که پرتو شعله‌های کومه‌های آتش بر آن می‌تابید. غیر از این‌ها چیزی وجود نداشت. در

مسافت دور، در خط افق، نور چراغ‌های شهر تاریکی می‌شکافت. از دور در حومه شهر یک تراموایی در حال خزیدن دیده می‌شد.

درایستگاه راه آهن «تزارسکویه‌سه‌لو» آرامش حکم فرما بود. اما این جا و آن جا دسته‌های سرباز دیده می‌شد که آهسته بین خود گفتگو می‌کردند و ناآرام به جاده خلوتی که به کاچینا می‌رفت می‌نگریستند. من از آن‌ها پرسیدم طرفدار کی هستند. یکی از سربازان به من گفت: «ما که از کارها سردر نمی‌آوریم. البته کرنسکی پرووکاتور است. ولی ما فکر می‌کنیم خوب نیست مردم روس به روی مردم روس تیر خالی کند.»

در دفتر رئیس ایستگاه راه آهن سربازی گشاده‌رو، بلند قامت، ریشو، با بازو بند سرخ کمیته هنگ کشیک می‌داد. جواز ما که به مهر اسمولنی ممهور بود احترام زیادی در او برانگیخت. وی بی گفتگو طرفدار شوراهای بود، ولی در سیماش تزلزل مشاهده می‌شد.

«دو ساعت پیش گاردھای سرخ این جا بودند و سپس رفتند. صبح کمیسر حضور یافت، ولی وقتی کازاک‌ها آمدند او به پتروگراد باز گشت.»

«پس کازاک‌ها حالا این جا هستند؟»

وی با گرفتگی خاطر سری تکان داد: «جنگ در گرفت. کازاک‌ها صبح زود رسیدند. آن‌ها دویست سیصد نفر از مها را اسیر کردند و در حدود بیست و پنج نفر را کشتند.»

«حالا کجا هستند؟»

«گمان نمی‌کنم دور باشند. دقیقاً نمی‌دانم. آن جاها باید باشند...» و دست خود را بدون این که نقطه مشخصی را تعیین کند به سمت غرب تکان داد. ما در بوفه ایستگاه ناهار خوردیم - غذایی عالی، بسی بهتر و ارزان‌تر از پتروگراد. در نزدیکی ما یک افسر فرانسوی نشسته بود که همان موقع از کاچینا

آمده بود. او می‌گفت که آرامش برقرار است. شهر در دست کرنسکی است. او ادامه داد: «آه این روس‌ها! یک خلق خاصی هستند. این چه جنگ داخلی است که به راه افتاده است - همه چیز غیر از مبارزه!»

ما به شهر رفیم. نزدیک در خروجی ایستگاه دو سرباز با تفنگ و سرنیزه ایستاده بودند. صدها نفر بازرگان، کارمندان دولتی و دانشجو گرد آن‌ها حلقه زده بودند. تمام جمعیت برسر آن‌ها فریاد می‌زد و دشnam می‌داد. در قیافه سربازان حالتی مشاهده می‌شد شبیه کودکانی که غیرعادلانه مجازات می‌شوند.

حمله را جوان بلند قامتی هدایت می‌کرد که لباس دانشجویی بر تن داشت و آثار عجب و تکبر از قیافه‌اش نمایان بود. او پرخاشگرانه می‌گفت:

«من فکر می‌کنم برای شما روشن باشد که با اسلحه کشیدن به روی برادران خود مبدل به حربه‌ای در دست رهزنان و خائنان می‌شویم.» سرباز با لحن جدی جواب داد:

«نه، برادرجان. شما نمی‌فهمید. آخر در دنیا دوطبقه وجود دارد، پرولتاریا و بورژوازی. مگر این طور نیست؟ ما...» دانشجو با خشونت حرف او را قطع کرد: «من با این وراجی ابلهانه آشنا هستم. دهقانان جاهلی از نوع تو این شعارها را شنیده‌اند، ولی چه کسی آن‌ها را گفته و معنای آن‌ها چیست؟ - این دیگر برای شما روشن نیست. هرچه شنیده‌ای مانند طوطی تکرار می‌کنی.» - جمعیت می‌خندد - «من خودم مارکسیستم. به تو بگوییم آن‌چه شما برای آن می‌جنگید سوسیالیسم نیست. این فقط هرج و مرچ است. این فقط به نفع آلمان‌ها است.»

سرباز جواب داد: «نه خیر، من می‌فهمم» - به روی پیشانی او عرق نشسته بود - شما معلوم است آدم دانشمندی هستید و من یک مرد ساده‌ای هستم. ولی فکر می‌کنم ...»

دانشجو با نفرت صحبت او را قطع کرد: «تو لابد فکر می کنی که لنین دوست واقعی پرولتاریا است؟»

سرباز پاسخ داد: «آری، این طور فکر می کنم.» سرباز در وضع دشواری گیر کرده بود.

«خوب آفاجان! آیا تو می دانی که لنین را آلمان در یک واگن مهروموم شده فرستاده؟ تو میدانی که لنین از آلمانها پول می گیرد؟» سرباز لجو جانه جواب داد: «نه، من این را نمی دانم. ولی من می دانم که لنین همان چیزی را می گوید که ما می خواهیم بشنویم؛ و تمام مردم ساده همین را می گویند. آخر دو تا طبقه هست: پرولتاریا و بورژوازی.»

«احمق! من دو سال در زندان ئلوسلبورگ به خاطر انقلاب خواهیده ام، وقتی تو هنوز انقلابیون را به تیرمی بستی و سرود «خدا تزار را حفظ کند» می خواندی. اسم من واسیلی «گئورگیه ویچ پانین» است. تو درباره من هیچ وقت چیزی نشنیده ای؟» سرباز با فروتنی جواب داد:

«نشنیده ام، بیخشید! آخر من تحصیل کرده که نیستم. شما لابد یک قهرمان بزرگ هستید!»

دانشجو قاطعانه گفت: «همین طور است، و من با بشویک ها مبارزه می کنم، زیرا آنها روسیه و انقلاب آزاد ما را مض محل می کنند. حالا تو چه می گویی؟» سرباز پشت گردنش را خاراند:

«من نمی توانم هیچ چیز بگویم» - چهره سرباز در نتیجه تشنج فکری دگرگون شده بود:

«به نظر من موضوع روشن است. فقط من تحصیل کرده نیستم ... مثل این که این جور است - دو طبقه وجود دارد: پرولتاریا و بورژوازی ...»

دانشجو فریاد زد: «باز هم که تو این فرمول ابلهانه را تکرار می کنی!»

و سرباز سرسرخانه جواب داد: «فقط دوطبقه؛ و هر کس طرفدار یک طبقه نیست یعنی این که طرفدار طبقه دیگر است.»

ما در خیابان‌ها به پرسه زدن پرداختیم. فاتوس‌های دور از هم نور ضعیفی می‌پراکنند و خیابان‌ها تقریباً از عابرین خالی بود. شهر که بر روی آن سکوت تهدید آمیزی آویخته بود همچون نوعی برزخ بین بهشت و دوزخ و سرزمینی دچار خلاء سیاسی می‌نمود. تنها آرایشگاه‌ها روشن و پر از مشتری بودند، و نیز در برابر حمام‌ها صفوی از مردم به نوبه ایستاده بودند. شب شب بود - شبی که مردم در سراسر روسیه خود را شستشو می‌دهند. من کمترین تردیدی ندارم که در این شب سربازان شوروی و کازاک‌ها برخوردهشان با هم مسالمت آمیز بود.

هرقدر به پارک کاخ نزدیک‌تر می‌شدیم خیابان‌ها را خلوت‌تر می‌دیدیم. یک نفر روحانی وحشت زده و هراسان، محل شورا را به ما نشان داد و خود شتابان پنهان شد. شورا در یک بنای فرعی یکی از کاخ‌های اشرافی در برابر پارک قرار داشت. درهایش بسته و پنجره‌هایش تاریک بود. سربازی که در آن نزدیکی پرسه می‌زد، بدگمان و عبوس، ما را ورانداز کرد و بدون این که دست‌ها را از جیب در آورد گفت: «شورا دو روز پیش رفته است. کجا؟» وی شانه‌ها را بالا انداخت: «نمی‌دانم.»

کمی دورتر، در برابر بنای بزرگی که داخل آن غرق در نور بود قرار گرفتیم. از درون آن صدای چکش به گوش می‌رسید. ما نا مصمم ایستادیم. در این هنگام یک سرباز و یک ناوی دست به زیر بازوی هم به ما نزدیک شدند. من به آن‌ها جواز خود را از اسمولنی نشان دادم و از آن‌ها پرسیدم: «شما هوادار شورا هستید؟» آن‌ها سراسیمه به یکدیگر نگاه کردند و پاسخ ندادند. ناوی به بنا اشاره کرد: «آن جا چه خبر است؟ نمی‌دانم.»

سریاز محتاطانه دستش را دراز کرد و در را نیمه باز کرد. سالن بزرگی پشت در نمایان گردید با پارچه‌های سرخ آویخته و شاخه‌های کاج و ردیف‌های صندلی و صحنه‌ای که در برابر آن‌ها ترتیب داده شده بود. زن تنومندی چکش بزرگی در دست به سوی ما آمد. دهانش پر از میخ بود. پرسید: «چه می‌خواهید؟» ناوی با حال عصبانی پرسید: «امشب نمایش هست؟» زن با خشونت پاسخ داد:

«شب یک شبه غیر حرفه‌ای‌ها بازی می‌کنند. راهتان را بکشید بروید!»
ما سعی کردیم سریاز و ناوی را به گفتگو و داریم، اما آن‌ها هراسان و آشفته خاطر به نظر می‌رسیدند و شتابان در دل تاریکی ناپدید شدند. ما از میان پارک عظیم تاریک به سوی کاخ امپراتوری روان شدیم. دکه‌های عجیب و پل‌های تزئینی در تیرگی شب حالتی ابهام آمیز داشتند. صدای آرام شرشر فواره به گوش می‌رسید. ما در حالی که به یک قوی فلزی مضحك، که از غاری مصنوعی شناکنان بیرون می‌آمد، چشم دوخته بودیم ناگهان احساس کردیم که ما را تعقیب می‌کنند. یک گروه شش نفری سریاز قوی هیکل مسلح با بدگمانی از چمن نزدیک به ما چشم دوخته بودند. من به سوی آن‌ها رفتم و پرسیدم: «شما کی هستید؟»

یکی از سریازان پاسخ داد: «نگهبان این‌جا.» همه آن‌ها بسیار خسته به نظر می‌رسیدند - بی‌شک در نتیجه هفته‌های دراز بحث و جلسات بدون انقطاع.
«شما طرفدار گرنسکی هستید یا طرفدار شوراه؟»
سکوت کوتاهی حکم فرما شد. سریازان با بی‌اعتمادی به یکدیگر نگاه کرده و سرانجام پاسخ دادند:
«ما بی‌طرفیم.»

از زیرتاق عظیم کاترین گذشتیم و وارد حصار شدیم و پرسیدیم که ستد کجا است. نگهبانی که در کنار در ورودی ایوان منحنی سفید به پا ایستاده بود به ما گفت که سرنگهبان در داخل بنا است.

در تالار زیبای سفیدی که به وسیله یک بخاری سنگی دو طرفه به دو بخش نامساوی تقسیم شده بود، چند افسر با ناراحتی گفتگو می‌کردند. همه رنگ پریده و پریشان حال بودند. به خوبی معلوم بود که شب را نخوابیده‌اند. ما به یکی از آن‌ها که پیرمردی با ریش سفید بود و نشان‌هایی بر سینه داشت نزدیک شدیم. به ما گفتند که وی خود سرهنگ است. من جوازهای بشویکی خود را به او نشان دادم. او حیرت‌زده، ولی مؤبدانه پرسید: «چطور خودتان را زنده تا اینجا رسانده‌اید. حالا کوچه‌ها بسیار خطرناک است. در «تزارسکویه‌سلو» دیگ کین توڑی می‌جوشید. امروز صبح جنگ بود و فردا بازهم زدوخورد خواهد شد. کرنسکی در حدود ساعت هشت وارد شهر خواهد شد.»

«پس کازاک‌ها کجا هستند؟»

«قریب یک مایلی این‌جا، آن‌جا!» و دست خود را تکان داد.
«و شما از شهر در برابر آن‌ها دفاع خواهید کرد؟» او زیر لب خندید: «اوه، نه عزیز من. ما شهر را برای کرنسکی نگه داشته‌ایم» ما کمی ترسیدیم، زیرا جوازهای ما بر اعتقاد انقلابی عمیق ما گواهی می‌داد. سرهنگ سرفه کرد و ادامه داد: «راستی، درباره جوازهای شما! اگر شما را بگیرند دچار خطر بزرگی خواهید شد. از این جهت اگر شما بخواهید جنگ را بینید من دستور می‌دهم اتفاقی در مهمانخانه افسران برای شما فراهم کنند. شما فردا صبح ساعت هفت نزد من بیایید، به شما جوازهای جدیدی خواهم داد.»

ما پرسیدیم: «یعنی شما طرفدار کرنسکی هستید؟»

«می‌دانید! نه کاملاً» طرفدار کرنسکی!» (مثل این بود که سرهنگ دچار تردید

شده است).

«می‌دانید! بیشتر سربازان پادگان ما بلوشیک هستند. امروز پس از جنگ آنها به پتروگراد رفتند و توپخانه را هم با خود برداشتند. می‌توان گفت هیچ سربازی به طرفداری از کرنسکی بر نخاست. اما بسیاری از آنها اساساً نمی‌خواهند بجنگند. ولی افسران آنها تقریباً همگی دیگر به کرنسکی پیوسته‌اند یا اساساً رفته‌اند. و ما – می‌بینید در مشکل‌ترین وضع قرار گرفته‌ایم.»

ما ابداً باور نمی‌کردیم که در آن‌جا جنگی رخ بدهد. سرهنگ لطف کرده گماشته خود را همراه ما تا ایستگاه فرستاد. گماشته از اهالی جنوب بود، در «بسارابی» در یک خانواده مهاجر فرانسوی به دنیا آمده بود. او تکرار می‌کرد: «آخ، من نه در فکر خطرم نه در فکر محرومیت‌ها. اما مدت زیادی است که مادر بیچاره‌ام را ندیده‌ام – سه سال تمام.»

در مراجعت به پتروگراد از پشت پنجه واگون از میان سرما و تاریکی گروهی سرباز را دیدم که در گرد کومه آتش با سر و دست با هم بحث می‌کردند. بر سر چهار راه‌ها دسته‌های زره‌پوش ایستاده بودند. رانندگان سر از برجک‌ها درآورده با صدای بلند با هم به گفتگو می‌پرداختند.

در تمام مدت این شب اضطراب‌انگیز دسته‌های سربازان و گاردھای سرخ بدون فرمانده در دشت سرد سرگردان بودند: با هم مواجه می‌شدند، با هم در می‌آمیختند و کمیسرهای کمیته انقلابی از نزد گروهی به سوی گروه دیگر می‌شناختند در تلاش این که دفاع را سازمان دهند.

ما در مراجعت، پتروگراد را متینج یافتیم. انبوه جمعیت آشفته و مشوش درست به گونه امواجی از بالا و پایان خیابان نوسکی حرکت می‌کرد. چیزی در فضا معلق بود. از سوی ایستگاه راه‌آهن ورشو، از درها صدای شلیک توپخانه

بگوش می‌رسید. در مدارس یونکرها فعالیت هیجان‌انگیزی حکم‌فرمایی می‌کرد. اعضای مجلس دوما از این سربازخانه به آن سربازخانه می‌رفتند و برای سربازان داستان‌های وحشت‌انگیزی از وحشی‌گری بلوشیک‌ها می‌سرودند: ضرب و شتم یونکرها در کاخ زمستانی، تجاوز به زنان در هنگ بانوان، تیرباران دختری در برابر بنای دوما، قتل کنیاز‌تومانوف ... در تالار الکساندر در محل دوما جلسه فوق العاده کمیته نجات جریان داشت. کمیسرها از پیش و پس می‌دویدند... در اینجا تمام روزنامه‌نگاران رانده شده از اسمولنی به گرد هم برآمده بودند. روحیه آن‌ها بالا بود. گفته‌های ما را درباره وضع «تزارسکویه‌سلو» باور نمی‌داشتند. «آقا خواهش می‌کنم، همه می‌دانند که «تزارسکویه‌سلو» در دست کرنسکی است و کازاک‌ها هم اکنون در پولکوف هستند». یک کمیسیون خاص انتخاب شد تا از کرنسکی در ایستگاه راه آهن استقبال کند. برای صبح فردا انتظار ورود او را داشتند.

یکی از روزنامه‌نگاران خیلی محترمانه به من اطلاع داد که حمله ضد انقلاب در نیمه شب آغاز خواهد شد. او دو پیام به من نشان داد: یکی به امضاء «گوتس» و «پالکونیکوف» که به تمام آموزشگاه‌های یونکرها و تمام سربازان بهبود یافته در بیمارستان و به همه سواران گئورگی دستور می‌داد تا برای عملیات جنگی آماده شوند و منتظر فرامین کمیته نجات باشند. پیام دوم به امضا خود کمیته نجات بود به شرح زیر:

«خطاب به اهالی پتروگراد»

«رفقای کارگر! سربازان و هموطنان پتروگراد انقلابی!»

«بلشویک‌ها در عین این که در جبهه به صلح دعوت می‌کنند در عقب جبهه به جنگ و برادرکشی فرا می‌خوانند. از شعار تحریک آمیز آن‌ها تبعیت نکنید! سنگر نکنید! مرد باد اسلحه! مرد باد دام‌های خائنانه!»

«سربازان! به سربازخانه‌ها بر گردید!»

«قتل عامی که در پتروگراد آغاز شده انهدام واقعی انقلاب است. به نام

آزادی و زمین و صلح به گرد کمیته نجات میهن و انقلاب مجتمع گردید!»

هنگامی که ما از دوما خارج شدیم با یک گروه گارد سرخ برخورد کردیم.

چهره آنها خشن و مصمم می‌نمود. آنها از خیابان تاریک و خالی می‌گذشتند و

یک دوچین اسیر از اعضاء شعبه محلی شورای نیروهای کازاک را به همراه

می‌بردند. آنها را در بنای مزبور در همان لحظه‌ای که سرگرم تدارک توپه

ضدانقلابی بودند توقيف کرده بودند. سربازی که پسر بچه‌ای با سلطی از سریش

همراه داشت اعلان‌های بزرگ سفید و براقی را می‌چسبانید:

«در شهر پتروگراد و حومه حکومت نظامی اعلام می‌شود. هرگونه اجتماع و

میتینگ در کوچه‌ها و بطور کلی در هوای باز تا دستور ثانوی ممنوع است.»

«صدر کمیته انقلابی نظامی - ن. پودوویسکی»

ما به خانه رفتیم. فضا از صدای گوش خراش انباشته بود. بوق اتومبیل‌ها،

فریادها، شلیک‌ها از دور دست شهر خشمگین و ناآرام را تکان می‌داد.

صبح زود، قبل از تعویض نگهبانان، یک گروهان یونکر که افراد آن خود را

با فرم هنگ سه میونوف ملبس کرده بودند، در ایستگاه تلفن حاضر شدند. آنها

رمز شناسایی بلشویک‌ها را می‌دانستند و بدون هیچ مانع نگهبانان را تعویض

کردند. چند دقیقه بعد آنتونوف برای بازرسی پست‌ها به آنجا آمد. یونکرها او را

دستگیر کرده و در اتاق کوچکی زندانی ساختند. آن‌گاه گاردهای سرخ آمدند

یونکرها آنها را با شلیک تفنگ استقبال کردند. چند تن از آنها کشته شدند.

ضد انقلاب آغاز گشت ...

ضد انقلاب

صبح فردا، یکشنبه یازدهم نوامبر (بیستونه اکتبر) کازاک‌ها با صدای ناقوس همه کلیساها وارد «تزارسکویه سله‌لو» شدند. خود کرنسکی بر اسب سپیدی سوار بود. از فراز تپه کمارتفاعی آن‌ها می‌توانستند گل‌دسته‌های زرین و گنبدهای رنگین پهنه عظیم خاکستری رنگ پایتحت گستردۀ در دشت ملالت خیز، و در پشت آن آب‌های پولاد رنگ خلیج فلاند را بینند.

جنگ رخ نداد، ولی کرنسکی مرتكب خطای مرگ آوری شد. ساعت هشت صبح وی به هنگ شماره دو تیرانداز «تزارسکویه سله‌لو» فرمان داد که اسلحه را برزمین بگذارند. سربازان پاسخ دادند که آنان بی‌طرفی را رعایت خواهند کرد، ولی سر به خلع سلاح فرود نمی‌آورند. کرنسکی ده دقیقه برای آن‌ها وقت معین کرد تا تصمیم بگیرند. این امر سربازان را به خشم آورد: اینک هشت ماه است که آن‌ها خود را از طریق کمیته‌های هنگی اداره می‌کنند و حالا بوى نظام کهنه می‌آيد. چند دقیقه بعد توپ خانه کازاک‌ها سربازخانه‌ها را به آتش بست و هشت تن کشته شدند. از این لحظه به بعد در «تزارسکویه سله‌لو» دیگر حتی یک سرباز هم «بی‌طرف» نماند.

پتروگراد با صدای شلیک متقابل تفنگ‌ها و آهنگ پای مردمی که گذر می‌کردند، بیدار شد. آسمان کبود و باد سردی که می‌وزید از آمدن برف خبر می‌داد. به هنگام شفق صبح دسته‌های نیرومند یونکرها مهمانخانه نظامی و تلگراف خانه را اشغال کردند، ولی پس از یک نبرد خونین از آن‌جاها رانده شدند. ایستگاه تلفن در محاصره ناویانی بود که پشت باریگادهایی از بشکه‌ها و جعبه‌ها و حلبي‌ها در وسط خیابان مورسکی سنگر گرفته بودند؛ و یا در محل تقاطع خیابان «گوروخوایا» و میدان «ایساکیف» پنهان شده بودند و هر عابری را به آتش

می‌بستند. گاه‌گاه اتومبیلی با پرچم صلیب سرخ از کنار آن‌ها می‌گذشت و آن‌ها متعرض آن نمی‌شدند.

آلبرت ریس ویلیامز (دوست جان رید سیاست‌مدار امریکایی مؤلف کتاب‌هایی در مورد شوروی.م) در ایستگاه تلفن بود. او از آن‌جا با اتومبیلی دارای علامت صلیب سرخ که بر حسب ظاهر از مجروه‌ین انباشته بود حرکت کرد. بطوری که او خبر می‌دهد این اتومبیل پس از دور زدن شهر از کوچه‌های فرعی به مقر ستاد ضد انقلاب یعنی آموزشگاه یونکری می‌خایلوفسکی رسید. در حیاط آموزشگاه یک افسر فرانسوی بود که ظاهراً سرورشته تمام حوادث را در دست داشت. و بدین‌سان مهمات و خواروبار به ایستگاه تلفن منتقل می‌شد. ده تا این گونه اتومبیل‌ها که ظاهراً متعلق به صلیب سرخ بودند برای تأمین ارتباطات و تدارکات به یونکرها خدمت می‌کردند. آن‌ها پنج شش زره‌پوش متعلق به لشگر زرهی انگلیسی را که منحل شده بود در اختیار داشتند. هنگامی که خانم لوئیزبرايان (نویسنده امریکایی و همسر و هم‌زرم جان رید ۱۸۹۰-۱۹۳۶.م) از میدان «ایساکیف» می‌گذشت بایکی از این زره‌پوش‌ها مواجه شد که از مقر فرماندهی نیروی دریایی به ایستگاه تلفن می‌رفت. در کنج خیابان گوگول درست روی روی لوئیزبرايان ماشین متوقف شد. چند ناوی که پشت کومه‌های هیزم پنهان بودند آتش به سوی آن باز کردند. مسلسل برج زره‌پوش به چرخش درآمد و بارانی از گلوله به سوی کومه‌های هیزم و جمعیت سرداد. زیرتاقی‌ای، که خانم برایان در آن‌جا ایستاده بود، از جمله دو پسر بچه خردسال کشته شدند. ناگهان ناویان فریادزنان از پشت پناه‌گاه خود بیرون جسته به سوی جلو شتافتند. آن‌ها ماشین عظیم الجثه را محاصره کرده با سر نیزه بر شکاف آن می‌کوییدند بدون آن که به شلیک تیر توجه کنند. راننده زره‌پوش چنین وانمود کرد که مجروح شده اشت. ناویان اورا بحال خود رها ساختند. او نیز

به دوما شتافت تا ازوحشیگری‌های بشویک‌ها داستان بسراید. در بین کشتگان یک افسر انگلیسی وجودداشت...

بعداً روزنامه‌ها اطلاع دادند که در زره‌پوش یونکرها یک افسر فرانسوی دستگیر شده و او را به دژ «پتروپاولوفسک» فرستاده‌اند. سفارت فرانسه بی‌درنگ این خبر را تکذیب کرد، ولی یکی از اعضاء مجلس دوما به من گفت که خود او توانسته است افسر مذبور را آزاد کند.

رفتار رسمی سفارت خانه‌های متحدین هرچه بود، اما افسران انگلیسی و فرانسوی بطور انفرادی در این روزها بسیار فعال بودند تا جایی که در جلسات کمیته نجات بعنوان کارشناس شرکت می‌کردند.

تمام مدت روز در همه بخش‌های شهر تصادم بین یونکرها و گاردھای سرخ و جنگ بین زره‌پوش‌ها جریان داشت. شلیک‌ها تک‌تیرها، صدای خشک آتش مسلسل‌ها از دور و نزدیک شنیده می‌شد. درهای کرکره آهنین مغازه‌ها پایین کشیده شده بود، ولی دادوستد هم چنان ادامه داشت. حتی سینماها چراغ‌های خارج را خاموش کرده به کار ادامه می‌دادند و از تماشاگران ابیشه بودند. تراموها مانند همیشه رفت و آمد داشتند. تلفن شهر کارمی کرد. اگر مرکز را می‌گرفتید می‌توانستید بوضوح صدای تیراندازی را بشنوید. تمام دستگاه‌های تلفن اسمولنی قطع شده بود، ولی دوما و کمیته نجات با تمام آموزشگاه‌های یونکری و نیز با کرنسکی در «ترارسکویه سه‌لو» ارتباط تلفنی دائمی داشتند.

ساعت هفت صبح دسته‌ای از سربازان، ناویان و گاردسرخ در آموزشگاه یونکرها ولادیمیرسکی حضور یافتند. آن‌ها از یونکرها خواستند که در ظرف حد اکثر بیست دقیقه اسلحه خود را تسلیم کنند. یونکرها پاسخ دادند که تسلیم نخواهند کرد. پس از یک ساعت یونکرها خود را آماده ساخته می‌کوشیدند تا حمله کنند، ولی زیر آتش شدیدی که از نقطه تلاقی خیابان «گره‌بتسکایا» و

«بتشوی» به سوی آن‌ها باریدن گرفت عقب نشستند. نظامیان شوراها آموزشگاه را محاصره و شروع به تیراندازی می‌کردند. در امتداد بنا دو اتومبیل زره‌پوش به جلو و عقب می‌آمدند و می‌رفتند و با مسلسل تیراندازی می‌کردند. یونکرها با تلفن نیروی کمکی تقاضا کردند. کازاک‌ها پاسخ دادند تصمیم به حمله ندارند، زیرا در برابر سربازخانه آن‌ها گروه نیرومندی از ناویان که دو اراده توب در اختیار آن‌ها است مستقر شده‌اند. آموزشگاه «پاولوفسکی» محاصره شده بود. بیشتر یونکرها آموزشگاه رمیخائیلوفسکی در کوچه‌ها می‌جنگیدند.

در ساعت یازده‌ونیم سه اراده توب صحرایی فرارسید. مجدداً به یونکرها پیشنهاد شد تسلیم شوند، ولی آن‌ها به جای پاسخ آتش باز کرده و دو تن نمایندگان شوراها را که با پرچم سفید پیش می‌رفتند کشتند. آن‌گاه بمباران واقعی آغاز شد. در دیوار آموزشگاه‌ها شکاف‌های بزرگی به وجود آمد. یونکرها مأیوسانه دفاع می‌کردند. امواج خروشان گارددهای سرخ که یورش می‌بردند با آتشی شدید درهم می‌شکست. کرنسکی از «تزارسکویه‌سلو» با تلفن فرمان داد که با کمیته انقلابی نظامی نباید وارد هیچ‌گونه مذاکره‌ای شد. دسته‌های نظامی شوراها، که از مقاومت یونکرها به شدت خشمگین شده بودند، سیل آهن و آتش به روی بنای درهم کوفته آموزشگاه فرو ریختند. حتی فرماندهان آن‌ها قادر نبودند این بمباران وحشتناک را متوقف سازند. کمیسر اسمولنی به نام کریلوف کوشید چنین کاری کند، ولی او را تهدید به قتل کردند. هیچ چیز نمی‌توانست گارددهای سرخ را متوقف سازد.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر یونکرها پرچم سفید برافراشتند: آن‌ها حاضر به تسلیم‌اند اگر امنیت آن‌ها تضمین گردد. این خواست پذیرفته شد. هزاران سرباز گاردسرخ سیل آسا، فریاد زنان و خروشان به پنجره‌ها و درها و شکاف دیوارها ریختند. پیش از آن که بتوان آن‌ها را متوقف ساخت پنج یونکر به ضرب سرنیزه از

پای درآمدند. بقیه را که نزدیک به دویست نفر بودند بدان منظور که جلت توجه نکند به دسته‌های کوچک تقسیم کرده زیر حفاظت به دژ «پتروپالوفسکی» فرستادند تا جمعیت متوجه آن‌ها نگردد. با این همه در بین راه انبوه جمعیت به یکی از این دسته‌ها حمله ورگردیده هشت تن دیگر از یونکرها را پاره کردند. در جنگ به خاطر تصرف آموزشگاه بیش از یکصد سرباز و گاردسرخ به قتل رسیدند.

پس از دو ساعت از طریق تلفن به دوما اطلاع دادند که پیروزمندان به سوی کاخ مهندسی به حرکت درآمدند. دوما بی‌درنگ دوازده نفر از اعضاء خود را اعزام داشت تا آخرین پیام کمیته نجات را بین آنان پخش کنند. برخی از این فرستادگان دیگر بازنگشتند ... همه آموزشگاه‌های دیگر بدون مقاومت تسليم شدند و یونکرها بدون هیچ حادثه‌ای با امنیت کامل به دژ «پتروپالوفسکی» و «کرونشتات» تحويل گردیدند...

مرکز تلفن تا شب هنگام به حال خود باقی بود تا آن‌گاه که یک زره‌پوش بلشویک‌ها ظاهر شد و ناویان دست به یورش زدند. تلفن چی‌ها هراسان و فریاد کنان در درون بنا به این سو و آنسوی می‌دویند. یونکرها تمام علائم را از لباس خود می‌کنند. یکی از آن‌ها می‌خواست پنهان شود؛ او به ویلیامز (دوست جان‌رید) پیشنهاد کرد که در ازاء پالتلوی هرچه بخواهد بدهد. یونکرها فریاد می‌زندند: «آن‌ها ما را خواهند کشت، آن‌ها ما را خواهند کشت!» هراس آن‌ها ناشی از آن بود که بسیاری از آن‌ها در کاخ زمستانی قول داده بودند علیه خلق دست به اسلحه نبرند. ویلیامز میانجی‌گری خود را به آن‌ها پیشنهاد کرد به شرط آن که آنتونوف را رها سازند. یونکرها بی‌درنگ اجرا کردند. آنتونوف و ویلیامز خطاب به ناویان پیروزمند، که از تلفات زیاد خود سخت خشمگین بودند، صحبت کردند و آن‌ها مجدداً یونکرها را آزاد ساختند. ولی بعضی از یونکرها وحشت‌زده می‌خواستند از

راه بام فرار کنند و یا در حفره‌های زیر شیروانی پنهان شوند. ناویان به زودی آن‌ها را گرفته به کوچه‌ها رها ساختند.

ناویان و کارگران خسته و کوفته، ولی پیروزمند، به سالن دستگاه‌های تلفن ریختند. ولی با دیدن آن همه دختر زیبا در یک‌جا، دچار حجب شده و دست‌وپای خود را گم کردند. به هیچ‌یک از دخترها آسیبی نرسید. هیچ‌یک از آنان در معرض اهانتی قرار نگرفت. اما همین‌که خود را در امنیت احساس کردند عنان خشم رها ساختند: «واه! دهاتی‌های کثیف! بی‌شعورها! احمق‌ها!» ناویان و گارد سرخ‌ها به کلی خود را باختند. دختران جیغ می‌کشیدند: «جانورها! خوک‌ها!» و ضمن ابراز تنفس پالتوها را می‌پوشیدند و کلاه‌های را بر سر می‌گذاشتند. چقدر احساسات آن‌ها رومانتیک بود در آن لحظات که به یونکرها فشنگ می‌رسانند و مدافعین جوان و جسور خود را، که اکثر منسوب به بالاترین خانواده روس بودند و برای بازگشت تزار مقدس می‌جنگیدند، زخم‌بندی می‌کردند! اما این‌ها همه کارگرند و عوام‌الناس!

کمیسر کمیته انقلابی نظامی، که مردی کوچک‌اندام بود، به نام ویشنیاک، کوشید تا دختران را به ماندن اقتاع کند. آدمی با نزاکت بود. می‌گفت: «با شما بسیار بد رفتار کرده‌اند. شبکه تلفنی در اختیار دومای شهر بود. به شما ماهیانه شخصت روبل حقوق می‌دادند و مجبورتان می‌کردند شبانه روز ده ساعت یا بیشتر کار کنید. از این پس همه چیز عوض خواهد شد. دولت شبکه تلفنی را در اختیار وزارت پست و تلگراف خواهد گذاشت. حقوق شما بلافاصله تا یکصد و پنجاه روبل افزایش داده خواهد شد و مدت کار شما نیز تقلیل خواهد یافت. شما هم از طبقه کارگرید، می‌بایست از پیروزی ما شادمان باشید.»

«ما از طبقه کارگریم؟ یارو فکر نمی‌کند بین این حیوانات و ما چه وجه مشترکی می‌تواند باشد! ما بمانیم؟ هرگز! حتی اگر ماهی هزار روبل هم به ما

بدهن!» و دختران با نهایت نفرت ساختمان را ترک گفتند. فقط سیم کش‌ها و کارگران باقی ماندند. ولی کموتاورها می‌بایست کار کنند. تلفن ضرورت حیاتی داشت. با آن همه یک عده شش نفری از دختران تلفن چی ماهر باقی ماندند. داوطلبان به کار دعوت شدند. قریب صد ناوی، سرباز و کارگر به این دعوت پاسخ مثبت دادند. شش دختر در تمام سالن می‌دویدند، توضیح می‌دادند، کمک می‌کردند، متغیر می‌شدند. کار با تأثی به راه افتاد، ولی به هر حال به راه افتاد و زنگ‌ها مجدداً "به صدا درآمدند. مقدم بر همه رابطه بین اسمولنی و سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها برقرار شد. سپس ارتباط دوماً و آزمایشگاه‌های یونکرها قطع گردید. اوایل شب شایعه موضوع در تمام شهر پخش شد و صدھا نفر از نمایندگان بورژوازی در گوشی‌های تلفن عربده می‌کشیدند: «احمق‌ها! لعنتی‌ها! خیال می‌کنید این وضع طول خواهد کشید؟ صبر کنید تا کازاک‌ها برستن!»

شب فرارسید. در خیابان «نوسکی» که باد سردی می‌وزید، تقریباً هیج کس نبود. فقط در برابر کلیسای کازانسکی جمعیتی گرد آمده بودند و مباحثه پایان ناپذیر ادامه داشت. در اینجا عده محدودی کارگر و بقیه همه بازرنگان، کارمند دولتی و نظایر آن بودند.

یکی فریاد می‌زد: «لین نمی‌تواند آلمان‌ها را مجبور به انعقاد قرارداد صلح کند.» سرباز جوانی با حرارت مخالفت می‌کرد: «مگر تقصیر با کیست؟ تمام تقصیرها به گردن کرنسکی - این بورژوا لعنتی - است. کرنسکی باید گور خود را گم کند. ما او را نمی‌خواهیم، ما لین را می‌خواهیم ...»

نزدیک دوماً افسری با بازو بند سفید به صدای بلند دشنام می‌دهد و پلاکاردها را از دیوارها می‌کند. بر روی یکی از آن‌ها نوشته شده است:

«به اهالی پتروگراد»

«در لحظه بحرانی که دومای شهر می‌بایست تمام نیروی خود را برای آرامش اهالی، تأمین نان و مایحتاج اولیه زندگی به کار بند سوسيال رولوسیونرهای راست و کادتها وظیفه خود را به فراموشی سپرده دومای شهر را به مجلس ضد انقلابی بدل ساخته سعی داشتند بخشی از اهالی راعلیه بخش دیگر برانگیزند و بدین‌سان پیروزی کورنیلوف-کرنسکی را تسهیل سازند. سوسيال رولوسیونرهای راست و کادتها به جای انجام وظایف مستقیم خویش، دومای شهر را به صحنه مبارزه سیاسی علیه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان و علیه دولت انقلابی، صلح، نان و آزادی بدل ساختند.

«همشهری‌های پتروگراد! مابلشویک‌های علنی منتخب شما به شما اطلاع می‌دهیم که سوسيال رولوسیونرهای راست و کادتها به مبارزه ضد انقلابی روی آورده وظایف مستقیم خویش را فراموش کرده‌اند و اهالی را به سوی قحطی، به سوی جنگ داخلی، به سوی خونریزی سوق می‌دهند، مامتنخین یکصد و هشتاد و سه هزار اهالی وظیفه خود می‌دانیم هر آن‌چه را که در دومای شهر می‌گذرد به اطلاع انتخاب کنندگان به رسانیم، واعلام می‌داریم که هر گونه مسئولیتی رادرباره عواقب غم‌انگیز آینده از خودسلب می‌کنیم...»

از دور صدای تک تیرهایی به گوش می‌رسید، ولی شهر سرد و آرام بود، چنان‌که گفتی در اثر تشنجمی که آن را لرزانیده، توان خود را از دست داده است. در تالار «نیکلایوسکی» جلسه دوما در شرف پایان بود. به نظر می‌رسید که حتی دومای خشمگین تا حدودی آرام گرفته است. کمیسرها یکی بعد از دیگری اطلاع می‌دادند: ایستگاه تلفن تصرف شد، در کوچه‌ها زد خورد جریان دارد، آموزشگاه «ولادیمیرسکی» به تصرف درآمد. تروپسا اظهار داشت: «دوما در مبارزه علیه زورگویی و خودسری، هوادار دمکراتی است. ولی در هر حال، هر طرف غلبه کند، دوما همیشه علیه کشتار و شکنجه است.»

«کونوفسکی» کادت - پیرمردی بلند قامت، با چهره‌ای خشن - اعلام داشت:

«هنگامی که نظامیان دولت قانونی به پتروگراد در آیند عصیان‌گران را تیرباران خواهند کرد و این کشتار نخواهد بود.» فریادهای اعتراض از نمایندگان تمام احزاب واژ جمله کادت‌ها برخاست.

در اینجا ضعف و تردید به طور وضوح حکم فرما بود. ضد انقلاب در سراشیب سقوط قرارداشت. در کمیته مرکزی حزب سوسیال رولوسیونر، جناح چپ بر اوضاع مسلط بود. او کستنیف استعفا داد. نامه بر خبر آورد که کمیسیونی که به ایستگاه راه آهن برای ملاقات کرنسکی اعزام گردیده توقيف شده است. در خیابان‌ها غرش گنج تیراندازی توبخانه از دوردست، از سمت جنوب و جنوب شرقی به گوش می‌رسید. هنوز خبری از ورود کرنسکی نبود.

در این روز فقط سه روزنامه انتشار یافت: «پراودا»، «دینلونارودا» (امر خلق) و «نووا یاژین» (زندگی نوین) هر سه روزنامه جای بسیار زیادی به مسئله دولت نوین - دولت «ائتلافی» تخصیص داده بودند. روزنامه اس ارها تشکیل کابینه‌ای را طلب می‌کرد که در آن نه کادت‌ها باشندو نه بلشویک‌ها. گورکی سرشاراز امید بود. اسمولنی حاضر به گذشت بود. یک دولت سوسیالیستی خالص نماینده تمام عناصر غیر از بورژوازی تشکیل می‌شد. ولی «پراودا» تمسخر می‌کرد: «این «ائتلاف» با احزاب که بخش عمدۀ آن‌ها رامشت کوچکی روزنامه‌نگار تشکیل می‌دهد که در چنته خود جز همدردی با بورژوازی و شهرتی نیمه پوسیده ندارند و دیگر نه کارگران به دنبال آنان می‌روند و نه دهقانان، ائتلاف نیست. ائتلاف ما - آن ائتلافی که ما کرده‌ایم، ائتلاف حزب انقلابی پرولتاریا است با ارتضیان انقلابی و دهقانان تهیّدست...»

برروی دیوارها اعلان‌های پرآب و تاب «ویکرل» (شورای نمایندگان اتحادیه‌های کارگران راه‌آهن سراسری روسیه) چسبانده شده بود که تهدید می‌کرد چنانچه طرفین به توافق نرسند، اعلام اعتصاب خواهد کرد:

«از میان تمام این شورش‌ها و آشوب‌ها که میهن ما را مثله می‌کند آن کسی که پیروزمند بیرون خواهد آمد نه بلشویک‌ها هستند، نه کمیته نجات و نه ارتش کرنسکی؛ بلکه پیروزمند ما خواهیم بود. پیروزمند - اتحادیه کارگران راه‌آهن خواهد بود ... گاردھای سرخ نمی‌توانند از عهده چنین کار بغرنجی نظیر راه‌آهن برآیند. اما درباره دولت موقت - او خود تا کنون نشان داده است که ابداً قادر به نگهداری حکومت نیست ... ما از کارکردن با هر حزبی که از جانب حکومت اختیار به آن داده نشده باشد، و بر اعتماد تمام دمکراتی تکیه نداشته باشد امتناع می‌ورزیم.»

اسمولنی از حدت فعالیت بی‌حد و حصر نیروهای پایان ناپذیر انسانی سراسر می‌لرزید.

درستاد کل اتحادیه‌های کارگری، لوزوفسکی مرا با نماینده‌ای از نمایندگان راه‌آهن نیکلایوسکی آشنا ساخت که نقل می‌کرد در میتینگ توده‌ای که تشکیل داده‌اند رهبران خود را توبیخ کرده‌اند.

او مشت برروی میز می‌کوفت و فریاد می‌زد: «تمام حاکمیت به شوراها! آبورونتسی‌ها در کمیته مرکزی آب به آسیاب کورنیلوف می‌ریزند. آن‌ها سعی کردنده‌یک هیئت نمایندگی به ستاد بفرستند، ولی ما آن‌ها را در مینسک توقیف کردیم. شعبه ما تشکیل کنگره سراسر روسیه را خواستار شده است، اما آن‌ها از دعوت آن سر باز می‌زنند.»

دراین جا نیز وضع مانند شوراها و کمیته‌های ارتشی است. سازمان‌های مختلف دمکراتیک در سراسر روسیه یکی پس از دیگری به نحو عمیقی در هم

می شکستند. کثیر اتیوها دچار مبارزه درونی شده بودند. مجادلات خشم آلدی در جلسات کمیته اجراییه دهقانان جریان داشت. حتی در بین کازاک‌ها هیجان و ناراحتی آغاز شده بود.

در اشکوب فوقانی اسمولنی کمیته انقلابی نظامی با تمام نیرو کار می‌کرد و ضربات خود را وارد می‌ساخت. مردم تر و تازه و پر توان وارد آن‌جا می‌شدند. شب‌ها و روزها در این ماشین عجیب می‌چرخیدند، و از آن‌جا رنگ پریده و کوفته و کشیف خارج می‌شدنند تا همان‌جا به روی کف اتاق بیفتند و بخوابند.

کمیته نجات غیرقانونی اعلام شد. دسته‌ها و بسته‌های اعلامیه‌های جدید کومه شده بود:

توطئه‌گران که نه در بین سربازخانه‌ها نقطه اتکایی داشتند و نه در بین اهالی کارگر، تنها به یک ضربه ناگهانی امید بسته بودند، ولی نقشه آن‌ها به موقع توسط کمیسر ستوان سوم «بلاگونراوف» کمیسر دژ «پتروپاولوفسک» در پرتو هوشیاری انقلابی یکی از افراد گارد سرخ که نامش بعداً «نجات» تعیین خواهد شد مکشوف گردید. در مرکز این توطئه کمیته به اصطلاح «نجات» قرار داشت. فرماندهی قوا به سرهنگ «پولکونیکوف» واگذار شده بود. فرمان آن را «گوتس» عضو سابق کمیته اجراییه مرکزی امضاء کرده بود - همان کسی که در ازاء قول شرف از توقيف گاه مخصوص شده بود ... برای جلب توجه اهالی پتروگراد کمیته انقلابی نظامی مراتب فوق را به اطلاع اهالی پتروگراد رسانده مقرر می‌دارد: «افرادی که در توطئه دست داشتند توقيف گردند و به دادگاه انقلابی نظامی تحويل شوند».

از مسکو خبر رسید که یونکرها و کازاک‌ها کرمیلین را محاصره کرده از سربازان شوراها خواسته‌اند که اسلحه خویش را تسليم کنند. سربازان شوراها این خواست را اجرا کرده‌اند، ولی هنگامی که آن‌ها از کرمیلین خارج می‌شده‌اند دشمنان به روی آن‌ها ریخته تیرباران‌شان کرده‌اند. دسته‌های ضعیف بلشویکی از

ایستگاه تلفن و تلگراف بیرون رانده شده‌اند. مرکز شهر در دست یونکرها است، ولی در پیرامون آن‌ها نیروهای جدیدی از شوراها گرد می‌آیند. به تدریج جنگ‌های کوچه‌ای درمی‌گیرد. تمام تلاش‌ها برای رسیدن به توافق عقیم مانده است. سربازان پادگان ده هزار نفری و گاردھای سرخ طرفدار شوراها هستند. دولت از هواداری شش هزار یونکر، دو هزار و پانصد کازاک و دو هزار نفر گارد سفید برخوردار است.

جلسه شورای پتروگراد بريا بود و در همسایگی آن کمیته اجرائیه مرکزی نوین کار می‌کرد و فرامین و قرارهایی را که متمادیا "از شورای کمیسرهای خلق دریافت می‌داشت، بررسی می‌کرد. شورای اخیر در اشکوب بالا قرار داشت. در اینجا مقررات تصویب و انتشار قوانین، قانون درباره روز کار هشت ساعته، «اصول سیستم آموزش و پرورش خلقی»، که توسط لوناچارسکی پیشنهاد شده بود، بررسی می‌شد. در این هر دو جلسه فقط چند صد نفر حضور داشتند که اکثر آن‌ها مسلح بودند. اسمولنی تقریباً خالی بود. فقط نگهبانان کنار پنجره‌ها کار می‌کردند و مسلسل‌ها را مستقر ساخته بودند به نحوی که بتوان زوایای بی‌روح پهلوی را زیر آتش گرفت.

در کمیته اجرائیه مرکزی ناینده «اویکژل» نطق می‌کرد: «ما از حمل نیروهای متعلق به هریک از طرفین باشد امتناع می‌کنیم. ما هیئت فرستاده‌ایم تا به کرنسکی اعلام بدارد که چنان‌چه او به حرکت خود به سوی پتروگراد ادامه دهد، ما تمام خطوط مواصلات او را قطع خواهیم کرد ...» سپس او طبق معمول پیشنهاد کرد که کنفرانسی از تمام احزاب سوسیالیست برای تشکیل حکومت نوینی دعوت شود. کامنیف بسیار محاطانه جواب داد: بلشویک‌ها از حضور در چنین کنفرانسی خوش وقت خواهند شد. ولی مرکز ثقل مسئله تشکیل حکومت نیست. تمام سخن بر سر آن است که آیا آن حکومت برنامه

کنگره شوراها را خواهد پذیرفت؟ ... کمیته اجرائیه مرکزی بیانیه اس ارهای چپ و سوسيال دمکرات‌های انترناسيونالیست را مورد بحث قرار داده و پیشنهاد مربوط به تقسیم به نسبت کرسی‌های نمایندگی کنفرانس را از جمله برای نمایندگان کمیته‌های ارتشی و شوراهای دهقانی پذیرفته است. در تالار بزرگ، تروتسکی درباره جریان روز گزارش می‌داد: او می‌گفت:

«ما به یونکرهای آموزشگاه ولادیمیر پیشنهاد کردیم تسليم شوند. ما می‌خواستیم از خون‌ریزی جلو بگیریم، ولی حالا دیگر خون ریخته شده است. فقط یک راه باقی است و آن نبرد بی امان است. تصور این که ما بتوانیم به فلان وسیله دیگر پیروز شویم کودکانه است. لحظه قاطع فرا رسیده است. همه باید به کمیته انقلابی نظامی کمک کنند و آن را از تمام ذخایر سیم‌های خاردار مطلع سازند. ما حکومت را تصرف کرده‌ایم و حالا می‌بایست آن را نگهداریم.»

«یوفه» (یک منشویک) می‌خواست از جانب حزب خود بیانیه‌ای را بخواند، ولی تروتسکی اجازه نداد که درباره اصول بحث در گیرد. او به تنی گفت: «مباحثات ما اکنون دیگر در کوچه‌ها حل می‌شود. گام قاطع برداشته شده است. همه ما و از جمله شخص من مسئولیت هرچه را که می‌گذرد بر عهده می‌گیریم.» سربازانی که از جبهه و از کاچینا آمده بودند سخن رانی کردند. یکی از آن‌ها که از گردان ضربه‌ای تیپ توب خانه شماره چهارصد و هشتادویک بود می‌گفت: «وقتی در سنگرهای این موضوع را بدانند خواهند گفت: این است، این است دولت ما.»

یک نفر از آموزشگاه ستوانی پتروکوفسک حکایت می‌کرد که چگونه او و دو نفر دیگر از اقدام علیه شوراها امتناع کرده‌اند و چگونه رفقایی که پس از جنگ در کاخ زمستانی مراجعت می‌نموده‌اند او را به سمت کمیسر خود برگزیده و به اسمولنی فرستاده‌اند تا به انقلاب واقعی خدمت کنند. و مجدداً تروتسکی پشت

کرسی قرار می‌گیرد؛ او اندکی خشمگین است؛ به صدور دستورها می‌پردازد و به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

او گفت: «خرده بورژوازی برای سرکوب کارگران، سربازان و دهقانان حاضر است حتی با خود شیطان سازش کند. در دو روز اخیر موارد متعددی می‌خوارگی دیده شده است. رفقا! مشروبات الکلی نوشید! شب‌ها از ساعت هشت به بعد هیچ کس به خیابان نرود جز کسانی که در مأموریت هستند. باید تمام خانه‌هایی را که ممکن است در آن‌ها ذخایر مشروبات الکلی باشد تفتش کرد و تمام مشروبات الکلی را نابود ساخت. به می‌فروشان هیچ گونه گذشتی رواندارید.»

کمیته انقلابی نظامی به دنبال نمایندگان برزن «ویبورگ» و سپس به دنبال نمایندگان کارخانه «پوتیلوف» فرستاد. آن‌ها معجلًا حاضر شدند. تروتسکی اعلام داشت:

«در مقابل هر فرد انقلابی که کشته شود ما پنج نفر ضدانقلابی را خواهیم کشت.»

ما بار دیگر به شهر رفتیم. بنای دوما زیر نور چراغ‌ها می‌درخشید و جمعیت انبوهی آن‌جا گرد آمده بود. از اشکوب زیرین صدای گریه‌ها و فریادهای سوزان به گوش می‌رسید. جمعیت به گرد آگهی‌هایی گرد آمده بودند مشتمل فهرست اسامی یونکرهایی که در جنگ کشته شده بودند— یا بهتر بگوییم کشته به حساب گذاشته شده بودند، زیرا خیلی زود معلوم شد بسیاری از این مردگان زنده و سالم‌اند ... بالا در تالار الکساندروفسکی کمیته نجات جلسه داشت. در این‌جا افسرانی با سردوشی‌های سرخ و زرین، چهره‌های آشناهای از منشویک‌ها و اسارها، بانک‌داران و دیپلمات‌ها با نگاههای خشن و لباس‌های خوش دوخت دیده می‌شدند. کارمندانی از رژیم سابق و زنانی با لباس‌های فاخر بین آن‌ها جای گرفته بودند.

دختران تلفن‌چی گواهی می‌دادند. آن‌ها با لباس‌های جلف و زننده پشت تریبون قرار می‌گرفتند و اطوارهایی به تقلید از قشر اشرافی از خود نشان می‌دادند، ولی چهره‌های آن‌ها فرسوده و کفش‌های شان کج و معوج؛ آن‌ها از رضامندی سرخ می‌شدند، آن‌گاه که مشاهده می‌کردند اشرافیت پتروگراد، افسران و ثروتمندان و رجال سیاسی مشهور برای شان دست می‌زنند. آن‌ها یکی پس از دیگری حکایت می‌کردند که چگونه در اسارت پرولتاریا عذاب کشیده‌اند و نسبت به هر آن‌چه که کنه، مقدس و پرشکوه است سوگند و فاداری می‌خورند.

در تالار نیکلایوسکی مجدداً جلسه دوماً تشکیل شد. رئیس شهر با لحنی امید بخش حکایت می‌کرد که هنگ‌های پتروگراد دارند از عمل خود شرمنده می‌شوند. تبلیغات کار خود را می‌کند ... مأموران مخفی دوان دوان می‌آمدند و می‌رفتند. آن‌ها اخباری از وحشی‌گری‌ها و آدم‌کشی‌های بلشویک‌ها نقل می‌کردند و می‌کوشیدند یونکرها را نجات دهند ... تروپ می‌گفت: «بلشویک‌ها با نیروی اخلاق مغلوب خواهند شد نه با زور سرنیزه».

در این کشاکش در جبهه انقلابی همه چیز بر وفق مراد نبود: دشمن قطارهای زرهی مسلح به توب به میدان می‌کشید. دسته‌های مسلح شوراهما، که به طور عمده از گاردھای سرخ تعلیم نیافته تشکیل شده بودند، نه افسر داشتند و نه نقشه معین عملیات. به آن‌ها فقط پنج هزار از نیروهای منظم ملحق شده بود. بقیه واحدهای پادگان یا در کار تصفیه حساب با یونکرها شورشی بودند یا نظم پایتخت را حفاظت می‌کردند و یا هنوز نتوانسته بودند تصمیم بگیرند که جانب کدام سوی را نگه‌دارند.

ساعت ده شب لینین در جلسه نمایندگان هنگ‌های پادگان نطقی ایراد داشت و آن‌ها با اکثریت شکننده آراء قرار صادر کردند که وارد نبرد شوند. کمیته‌ای از پنج سرباز تشکیل یافت که چیزی بود شیوه ستاد کل. بامدادان هنگ‌ها با تمام

تجهیزات جنگی از سربازخانه‌ها خارج گردیدند. من به هنگامی که به خانه می‌رفتم به آن‌ها برخورد کردم - با گام‌های منظم و استوار جنگاوران پرسابقه، سرنیزه‌ها در ردیف هم، با صفحه‌های خدنگ از خیابان‌های خالی شهر تصرف شده می‌گذشتند.

در همان هنگام در «سادووا» در بنای «ویکرل» کنفراس کلیه احزاب سوسياليست جريان داشت که برای تشکيل حکومت جدید گرد آمده بودند. آبرامویچ از جانب منشویک‌های مرکز اعلام داشت که غالب یا مغلوبی نباید باشد و از گذشته هیچ خاطره‌ای نباید در دل نگهداشت. تمام گروه‌بندی‌ها و احزاب چپ با وی موافقت کردند. «دان» از جانب منشویک‌های راست شرایط زیرین را به بشویک‌ها پیشنهاد کرد: گاردسرخ باید اسلحه را زمین گذارد و پادگان پتروگراد باید از دومای شهر تبعیت کند. سربازان کرنسکی یک تیر هم خالی نخواهند کرد و به توقيف کسی مبادرت نخواهند ورزید. هیئت وزیرانی تشکيل خواهد شد از کلیه احزاب سوسياليست به غیر از بشویک‌ها. «ریازانوف» و «کامنیف» از جانب اسمولنی اعلام داشتند که دولت ائتلافی مرکب از تمام احزاب سوسياليست پذيرفته نیست؛ و به پیشنهاد «دان» اعتراض کردند. اس‌ار‌ها منشعب شدند. کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان و سوسياليست‌های خلقی قاطعانه از همکاری با بشویک‌ها امتناع ورزیدند. پس از بحث‌های تند کمیسیونی برای تدوین طرح قابل پذيرش انتخاب گردید. در کمیسیون در تمام مدت شب مبارزه جريان داشت و در تمام روز بعد نیز ادامه یافت. یک چنین کوششی برای ایجاد توافق یک بار دیگر در نهم نوامبر (بیست و هفت اکتبر) به ابتکار «مارتوف» و «گورکی» به عمل آمده بود، ولی در آن زمان این کوشش با شکست روپرتو شده بود. کرنسکی نزدیک می‌شد. کمیته نجات فعالیت وسیعی از خود بروز می‌داد. منشویک‌های راست و نیز اس‌ار‌ها و سوسياليست‌های خلقی ناگهان از مذاکره سرباز زدند. اینک آن‌ها از شورش یونکرها مروعوب شده بودند.

روز دو شنبه دوازده نوامبر (سی اکتبر) در اوضاع و احوال نامعلومی سپری شد. چشم تمام روسیه به دشت مه آلد حومه پتروگراد دوخته شده بود که در آن جا تمام آن مجموعه از نیروهای کهن که قابل گرد آمدن بودند، رو در روی حکومت نوین ناشناخته‌ای که هنوز تشکیل نیافته بود قرار گرفته بودند. در مسکو متارکه اعلام شده بود. طرفین با یکدیگر مذاکره می‌کردند- در انتظار آن که کار پایتخت چگونه فیصله خواهد یافت در عین حال آن نمایندگان کنگره شوراهای "معجلان" در تمام جهات و تا دورترین کرانه‌های آسیا عزیمت کرده بودند به خانه‌های خود باز می‌گشتند و با خود مشعل‌های انقلاب را همراه داشتند. اخبار مربوط به حوادث معجزه‌آسا مانند امواجی که بر سطح هموار آب بلغزد در سراسر کشور پخش می‌شد. تمام شهرها و روستاهای دور دست به حرکت درآمده برقای می‌خاستند- شوراهای و کمیته‌های نظامی انقلابی علیه دوماهه، زمستوها و کمیسرهای دولتی؛ گاردھای سرخ علیه گاردھای سفید؛ جنگ‌های خیابانی و نطق‌های پرشور.

نتیجه همه این‌ها وابسته بدان بود که پتروگراد چه بگوید ...

اسمولنی تقریباً "حالی بود. ولی دوما از ازدحام مردم می‌جوشید. رئیس دومای شهر با وقار خاص خود علیه پیام‌های بلشویک‌های علنی اعتراض می‌کرد. او با حرارت می‌گفت: «دوما ابداً» مرکز ضدانقلاب نیست. دوما به هیچ وجه در مبارزه‌ای که بین احزاب جریان دارد شرکت نمی‌کند. ولی در این لحظه که در کشور هیچ حکومت قانونی وجود ندارد یگانه مرکز نظام و انتظام اداره خود مختار شهری است. این واقعیتی است که از طرف اهالی صلح خواه پذیرفته شده است. سفارت خانه‌های خارجی فقط به آن اسناد رسمی ارزش می‌دهند که دارای امضای رئیس شهر است. اروپایی از لحاظ ساختمان روحی خود نمی‌تواند وضع دیگری را مجاز شمرد جز آن که اداره خود مختار شهری یگانه ارگانی است قادر به حفظ منافع هموطنان. شهر موظف است مهمان نواز باشد نسبت به تمام سازمان‌هایی که

خواستارند از این مهمان موازی استفاده کنند. و از این جهت دوماً نمی‌تواند مانع پخش شدن روزنامه‌ها در بنایش بشود. عرصه فعالیت ما گسترش می‌یابد. ما می‌بایست آزادی کامل عمل بدست آوریم. حقوق ما می‌بایست از جانب طرفین شناخته شود... ما کاملاً بی‌طرفیم. وقتی ایستگاه تلفن توسط یونکرها اشغال شد «پالکونیکوف» امر داد که تمام تلفن‌های اسمولنی قطع شود، ولی من اعتراض کردم و کار این تلفن‌ها ادامه یافت...»

صدای خنده استهزاء آمیز از نیمکت‌های بلشویک‌ها؛ فریادهای خشمگین از سمت راست!

شرايدر ادامه داد: «و معدالک بلشویک‌ها ما را ضدانقلابی محسوب می‌دارند و به همین نحو به اهالی معرفی می‌کنند. آن‌ها ما را از وسائل نقلیه‌مان محروم می‌کنند و آخرین اتومبیل‌های ما را می‌گیرند. گناه بر عهده ما نخواهد بود هرگاه در نتیجه در شهر قحطی آغاز شود. هیچ اعتراضی کمک نمی‌کند...»

«کوبوزیف» - یک بلشویک - عضو اداره شهر اظهار داشت که وی تردید دارد که کمیته انقلابی نظامی اتومبیل‌های شهری را مصادره کرده باشد. اگر حتی قبول کنیم که این چنین حوادثی رخ داده است یقیناً از ناحیه افراد غیرمجاز و تحت تأثیر ضرورت حاد بوده است. وی افروز:

«رئیس شهر می‌گوید که ما حق نداریم دوماً را به مجمع سیاسی مبدل سازیم. ولی هر آن‌چه در اینجا از طرف هر منشویک و یا اس‌ار گفته می‌شود جز تبلیغات حزبی چیزی نیست. دم در ورودی آن‌ها روزنامه‌های غیر مجاز خود را نظیر «ایسکرا»، «سولدادسکی کولوس» و «رابوچایا گازتا» پخش می‌کنند و تحریک به قیام می‌نمایند. چطور می‌شد اگر ما بلشویک‌ها هم در اینجا به پخش روزنامه خود می‌پرداختیم؟ ولی ما این کار را نمی‌کنیم، زیرا به دوماً احترام می‌گذاریم. ما به اداره خود مختاری شهری حمله نمی‌کنیم و قصد حمله بدان را هم نداریم. ولی از

آن جا که شما خطاب به اهالی پیام فرستاده‌اید ما هم حق داشته‌ایم همین کار را بکنیم».

پس از آن «شینگاریوف» – یک کادت – به ایراد سخن پرداخت. وی اظهار داشت با کسانی که می‌باشد آن‌ها را بدون گفتگو به دادستانی تحويل داد نمی‌توان زبان مشترک یافت ... او بار دیگر پیشنهاد کرد که تمام بشویک‌ها از دوما خارج شوند. ولی این پیشنهاد رد شد، زیرا هیچ‌گونه اتهام شخصی به بشویک‌ها وارد نبود و ضمناً «همه آن‌ها در مؤسسات شهری با جدیت تمام کار می‌کردن».

سپس دو تن از منشویک‌های انتراسیونالیست اظهار داشتند که پیام بشویک‌های عضو دوما دعوت مستقیم به بلوا بوده است. پسکه ویچ گفت: «اگر هر کس که مخالف با بشویک‌ها باشد ضدانقلابی شمرده شود، آن‌گاه من دیگر نمی‌فهمم چه فرقی بین انقلاب و هرج و مرج وجود دارد ... بشویک‌ها از تمام هوا و هوس‌های توده‌های لجام گسیخته تعیت می‌کنند و حال آن که ما چیزی جز نیروی اخلاقی نداریم. ما علیه زور گویی و بلوا از جانب هریک از طرفین که سرزند اعتراض می‌کنیم. هدف ما یافتن راه برون رفت مسالمت‌آمیز از وضع کنونی است». نازیف اظهار داشت: «اعلامیه‌ای که تحت عنوان «به چوبه رسوایی» بر دیوارهای شهر چسبانده شده و مردم را به قلع و قمع منشویک‌ها و اسارها فرا می‌خواند جنایتی است که شما بشویک‌ها هیچ‌گاه لکه آن را نمی‌توانید از خود بزداید. حوادث وحشتناک دیروزی فقط مقدمه آن چیزی است که به وسیله این گونه اعلامیه‌ها تدارک می‌شود ... من همیشه سعی کرده‌ایم شما را با احزاب دیگر سیاسی آشتبانی نمایم، اما حالا نسبت به شما فقط احساس نفرت می‌کنم».

بشویک‌ها از جای پریدند، فریادهای خشمگین برآوردند و با صدای گرفته و حاکی از نفرت و حرکات پر تشنج به آن‌ها پاسخ دادند. من به هنگام خروج از

تالار به گومبرگ - یک منشویک - که مهندس شهر بود و با سه چهار تن خبرنگار برخورد کرد. همه آن‌ها خیلی سردماغ بودند. آن‌ها می‌گفتند:
«ای بابا، این ترسوها از ما حساب می‌برند. آن‌ها جرأت ندارند دوما را توفیف کنند. کمیته انقلابی نظامی آن‌ها جسارت ندارد که کمیسر به این‌جا بفرستند. تازه در خود آن‌جا - امروز من در کنار «садادوود» دیدم که چگونه یک گاردسرخ می‌خواست پس بچه‌ای را که «سالدادتسکی گولوس» می‌فروخت توفیف کند و پسر بچه به ریش ش می‌خندید. جمعیت هم کم مانده بود حساب آن راهزن را برسد. حالا دیگر همه چیز در ظرف چند ساعت حل می‌شود. بگذار حتی کرنسکی هم نیاید. به هر حال آن‌ها آدم ندارند که بتوانند دستگاه دولتی را بچرخانند. سفاهت! - من شنیده‌ام که آن‌ها در اسمولنی بین خودشان به نزاع افتاده‌اند.»

یک نفر اس ار از آشنایان من مرا به کناری کشید و گفت: «من میدانم کمیته نجات در کجا پنهان است. می‌خواهید بروید به آن‌ها صحبت کنید؟»
اکنون دیگر تیرگی شب فرا رسیده بود. در شهر مجدداً زندگی عادی جریان داشت. در مغازه‌ها دادوستد می‌شد. چراغ کوچه‌ها روشن بود. در دو جهت انبوه جمعیت آرام قدم می‌زد. مردم به بحث همیشگی خود ادامه می‌دادند. در خیابان «نوسکی» به خانه شماره هشتادوشش رسیدیم و وارد حیاط آن شدیم که با بناهای بلند محصور بود. دوست من به شیوه خاصی به در آپارتمان شماره دویست و پیست و نه تلنگر زد. از درون صدای همهمه به گوش می‌رسید. در داخلی بهم خورد، سپس در بیرونی کمی باز شد و ما چهره زنی را دیدیم. وی به تندي به اطراف نگريست و ما را به درون راه داد. زنی بود میانه سال با چهره‌ای آرام. فریاد زد: «کیریل - از خود مانند!» در اتاق ناهار خوری سماور می‌جوشید و بر روی میز چند بشقاب با نان و ماهی شور چیده شده بود. از پشت پرده مردی با لباس افسری خارج شد و از پستو مرد دیگری بیرون آمد که به لباس کارگری ملبس بود. هر دو

آن‌ها اظهار خوشحالی کردند که یک خبرنگار امریکایی می‌بینند. با همان حال رضامندی به من گفتند که اگر به دست بلشویک‌ها بیفتد یقیناً آن‌ها را تیرباران خواهند کرد. آن‌ها نام خود را نگفتند، ولی هردو آن‌ها اس‌ار بودند.

من پرسیدم: «چرا شما در روزنامه‌های خود چنین دروغ‌های شاخداری چاپ می‌کنید؟»

افسر بدون این که رنجشی حاصل کرده باشد جواب داد: «بلی، می‌دانم ولی چکار کنیم؟ (شانه‌های خود را بالا انداخت) شما که می‌دانید! ما ناگزیر باید در مردم روحیه خاصی به وجود بیاوریم.»

دومی حرف او را قطع کرد: «تمام کارهایی که بلشویک‌ها می‌کنند سراپا ماجراجویی است! آن‌ها روشن فکر ندارند، وزارت خانه‌ها کار نخواهند کرد. روسیه که یک شهر نیست، کشور پنهانوری است. ما می‌دانیم که آن‌ها بیش از چند روز دوام نخواهند آورد. از این جهت ما هم تصمیم گرفته‌ایم از بزرگ‌ترین نیروی مخالف آن‌ها که کرنسکی باشد پشتیبانی کنیم و کمک کنیم تا مجدداً نظم برقرار شود.»

من گفتم: «بسیار خوب، ولی دیگر چرا با کادت‌ها متحد می‌شوید؟»
کارگر ساختگی آشکارا زد زیر خنده: «راستش را بخواهید در حال حاضر توده‌های مردم به دنبال بلشویک‌ها می‌روند. ما عجالتاً نیرویی نداریم. ما نمی‌توانیم حتی یک مشت سرباز بسیج کنیم. اسلحه‌ای که بتوان به آن نام اسلحه داد نداریم. تا حدودی حق با بلشویک‌ها است. در حال حاضر در روسیه تنها دو حزب نیرومند وجود دارد: یکی بلشویک‌ها، یکی هم مرتजعینی که زیر بال کادت‌ها پنهان شده‌اند. کادت‌ها تصور می‌کنند که ما را مورد استفاده قرار داده‌اند، ولی در واقع ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم. وقتی ما بلشویک‌ها را سرکوب کردیم، آن‌گاه علیه کادت‌ها تغییر جهت خواهیم داد.»

«در آن صورت در دولت به بلوشیک‌ها اجازه شرکت داده خواهد شد؟» او پشت گردنش را خاراند و گفت: «این مسئله بغرنجی است. البته اگر آن‌هارا راه ندهند لابد همه چیز را از نو شروع خواهند کرد. به هر حال در آن صورت آن‌ها این فرصت را خواهند داشت که در مجلس مؤسسان تعادل قوا را تعیین کنند- البته به شرط آن که اصولاً «مجلس مؤسسان تشکیل شود».

افسر حرف او را قطع کرد: «و به علاوه این موضوع مسئله راه دادن کادت‌ها به دولت را هم مطرح می‌کند. اساس مسئله یکی است. شما که باید بدانید، کادت‌ها در واقع نمی‌خواهند مجلس مؤسسان تشکیل شود. نمی‌خواهند، به این جهت که ممکن است بلوشیک‌ها هم اکنون سرکوب بشوند. با تکان دادن سر ادامه داد: «سردرآوردن از سیاست برای ما روس‌ها کار آسانی نیست. شما امریکایی‌ها سیاست‌مدار به دنیا می‌آید. شما تمام عمر با سیاست مشغولید، ولی ما، خودتان می‌دانید، هنوز یک سال هم نیست با این وضع سروکار پیدا کرده‌ایم.»

من پرسیدم: «نظر شما در باره کرنسکی چیست؟»

به جای مخاطب، مصاحب دوم پاسخ داد: «او، گناه تمام اشتباهات به عهده کرنسکی است. او ما را مجبور کرد که با بورژازی ائتلاف کنیم. اگر او اخطار تهدید آمیز خود را عملی می‌کرد و استعفا می‌داد در آن صورت کاینه فقط شانزده هفته قبل از تشکیل مؤسسان دچار بحران می‌شد و ما از چنین امری پرهیز داشتیم.»

«ولی معدلک سرانجام چنین واقعه‌ای رخ داد.»

«بلی، ولی ما چگونه می‌توانستیم این را بدانیم؟ کرنسکی‌ها و اوکستیف‌ها مارا فریب دادند. «گوتس» هم کمی از آن‌ها رادیکال‌تر است. من طرفدار چرنوف هستم، زیرا او یک انقلابی واقعی است... شما می‌دانید که همین امروز لنین پیغام داده است که باورود چرنوف در دولت مخالفت نخواهد کرد. البته ماهم می‌خواستیم دولت کرنسکی را از سر خود باز کنیم. ولی به نظر مارسید که

بهتر است تاشکیل مجلس مؤسسان صیر کنیم... وقتی این کارها شروع شد من طرفدار بشویک‌ها بودم، ولی کمیته مرکزی حزب من متحدا رأی مخالفت کرد.
من چه می‌توانستم بکنم؟ انضباط حزبی...»

«یک هفته نخواهد گذشت که حکومت بشویک‌ها متلاشی شده فرو خواهد ریخت. اگر اس ارها فقط بتوانند باستاند و در انتظار بمانند، آن‌گاه قدرت حاکمه درست کف دست آن‌ها خواهد افتاد. ولی اگر ما یک هفته هم در انتظار به سر بریم کشور دچار چنان ویرانی خواهد شد که امپریالیست‌های آلمانی به پیروزی کامل خواهند رسید. و به این دلیل است که ما دست به قیام زدیم، در حالی که تنها دو هنگ سرباز پشت سر ما بود و به ما وعده پشتیبانی دادند، ولی آن‌ها نیز مخالف ما از آب در آمدند... فقط یونکرها باقی مانند...»

«پس کازاک‌ها چطور؟»

افسر نفس عمیقی کشید: «از جای خود نجنيبدند. ابتدا آن‌ها گفتند که وارد عمل خواهند شد، اگر پیاده نظام از آن‌ها پشتیبانی کند. علاوه بر این، آن‌ها می‌گفتند که هم اکنون دسته‌های کازاک در اختیار کرنسکی است و بنابراین آن‌ها دیگر وظیفه خود را انجام داده‌اند... بعداً گفتند که کازاک‌ها همیشه دشمن مادرزاد دمکراسی به حساب آمدند... وبالاخره حالا می‌گویند بشویک‌ها وعده داده‌اند زمین‌های مارا ازما نگیرند. ماترسی از چیزی نداریم. مابی طرف خواهیم ماند.»

در جریان ادامه این گفتگوها پیوسته افرادی، و بطور عمدۀ افسرانی با سردوشی‌های کنده شده وارد می‌شدند و خارج می‌گردیدند. مامی توانستیم آن‌ها را از اتاق کفش کن بینیم و صدای آهسته ولی نیرومند آن‌ها را بشنویم. من از کنار پرده پس رفته واژ لای در نیمه باز چشم به اتاق حمام افتاد که در آن‌جا افسری تنومند با لباس سرهنگی روی صندلی کوچکی نشسته بود و کتابچه یادداشتی در روی زانویش قرار داشت و چیزی می‌نوشت. من سرهنگ پولکونیکوف-رئیس

سابق دژبان پتروگراد- را شناختم که کمیته انقلابی نظامی برای دستگیری وی از بذل پول هنگفتی دریغ نداشت.

کار گر ساختگی گفت: «برنامه ما را می خواهید؟ این است: واگذاری اراضی به کمیته‌های ارضی، دادن امکان کامل به کارگران برای شرکت در اداره صنایع، یک سیاست توانای صلح جویانه ولی بدون آن اتمام حجتی که بشویک‌ها با آن به تمام کشورها مراجعه کردند. بشویک‌ها نخواهند توانست مواعیدی را که به توده‌ها داده‌اند حتی در داخل کشور انجام دهنند. ما به آن‌ها اجازه نخواهیم داد. آن‌ها برنامه ما را درباره مسئله ارضی دزدیده‌اند تا پشتیبانی دهقانان را جلب کنند. این بی‌شرافتی است. اگر آن‌ها حداقل منتظر تشکیل مجلس مؤسسان شده‌بودند ...» افسر حرف او را قطع کرد: «موضوع فقط بر سر مجلس مؤسسان نیست. اگر بشویک‌ها می خواهند یک کشور سوسیالیستی در اینجا به وجود آورند، ما به هیچ وجه من الوجهه نمی توانیم با آن‌ها کار کنیم. کرسنکی خطای عظیمی مرتکب شد، آن‌گاه که در شورای جمهوری اظهار داشت فرمان توقيف بشویک‌ها را صادر کرده است. او بدین‌سان مچ خود را در برابر آن‌ها باز کرد.»

پرسیدم: «خوب، حالا شما می خواهید چکار کنید؟»

آن‌ها به یکدیگر نگاه کردند: «چند روز دیگر خواهید دید! اگر از نیروهای مسلح به قدر کافی طرفدار ما بشونند ما با بشویک‌ها توافق نخواهیم کرد، اگر نه، آن‌گاه ممکن است مجبور شویم.»

چون وارد خیابان «نوسکی» شدیم به روی رکاب تراموایی که پر از جمعیت بود و اتاقش در زیر سنگینی وزن مردم نشست کرده خود را به روی زمین می کشید، پریدیم. تراموای آرام به سوی اسمولنی می خزید.

در راه رو «مشکوفسکی- مردی کوچک اندام و نحیف و خوش لباس- در حال عبور بود. چهره‌اش بسیار گرفته می نمود. او به ما اطلاع داد که اعتصاب در

کلیه وزارت خانه‌ها اثر خود را می‌بخشد. مثلاً "شورای کمیسرهای خلق و عده داد پیمان‌های سری را انتشار دهد، ولی «نه راتوف» که استناد را در اختیار داشت، آن‌ها را با خود برداشته و ناپدید شده است. احتمال دارد که استناد را در سفارت انگلیس پنهان کرده باشد. ولی از همه بدتر این است که بانک‌ها اعتصاب کرده‌اند.

منشینسکی حرف او را ادامه داد: «بدون پول ما به کلی بیچاره‌ایم. می‌بایست حقوق کارمندان و کارگران راه آهن و پست و تلگراف پرداخت شود. بانک‌ها بسته‌اند. بانک دولتی هم کار نمی‌کند. کارمندان بانک‌ها در سراسر روسیه تعطیع شده و دست از کار کشیده‌اند. ولی لینین دستور داده است مخازن بانک دولتی را با دینامیت منفجر کنند. و اما درباره بانک‌های خصوصی همین الان فرمانی صادر شد که صاحبان آن‌ها می‌بایست همین فردا آن‌ها را بگشایند و الا خودمان آن‌ها را خواهیم گشود.»

کار در شورای پتروگراد با شدت جریان داشت. تالار پر از افراد مسلح بود. تروتسکی گزارش می‌داد: «کازاک‌ها از «کراسنوبه‌سلو» عقب نشینی می‌کنند (کف زدن‌های رعدآسای پیروزمندانه)، ولی جنگ تازه آغاز گردیده است. در «پولکووو» نبردهای سختی جریان دارد. می‌بایست تمام نیروهای موجود را معجلابه آن‌جا گسیل داشت. اخبار و اصله از مسکو آرامش بخش نیست. کرمelin در دست یونکرها است و کارگران اسلحه بسیار کمی در اختیار دارند. نتیجه کار بسته است به پتروگراد. در جبهه اخبار مربوط به صلح و زمین شور و هیجان عظیمی برانگیخته است. کرنسکی در سنگرهای افسانه‌هایی شایع می‌کند که گویا پتروگراد در خون و آتش غوطه‌ور است و بلشویک‌ها زنان و کودکان را می‌زنند و آزار می‌دهند. ولی هیچ‌کس او را باور ندارد ... رزمناوهای «اولک» و «آورورا» و «رسیوبلیکا» در «نو» لنگر انداخته‌اند و توب‌ها را به سوی راه‌های ورودی شهر جهت‌گیری کرده‌اند.»

در تالار کسی با صدای بلند فریاد کرد: «چرا شما آن جایی که گاردھای سرخ
کار می‌کنند نیستید؟»

تروتسکی در حالی که از پشت میز خطابه پایین می‌آمد پاسخ داد: «همین الآن
می‌روم.» چهره‌اش اندکی از حد معمول رنگ پریشه‌تر بود. در میان حلقه‌ای از
دوستان وفادار از اتاق بیرون رفت. از راه رو جنبی گذشت و به سوی اتومبیل
شافت.

اکنون کامنیف سخن می‌گوید. او جریان کنفراس سازش را تشریح کرد و
گفت: «شرایط مtarکه‌ای که منشویک‌ها پیشنهاد کرده بودند با نفرت رد شد. حتی
برخی شعب اتحادیه کارگران راه‌آهن هم علیه چنین پیشنهاداتی رأی دادند.»
کامنیف ادامه داد: «اکنون که ما حاکمیت را تصرف کرده‌ایم و تمام روسیه
را برپا خیزانده‌ایم، آن‌ها بی کم و کاست چرندیاتی به شرح زیر از ما مطالبه می‌کنند:
اول، حاکمیت را واگذار کنیم؛ دوم، ودار کردن سربازان به ادامه جنگ؛ و سوم،
ودار کردن دهقانان به این که موضوع زمین را فراموش کنند.»

برای لحظه‌ای لین لین ظاهر شد. او به اتهاماتی که از جانب اسارها وارد می‌شد
پاسخ داد: «آن‌ها ما را متهم می‌کنند که برنامه ارضی آن‌ها را دزدیده‌ایم ... بسیار
خوب، اگر چنین است ما می‌توانیم از آن‌ها تشکر کنیم.»

جریان جلسه هم‌چنین ادامه داشت: رهبران به نوبه پشت میز خطابه قرار
می‌گرفتند، توضیح می‌دادند، اندرز می‌گفتند، اثبات می‌کردند. سربازان یکی پس
از دیگری، کارگران یکی پس از دیگری از جای بر می‌خاستند و هر آن‌چه در مغز
و وجود خود داشتند بازگو می‌کردند... جلسه در حال تغییر و تجدید بود. دائمًا
عده‌ای می‌آمدند و گروهی خارج می‌شدند. گاه گاه افرادی در تالار هویدا
می‌شدند و این یا آن دسته را برای رفتن به جبهه فرا می‌خواندند. دیگران - کسانی

که پستشان را تحويل داده بودند، مجروهين و يا کسانی که برای دریافت اسلحه و مهمات به اسمولنی آمده بودند، وارد می شدند.

تقریباً در ساعت سه پس از نیمه شب هنگامی که ما دیگر بازمی گشتمیم، در راهرو اسمولنی «گولتسمن» عضو کمیته انقلابی نظامی را دیدیم که دوان دوان از پله‌ها بالا می آید. چهره‌اش می درخشد. در حالی که دست مرآ می فشرد فریاد زد: «او ضاع عالی است. تلگرام از جبهه! کرنسکی خرد شد. این است، که می بینید!» و تکه کاغذی را به سوی من پیش آورد که بر آن با مداد خطی با عجله نوشته شده بود. چون مشاهده کرد که من از آن چیزی سر در نمی آورم خودش به صدای بلند خواند:

«پولکووو- ستاد. ساعت دو و ده دقیقه شب سی ام تا سی و یک اکتبر در تاریخ ثبت خواهد شد. کوشش کرنسکی که نیروهای ضد انقلابی را به سوی پایتخت انقلاب برآورد با مقابله دندان شکنی روپرتو شد. کرنسکی عقب نشینی می کند. ما در حال پیشروی هستیم. سربازان، ناویان و کارگران پتروگراد نشان دادند که می توانند و می خواهند با سلاح در دست اراده و حاکمیت دمکراسی را مستقر سازند. بورژوازی سعی کرد ارتش انقلاب را منفرد سازد. کرنسکی کوشید آن را با نیروی کازاک‌ها درهم شکد. هم این و هم آن دچار شکست فضاحت باری گردیدند.»

«اندیشه بزرگ سیادت دمکراسی کارگری دهقانی صفوف ارتش را پیوسته ساخت و اراده‌اش را آب‌دیده کرد. تمام کشور از این پس معتقد می شود که حاکمیت شوروی پدیده گذراي نبوده، بلکه واقعیت استوار حکومت کارگران، سربازان و دهقانان است. توده‌هی به کرنسکی به معنای توده‌هی به ملاکان، بورژوازی و کورنیلوفیست‌ها است. توده‌هی به کرنسکی به معنی استقرار حق خلق به داشتن حق زندگی مسالمت‌آمیز و آزاد، حق داشتن زمین و نان و حاکمیت

است. رزمندگان «پولکووو» با ضربه دلیرانه خود امر انقلاب کارگری و دهقانی را مستحکم می‌کنند. بازگشت به گذشته محال است. هنوز مبارزات، موانع و دادن قربانی در پیش است، ولی راه گشوده شده و پیروزی تأمین است. روسیه انقلابی و حاکمیت شوراها به واحدهایی که در «پولکووو» زیر فرماندهی سرهنگ «والدن» عمل می‌کنند به حق افتخار می‌کند.»

«خاطره ابدی به جان باختگان، افتخار به رزم جویان انقلاب، به سربازان و افسران وفادار به خلق!»

«زنده باد روسیه انقلابی توده‌ای سوسیالیستی!»

«به نام شورای کمیسراهای خلق – ل.تروتسکی»

به هنگامی که از میدان «زنامنسکی» به خانه باز می‌گشتمیم، ازدحامی غیرعادی که به ایستگاه راه آهن نیکلایوسکی فشار می‌آورد. در اینجا چندین هزار ناوی دیده می‌شدند که بر روی سر آن‌ها برق سرنیزه موج می‌زد.

یکی از اعضای «ویکرل» بر روی پلکان ایستاده بود و التماس می‌کرد: «رفقا! ما نمی‌توانیم شما را به مسکو حمل کنیم. ما بی‌طرفیم. ما هیچ نیرویی را حمل و نقل نخواهیم کرد. نمی‌توانیم شما را به مسکو ببریم که در آنجا جنگ داخلی وحشتناکی جریان دارد.»

میدان از نفرت و اعتراض می‌جوشید و می‌غرييد. ناویان به جلو فشار می‌آورند. ناگهان در دیگری از بنای ایستگاه باز شد. دو یا سه نفر راننده یا آتش‌کار و کس دیگر جلو آمدند. آن‌ها فریاد زدند:

«بیایید رفقا! بیایید! ما شما را به مسکو، به ولادی ووستک، به هر جا که بخواهید می‌بریم. زنده باد انقلاب!»

پیروزی

فرمان شماره یک

به واحدهای گردان، آترباد - پولکووو

سی و یک اکتبر ۱۹۱۷ ساعت نه و سی و هشت دقیقه بعد از نیمه شب.

واحدهای گردان پولکووو پس از نبرد سختی بر نیروهای ضدانقلاب پیروز شدند. این نیروها با بی‌نظمی موضع خود را رها کرده در پناه «تزارسکویه‌سلو» به سوی «پالوفسک» و «کاچینا» عقب می‌نشینند.

واحدهای ما که در حال حمله‌اند کرانه‌های شمال شرقی «تزارسکویه‌سلو» و ایستگاه «الکساندروفسکایا» را اشغال کردند. در جناح راست ما گردان «کولپینو» و در جناح چپ گردان «تزارسکویه‌سلو» قرار داشت.

به گردان «پولکووو» فرمان می‌دهم «کراسنیه‌سلو» را اشغال کرده و راههای ورود به آن را به ویژه از جانب «کاچینا» تحکیم کند. سپس پیشروی کرده «پالوفسک» را تصرف کند و آن را از سوی جنوب استوار کرده و راه آهن را تا ایستگاه «دنو» تسخیر نماید. گردان باید تمام تدابیر لازم را برای مستحکم کردن موضع اشغالی اتخاذ کرده، سنگربندی کند و دیگر تأسیسات دفاعی را به وجود آورد. موظف است با گردان‌های «کولپینو» و «کراسنیه‌سلو» و هم‌چنین با ستاد فرماندهی دفاع پتروگراد ارتباط محکم برقرار کند.

فرمانده کل قوایی که علیه واحدهای ضدانقلابی کرنسکی عمل می‌کند سرهنگ دوم مورایوف

صبح سه‌شنبه است. چه شده؟ این گروه‌ها تا دو روز پیش با بی‌نظمی و فقدان رهبری، بدون هدف در حومه پتروگراد می‌پلکیدند. آن‌ها نه خواربار داشتند، نه توپخانه و نه هیچ گونه نقشه عمل! چه چیزی این توده گاردسرخ و سربازانی را

که نه سازمانی داشتند، نه آموزش انصباط نظامی و نه افسر، بدین گونه در ارتشی گردآورده است که از فرماندهی انتخابی خود تبعیت کنند و قادرند در برابر توپخانه و قزاق‌سواره مقاومت کرده، ضربات آن را پاسخ گویند؟

خلقی به پا خاسته با شیوه خویش الگوهای نظامی را بدور می‌ریزد. هر گز ارتش‌های ژنده‌پوش انقلاب فرانسه که در «والمی» و «وایسنبورگ» پیروز شدند، از یاد نخواهند رفت. علیه یونکرها، قزاق‌ها، درباریان، ملاکین و مرتعج‌ترین سلطنت طلبان پیروز شدند و در پشت سر آن‌ها باز هم تزار، پلیس سیاسی، زنجیرهای سبیری. سرانجام تهدید بی‌حد و حصر از جانب آلمان‌ها به چشم می‌خورد. پیروزی، به قول کارلایل، به معنای شکوه و عصر طلایی بی‌پایان بود.

یک شنبه عصر کمیسرهای کمیته انقلابی نظامی از جبهه بازگشتند. لشگر پتروگراد کمیته پنج نفری ستاد جنگی خود را که مرکب از سه سرباز و دو افسر، که «مسلمما» از آسودگی ضد انقلابی مبرا بودند، انتخاب کرد. فرماندهی کل به عهده مدافع پیشین-سرهنگ موراویف-گذاشته شد که مرد کارآمدی بوده ولی می‌باشد همواره مراقب او باشد.

در «کولپینو»، «ایوخوف»، «پولٹوروو» و «کراسنیه سه لو» گردان‌های موقت تشکیل شد که به تدریج که سربازان و ملوانان و اعضای گاردسرخ و واحدهای جداگانه هنگ‌های مختلف به آن‌ها می‌پیوستند، بزرگ‌تر می‌شدند. در این جا دیگر هم پیاده بود وهم سواره هم توپخانه وجود داشت و هم چند زره‌پوش.

سحرگاه‌هان گروه‌های سوار قزاق کرنسکی پدیدار شدند. تیراندازی بدون نظم با تفنگ آغاز شد. هر دو طرف به یکدیگر پیشنهاد می‌کردند که تسليم شوند. هوای روشن و یخ زده بالای جلگه از غوغای جنگ انباسته شد. این غوغای سربازانی که در کنار آتش به انتظار نشسته بودند می‌شنیدند. از همینجا آغاز شد. آنان به محلی که در آن‌جا جنگ چریان داشت سرازیر شدند. گروه‌های کارگران

که در جاده‌های اصلی در حرکت بودند قدم تند کردند. توده‌های عظیمی از مردم خشمگین به سوی نقاٹی که مورد حمله قرار گرفته بودند شتافتند. کمیسرها از آن‌ها استقبال کرده و به آن‌ها توضیح می‌دادند که می‌بایست در چه مواضعی قرار گیرند و چه کار بکنند. این نبرد خود آن‌ها به خاطر صلح برای خود آن‌ها بود. فرماندهان را خود آنان انتخاب کرده بودند. در آن لحظه‌ها اراده‌های گوناگون و متفاوت بسیاری در یک اراده بهم می‌پیوست. من از تمام کسانی که شاهد این جنگ بودند این مطلب را شنیده‌ام که چگونه ملوانانی که تا آخرین فشنگ خود را مصرف کرده بودند با سرنیزه هجوم می‌کردند؛ چگونه کارگران تمرین ندیده خود را به صف کازاک‌ها زده و آنان را از اسب به زیر می‌کشیدند؛ و چگونه توده مردم در تاریکی و غافلگیرانه به دشمن حمله می‌بردند.

دوشنبه هنوز پیش از نیمه شب بود که قزاق‌ها متزلزل شده توپخانه را جا گذاشته و فرار کردند. ارتش پرولتری به «تزارسکویه سه‌لو» وارد شد و به دشمن مهلت نداد که ایستگاه رادیو دولتی را ویران کند. اکنون دیگر از این ایستگاه فرستنده، کمیسرهای اسمولنی پیروزی شکوهمند پرولتاریا را به سراسر دنیا اطلاع می‌دادند.

«به همه شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان!»

«سی ام اکتبر ارتش انقلابی در نبرد سختی در «تزارسکویه سه‌لو» واحدهای ضدانقلابی کرنسکی - کورنیلوف را تار و مار کرد. به نام دولت انقلابی، تمام هنگ‌هایی را که در اختیار این فرماندهی هستند برای سرکوب دشمنان دمکراسی انقلابی و اتخاذ تدبیر لازم به منظور دستگیری کرنسکی و هم‌چنین برای پیشگیری از نظایر این گونه ماجراها، که دستاوردهای انقلاب و پیروزی پرولتاریا تهدید می‌کند، فرامی‌خوانم.»

«مورایف»

در سواستوپول شورای محلی حکومت را بدست گرفت؛ میتینگ عظیم ملوانان کشتی‌های جنگی، که در بندر سواستوپول لنگر انداخته‌اند، افسران را واداشت که رسماً و به قید سوگند به دولت نوین به پیوندند؛ در «نیژنی-نووو گورو» شورا حکومت را به دست دارد؛ از کازان خبر می‌دهند که در کوچه‌ها نبرد جریان دارد؛ یونکرها و یک تیپ توپ خانه با سربازخانه بشویکی می‌جنگند.

در مسکو نبردهای شدید آغاز شده است: یونکرها و گاردهای سفید، کرمل و مرکز شهر را در دست دارند، ولی نیروهای کمیته انقلابی نظامی آنان را از همه طرف مورد حمله قرار داده‌اند؛ توپ خانه شوراهای مجلس شهر، فرمانداری نظامی و هتل متروپل را از میدان «سکوبلوف» بمباران می‌کنند؛ خیابان «تهورسکایا» و «نیکیتسکایا» ویران شده و سنگ‌های آن برای ساختن باریکاد به کار رفته است؛ محله‌هایی که در آن بانک‌های بزرگ و مؤسسات بازارگانی قرار دارد زیر آتش شدید مسلسل است؛ برق نیست؛ تلفن کار نمی‌کند؛ ساکنین بورژوایی شهر در زیر زمین‌ها مخفی شده‌اند. در آخرین بولتن خبر داده می‌شد که کمیته انقلابی نظامی با دادن اتمام حجت از کمیته امنیت اجتماعی طلب کرده است که فوراً کرمل را تحويل دهد، و گرنه بمباران خواهد شد. کوتاه بیان فریاد می‌زندند: «بمباران کرمل! جرأت این کار را ندارند!»

جنگ داخلی از «والو گدا» تا «چیتا» در سیبری دور دست، از پسکوف تا «سواستوپول» در دریای سیاه، در شهرهای عظیم و دهات کوچک جریان داشت. از هزاران کارخانه و روستا هنگ‌ها و لشکرها و کشتی‌های جنگی روی دریاها، سیل تبریک و تهنیت به سوی پترو گراد جاری بود - تهنیت به دولت خلق.

حکومت کازاکی در «نوووچر کاسک» به کرنسکی تلگراف می‌زد: «حکومت نظامی لشکر «دون» از دولت موقت و اعضای شورای جمهوری روسیه دعوت می‌کند که اگر ممکن باشد به «نوووچر کاسک» بیانیند. در اینجا می‌توان مبارزه‌ای با بلشویک‌ها را سازمان داد...»

فلانند هم آرام نیست. شورای هلسینگفورس و کمیته مرکزی نیروهای دریایی بالتیک مشترکاً «حکومت نظامی اعلام کرده و گفته‌اند هرگونه تلاش برای جلوگیری از فعالیت گردان‌های بلشویکی و مقاومت مسلحانه در برابر فرمان‌های شوراهای مستلزم مجازات خواهد بود. در عین حال اتحادیه کارگران راه‌آهن فلانند در سراسر کشور اعلام اعتصاب کرده و خواستار اجرای قوانینی است که در ژوئن ۱۹۱۷ در مجلس سوسیالیستی تصویب شده است ... این مجلس را کرنسکی منحل کرد.

صبح زود به اسمولنی رفتم. آنگاه که از دروازه خارجی گذشت و بر روی پیاده‌رو چوبی به راه افتادم، در آسمان خاکستری و بدون باد سحرگاهی چشمم به دانه‌های برف افتاد. سرباز کشیک دم در شادمانه فریاد زد: «برف! چه خوب!» در نظر اول دهلهیزهای دراز و تاریک و سالن‌های سرد، غیر مسکون به نظر می‌رسیدند - گویی ساختمان عظیم مرده بود؛ اما پیش پای من صدای‌های عجیب خفه‌ای بر می‌خاست. دقت کردم. در کنار دیوارها روی کف زمین عده‌ای خوابیده بودند - سر و رو نشسته، موی آشته، آغشته به گل و کثافت. کارگران و سربازان تک‌تک یا دسته جمعی دراز کشیده و به همه چیز بی‌اعتنای در خواب عمیقی فرورفتند. بسیاری از آن‌ها نوارهای زخم پیچ از هم گستته و خون آلود داشتند. در کنار آن‌ها تفنگ‌ها و قطارهای فشنگ ریخته بود ... در طبقه بالا - آن‌جا که بوفه قرار داشت - آنقدر آدم خفته بود که راه‌جستن از بین آن‌ها دشوار می‌نمود. هوا به نحو باورنکردنی سنگینی می‌کرد. از پنجره‌های عرق کرده به

زحمت نور بی رنگی به بیرون راه می یافت. سماور مچاله شده‌ای روی پیش تخته قرار داشت و در اطراف آن توده استکان‌های نشسته؛ در همانجا نسخه‌ای از آخرین بولتن کمیته انقلابی نظامی پشت و رو افتاده و در پشت آن با خط نآزموده‌ای چیزهایی نوشته شده بود. سربازی به یاد رفقاش که در جنگ علیه کرنسکی کشته شده بودند نوشته بود. جای قطراتی - یحتمل قطرات اشک - بر روی صفحه دیده می‌شد:

آلکسی وینوگرادوف، داستولیکوف، آ.واسکرنسکی، د.لتونسکی،
د.پره اوبراژنسکی، و.لایدانسکی، م.برچیکوف - همه این‌ها در روز پانزده نوامبر ۱۹۱۶ وارد ارتش شده بودند. از آن‌ها سه تن جان به در برده بودند:

میخائل برچیکوف، آلکسی واسکرنسکی و دیمیتری لتونسکی.

«ای عقاب‌های جنگی! بخوانید!»

«با دلی آسوده بخوابید!»

«شما! ای عزیزان من،»

«افخار و آرامش جاوید یافتد.»

تنها کمیته انقلابی نظامی هنوز بیدار بود و کار می‌کرد. از اتاق عقبی اسکرپینیک بیرون آمد. وی به من گفت که «گوتس» توقيف شده، ولی با قطعیت می‌گوید که اعلامیه کمیته نجات را، که او کستیف امضاء کرده بود، او امضاء نکرده است. کمیته نجات هم از پیامی که خطاب به لشکر فرستاده بود عدول کرده است. «اسکرپینیک» می‌گفت در هنگ‌های داخل شهر عدم رضایت دیده می‌شود. هنگ «ولینسکی» از جنگ علیه کرنسکی امتناع ورزیده است.

اسکرپینیک خنده کنان گفت: «حالا دیگر هیچ کس نمی‌تواند بی‌طرف بماند. ما پیروز شده‌ایم». چهره خشن پوشیده از ریش او در سور و شوقی تقریباً مذهبی می‌سوخت: «از جبهه شصت هیئت نمایندگی آمده و تصمیم واحدهای

ارتش را برای حمایت از دولت با خود آورده‌اند – بجز واحدهای جبهه رومانی، از آن‌جا هنوز خبری نیست. کمیته‌های ارتش هنوز روزنامه‌های پتروگراد را راه نمی‌دهند، اما ما به وسیله پیک رابطه منظمی برقرار کرده‌ایم...»

درسرسرا کامنیف پیدا شد که از جلسه کنفرانس تشکیل دولت نوین کاملاً خسته و کوفته، ولی راضی، برمی‌گشت. این اجلاس تمامی ساعت شب به طول انجامیده بود. او به من گفت: «اس‌ارها اینک دیگر تمایل دارند که ما را در حکومت نوین پذیرند. گروه‌های راست از دادگاه‌های انقلابی به وحشت افتاده‌اند و طلب می‌کنند که ما پیش از همه چیز این دادگاه‌ها را منحل کنیم ... ما با پیشنهاد «ویکتل» برای تشکیل دولت یک پارچه سوسیالیستی موافقت کرده‌ایم. عجالتاً آن‌ها در کار تدوین طرح عمل هستند. ولی می‌دانید! همه این‌ها بدان جهت است که ما پیروز شده‌ایم. زمانی که وضع ما بد بود آن‌ها به هیچ قیمت حاضر نبودند ما را در دولت پذیرند، اما حالا همه در تلاشند که به نوعی با شوراهای تماس بگیرند ... برای ما در واقع پیروزی نهایی ضرورت دارد. کرنسکی خواهان آتش بس شده است، اما ما می‌کوشیم اورا به نوعی وادرار به تسلیم کنیم ...»

چنین بود حال و روحیه رهبران بلشویک. یکی از خبرنگاران خارجی از تروتسکی پرسید که چه خبرهایی دارد که به دنیا بدهد. تروتسکی جواب داد: «در لحظه حاضر هر خبری را بتوان داد ما از لوله‌های توب می‌دهیم.»

اما در لابلای این شور و شوق پیروزمندانه نگرانی آشکاری به چشم می‌خورد: مسئله مالی! اتحادیه کارکنان بانک‌ها به جای این که دستور کمیته انقلابی نظامی را پذیرد و بانک‌ها را باز کند اعضای خود را به جلسه خوانده و رسمًا «اعلام اعتصاب کرد. اسمولنی از بانک دولتی در حدود سی و پنج میلیون روبل پول می‌خواست. اما صندوق‌دار در زیر زمین‌ها را بسته و تنها به نمایندگان دولت وقت پرداخت می‌کرد. ضدانقلابیون از بانک دولتی به مثابه یک اسلحه

سیاسی استفاده می کردند. مثلاً «ویکرل» برای پرداخت حقوق کارگران و کارمندان راه آهن پول می خواست به او جواب دادند: «به اسمولنی مراجعه کنید...» به بانک دولتی رفتم تا کمیسر جدید را بینم. وی یک بشویک او کرائینی بود با موهای حنایی به نام پتروویچ و می کوشید تا نوعی نظم و ترتیب را در کار برقرار کند. کارمندان اعتصابی، بانک را به همان حال رها کرده بودند. در تمام شعب این مؤسسه عظیم داوطلبان کار می کردند - کارگران، سربازان، ملوانان. این ها از شدت فشار روحی زبان خود را بیرون آورده می کوشیدند شاید از کتاب های جسمی حسابداری سردر بیاورند ...

ساختمان مجلس دوما پرازآدم بود. هنوز نسبت به دولت جدید مواردی از روش مبارزه جویانه دیده می شد، اما به مرور کم تر و کمتر می شد. کمته مرکزی کشاورزی پیامی خطاب به دهقانان صادر کرد و از آن ها خواست که فرمان راجع به زمین را، که کنگره شوراها صادر کرده بود، نپذیرند - به این عنوان که این فرمان کار را به اغتشاش و جنگ داخلی می کشاند. شرایدر رئیس شهر اعلام کرد که به علت قیام بشویکی انتخابات مجلس مؤسسان باید برای مدت نامعلومی به تعویق افتاد.

در نظر اکثریت مردم، که از شدت جنگ داخلی تکان خورده بودند، در درجه اول دو مسئله مطرح بود: اولاً "قطع خونریزی" دوم تشکیل دولت جدید. دیگر کسی از «محو کردن بشویک ها» سخن نمی گفت؛ حتی کمتر کسی از کنار گذاشتن آن ها حرف می زد. تنها سوسیالیست های خلقی و شورای نمایندگان دهقانان هنوز در این اندیشه بودند. حتی کمیته مرکزی ارش از کمیته مرکزی ارش کار می کرد و همواره همچون دشمن سوگند خورده اسمولنی فعالیت داشت از ماکیلوف تلگراف کرد: «اگر برای دولت جدید سازش با بشویک ها ضرورت دارد ما موافقیم که اقلیت کاینه به آن ها واگذار گردد.»

«پراودا» نسبت به دعوت‌های کرنسکی در زمینه «احساسات بشردوستانه»

عکس‌العملی ریشخند‌آمیزنشان داده و پیام او را خطاب به کمیته نجات به‌شرح
زیرچاپ کرده بود:

«بنابر پیشنهاد کمیته نجات و همه سازمان‌های دمکراتیک که در گرد آن
جمع آمده‌اند هرگونه عملیاتی را علیه لشکرهای قیام کننده قطع کرده و برای آغاز
مذاکره نماینده‌ای به نزد فرمانده کل قوا- استانکویچ- فرستاده‌ام. همه تدابیر لازم را
برای جلوگیری از خونریزی احتمالی اتخاذ کنید.»

«ویکرل» تلگرام زیر را به سرتاسر روسیه مخابره کرد:

«کنفرانس اتحادیه‌های راه‌آهن سراسری روسیه به نمایندگان طرفین و
سازمان‌های متخاصل، که خواستار توافقند و به کار بردن قرار سیاسی را در جنگ
داخلی به ویژه در بین بخش‌های مختلف دمکراسی انقلابی با قاطعیت رد می‌کنند،
اعلام می‌دارد که به کار بردن چنان تروری به هر شکل از اشکال از جانب هریک
از طرفین علیه دیگری در لحظه حاضر با هدف ما و ماهیت مذاکرات درباره
تشکیل دولت جدید تنافض دارد.»

کنفرانس نمایندگانی به جبهه «کاچینا» فرستاد. در داخل کنفرانس چنین به
نظر می‌رسید که کار دارد به حل نهایی مسئله نزدیک می‌شود. حتی تصمیم گرفته
شد که شورای خلقی موقت انتخاب شود که در آن قریب چهار صد نفر
شرکت کنند: هفتاد و پنج تن از اسمولنی، به همان تعداد از هیئت اجرائیه قدیم، و
بقیه از دوماهای شهری، اتحادیه‌ها، کمیته‌های ارضی و احزاب سیاسی. به عنوان
نخست‌وزیر نام «چرنوف» برده می‌شد. شایع بود که لنین و تروتسکی را کنار
می‌گذارند...

در حدود ظهر من بار دیگر در برابر اسمولنی بودم و با راننده آمبولانسی که
عازم جبهه انقلابی بود صحبت می‌کردم و از او می‌پرسیدم که آیا ممکن است مرا

با خود ببرد. البته! وی یک داوطلب بود و دانشجوی دانشگاه، و آن‌گاه که در خیابان‌ها به سرعت به جلو می‌رفتیم، از روی شانه با زبان آلمانی بدی عباراتی به سوی من پراند:

من بالاخره این طور فهمیدم که در برخی از سریازخانه‌ها صبحانه برقرار خواهد بود.

در «کیروچنایا» ما وارد یک محوطه وسیع که اطراف آن را قرارگاه‌های نظامی فرا گرفته بود شدیم. و از یک راه پله تاریک بالا رفتیم و وارد اتاقی با سقف کوتاه شدیم که از یک پنجه روشنایی می‌گرفت. در اطراف یک میز چوبی بلند در حدود بیست سریاز نشسته بودند و از یک سطل بزرگ حلی با یک قاشق چوبی «اشچی» (سوپ کلم) می‌کشیدند و می‌خوردند و با صدای بلند حرف می‌زدند و می‌خندیدند.

دوست من فریاد زد: «خوش آمدید به کمیته بatalون ششم مهندسی احتیاط» و سپس مرا به عنوان یک امریکایی سوسيالیست معرفی کرد. با این معرفی یکی یکی بلند شدند و با من دست دادند. یک سریاز سالخورده دست به گردن من انداخت و با مهربانی مرا بوسید. یک قاشق چوبی به من داده شد و من نیز در کنار میز جای گرفتم. سطل دیگری پر از سوپ کلم و تکه بزرگی نان سیاه آوردند که البته به طور ناگزیری با فنجان چای همراه بود. بلافصله یکایک آن‌ها شروع به پرسش‌هایی درباره امریکا کردند: «آیا راست است که مردم در یک کشور آزاد رأی خود را با پول می‌فروشنند؟ اگر چنین است پس چطور آن‌چه را که خواستند بدست آوردند؟ موضوع تامانی (تامانی یا «تامانی هال» محل کار رهبران حزب دمکرات امریکا در نیویورک- تمام سؤاستفاده‌های ممکن و جنایات با این اسم پیوند داشت، زیرا در آن زمان موارد زیادی جنایات کشف شده بود که رهبران دمکرات در نیویورک در آن‌ها شرکت داشتند. م) چیست؟ آیا راست است که در

یک کشور آزاد، گروه کوچکی از مردم می‌توانند شهری را زیر نظارت خود بگیرند و آن را به سود شخص خود استثمار کنند؟ چرا مردم این وضع را تحمل می‌کنند؟ حتی در زمان تزار هم چنین امری در روسیه نمی‌توانست وقوع یابد. البته همیشه اخاذی وجود داشت، اما خرید و فروش یک شهر پر از آدم- آن‌هم در یک سرزمین آزاد؟- آیا مردم احساس انقلابی ندارند؟

من کوشیدم توضیح دهم که در کشور من مردم سعی دارند از طریق قانونی اوضاع را تغییر دهن. سروانی جوان به نام «باکلانوف» که زبان فرانسه می‌دانست سری تکان داد و گفت:

«البته، اما شما یک طبقه سرمایه‌دار تکامل یافته دارید. آیا این طبقه سرمایه‌دار بر قوای مقننه و قضائیه نظارت ندارد؟ در این صورت مردم چگونه قادر به تغییر اوضاع از طریق قانون هستند؟ دلم می‌خواهد مرا متقاعد کنید، زیرا من از کشور شما چیزی نمی‌دانم. به نظر من این چنین وضعی باورنکردنی است.»

گفتم که میل دارم به ده «تزارسکویه» بروم. «باکلانوف» گفت من هم به آن‌جا می‌روم؛ و ناگهان همه مرتب-«من هم! من هم!» در مجموع تمام حاضرین آن‌جا تصمیم گرفتند که به «تزارسکویه» بروند. در همین لحظه کسی دست به در زد. در باز شد و هیکل سرهنگ در میان در نمایان گردید. کسی از جای خود بر نخاست. اما همه به او خوش‌آمد گفتند. سرهنگ سوال کرد: اجازه هست داخل بشوم؟ آن‌ها صمیمانه جواب دادند: پروسیم، پروسیم prossim, prossim (بفرمایید، بفرمایید). وی تبسم کنان داخل شد- با قامت بلند و هیکلی برازنده در درون شنلی از پوست بز گلاابتون دوزی شده - و گفت: «رقا! مثل این که شنیدم تصمیم دارید به «تزارسکویه» بروید، ممکن است من هم همراه شما بیایم؟» باکلانوف فکری کرد و جواب داد:

«گمان نمی‌کنم امروز اینجا کاری باشد. بلی رفیق، بسیار خوشحال خواهیم شد که با ما باشی.» سرهنگ از او تشکر کرد، نشست و مشغول ریختن چای شد.
«با کلانوف» با صدایی آهسته که به گوش سرهنگ نرسد و غرور او را جریحه‌دار نکند گفت:
«می‌بینید؟ من رئیس کمیته هستم. ما بر باتالیون نظارت کامل داریم مگر به هنگام عملیات نظامی که در آن وقت سرهنگ از طرف ما فرمان می‌دهد. در عمل دستورهای او باید اطاعت شود، اما او مطلقاً در مقابل ما مسئولیت دارد. در سنگر قبل از اقدام به هر کاری باید از ما اجازه بگیرد. می‌توانید او را افسر مجریه ما بدانید.»

بین ما مقداری اسلحه از نوع روولور و تفنگ تقسیم شد. «می‌دانید؟ بعید نیست که ما با کازاک‌ها مواجه شویم» - و همه ما به درون آمبولانس چیزیم و سه دسته بزرگ روزنامه هم با خود برای جبهه بردیم. به طرف «لی‌تیه‌نی» حرکت کردیم و از منطقه «زاگوروونی» گذشتیم. در کنار من جوانی با سردوشی ستوانی نشسته بود که ظاهراً تمام زبان‌های اروپایی را با سلاست حرف می‌زد. وی عضو کمیته گردان بود و مؤکداً به من خاطر نشان کرد: «من بلشویک نیستم. خانواده من یک خانواده قدیمی اشرافی است. من خودم - می‌توانید مرا یک نفر کادت بدانید ...»

من شگفت زده پرسیدم: «اما چطور؟»

«بلی، من عضو کمیته هستم. نظریات سیاسی خودم را از کسی پنهان نمی‌کنم، اما دیگران به این موضوع اهمیت نمی‌دهند. چون می‌دانند من معتقد به مخالفت با نظر اکثریت نیستم ... من از هرگونه مداخله در جنگ داخلی کنونی خودداری کرده‌ام، زیرا عقیده ندارم که علیه برادران روسی خود اسلحه بکشم ...»

دیگران با شوخی و خوشروی دستی به شانه او زده و گفتند: «پرووکاتور، کورنیلوفی».

از چهار تا قی سنگی بزرگ و خاکستری دروازه «مسکوفسکی» که پوشیده از خطوط مطلاع هیروگلیف و عقاب‌های تنمند و کسالت‌آور علامت امپراتوری و اسمی امپراتوران بود گذشتیم و وارد جاده شوشه که با گردی از نخستین برف زمستانی خاکستری رنگ می‌نمود، شدیم. اینجا مملواز افراد گاردسرخ بود که پیاده به سوی جبهه انقلابی پیش می‌رفتند، فریاد می‌کردند، می‌خواندند. واز آن سو عده‌ای با رنگ‌های تیره و هیکل گل آلود باز می‌گشتند. غالب آن‌ها پسر بچه به نظر می‌رسیدند. زن‌ها برخی با بیلچه، بعضی با تفنگ و قطار فشنگ، عده‌ای با بازوی‌بندهای صلیب سرخ در بازو-زن‌هایی از اعماق کپرهای با اندام‌هایی خمیده در زیر فشار کار؛ گروه‌های نظامی با قدم‌های نامنظم در حال مارش که به گاردسرخی‌ها احساسات محبت‌آمیز ابراز می‌کردند؛ ناویان دژم و عبوس؛ کودکانی که بسته‌های خوراکی برای پدر و مادر خود به جبهه می‌بردند- همه این‌ها در این جاده‌ای که از گل‌ولای مخلوط با برف سفید به ضخامت چند اینچ پوشیده شده بود و مملو از قله سنگ بود با زحمت قدم از قدم بر می‌داشتند. از کنار توپ‌هایی که جرنگ‌جرنگ کنان بر روی زمین می‌غلتیدند و به سوی جنوب می‌رفتند، کامیون‌هایی که از هر دو سو در حرکت بودند و افراد مسلح در آن‌ها وول می‌زدند، آمبولانس‌های مملو از زخمی که از جبهه جنگ می‌آمدند گذشتیم. در یک جایک گاری دهقانی که آرام و آهسته جیرجیر کنان به جلو می‌خزید دیدیم که در درون آن پسر بچه‌ای با صورت سفید بر روی شکمی که سفره شده بود خم شده و به طور یکنواخت می‌نالید. در مزارع هردو سوی جاده زن‌ها و مردها سرگرم کنند سنگر و کشیدن سیم خدار بودند.

پشت سر ما در سمت شمال ابرها با جلوه فروشی پر طمطراق دور می شدند و آفتاب نیم رنگ رخساره می نمود. پتروگراد در منتهای دشت مسطح و باتلاقی می درخشید. در سمت راست قبه ها و برج های سفید، زراندود و رنگین، در سمت چپ دودکش های بلند که از بعضی از آن ها دود تیره به بالا می دوید، و پایین تر آسمان خمیده بر فراز فلاتند. در هر طرف کلیسا و دیر به چشم می خورد. گاه گاه راهبی را می دیدم که ایستاده و نگران ضربان نبض ارتش پرولتاریا در طول جاده است.

در «پولکووو» جاده دو شعبه می شد و آن جا بر سر سه راهی در بین انبوه جمعیت ایستادیم. سیل بی پایان مردم از سه سمت به سوی جلو و عقب در حرکت بودند، دوستان و یاران به هم برخورد می کردند، هیجان زده می ایستادند، به هم تبریک می گفتند و وضع جنگ را برای هم تعریف می کردند. در یک رشته خانه هایی که رو بروی سه راهی قرار داشت آثار گلوله نمایان بود و زمین به شعاع نیم میل در گل غوطه ور می خورد. در اینجا جنگی وحشیانه جریان یافته بود ... به فاصله نزدیکی اسب های بی صاحب کازاک ها گرسنه به هر سو سر می کردند، زیرا مدت ها بود که علف های بیابان خشک شده بود. درست رو بروی ما یکی از افراد ناشی گاردسرخ ایستاده بود و می کوشید بر روی یکی از این اسب ها سوار شود، ولی می افتاد و باز و باز کار را از سر می گرفت و یک عده هزار نفری از مردم خشن در این کار وی تفریح می جستند.

جاده سمت چپ که بقایای کازاک ها از آن جا عقب نشسته بودند به یک ده کوچک بر روی تپه ای منتهی می شد و از آن جا منظره پرشکوه بیابان وسیع با رنگ خاکستری همانند دریایی آرام در برابر چشم گسترده بود. به مسافت زیادی در سمت چپ، ده «کراسنویه» بر روی تپه ای قرار داشت. این جا محل رژه اردوی تابستانی گارد امپراتوری و مرکز لبیات سازی دربار بود. در مسافت فی ماین بجز

چند دیر و کلیسای محصور، چند کارخانه دورافتاده و چند بنای بزرگ با حیاطهای درهم و آشفته که محل نوانخانه و آسایشگاه بود هیچ چیز دیگر یک‌نواختی دشت مسطح را به هم نمی‌زد...

چون به بالای تپه بی‌آب و علف رسیدیم رانده گفت:

«این جا، همین جا بود که «وراسلوتسکایا» جان سپرد. آری، او بشویک و عضو دوما بود. همین امروز صبح حادثه‌ای اتفاق افتاد. او به اتفاق رزالکیند» و یک نفر دیگر توی اتومبیل بودند. متارکه برقرار شده بود و آنها به سمت سنگرهای در جبهه می‌رفتند. مشغول صحبت کردن و خندهیدن بودند که ناگهان از یک ترن مسلح که خود کرنسکی با آن مسافرت می‌کرد، اتومبیل را دیدند و یک گلوله توب به سوی آن افکندند. گلوله به «وراسلوتسکایا» اصابت کرد و او را کشت...»

وبدین نحو ما به «تزارسکویه‌سلو» رسیدیم که مملو از قهرمانان پرولتری که به مناسبت پیروزی‌های خود کرو فری داشتند. در این لحظه محلی که در آن شورا تشکیل شده بود جنب و جوش زیادی داشت. گاردسرخ و سرباز فضای محوطه را پر کرده بودند و در برابر هر دری نگهبانی قرار داشت و سیلی از قاصدها و کمیسرها می‌آمدند و می‌رفتند. در تالار شورا سماوری آتش شده و عده‌ای بیش از پنجاه نفر کارگر، سرباز و افسران را احاطه کرده و چای می‌خوردند و با صدای هر چه بلندتر باهم گرم صحبت بودند. در یک گوشه دونفر کارگر می‌کوشیدند تا با دست‌های زمخت خود ماشین پلی کپی را به کار اندازنند. در روی میز وسط، «دینکو» با هیکل تنومند خود ببروی نقشه جغرافیا خم شده و نقاطی را که نفرات وی می‌بایست در آن موضع بگیرند با مداد قرمز و آبی علامت می‌گذاشت. مانند همیشه رولور پولادی و آبی رنگ خود را به دست دیگر گرفته بود. بلا فاصله در پشت میز تحریر قرار گرفت و با یک انگشت شروع به ماشین زدن کرد. لحظه به

لحظه دست نگه می داشت، رولور خود را به دست می گرفت و با علاوه و محبت خانه فشنگ آن را به دور خود می گردانید.

بر روی تخت خوابی در کنار دیوار کار گر جوانی دراز کشیده بود. دو گارد سرخ بالای سر او رویه جلو خم شده بودند. امادی گران توجهی به وی نداشتند. سینه اش سوراخ شده بود، با هر ضربان قلب وی مقداری خون تازه از آن بیرون می ریخت و به میان لباس او سرازیر می شد، چشمانش بسته و صورت جوان و پوشیده از مویش به رنگ سفید متمایل به کبود بود، ضعیف و آرام نفس می کشید و با هر نفس این کلمات را ضمن آهی بیرون می داد: «صلح می آید، صلح می آید.»

با ورود ما «دبیکو» سر خود را بلند کرد و به «با کلانوف» گفت:
«آها رفیق! ممکن است خواهش کنم به مرکز ستاد بروید و فرماندهی را تحویل بگیرید؟ صبر کنید من اعتبارنامه شما را خواهم نوشت.» - به سوی میز تحریر رفت و شروع به تهیه مدارک کرد.

فرمانده جدید «تزارسکویه» و من به سوی قصر «یکاترینا» رفیم. با کلانوف هیجان زده بود و با احساس غرور. در همان اتاق تزئین شده و سفید چند گارد سرخ کنجکاوانه این سو و آن سو می رفتند، ولی سرهنگ - دوست دیرین من - کنار پنجه ایستاده بود و سیل خود را می جوید. وی مانند کسی که پس از مدت ها برادر گمشده ای را یافته باشد از من استقبال کرد. در کنار میز نزدیک در یک فرانسوی اهل «بسارایی» نشسته بود. بشویک ها به او گفته بودند که می تواند بماند و به کار خود ادامه دهد. وی من من کنان گفت:

«من چه کارمی توانم بکنم؟ آدمی مثل من در جنگی که اکنون در گیر است با هیچ طرف نمی تواند به جنگد ولو هر قدر هم با دیکتاتوری جمعیت ها مخالف باشد... تأسف من تنها این است که از مادرم که در «بسارایی» به سر می برد دورم.»

با کلانوف رسماً امور فرماندهی را تحویل گرفت. سرهنگ با عصبانیت

گفت:

«بگیر! این‌ها هم کلیدهای میز!» یک گاردسرخ به میان حرف او دوید و

بالحن خشنی پرسید:

«پول‌ها کجاست؟» مثل این‌که این سؤال باعث حیرت سرهنگ شد. او جواب

داد:

«پول؟ پول؟ منظورت صندوق است؟ این‌هم صندوق! همان‌طور که سه روز

پیش آن را تحویل گرفتم حالا هم تحویل می‌دهم.»

«خوب، کلیدش؟» سرهنگ شانه‌ای بالا افکند و جواب داد:

«کلید پیش من نیست.» گاردسرخ مثل این‌که مطلبی دستگیرش شده است

غرضی کرد:

«خیلی راحت!»

با کلانوف گفت: بگذارید صندوق را باز کنیم! یک تبر بیاورید! این‌جا یک

رفیق امریکایی هست، بهتر است او در صندوق را باز کند و از هرچه که در صندوق

باشد صورت بردارد.

من تبر را به کار انداختم. صندوق چوبی خالی بود. گاردسرخ گفت:

«او را باید توقيف کرد! او از عمال کرنسکی است، پول را دزدیده و به

کرنسکی داده.»

با کلانوف موافق نبود. وی گفت:

«آه، نه، این کار افسر کورنیلووی است که قبل از او این‌جا بوده است. او

قصیری ندارد.»

گاردسرخ فریاد کشید: «ابلیس، او عامل کرنسکی است. اگر شما او را توقیف نکنید، ما توقیفش خواهیم کرد. او را به پتروگراد خواهیم برد و تحويل دژپتروپاولوفسکی خواهیم داد. جای او آن جا است.»

گاردسرخ‌های دیگر نیز حرف او را تأیید کردند و در حالی که سرهنگ نگاه تأثیرانگیزی به من افکند، او را از آن جا برداشتند...

پایین‌تر در کنار قصر شوراهای یک کامیون عازم جبهه بود. در حدود شش گاردسرخ، چند تن ناوی و یک یا دو سرباز تحت ریاست یک کارگر تنومند خود را داخل کامیون چناندند و مرا هم صدا کردند که با آن‌ها بروم. گاردسرخ‌ها از طرف ستاد مأموریت داشتند و هریک از آن‌ها یک بسته نارنجک کوچک از آهن موج‌دار که با گرویت پر شده بود و می‌گفتند قوه تخربی آن ده برابر و حساسیت آن پنج برابر دینامیت است به دوش گرفته و تلوتلو خوران جلو می‌آمدند، نارنجک‌ها را به داخل کامیون انداختند. یک توپ سه اینچی را پر کرده و با طناب و سیم به پشت کامیون بستند.

ما با یک فریاد حرکت کردیم - البته با منتهای سرعت. کامیون از کثرت سنگینی تلوتلو می‌خورد. توپ از یک سمت به سمت دیگر می‌رفت و نارنجک‌های گرویت در روی پاهای ما به جلو و عقب می‌غلتیدند و جرنگ جرنگ کنان به کناره کامیون خورده و می‌ایستادند.

گاردسرخ تنومندی که ولادیمیر نیکلاویچ خوانده می‌شد درباره امریکا مرا سئوال پیچ کرد: چرا امریکا وارد جنگ شده است؟ آیا کارگرهای امریکا آماده هستند که سرمایه‌دارها را سرنگون کنند؟ مسئله «مونی» (توم مونی) - مبارز راه مبارزات کارگری امریکا - او را به اتهام این که در روز بیست و دو ژوئیه ۱۹۱۶ در رژه سانفرانسیسکو بمب پرتاپ کرده است به مرگ محکوم کرده بودند. تحت تأثیر اعتراض وسیع زحمت‌کشان جهان، ویلسون رئیس جمهور وقت امریکا،

مجبور شد این محاکومیت را به حبس ابد تخفیف دهد. تازه بعد از این که بی تقصیری او ثابت شد، بیش از بیست سال او را در زندان نگه داشتند و فقط در زمان رئیس جمهوری روزولت او را آزاد کردند.م). به کجا کشیده شده است؟ آیا «برکمان» (الکساندر برکمان مبارز امریکایی که مردم را به نرفتن به جبهه جنگ فراخوانده بود و به این دلیل اورا به ده سال زندان محکوم کرده بودند.م). را به سانفرانسیسکو تسلیم خواهند کرد؟ و پرسش های دیگری که پاسخ دادن به آنها دشوار بود و در همه این احوال با صدای خیلی بلند حرف می زدیم تا این که در میان تلق تلق کامیون صداها شنیده شود. ما به یکدیگر چسیده بودیم و در وسط، نارنجک های گوی مانند بالا و پایین می رفتند.

گاه گاه پاسگاهی در صدد بر می آمد ما را متوقف سازد. سربازها به وسط جاده دویده فریاد می زدند «استوی» (ایست) و اسلحه خود را بالا می برند. ما به آنها اعتنایی نمی کردیم. گاردسرخ گفت: «مرده شورتان ببرد، ما به دستور کسی متوقف نمی شویم. ما گاردسرخ هستیم». و با وضع غرورآمیزی سرعت گرفتیم و آن گاه «ولادیمیرنیکلاسیویچ» درباره بین المللی کردن ترجمه پاناما و مسائلی از این قبیل با من شروع به بحث کرد. پنج مایل دیگر که رفتیم یک عده ناوی را در حال مراجعت دیدیم و حرکت کامیون را آهسته کردیم: «رقا، جبهه در کجا واقع است؟» یک ناوی که جلوتر از همه بود جواب داد:

«امروز صبح جبهه در نیم کیلومتری جاده بود. اما حالا دیگر هیچ جا را نمی شود جبهه گفت. ما رفتیم و رفتیم، اما به هیچ جا نرسیدیم.»

آنها هم سوار کامیون شدند و حرکت کردیم. شاید در حدود یک مایل دیگر رفته بودیم که «ولادیمیرنیکلاسیویچ» گوش های خود را تیز کرد و خطاب به راننده فریاد کشید که متوقف شود و گفت:

«تیر اندازی شد، شما نشنیدید؟» برای لحظه‌ای سکوت مرگ حکم فرما گردید و سپس از سمت چپ ما سه تیر متواالی شلیک شد. در این حدود هر دو طرف جاده را جنگل انبوه فرا گرفته بود. ما که بسیار به هیجان آمده بودیم پچ پچ کنان آرام آرام جلو رفتیم تا در مقابل محلی رسیدیم که صدای تیر از آنجا شنیده شده بود. از کامیون پایین آمدیم و پراکنده شدیم و هریک از ما تفنگ بر سر دست دزدانه به سمت جنگل راه افتادیم. در این گیرودار دو رفیق دیگر توب را باز کرده آن را تا آنجا که ممکن بود پیش رانده و در نزدیک‌ترین نقطه به سوی موضعی که پشت سر ما قرار داشت میزان کردند.

درمیان جنگل سکوت حکم فرما بود. برگ‌ها همه ریخته بودند و تنہ‌های درخت در برابر آفتاب نیم‌جان پاییز زرد و رنگ پریده می‌نمودند. جنبندهای دیده نمی‌شد مگر یخ‌هایی که در آب گیرهای وسط درختان زیر پای ما قروچ قروچ می‌کرد.

ما به طور غیرمنظم پیش رفیم تا آنجا که از انبوهی درخت‌ها کاسته می‌شود و در آنجا متوقف شدیم. آن‌طرف‌تر در فضای باز سه سرباز فارغ از هر چیز دور کومه کوچک آتش نشسته بودند.ولادیمیرنیکلایویچ جلو رفت-در حالی که پشت سر او یک توب، بیست تفنگ و نارنجک‌های گرویت که به مویی آویخته بودند قرار داشت.

«سلام، رفقا! سربازها برپای جستند. او پرسید: «صدای تیراندازی از این طرف‌ها می‌آمد، چه بود؟» یکی از سربازها که آرامش خود را باز یافته بود جواب داد:

«چیزی نبود رفقا! ما برای یکی دو خرگوش تیر انداختیم.»

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

کامیون افتان و خیزان به راه افتاد و در روشنایی و سکوت روز به سوی «رومانو» پیش رفت. در نخستین چهار راه دو سرباز جلو راه ما را گرفتند و تفنگ‌های خود را برابر دست در آوردند. ما از سرعت کاسته و ایستادیم.

«رفقا جوازهایتان!» گاردسرخ شروع به داد و بیداد کرد: «ما گاردسرخ هستیم و احتیاجی به جواز نیست ... راه بیفت، این‌ها را ول کن!» اما یکی از ناوی‌ها اعتراض کرد و گفت: «رفقا، این اشتباه است. ما باید انضباط انقلابی داشته باشیم. خوب، اگر یک ضدانقلابی نشست توی کامیون و آمد و گفت احتیاج به جواز نیست، آن وقت تکلیف چه خواهد بود؟ این رفقا که شما را نمی‌شناسند!» این حرف بخشی به وجود آورد. اما به تدریج ناوی‌ها و سربازها طرف او را گرفتند. هریک از گاردسرخ‌ها قرق‌کنان جواز خود را بیرون آورد و نشان داد. جواز همه آن‌ها عین هم بود و فقط جواز من با آن‌ها تفاوت داشت، زیرا از طرف ستاد انقلابی اسمولنی صادر شده بود. نگهبانان اعلام داشتند که من باید با آن‌ها بروم. گاردسرخ‌ها به شدت اعتراض کردند، ولی آن ناوی که بار اول سخن گفته بود تأیید کنان گفت: «ما می‌دانیم این رفیق یک رفیق صادق است. اما کمیته هم دستوراتی داده و دستورهای کمیته باید اجرا شود. این را می‌گویند انضباط انقلابی!»

من برای این که موجب اشکالی نشده باشم از کامیون پایین رفتم و کامیون جست و خیز کنان از آن‌جا دور شد و تمام همراهان با من بدرود گفتند. سربازها لحظه‌ای پچ‌پچ کنان با هم مشورت کردند و آن‌گاه مرا به سوی دیواری بردند و مرا پشت به دیوار قرار دادند. فکری مانند برق از خاطرم گذشت. آن‌ها در صدد بودند مرا با تیر بزنند.

درسه جهت من حتی یک جنبنده هم نمی‌جنیشد. تنها علامت حیاتی که دیده می‌شد عبارت بود از دودی بود که از دودکش یک کلبه چوبی به کلی پرت به

مسافت تقریباً نیم مایل از جاده بیرون می‌آمد. سربازها به طرف جاده می‌رفتند. من با یأس و اضطراب به دنبال آن‌ها دویدم و گفتم:

«آخر رفقا ببینید، این مهر کمیته نظامی انقلابی است.»

آن‌ها مانند آدم‌های بله به جواز من نگاه کردند. یکی از آن‌ها با ترش رویی گفت:

«آخر این جواز با جوازهای دیگر فرق دارد، رفیق! ما سواد خواندن نداریم.»

من بازوی او را گرفتم و گفتم: «بیاید به آن خانه برویم. ممکن است آن جا کسی سواد خواندن داشته باشد.» آن‌ها مرد بودند. یکی گفت «نه». دیگری نگاهی به من کرد و گفت «چرا نه؟ بالاخره کشتن یک آدم بی‌گناه جنایت بزرگی است.»

ما به سوی خانه مزبور رفتیم و در زدیم. زنی کوتا قامت و قوی بنيه در را گشود و فوراً با حالت ترس خود را عقب کشید و با کلمات گسیخته گفت: «من چیزی از آن‌ها نمی‌دانم. من خبری از آن‌ها ندارم.»

یکی از محافظین من جواز مرا نشان داد. زن فریاد کشید. محافظ گفت:

«رفیق! فقط می‌خواهیم این را برای ما بخوانی.» وی با نگرانی و تردید جواز را گرفت و با صدای بلند خواند:

«دارنده این جواز - جان‌رید - انترناسیونالیست و نماینده سوسیال‌دموکراتیکا»

چون به جاده رسیدیم بار دیگر سربازها به مشاوره پرداختند و به من گفتند:

«ما باید شما را به کمیته هنگ ببریم!»

در روشنایی نیم‌رنگ که هر لحظه رنگ می‌باخت و تیره‌تر می‌شد، در جاده پر از گل به راه افتادیم. گاه‌گاه به گروهی سرباز بر می‌خوردیم که می‌ایستادند، دور مرا می‌گرفتند و نگاه اضطراب آلود خود را به من می‌دوختند و جواز مرا به یکدیگر نشان می‌دادند و بحث می‌کردند که آیا باید مرا بکشند یا خیر.

هوا تاریک شده بود که به فوج دوم تفنگک داران «تزارسکویه سه‌لو» رسیدیم- ساختمانی بدشکل و بی‌قواره در کنار جاده. عده‌ای سرباز لخت و وارفته در نزدیکی مدخل ناشکیبايانه شروع به سؤال کردند: «جاسوس؟ پرورو کارتور؟»

ازیک پله پیچ‌پیچی بالا رفتیم و وارد اتاقی بزرگ و عریان شدیم که بخاری بزرگی در وسط آن و چند ردیف تخت خواب سفری در سراسر آن دیده می‌شد و در اینجا یک هزار سرباز مشغول بازی با کارت و یا گرم صحبت یا در حال خوابیدن و یا در خواب بودند. در سقف اتاق سوراخی دیده می‌شد که در اثر شلیک توپ کرنسکی پدید آمده بود.

من در میان درگاه ایستادم و سکوتی ناگهانی در بین حاضرین برقرار گردید. همه برگشتند و به من خیره شدند و ناگهان به حرکت درآمدند- ابتدا آرام آرام و سپس تند و چابک با آثار خشم شدید بر قیافه‌های دژم. یکی از نگهبانان من فریاد کرد: کمیته، کمیته. جمعیت بر جای خود ایستاد و آنگاه دور من حلقه زد. یکی از آنها شانه خود را به جوانی باریک اندام که بازو بندی سرخ در بازو داشت زد و با خشونت پرسید: «این کیست؟» نگهبان موضوع را شرح داد. او گفت «جوز را بده ببینم». آن را گرفت و با دقت خواند و با چشمان تیز مرا زیر نگاه گرفت. آنگاه تبسمی برلب‌های او نقش بست. جواز را به من برگرداند و گفت:

«رقا! این یک رفیق امریکایی است. من رئیس کمیته هستم و مقدم شما را به هنگ خودمان گرامی می‌دارم.» پیچ‌پیچ ناگهانی در بین حاضرین پیچید که فوراً مبدل به خوش آمد و ابراز مودت شد. همه به جلو فشار می‌آوردند که با من دست بدنهند.

«شما حتماً هنوز غذا نخورده‌اید! ما اینجا شام خورده‌ایم. اما با هم به باشگاه افسران می‌رویم. آن‌جا کسانی هستند که می‌توانند با زبان خودتان با شما صحبت کنند.»

او مرا میان حیاط به طرف ساختمان دیگری برد. جوانی با قیافه اشرافی و سردوشی ستوانی هم وارد آن جا می شد. رئیس کمیته مرا معرفی کرد، و با من دست داد و خود برگشت. ستوان به زبان فرانسه فصیح گفت: «من استفان گئورگه ویچ موروفسکی هستم، در خدمت شما. از تالار تزئین شده پله هایی به طرف بالا می رفت که لوستر های درخشان آن را روشن می کرد. در طبقه دوم یک رشته اتاق برای بیلیارد، کارت بازی، و یک کتابخانه در اطراف تالار قرار داشت. ما به اتاق غذا خوری وارد شدیم. در وسط، میز درازی قد کشیده بود و عده ای در حدود بیست تن افسر با لباس تمام رسمی و شمشیر های دسته طلا و دسته نقره، نوار و نشان امپراتور نشسته بودند. چون من داخل شدم همه با کمال ادب از جای برخاستند و در کنار کلنل که مردی بود تنومند و موخر و ریش خاکستری، جایمدادند. گماشته ها با مهارت تمام غذا می دادند. محیط اجتماعات افسری اروپا بود.

پس چه شده بود؟

من از موروفسکی پرسیدم: «شما بلشویک نیستید؟»

تبسمی بر چهره حاضرین نشست، و من متوجه شدم که از آن میان یکی دو نفر زیر چشمی گماشته ها را می پاییدند. دوست من جواب داد:

«نه، در این هنگ فقط یک افسر بلشویک وجود دارد. او هم امشب رفته است پترو گراد. سرهنگ منشویک است. سروان خرلوف که آن جا نشسته کادت است. من خودم از جناح راست سوسیالیست های انقلاب هستم. می توانم بگویم که اکثر فرمانده های ارتضی بلشویک نیستند. اما آنها هم مانند من به دمکراسی اعتقاد دارند. آنها معتقدند که باید تابع توده های سرباز بود.» پس از صرف غذا چند نقشه در روی میز گستردند. سرهنگ در حالی که به نقاط علامت گذاری شده اشاره می کرد: «امروز صبح ما در اینجا موضع داشتیم، ولادیمیر کیریللوویچ! گروه شما

کجا است؟» سروان خرلوف نقطه‌ای را نشان داد و گفت: «طبق دستور ما مواضع این جاده را اشغال کردیم. کارساوین در ساعت پنج به کمک من شتافت.» در همین لحظه در اتاق باز شد و رئیس کمیته هنگ با سرباز دیگری به درون آمد. آن‌ها هم به گروه اطراف سرهنگ اضافه شده و به نقشه چشم دوختند. سرهنگ گفت:

«بسیار خوب، حالا کازاک‌ها از قلمرو ما ماده کیلومتر عقب رفته‌اند. فکر نمی‌کنم لازم باشد مواضع جلوتر را تصرف کنیم. آقایان، امشب شما خطوط فعلی را نگاه دارید و مستحکم کنید...»

رئیس کمیته میان حرف او دوید و گفت: «بخشید! دستور رسیده که با سرعت تمام پیش روی کنیم و فردا صبح در «کاچینا» با نیروهای کازاک دست و پنجه نرم کنیم. ضرورت دارد که شکست فاحش و خردکننده‌ای به آن‌ها بدهیم. لطفاً ترتیبات مناسب برای کار بدھید!»

سکوت کوتاهی برقرار شد. سپس سرهنگ بار دیگر متوجه نقشه گردید و گفت:

«بسیار خوب، استفان گثور گیه‌ویچ، خواهشمندم شما...» سپس با سرعت تمام در حالی که نقاطی را با مداد آبی علامت گذاری می‌کرد دستوراتی داد. گروهبان به طریق تندنویسی همه را یادداشت می‌کرد. آن‌گاه گروهبان از اتاق خارج گردید و پس از ده دقیقه دستورها را ماشین زده در میان یک کارتن با خود باز آورد. رئیس کمیته نسخه ماشین شده را با نسخه‌ای که در جلو داشت مطابقه کرد و در حالی که از جابر می‌خاست گفت: «بسیار خوب!» نسخه کاربنی را تا کرد و در بغل گذاشت، دستور را امضاء کرد. مهر گردی از جیب بیرون آورد و به آن زد و تسلیم سرهنگ کرد. در اینجا دیگر انقلاب حس می‌شد.

با اتومبیل ستاد به «تزارسکویه سه‌لو» بازگشتم. در عمارت ستاد باز هم سر بازها، کارگران و ناویان مثل سیل داخل و خارج می‌شدند. باز هم توده‌ای از کامیون‌ها، تانک‌ها، یک توپ جلو در و سروصدای شادمانه پیروزی غیرمنتظره. یک دوجین گاردسرخ به سمت جمعیتی که در میان آن‌ها یک کشیش ایستاده بود فشار می‌آوردند. آن‌ها می‌گفتند: «این «بابا‌ایوان» است» که برای کازاک‌ها در موقع ورود به شهر دعا کرده است. بعدها شنیدم «بابا‌ایوان» را تیرباران کرده‌اند. در همین حال دینکو از عمارت خارج شد و دستوراتی به اطرافیان داد. رولور بزرگ خود را مثل همیشه در دست داشت. دینکو روی صندلی عقب یک اتومبیل که در آن‌جا ایستاده بود خزید. کسی همراه دینکو نبود. اتومبیل به راه افتاد. دینکو به کاچینا می‌رفت تا ضربه جدیدی به کرنسکی وارد آورد. نزدیک غروب دینکو به مرز شهر رسید. از اتومبیل پیاده شد و بقیه راه را پیاده طی کرد. او چه مذاکراتی با کازاک‌ها انجام داد- هیچ‌کس نمی‌داند؛ ولی واقعیت این است که ژنرال کراسنوف با ستادش و چندین هزار کازاک اسلحه را بر زمین گذاشتند و حتی کرنسکی توصیه کرد که این کار انجام شود. ما در این‌جا گفته‌های سرهنگ کراسنوف را در روز چهارده نوامبر درباره کرنسکی می‌آوریم:

کاچینا- چهارده نوامبر ۱۹۱۷

«امروز صبح ساعت سه بعد از نیمه شب، کرنسکی مرا نزد خود خواند. او بی‌اندازه عصبانی بود و به من گفت: ژنرال! شما به من خیانت کرده‌اید. کازاک‌های شما بدون استثناء گواهی می‌دهند که شما می‌خواستید مرا توقیف کنید و به ناویان تحویل دهید.» من جواب دادم: «البته، در این باره صحبت‌هایی هست و علاوه بر این من اطلاع دارم که شما در هیچ‌جا دیگر طرفدار ندارید.»

«افسان هم همین را می‌گویند؟»

«بدیهی است، بخصوص افسران با شما موافق نیستند.»

«حالا من چه باید بکنم؟ خودم را بکشم؟»

«اگر شما آدم با شرفی باشید، همین الان با یک بیرق سفید به پتروگراد و کمیته انقلابی نظامی خواهید رفت و به مشابه رئیس دولت وقت با آنها وارد مذاکره خواهید شد.»

«بسیار خوب، من این کار را خواهم کرد.»

«من به شما محافظت خواهم داد و از یک ناوی هم خواهش خواهم کرد که شما را بدرقه کند.»

«نه، نه، فقط ناوی نباشد!» و ادامه داد: «درست است که دیننکو اینجا بوده؟ این حقیقت است؟»

«من دیننکو را نمی‌شناسم. او کیست؟»
«دشمن من!»

«در آن صورت کاری نمی‌توان کرد. اگر کسی مقامی والا را اشغال می‌کند باید حساب همه این‌ها را بکند.»

«بسیار خوب، من امشب خواهم رفت.»

«امشب؟ این کار به مشابه فرار تلقی خواهد شد. باید آرام و آشکار و طوری از این‌جا بروید که همه کس بیند و کسی نتواند بگوید که فرار کرده‌اید!»
«حق با شما است! پس شما هم باید به من محافظی بدھید که بتوانم به او اطمینان کنم.»

«بسیار خوب!»

سرهنگ کراسنوف ادامه می‌دهد:

«من رفتم بیرون و روساکوف کازاک را از هنگ ده «دون» صدا کردم، به او فرمان دادم ده کازاک انتخاب کند تا آن‌ها فرمانده کل را بدرقه کنند. نیم ساعت دیگر کازاک‌ها اطلاع دادند که کرنسکی در خانه‌اش نیست و فرار کرده است. من

فوری اعلام خطر کردم و فرمان دادم که بی او بگردند- با این فرض که او هنوز نتوانسته است کاچینا را ترک کند. ولی او را پیدا نکردند...» کرنسکی فرار کرده بود- تنها، با لباس ناویان. و او بدین ترتیب احترام کمی را که شاید هنوز بین مردم روسیه داشت، از دست داد.

من جلو یک کامیون که کارگری آن را می‌راند و مملو از گاردسرخ بود سوار شده به پتروگراد بازگشتم. ما روغن اتومبیل نداشتیم و بدین ترتیب چراغ‌هایمان نمی‌سوخت. جاده مملو از ارتش پرولتاپیا بود که به سر خانه و زندگی خود باز می‌گشتند و یا افراد ذخیره‌ای که می‌رفتند تا جای آن‌ها را بگیرند. کامیون‌های عظیم نظیر کامیون‌ما، ستون‌های توبخانه، اتومبیل‌ها- همه مانند ما بدون چراغ در دل تاریکی در حرکت بودند. ما دیوانه وار و غریبو کنان می‌رفتیم و به راست و چپ می‌پیچیدیم تا از تصادم، که در این شرایط ناگزیر بود، جلوگیری کنیم و با ناسزاها پیاده‌ها بدرقه می‌شدیم.

کارگر سالخورده- راننده کامیون‌ما- با یک دست فرمان کامیون را تنظیم می‌کرد و با دست دیگر با اشاره به پایتحت غرقه در روشنایی، در حالی که آثار سرور از سیمایش نمایان بود، گفت:

«حالا دیگر همه پتروگراد مال من است، مال خودم!»

مسکو

کمیته انقلابی نظامی با همان قدرت کاوش ناپذیر، حمله پیروزمندانه خود را گسترش می‌داد.

چهارده نوامبر

«به همه کمیته‌های ارتش‌ها، لشکرها، هنگ‌ها و به همه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان، دهقانان، به همه، به همه، به همه»

«بنابر توافق بین کازاک‌ها، یونکرها، سربازان و ملوانان و کارگران، قرار شد که الکساندر فیودورویچ کرنسکی به دادگاه علنی خلق سپرده شود. تقاضا داریم کرنسکی را دست گیر کرده به دادگاه خلق بسپارید. تقاضا می‌کنیم کرنسکی را دست گیر کرده به نام سازمان‌های نام برده بخواهید که برای تسلیم شدن به دادگاه فوراً در پتروگراد حاضر گردد.»

«اضاء‌ها: کازاک‌های تیپ سواره شماره یک آسوری، کمیته یونکرها پارتیزانی حومه پتروگراد، نمایندگان ارتش پنجم، کمیسر خلق - دیننکو.»
کمیته نجات میهن و انقلاب، دوما و کمیته مرکزی حزب سوسیالیست‌های انقلابی، که عضویت کرنسکی را فتخار خود می‌دانستند، همه به این خواست اعتراض می‌کردند و ادعا داشتند که کرنسکی تنها در برابر مجلس مؤسسان مسؤول است.

عصر شانزدهم (سوم) نوامبر من شاهد حرکت دو هزار تن از افراد گاردسرخ بودم که با ارکسترنظامی ارتش مارش «مارسنه یز» می‌تواختند واز خیابان «زاگورودنی» می‌گذشتند و چقدر این مارش با احوال این نظامیان مطابقت داشت: پرچم‌های آنان که رنگ خون داشت بر بالای سر صفواف انبوه کارگران که از رفقای خود - مدافعين پتروگرادسرخ - استقبال می‌کردند، در اهتزاز بود. آنان - زن

و مرد- در تاریک و روشن غروب سردگام برمی داشتند و سرنیزه تفنگ‌هایشان بالای سرshan تکان می خورد. آنان در خیابان‌های نیمه تاریکی که از کثربت گل‌ولای لیز بود می رفتند و توده‌های بورژوا در حال سکوت، با تحقیر ولی هراس‌آلود، به آنان می نگریستند.

همه علیه آن‌ها بودند: دلال‌ها، محتکرین، نزول‌خورها، افسران ارتش، ملاکین، رجال سیاسی، معلمین، دانشجویان، شاغلین کارهای آزاد، دکانداران، کارمندان، صاحبان مناصب، همه احزاب سیاسی دیگر از بشویک‌ها نفرت داشتند- نفرت به شدیدترین وجه ممکن! کارگران ساده، ملوانان، سربازانی که به انقلاب وفادار مانده بودند، دهقانان بی‌زمین و یک‌عده انگشت‌شمار- تنها یک‌عده انگشت‌شمار از روشن‌فکران طرفدار شوراها بودند.

در دور افتاده‌ترین نقاط روسیه بی‌کران که در سراسر آن جنگ‌های شدید خیابانی جریان داشت خبر تارومار شدن کرنسکی مانند بانگ رعدآسای پیروزی پرولتاریا طینی افکند: در کازان، در ساراتوف، در نووگورود، در وینیتسا که خیابان‌هایش از خون رنگین شده بود، در مسکو که بشویک‌ها توبخانه را به سوی آخرین دژ بورژوازی در کرمل آتش کرده بودند.

«آن‌ها کرمل را به گلوله بسته‌اند!» این خبر در پتروگراد دهان به دهان می‌گشت و ایجاد وحشت می‌کرد. آن‌ها که از مسکو می‌آمدند داستان‌های وحشت‌انگیزی حکایت می‌کردند: هزاران نفر کشته شده‌اند و خیابان «ته ورسکایا» و پل «کوزنتسکی» شعله‌ور است؛ کلیسا‌ای «واسیلی بلاژنی» به ویرانه‌ای مبدل شده و از آن دود برمی خیزد؛ کلیسا‌ای «اوسبنیسکی» ویران گشته، دروازه «اسپاسکی» در کرمل دارد فرو می‌ریزد؛ مجلس دوما به آتش کشیده شده است.

هیچ‌یک از کارهایی که بشویک‌ها انجام داده بودند با این توهین بزرگ نسبت به مقدساتی که در قلب روسیه مقدس انجام پذیرفته بود، نمی‌توانست قابل

قیاس باشد. مؤمنین صدای غرش توب‌ها را که درست به صورت کلیسای اسلام می‌خورد و قدسی‌ترین قدسی‌های ملت روس را خرد و خاکشیر می‌کرد، می‌شنیدند!

پانزده (دوم) نوامبر کمیسر خلقی آموزش (لوناچارسکی) در جلسه شورای کمیسراهای خلق، هق‌هق کنان و فریادزنان از جلسه خارج شد: «من نمی‌توانم این را تحمل کنم، من نمی‌توانم این ویران‌گری و حشتناک زیبایی را تحمل کنم!»

عصر آن روز روزنامه‌ها خبر استعفای او را به شرح زیر درج کردند:

«من هم اکنون از کسانی، که با چشم خود آن‌چه را که در مسکو گذشته، دیده بودند شنیدم: کلیسای «واسیلی بلاژنی» و کلیسای «اوسبنیسکی» ویران می‌شود؛ کرمل که در آن اینک مهم‌ترین ذخایر هنری پتروگراد و مسکو جمع شده بمباران می‌شود؛ هزاران نفر تلف شده‌اند؛ نبرد با خشونت حیوانی تشدید می‌شود؛ چه خواهد شد؟ تا کجا می‌توان پیش رفت؟ من نمی‌توانم این‌ها را تحمل کنم. پیمانه صبر من لبریز شده است. قدرت جلوگیری از این وضع وحشت‌بار را ندارم. نمی‌توان زیر یوغ اندیشه‌هایی کار کرد که به حد دیوانگی رسیده است. به این دلیل من از شورای کمیسراهای ملی استعفا می‌دهم. من تمام سنجینی این تصمیم را احساس می‌کنم، ولی بیش از این نمی‌توانم ...»

درجیان آن روز گاردسفید و یونکرها کرمل را تسليم کردند. آنان را بدون مزاحمت آزاد گذاشتند. در قرارداد صلح نوشته شد:

- ۱- کمیته امنیت اجتماعی به موجودیت خود پایان می‌دهد.
- ۲- گاردسفید اسلحه خود را تسليم کرده منحل می‌شود. افسران اسلحه‌ای را که جزء درجه آن‌هاست نگه می‌دارند؛ در مدارس یونکرها، تنها آن اسلحه‌هایی باقی می‌مانند که برای امر تعليمات ضرورت دارد؛ یونکرها بقیه سلاح‌ها را پس

می‌دهند؛ کمیته انقلابی نظامی آزادی و مصونیت فردی همه افراد را ضمانت می‌کند.

۳- برای اجرای امر خلع سلاح به نحوی که در بالا گفته شد کمیسیونی از کمیته انقلابی نظامی، نمایندگان فرماندهی و نمایندگان سازمان‌های میانجی تشکیل می‌شود.

۴- از هنگام امضاء قرارداد صلح هردو طرف دستور قطع آتش و هرگونه عملیات جنگی را صادر کرده برای اجرای این دستور تدبیر قطعی عملی اتخاذ خواهد کرد.

۵- پس از امضاء موافقت‌نامه همه اسرای از هردو سو آزاد می‌شوند...»
دو روز است که بلشویک‌ها بر مسکو مسلط شده‌اند. ساکنین هراس زده شهر از زیرزمین‌ها بیرون آمده به سراغ خویشاوندان و نزدیکان خویش رفته‌اند که احتمالاً ممکن است در جریان جنگ‌های خیابانی کشته شده باشند. باریکادها را از خیابان‌ها برچیده‌اند. با این حال افسانه ویرانی مسکو بیشتر و بیشتر وسعت می‌گیرد. وسعت این شایعات بود که همه ما را وادار کرد دسته جمعی به سوی مسکو عزیمت کنیم تا به چشم خود جریان را از نزدیک ببینیم.

در واقع پتروگراد، اگرچه ده‌ها سال است که مقر دولت روسیه است، هم‌چنان یک پایتخت تصنیعی باقی مانده است. روسیه واقعی مسکو می‌باشد - روسیه بدان‌گونه که در گذشته بوده، و در آینده خواهد بود. در مسکو است که امکان می‌یابیم مناسبات واقعی مردم روسیه را نسبت به انقلاب احساس کنیم.

دو هفته دیگر گذشت. کمیته انقلابی نظامی پتروگراد با حمایت کارکنان ساده راه آهن، ایستگاه نیکلایفسکی را تصرف کرده و قطارهای مملو از ملوانان و گاردسرخ را یکی پس از دیگری به جنوب شرقی می‌فرستد. در اسمولنی به ما پروانه خروج دادند که بدون آن هیچ کس حق خروج از شهر را نداشت. بلافضله

پس از رسیدن قطار توده‌های سربازان ژنده پوش که کیسه‌های پر از خواربار بردوش داشتند به سوی واگون‌ها هجوم بردند. درها را از جای کنده و شیشه پنجره‌ها را می‌شکستند. تمام کوپه‌ها و دالان‌ها پرشد. حتی بسیاری در روی بام واگون‌ها جای گرفتند. به هر زحمتی بود سه نفر از ما به زحمت خودمان را به کوپه خودمان رساندیم. اما بلافضله قریب بیست سرباز خود را به کوپه انداختند. این کوپه تنها برای چهار تن جا داشت. ما بحث می‌کردیم و طلب می‌کردیم و مأمور قطار از ما پشتیبانی می‌کرد. اما سربازان فقط می‌خندیدند- دلیلی نمی‌دیدند که به راحتی یک مشت بورژوا بی‌اندیشنند! ما اعتبارنامه‌های خودمان را که در اسمولنی داده بودند نشان دادیم. سربازان بلافضله تغییر روش دادند. یکی از آن‌ها فریاد زد: «رقا! از اینجا برویم. این‌ها رفقای امریکایی هستند. آن‌ها از سی هزار ورستی آمده‌اند تا انقلاب ما را ببینند- قاعده‌تا" خیلی خسته‌اند».

سربازان خیلی مؤدبانه از ما معذرت خواستند و از کوپه بیرون رفتند. به زودی فهمیدیم که آن‌ها دَر کوپه مجاور را شکستند و وارد آن‌جا شدند. این کوپه را دو نفر روس چاق‌وچله و خوش لباس که به مأمور قطار رشوه داده بودند اشغال کرده و در را از داخل بسته بودند.

ساعت کمایش هفت‌ونیم بعد از ظهر بود که ما راه افتادیم. لوکوموتیو بخاری کوچک و کم قدرت که با هیزم کار می‌کرد قطار دراز اضافه بر ظرفیت‌ش را به زحمت به دنبال خود می‌کشید و اغلب می‌ایستاد. سربازانی که پشت بام جای گرفته بودند پاشنه می‌کوییدند و ترانه‌های حزن‌انگیز دهقانی می‌خواندند. راهروها چنان مملو بود که عبور از آن‌ها میسر نمی‌شد. سرتاسر شب بحث‌های شدید سیاسی جریان داشت. هر چند گاه سروکله مأمور قطار پیدا می‌شد که طبق معمول بلیط می‌خواست. اما غیر از ما تقریباً "هیچ‌کس بلیط نداشت و مأمور پس از

نیم ساعتی دعوا مأیوس می‌شد و بیرون می‌رفت. هوا سنگین و بدبو و پر از دود بود.

اگر پنجره‌ها شکسته نشده بود قطعاً ما آن شب خفه شده بودیم.

صبح روز بعد دنیا را پر از برف دیدیم. سرما شدت داشت. در حدود ساعت

دوازده زنی دهقانی با سبدی پر از تکه‌های نان و کتری بزرگی پر از آب جوش

ولرم که فقط رنگ آن به قهوه شباهت داشت پیدا شد. از آن پس دیگر هیچ چیز

ندیدیم جز همان قطار لرزان و مملو از مسافر که ساعت به ساعت می‌ایستاد و جز

تعداد بسیار محدودی ایستگاه که توده‌های مردم گرسنگی کشیده به بوفه می‌ریختند

و در یک چشم به هم زدن ذخیره بسیار ناچیز آن را تهی می‌کردند.

دریکی از این ایستگاه‌ها بود که من «نوگین» و «ریکوف» را دیدم. این دو

کمیسر که از کمیته مرکزی جدا شده بودند به مسکو می‌رفتند تا شکایت خود را

در برابر شورای خودشان مطرح کنند. «بوخارین» هم آن‌جا بود - مردی کوتاه قد با

ریش حنایی و چشمانی که تعصب از آن می‌بارید. درباره او می‌گفتند: «او از لینین

هم چپ‌تر است ...»

زنگ سوم نواخته می‌شود. ما به قطار می‌پریم و در راه رو پر از توده مردم و

پرسروصدابراخود راه باز می‌کنیم ... این توده بطور خارق العاده‌ای خوش قلب

است - همه ناراحتی‌ها را با نرمی و آرامش و با خوش قلبی تحمل می‌کند. این توده

به طور بی‌پایان به بحث و مجادله مشغول است - درباره همه مسائل جهان: از اوضاع

پتروگراد گرفته تا نحوه سازماندهی تربیدیونیون‌های انگلیسی و با محدودی افراد

بورژوا که در قطار هستند به مجادله می‌پردازند. تا آن‌گاه که به مسکو برسیم تقریباً

در هر واگن کمیته‌ای برای بدست آوردن و توزیع خواربار تشکیل می‌شد و این

کمیته‌ها هم به فراکسیون‌های سیاسی تجزیه می‌شدند و فوراً به بحث درباره اصول

اساسی می‌پرداختند.

ایستگاه مسکو کاملاً خالی بود. به نزد کمیسر رفتیم تا برای بازگشت بلیط تهیه کنیم - جوان تلخ رویی با لباس نظامی و درجه ستوانی بر روی دوش ها. چون اعتبارنامه خود را که از اسمولنی داشتیم نشان دادیم او از خود بی خود شد و فریاد زد که بلشویک نیست، بلکه نماینده کمیته امنیت اجتماعی است. وضع جالبی است! - در بحبوحه غوغای شلوغی عمومی که در نتیجه تسخیر شهر پیش آمده بود پیروزشد گان ایستگاه اصلی راه آهن شهر را فراموش کرده اند!

در آن حوالی حتی یک درشکه هم وجود نداشت. از چندین کوی (کوارتال) گذشتیم تا آنچه را که می خواستیم یافتیم. درشکه چی که سر و روی خود را تا به حد خنده آوری پیچیده بود روی درشکه چرت می زد. «نا مرکز شهر چند می گیری؟» درشکه چی سر خود را خاراند و گفت: «باور نمی کنم در مهمان خانه بتوانید جا پیدا کنید، ولی به هر حال با یک صدی شما را می برم ...» قبل از انقلاب تنها دو روبل می بایست پرداخت. ما شروع کردیم به چانه زدن، ولی او شانه هایش را بالا انداخت و گفت: «در چنین اوضاع و احوالی هیچ کس به آن جا نمی رود، رفتن به آن جا شجاعت می خواهد!» ما نتوانستیم بیش از پنجاه روبل تخفیف بگیریم. در همان حال که از خیابان های پر از برف و بسیار کم نور می گذشتیم درشکه چی از حوالدشی که در جریان جنگ شش روزه برایش پیش آمده بود حکایت می کرد: «داری برای خودت می روی، یا یک گوشه ایستاده ای، ناگهان بوم بوم یک نارنجک اینجا، بوم بوم یکی دیگه، تق تق یک مسلسل ... به اسب ها تازیانه می زنم و خودم را به سرعت کنار می کشم، ولی در تمام اطراف این شیاطین عربده می کشند. تا می آیی کوچه آرامی را پیدا کنی و می ایستی و چرت می زنی، بوم بوم بوم باز هم یک نارنجک تازه! اینها شیطانند، راستی شیطانند! پدر سوخته ها! راستی که پدر سوخته ها!»

در مرکز شهر خیابان‌ها پوشیده از برف مانند کسی که پس از بیماری به استراحت پرداخته است، ساکت و آرام، دراز کشیده‌اند. به ندرت چراغی، به ندرت عابر شتاب‌زده‌ای! باد یخ زده تا مغز استخوان نفوذ می‌کند. ما به اولین هتلی که پیش آمد ریختیم. در هتل دو شمع می‌سوخت.

«البته ما اتاق‌های بسیار راحتی داریم، اما همه شیشه‌های آن‌ها شکسته است-

اگر آقایان با هوای آزاد مخالف نباشند...»

در خیابان «تهور سکایا» شیشه‌های مغازه‌ها شکسته و سنگ فرش خیابان کنده شده و گاه گودالی که از اصابت گلوله به وجود آمده به چشم می‌خورد. ما از هتلی به هتل دیگر می‌رفتیم. برخی پر بودند. در برخی دیگر صاحبان وحشت زده یک نفس تکرار می‌کردند «جا نداریم، اتاق نداریم». در خیابان اصلی که در آن بانک‌ها و مؤسسات بزرگ قرار داشت جای گلوله‌های توپ خانه بشویک‌ها به چشم می‌خورد. یکی از کارکنان شوروی به من گفت: «اگر ما دقیقاً جای یونکرها و گاردسفیدها را نتوانستیم تعیین کنیم، ولی صندوق‌های پول آن‌ها را کوییدیم.» سرانجام ما را در هتل عظیم ناسیونال جای دادند (هرچه باشد ما خارجی بودیم و کمیته انقلابی نظامی و عده داده بود مسکن اتباع خارجی را تأمین کند). صاحب هتل پنجره‌های طبقه بالا را به ما نشان داد که با گلوله شرپنل در هم شکسته بود. وی درحالی که مشت‌های گره کرده خود را به سوی بشویک‌های فرضی حواله می‌داد فریاد زد: «حیوان‌ها! صبر کنید! روزی خواهد رسید که حساب پس بدهید. تا چند روز دیگر این دولت مسخره شما به درک واصل خواهد شد. آن وقت به شما نشان خواهیم داد.»

ما در غذاخوری گیاه‌خواران با نام عجیب «من هرگز نمی‌خورم» که به در و دیوار آن عکس‌های تولستوی چسبیده بود شام خوردیم. پس از شام بیرون آمدیم تا اندکی در خیابان‌ها گردش کنیم.

شورای مسکو در ساختمان باشکوهی واقع در میدان «اسکوبیلیف» که سابقاً کاخ استانداری بود جای گزیده بود. بر در ورودی، گاردسرخ‌ها کشیک می‌دادند. از پله‌های مجلس، که بر دیوارهای آن اعلان‌های مربوط به اجلاسیه‌های کمیته‌ها و یا پیام‌های احزاب سیاسی چسبانده شده بود، بالا رفتیم و از چندین سالن پذیرایی بزرگ و شکوهمند که بر دیوارهای آن‌ها تابلوهایی در قالب طلا آویخته بود گذشتیم و به سالن مجلس مزین به لوسترها عالی کریستال و چوب پرده‌های آب طلا وارد شدیم. صدای حرف زدن آرام عده زیادی با تق و توق چندین ماشین خیاطی سالن را پر می‌کرد. کف سالن و روی میزها نوارهای درازی از پارچه‌های سرخ و سیاه گسترده بودند و در حدود پنجاه تن زن برای اجرای مراسم به خاک سپردن قربانیان انقلاب نوار و پرچم می‌بریندند و می‌دوختند؛ صورت کوچک آن‌ها پر از چین و چروک و در اثر محرومیت و فقر، سخت و خشن شده بود؛ غم‌زده و عبوس کار می‌کردند؛ بسیاری اشک بر چشم داشتند - ارتش سرخ تلفات سنگین داده بود.

در کنج اتاق، «روگوف» پشت میز تحریر قرار داشت؛ بلوز سیاه رنگ مخصوص کار پوشیده بود. صورت ش هوشمند می‌نمود و روی بینی عینک داشت؛ از ما دعوت کرد که در مراسم تدفین که فردا صحیح اجرا می‌شد به همراه اعضای کمیته اجرائیه شرکت کنیم. وی گفت:

«به منشویک‌ها و اسارها هیچ چیز نمی‌توان آموخت. آن‌ها به اقتضای عادت هم شده تمایل به سازش دارند. تصورش را بکنید! به ما پیشنهاد می‌کنند که مراسم تدفین را با یونکرها مشترکاً برگزار کنیم.»

مردی با شنل و کلاه کمیته سربازی از سالن می‌گذشت؛ به نظرم آشنا آمد. «ملنیچانسکی» را شناختم. من او را در «بایون» (واقع در ایالت نیوجرسی امریکا) در جریان اعتصاب معروف مؤسسات کمپانی «استاندارداویل» ملاقات کرده بودم. وی

آن ایام ساعت ساز بود. جورج ملچر نام داشت. به طوری که خود اظهار می‌داشت اینکه دبیر اتحادیه سندیکاهای فلزکاران مسکو است و در جریان جنگ‌های خیابانی شش روزه کمیته انقلابی نظامی بوده است. وی لباس‌های ژنده و پاره شده‌اش را به من نشان می‌دهد و می‌گوید:

«مالحظه می‌فرمایید؟ وقتی یونکرها برای بار اول در کرمل پیدا شدند، من با افراد دلاورمان آن‌جا بودم. مرا به زیر زمین انداختند؛ پالتو و پول و ساعت مرا گرفتند، حتی حلقه انگشت را از انگشتیم به درآوردند. حالا مجبورم با این پاره پوره‌ها راه بروم.»

وی درباره جنگ شش روزه، که مسکو را به دو اردوگاه تقسیم کرده بود، بسیار چیزها به من گفت. دومای مسکو برخلاف دومای پتروگراد یونکرها و گاردسفیدها را مستقیماً رهبری می‌کرد. «رودنف» رئیس شهربانی و «مینور» رئیس دوما عملیات کمیته امنیت اجتماعی و لشکریان را اداره می‌کردند. «رباتسف» فرماندار نظامی شهر نظریات دمکراتیک داشت و به هیچ وجه معتقد نبود که می‌بایست علیه کمیته انقلابی نظامی مبارزه کرد. دوما بود که وی را ناگزیر به شرکت در چنین نبردی کرد. اشغال کرمل به موجب اصرار رئیس شهربانی انجام گرفت. وی تأکید کرده بود که «اگر شما کرمل را تصرف کنید بشویک‌ها جرأت نمی‌کنند به شما تیراندازی کنند.»

طرفین متخصص می‌کوشیدند یکی از هنگ‌های سربازخانه را که در اثر عطالت طولانی از روحیه افتاده است به سوی خود جلب کنند. این هنگ جلسه تشکیل داد و اوضاع را بررسی کرد. سرانجام سربازان تصمیم گرفتند هم‌چنان بی‌طرف بمانند و به کار خود یعنی فروش سنگ فندک و تخمه آفتاب‌گردان به پردازنند. «ملنیچانسکی» اضافه کرد:

«بدتر از همه این که ما ناگزیر بودیم نیروهای خودمان را در همان حال جنگ سازمان بدھیم. دشمنان بی شمار ما خود می دانستند چه می خواهند، اما در میان ما سربازان، شورای خود را جداگانه تشکیل دادند و کارگران، شورای خود را – دعوای بزرگی که نمی توانستند بین خود حل کنند آن بود که نقش فرماندهی با کی باشد. برخی از هنگ ها پیش از این که موضع خود را روشن کنند تا چندین روز میتینگ دادند. آن گاه که افسران ناگهان ما را ترک کردند ما بدون ستاد ماندیم».

وی تابلوهای زنده بسیاری در برابر چشم ما ترسیم کرد. یک روز در هوای سرد خاکستری وی در کنج «نیکیتسکایا» که با مسلسل گلوله باران شد ایستاده بود. همانجا یک دسته از بچه های شیطان جمع آمدند. آنها برای خودشان بازی تازه ای اختراع کرده بودند. آن گاه که گلوله باران اندکی آرام می شد آنها عرض خیابان را زیر پا گذاشتند و از سمتی به سمت دیگر می دویدند. تمامی آنها علاقه شدیدی به این بازی نشان می دادند. عده زیادی از آنها کشته شدند، اما دیگر همچنان با شور و شوق از این سمت به آن سمت می دویدند.

شب هنگام من به جلسه ای که در «دوریانسکویه» تشکیل می شد رفتم. آن جا بشویک های جمع بودند تا گزارش نوگین، ریکوف و دیگران را که از شورای کمیسر های خلق می آمدند بشنوند. جلسه در سالن تئاتر تشکیل شده بود. در این سالن در رژیم پیشین آرتیست های آماتور کمدی های فرانسوی را برای تماشا چیانی که از افسران و بانوان عالی مقام تشکیل می شد به نمایش می گذاشتند.

در آغاز تنها روشن فکران در سالن نشسته بودند. آنها نزدیک مرکز شهر زندگی می کردند. نوگین سرگرم سخنرانی بود و اکثریت جلسه با او اظهار موافقت می کرد. کارگران خیلی دیرتر پیداشان شد. آنها در حومه شهر زندگی می کردند و آن روزها ترا مواجهی کار نمی کرد. در حدود نیمه شب بود که آنها به دسته های ده

دوازده نفری از پله‌ها شروع کردند به بالا آمدن؛ اندام‌هایی درشت و محکم و لباس‌هایی خشن داشتند و تازه از میدان جنگ بر می‌گشتند. در تمام مدت یک هفته لب به دندان گزان جنگیده و جلو چشم خویش ناظر مرگ رفقایشان بودند. تا باز جلسه شروع شد، آن‌ها نوگین را به باد تمسخر گرفتند و به او ناسزا می‌گفتند. تلاش وی برای تبرئه خودش به جایی نمی‌رسید. کسی به حرف او گوش نمی‌داد. او شورای کمیسرهای خلق را در اوج جنگ رها کرده و از پست خود گریخته است. کسی را با مطبوعات بورژوازی کاری نیست. این جا در مسکو ما چنین مطبوعاتی نداریم. حتی دومای شهر هم منحل شده است. بوخارین خشمگین و با منطق کوبنده از پشت تریبون نوگین را له و لورده کرد. شرکت کنندگان چشمان آتش‌بار خود را به او دوخته بودند. قطعنامه دیگری که از اقدامات شورای کمیسرهای خلق دفاع می‌کرد با اکثریت قاطع تصویب شد. بدین نحو مسکو حرف‌های خود را زد.

مدتی از شب گذشته بود که از کوچه‌های خلوت گذشته و از دروازه «ایه‌ریان» به سوی میدان سرخ در مقابل کرمل رفتیم. کلیسای واسیلی بلاذرنی با سقف‌های گنبدی تودرتو، و شکوه و جلال افسانه‌ای خود در دل تاریکی دنیایی بود از رمز و ابهام؛ هیچ‌گونه علامت خرابی در آن دیده نمی‌شد. در یک سمت میدان برج‌ها و باروهای تیره کرمل گردن بر افراخته بود. نور شعله‌های ناپیدا بر روی دیوارهای بلند می‌رقصیدند. از اطراف قصر جسمی صداهایی به گوش می‌رسید و نیز صدای بیل و کلنگ شنیده می‌شد. ما جلوتر رفتیم. در پایی دیوارها کومه‌هایی از خاک و سنگ بر روی هم توده شده بود. ما از این کومه‌ها بالا رفتیم و آن طرف به گودال‌های بزرگی به عمق ده تا پانزده پا و به درازی پنجاه یارد برخوردیم. صدها سرباز و کارگر را مشاهده کردم که در روشنایی توده‌های بزرگ آتش مشغول کندن زمین هستند.

دانشجوی جوانی به زبان آلمانی با ما شروع به صحبت کرد: «اینجا گورستان رفقاء ما است. ما فردا باید پانصد تن از افراد پرولتاریا را که در انقلاب جان باخته‌اند در اینجا به خاک بسپاریم.»

وی ما را پایین به میان این گودال‌ها برد. بیل‌ها و کلنگ‌ها با سرعت دیوانه‌وار حرکت می‌کردند و بر ارتفاع کومه‌ها می‌افزودند. در بالای سر ما آسمان پر از ستاره بود و دیوارهای قصر امپراتوری تا بی‌نهایت به سوی آن بالا می‌رفت. جوان دانشجو گفت:

«این‌جا، در این مکان مقدس - مقدس‌ترین نقاط روسیه - ما مقدس‌ترین مردم را به خاک خواهیم سپرد. در جای تزارها، تزارهای ما - تزارهای مردم خواهند آرمید.»

بازوی وی به علت گلوله‌ای که حین جنگ به آن اصابت کرده بود باند پیچی شده و به گردن ش آویخته بود. نگاهی به بازوی خویش افکند و گفت: «شما خارجی‌ها با دید تحقیر به ما نگاه می‌کنید که چرا ما یک سلطنت قرون وسطایی را در این مدت دراز تحمل کرده‌ایم. اما ما می‌دیدیم که تزار تنها جبار جهان نیست، سرمایه‌داری بدتر از آن است و در همه کشورهای جهان سرمایه‌داری امپراطور است. تاکتیک انقلابی روس بهترین روش است.»

آن‌گاه که ما می‌خواستیم بازگردیم کارگران گودال، در حالی که در آن هوای سرد عرق از پیشانی‌شان سرازیر بود، خسته و فرسوده از گودال خارج گردیدند. از سمت میدان سرخ گروه دیگری از مردم با شتاب فرا رسیدند. آن‌ها به داخل گودال‌ها سرازیر شدند، بیل‌ها و کلنگ‌ها را برداشتند و شروع به کنندن کردند - کنندن و باز هم کنندن.

بدین نحو در تمام مدت شب مردم داوطلب جای یکدیگر را می‌گرفتند و بدون این که از سرعت کار خود بکاهند می‌کنندند. روشنایی سرد سپیده دم بر

میدان سرخ می تایید و نقاب سیاهی را از چهره زمین پوشیده از برف سپید میدان سرخ بر می گرفت. در این لحظه دیگر گودالهای گورستان تودهای که مانند دهانی باز خمیازه می کشید حاضر و آماده شده بود.

پیش از سرزدن آفتاب برخاستیم و از کوچه های تاریک گذشته به سوی میدان اسکوبلیف رفتیم. در این شهر بزرگ حتی یک نفر هم برای نمونه دیده نمی شد. اما از نقاط دور و نزدیک یک صدای همهمه ای به سان صدای بادی عمیق و آرام می رسید. در روشنایی نیم رنگ و ضعیف گروهی مرد و زن با پرچم هایی سرخ که خطوطی بر روی آنها منقوش بود اجتماع کرده بودند. اینجا کمیته اجرائیه مرکزی شوراهای مسکو بود.

هوا روشن شد. از نقاط دور صداهای برهمنی که هر لحظه عمیق تر و بلندتر می شد و شباهت به یک صدای بم فوق العاده درشت پیدا می کرد شنیده می شد. شهر از خواب بر می خاست. ما به طرف میدان «تهورسکایا» پیش رفتیم. پرچم ها بر فراز سرها در اهتزار بود. نمازخانه های محلی در کوچه ها همه مغل و خاموش، و به همین نحو در کلیسای باکره «ایله ریان» - محلی که تزارها قبل از عزیمت به سوی کرمل برای تاج گذاری می باست در آن جا نماز بگذارند، جایی که شب یا روز همیشه باز و پر از جمعیت بود و پیوسته شمع های روشن بر طلاها و نقره ها و جواهرات ترصیع شده در شمایل مقدس، نور می پاشیدند، از آن گاه که ناپلئون به مسکو راه یافت تا این زمان، اینک برای نخستین بار شمع ها خاموش بودند.

کلیسای مقدس ارتدکس نیز نور سیمای خود را از مسکو - لانه های افعی های نامقدس - که کرمل را بمباران کرده بودند باز گرفته بود؛ کلیساها تاریک، ساکت و چندش آور بودند. کشیش ها ناپدید شده بودند؛ دیگر مرد خدایی نبود که بر تابوت یک گارد سرخ نماز بگذارد؛ دیگر مرد گان تقدیس نمی شدند،

بر سر مزار این کافران هیچ دعایی خوانده نمی‌شد، «تیخون» – اسقف مسکو – می‌رفت تا عنقریب شوراهای را تکفیر کند.

معازه‌ها هم بسته بودند. طبقات مال‌دار در درون خانه‌ها خزیده بودند اما به علت دیگری. امروز روز مردم بود – روزی که مانند خیزآبی که به ساحل برخورد همان‌گونه توفانی و مواج فرا می‌رسید.

از دروازه «ایله‌ریان» سیلی از انسان‌ها جاری بود و میدان وسیع سرخ را مردم فراگرفته بودند – هزاران تن از مردم. من توجه کردم که انبوه مردم چون به مقابل کلیسا‌ای ایله‌ریان، که قبلاً همه کس در برابر آن به علامت احترام صلیب بر سینه می‌کشیدند، می‌رسیدند، بدون توجه و اعتناء از کنار آن می‌گذشتند.

ما با زور فشار راه خود را از میان توده انبوه مردم به سوی دیوار کرمل گشودیم و در بالای یکی از کومه‌های خاک ایستادیم. قبل از ما چند تن دیگر به آن‌جا آمده بودند و از جمله «مورالوف» – سربازی که به فرماندهی مسکو برگزیده شده بود: مردی بلند قامت، ساده و ریشو با صورتی نجیب.

از میان تمام کوچه‌ها و خیابان‌هایی که به میدان سرخ متنه می‌گردید سیلابی از انسان‌ها جاری بود – هزاران و هزاران تن از آن‌ها، همه با سیمای فقیرانه و رنج کشیده. یک گروه نظامی که سرود انترناسیونال را می‌نوشت فرا رسید و خودبخود این سرود از همه دهان‌ها مانند موج بادی که بر روی سطح دریا به وزد خارج گردید – همان‌طور آرام و همان‌طور عمیق. از روی دیوارهای کرمل پرچم‌های سر به زیر بزرگ آویخته شده بود – پرچم‌های سرخ که با خطوط طلایی و سفید بر روی آن‌ها نوشته بودند: «جان‌باختگان آغاز انقلاب سوسیالیستی جهانی، زنده باد برادری کارگران جهان!»

باد تند و تلخی بر سطح میدان می‌وزید و پرچم‌ها را تکان می‌داد. اینک دیگر کارگران کارخانه‌های مختلف از نقاط دور با نعش مردگان خود فرا

می‌رسیدند. آن‌ها را می‌دیدیم که از دروازه وارد می‌شوند- با پرچم‌های شان، با تابوت‌های سرخ تیره رنگ به رنگ خون- جعبه‌هایی که به طور ناشیانه از چوب‌های ناهموار و ناتراشیده ساخته شده و به رنگ سرخ درآمده بود، بر روی دوش مردانی عبوس که اشک ریزان پیش می‌آمدند، زن‌هایی که آه می‌کشیدند و فریاد می‌کردند و یا با صورت‌هایی پریده رنگ همانند مرده همراه آن‌ها بودند. بعضی از تابوت‌ها باز و روپوش‌های آن‌ها عقب زده شده بود. بر روی تابوت‌های دیگر پارچه‌های زربفت و یا سیم بافت کشیده و یا کلاه سربازی بر روی آن‌ها نصب کرده بودند- با تعداد زیادی حلقه‌های گل مصنوعی زشت و بدنشما.

این صفات از راه باریکه‌ای در بین جمعیت که پیوسته باز و بسته می‌شد به سوی ما پیش آمد. از میان دروازه صفاتی پایانی از پرچم سرخ، سایه روشن گوناگون، با خطوط طلایی و سیمین و چند پرچم از آثارشیست‌ها به رنگ سیاه با خطوط سپید جلو می‌آمد. گروه موزیکال نظامی اینکه مارش عزای انقلابی را می‌سروند و باردیگر توده‌های عظیم مردم که بدون حفاظ آن‌جا ایستاده بودند صدا به صدای آن دادند. رژه دهنده‌گان با صدای گرفته و با بغض در گلو می‌خوانندند.

درین کارگران کارخانه‌ها دسته‌های سرباز نیز با تابوت‌های خود، اسواران سواره در حال سلام به علامت احترام، با توپ خانه و آتش‌بار که علائم سرخ و یا سیاه بر روی آن‌ها - و گویی برای همیشه - نقش شده بود فرارسید. بر روی پرچم‌های آن‌ها این عبارت نقش شده بود: «زنده باد انتربنیونال سوم!، ما خواهان صلحی شرافتمندانه، عمومی و دمکراتیک هستیم».

این صفووف آرام آرام پیش می‌آمدند تا به گورهای کنار دیوار رسیدند. حاملین تابوت افتان و خیزان از کومه‌ها بالا آمده و به سوی گودال‌ها سرازیر شدند. بسیاری از آن‌ها زن بودند- زن‌های کارگر کوتاه قامت، چاق و نیرومند. در پشت سر مردگان زن‌های دیگر فرارسیدند- زن‌های جوان و درهم شکسته، یا سالخورده

با صورت‌های پرچین که مانند حیوان‌های زخم خورد ناله می‌کردند و می‌کوشیدند تا به همراه پسران و شوهران خود در گورستان توده‌ای بیارمند و آنگاه که دست‌های نوازشگر جلو آن‌ها را می‌گرفتند فغان بر می‌آوردند: تهیستان یکدیگر را این‌چنین دوست می‌دارند!

مراسم تشیع تمام مدت روز ادامه داشت. مردم از دروازه ایه‌ریان می‌آمدند و از «نیکولسکایا» می‌رفتند- رشته‌های قطع نشدنی پرچم‌ها محتوى جمله‌ها و عباراتی امید بخش، مژده برادری، پیش‌بینی‌های شگفت درباره آینده و در طرف دیگر انبوهی از پنجاه هزار تن مردمی که سر قبرها ایستاده بودند- منظره‌ای ابدی در برابر چشم کارگران همه جهان و اعقاب آن‌ها.

پانصد تابوت را یکی یکی در درون گودال قرار دادند. تیرگی بر هوا مستولی می‌شد و هنوز پرچم‌ها فرا می‌رسیدند و در برابر گور سرفروز می‌آوردند. مارش عزا- سنگین و اندوهبار- هم‌چنان متربنم بود و انبوه مردم صدا به صدای آن می‌دادند. حلقه‌های گل بر شاخه‌های بی‌برگ و بار درختان همانند شکوفه‌های رنگین آویخته شده بود. دویست نفر انسان بیل در دست به ریختن خاک در درون گورها پرداختند. صدای برخورد خاک که هم‌چون باران به درون گودال‌ها سرازیر می‌شد و از میان همهمه مارش عزا به گوش می‌رسید با تابوت‌های درون گور بس غم‌انگیز و افسرده کننده بود.

چراغ‌ها روشن می‌شد. آخرین پرچم‌ها بر می‌گشتند و آخرین زن‌ها هر لحظه بر گشته با قیافه دژم به عقب سر خود می‌نگریستند. موج توفانی پرولتاریا از میدان بزرگ سرخ فرو می‌نشست.

ناگهان متوجه این نکته شدم که مردم صادق و فداکار روسیه دیگر نیازمند کشیشانی نیستند که با دعا آن‌ها را به آسمان‌ها بفرستند. آن‌ها هم‌چنان بر روی زمین، ملکوتی برتر و عالی‌تر از هر آن‌چه آسمان ممکن بود به آن‌ها عطا کند به

وجود می‌آوردنند - ملکوتی که مردن برای ایجاد آن موجب شرف و سرافرازی بود.

تصرف حاکمیت

اعلامیه‌ی حقوق خلق‌های روسیه

... اولین کنگره شوراهای روسیه در ماه ژوئن این سال حق خلق‌های روسیه را به تعیین آزادانه سرنوشت خویش اعلام داشت. دومین کنگره شوراهای روسیه در اکتبر این سال این حق استرداد نشدنی خلق‌های روسیه را قاطع‌تر و مشخص‌تر تصریح کرد. شورای کمسیرهای خلق‌ها در اجراء اراده کنگره‌های مذکور تصمیم گرفت اساس‌های زیرین را پایه فعالیت خویش درباره مسئله ملیت‌های روسیه قرار دهد:

- ۱- برابری و حق حاکمیت خلق‌های روسیه؛
- ۲- حق خلق‌های روسیه در تعیین آزادانه سرنوشت خویش تا حد جدایی و تشکیل دولت مستقل؛
- ۳- الغای تمام و هر گونه امتیاز و یا محدودیت‌های مذهبی؛
- ۴- رشد آزادانه اقلیت‌های ملی و گروه‌های اتنوگرافیک (نژادی-قومی) ساکن روسیه.

فرامین مشخص ناشی از مواد فوق بی‌درنگ پس از تشکیل کمیسیون امور ملیت‌ها تدوین خواهد شد.

ب _____ ن _____ ام جمه _____ وری روس _____ یه

کمیسر خلق‌ها در امور ملت‌ها
ص _____ در ش _____ ورای کمیس _____ رهای خل _____ ق
یوسف جوگاشویلی - استالین ”
و. او لیانوف (لين)“

بلافاصله «رادا»ی مرکزی در کیف، اوکرائین را جمهوری مستقل اعلام داشت. سنای هلسينگفورس نیز به نام دولت فنلاند همین عمل را انجام داد. در

سیبری و در قفقاز نیز «حکومت‌های» مستقل پیدا شدند. کمیته عالی نظامی لهستان بی‌درنگ تمام واحدهای لهستانی را از ارتش روسیه جدا کرد، آن‌ها را در سازمان واحدی به هم پیوست، کمیته‌های آن‌ها را منحل کرد و انصباط آهنین برقرار ساخت.

تمام این «حکومت‌ها» و «جنپیشش‌ها» دارای دو وجه مشخص مشترک بودند: سردمداران آن‌ها طبقات ثروتمند بودند، از بلشویک‌ها هراس داشته و نسبت به آنان نفرت می‌ورزیدند. در بحبوحه تمام این هرج و مرج تغییرات گیج کننده، شورای کمیسرهای خلق به طور خستگی ناپذیر به ایجاد نظم سوسیالیستی ادامه می‌داد، فرمان پشت سر فرمان صادر می‌شد: درباره تأمین اجتماعی، درباره نظارت کارگری، مقررات برای کمیته‌های ارضی ایالتی، الغای مناصب و قشریندی‌های اجتماعی، الغای سیستم قدیمی قضایی، ایجاد دادگاه‌های خلقی ... ارتش‌ها یکی پس از دیگری، ناوگان‌ها یکی پس از دیگری، هیئت‌های نمایندگی به پتروگراد می‌فرستادند که «شادمانه به حکومت نوین خلقی» تبریک می‌گفتند.

یک‌بار من در برابر اسمولنی هنگ فرسوده‌ای را دیدم که تازه از سنگرهای بازگشته بود. سربازان با اندام‌های استخوانی و چهره‌هایی به رنگ گچ در برابر دروازه‌های بزرگ صف کشیده بودند و چنان به اسمولنی خیره بودند که گفتنی انتظار داشتند خود خدا را بینند. بعضی از آن‌ها عقاب‌های امپراتوری را، که هنوز زینت بخش سردرها بود، با لبخند نگاه می‌کردند. در این هنگام دسته‌ای از گارددهای سرخ برای تعویض نگهبانان به اسمولنی نزدیک شد. تمام سربازان با کنجکاوی زیادی برگشتند تا آن‌ها را تماشا کنند، زیرا درباره گارددهای سرخ زیاد شنیده ولی هیچ‌گاه آن‌ها را ندیده بودند. آن‌ها از ته دل می‌خندیدند و از صفات

خارج شده دست به شانه گاردسرخ‌ها می‌کوبیدند و با شوخی و در عین حال با مسرت آن‌ها را تشویق می‌کردند.

حکومت موقت دیگر وجود نداشت. از دوم نوامبر دیگر روحانیون تمام کلیساهای پتروگراد دعا برای حکومت موقت را قطع کردند. ولی چنان‌که خود لین در کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه اظهار داشت تصرف حاکمیت هنوز تازه شروع شده است. نیروهای مخالف که از این حربه محروم شده بودند ولی هنوز اقتصاد کشور را در چنگال خویش داشتند به متلاشی ساختن زندگی اقتصادی کشور متولّ شدند و با تمام نیرو کوشیدند که مانع کار شوراهای آن‌ها را در نظر مردم بی‌اعتبار سازند.

اعتصاب کارمندان دولتی به خوبی سازمان داده شده و مخارج آن توسط بانک‌ها و مؤسسات بازرگانی پرداخت می‌کردند. تمام مساعی بلشویک‌ها برای این که دستگاه حکومتی را بدست گیرند با مقاومت روبرو می‌شد.

تروتسکی در وزارت امورخارجه حضور یافت. کارمندان از شناسایی وی امتناع ورزیدند و داربناها را از داخل قفل کردند. پس از آن که درها شکسته شد همه آن‌ها استعفا دادند. تروتسکی کلیدهای بایگانی‌ها را خواست و کلیدها را تنها پس از آن که کارگران را برای شکستن قفل‌ها فراخواند به وی تحويل دادند و آن‌گاه معلوم شد «نراتوف»- معاون سابق وزارت امورخارجه- استناد مربوط به پیمان‌های سری را با خود برده و پنهان شده است.

شلياپنيكوف کوشید امور وزارت کار را سازمان دهد. سرمای سختی بود. در وزارت خانه کسی برای روشن کردن بخاری‌ها وجود نداشت. چندین صد نفر کارمند بودند ولی هیچ‌یک از آن‌ها نخواست اتاق وزیر را به شلياپنيكوف نشان دهد.

بانو «الکساندرا کولنتای» که سیزدهم نوامبر (سی و یک اکتبر) به سمت کمیسر امور تأمین اجتماعی منصوب گردیده بود در وزارت خانه با اعتصاب رو برو گردید. تنها چهل تن از کارمندان به کار پرداخته بودند. این امر وضع تمام تهیهستان شهرهای بزرگ و افرادی را که در نوان خانه و مؤسسات خیریه نگاهداری می شدند بسیار دشوار ساخته بود. همه به بن بست دچار بودند. بنای وزارت خانه را نمایندگان معلومین، یتیمان گرسنه با چهره های پریده و بی رمق محاصره کرده بودند. کولنتای اشک ریزان فرمان داد تمام اعتصاب کنندگان را توقيف کنند و تا زمانی که کلید اتاق او و گاو صندوق را تحويل نداده اند آنها را رها نسازند؛ هنگامی هم که کلیدها را دریافت کرد معلوم شد سلف وی بانو گراف «پانینا» تمام پول صندوق را برداشته و پنهان شده است، و از تحويل پول ها به هر کس تا صدور امریه مجلس مؤسسان ابا می ورزد.

عین همین اوضاع در وزارت کشاورزی، در وزارت خواربار و در وزارت دارایی حکم فرما بود. به کارمندان فرمان داده شده بود که به کار به پردازنند و الا اخراج و از حق بازنشستگی محروم خواهند شد. ولی آنها یا این که به اعتصاب ادامه می دادند و یا به کار می پرداختند فقط برای این که در قبال تمام تدبیر دولتی خراب کاری کنند. از آنجا که تقریباً همه روش فکران بر ضد بشویک ها بودند دولت شوروی کسی را برای تعویض کارمندان نمی یافت.

درهای اصلی بانک های خصوصی هم چنان بسته باقی مانده بود. ولی دلالان و سفته بازان کارهای سیاه خود را از درهای پشت کماکان ادامه می دادند. هنگامی که کمیسرهای بشویک حضور می یافتد کارمندان به بیرون می خزیدند و ضمناً «دفاتر» را پنهان می کردند و پول ها را با خود می برdenد. تمام کارمندان بانک دولتی نیز، بجزء تحويل داران و مأمورین پرداخت، اعتصاب کرده بودند. ولی این ها نیز در هر

بار تقاضای اسمولنی را برای پرداخت پول رد می‌کردند و در عین حال به طور خصوصی مبالغ هنگفتی به کمیته نجات و دومای شهر می‌پرداختند.

یک کمیسر با یک گروهان گاردسرخ دو بار در بانک حضور یافت و رسماً درخواست کرد مبالغ هنگفتی برای رفع احتیاج‌های دولت به وی پرداخت گردد.

نخستین بار وی با اعضاء دوما و رهبران منشویک و اس‌ار روپرو شد. تعداد اینان به قدری زیاد بود و چنان جدی درباره عواقب احتمالی اعمال قهر سخن گفتند که کمیسر جا خالی کرد. بار دوم با اعتبارنامه رسمی حضور یافت و آن را با صدای بلند قرائت کرد. ولی یکی از آن میان توجه داد که اعتبارنامه تاریخ دارد و نه مهر. این بار نیز احترام به «کاغذ» که در روسیه سنت بود کمیسر را ناگزیر ساخت که با دست خالی باز گردد. کارمندان شعبه اعتبارات تمام اسناد را از میان بردند به نحوی که احیاء مناسبات مالی روسیه با دیگر کشورها به کلی غیرممکن گردید.

کمیته خواربار و ادارات شهرداری یا اساساً "کار نمی‌کردند و یا سرگرم خراب کاری بودند. ولی هنگامی که بشویک‌ها با توجه به نیاز وحشتناک اهالی شهر کوشیدند در این راه کمکی کنند و یا اساساً "کار را بدست خود گیرند کارمندان بی‌درنگ دست از کار کشیدند و دوما نیز سراسر روسیه را غرق در تلگراف کرد حاکی از این که بشویک‌ها «خودمختاری اداره شهر را نقض می‌کنند».

درستادهای نظامی و ادارات تابع وزارت خانه‌های جنگ و دریاداری که کارمندان‌شان با ادمه کار موافقت کرده بودند، کمیته ارتشی و فرماندهی عالی به مقاومت سختی در برابر شوراها می‌پرداختند - حتی اگر این مقاومت برای وضع جبهه هلاکت‌بار بود. روحیه «ویکتل» خصم‌انه بود و از حمل و نقل نیروهای سوروی امتناع می‌ورزید.

هرستونی که از پتروگراد اعزام می‌گردید راه خود را بی‌کم و کاست به زور می‌گشود و پیوسته مجبور می‌شد کارمندان راه‌آهن را توقيف کند. آن‌گاه «ویکژل» وارد صحنه می‌شد و با تهدید این که بی‌درنگ اعتصاب عمومی اعلام خواهد کرد رهایی توقيف شدگان را می‌خواست.

اسمولنی آشکارا ناتوان بود. روزنامه‌ها تأکید می‌کردند که تمام کارخانه‌های پتروگراد به علت فقدان سوخت در ظرف سه هفته از کار خواهند افتاد. ویکژل اعلام داشت که از آغاز دسامبر حرکت قطارها را متوقف خواهد کرد. در پتروگراد نان تنها برای سه روز کفايت می‌کرد و ذخایر جدیدی حمل نمی‌شد. ارش در جبهه گرسنه بود. کمیته نجات و انواع کمیته‌های مرکزی در سراسر کشور شعار پخش می‌کردند و از اهالی می‌خواستند که به فرامین دولتی هیچ‌گونه اعتنایی نداشته باشند. سفارت خانه‌های متحدین یا بی‌اعتنایی از خود نشان می‌دادند و یا آشکارا خصومت می‌ورزیدند.

روزنامه‌های مخالف هر روز بسته می‌شدند و روز بعد با نام‌های جدید انتشار می‌یافتد؛ رژیم نوین را زیر بارانی از تمسخر زهر آگین گرفته بودند. حتی نووایاژیزن (زنده‌گی نوین) نظام نوین را هم چون «ملغمه‌ای از عوام فربی و ناتوانی» توصیف کرد. این روزنامه نوشت:

«هر روز حکومت کمیسرهای خلق بیشتر و بیشتر در امور جاری پیش پا افتداده سردرگم می‌شود. بشویک‌ها که قدرت حاکمه را آن‌چنان آسان بدست آوردند ... به هیچ روی نمی‌توانند در عمل آن را قبضه کنند. آن‌ها که توانایی تصاحب مکانیسم موجود دولت را ندارند، در عین حال نمی‌توانند مکانیسم نوینی به وجود آورند که طبق دستورهای سوسیالیست‌های مجبوب به سهولت و بی‌مانع کار کند. آخر اگر هنوز تا چندی پیش بشویک‌ها افراد کافی برای کار روزمره در حزب رشد یابنده نداشتند - کاری که قبل از هر چیز با زبان و قلم انجام می‌گرفت - پس

حالا از کجا برای شان افرادی پیدا خواهد شد که بتوانند وظایف گوناگون و بسیار بغرنج ویژه دولتی را انجام دهند؟ حاکمیت نوین خشم‌گین و غصبناک کشور را به زیر باران فرامینی گرفته است. که یکی از دیگری «رادیکال‌تر و سوسیالیستی‌تر» هستند، ولی در این سوسیالیسم کاغذی که بیشتر به دردگیج کردن اخلاف ما می‌خورد، نه تمايل و نه توانایی حل مسائل معمولی روز وجود دارد.»

در این زمان کنفرانسی که ویکسل برای بررسی مسئله تشکیل حکومت جدید فراخوانده بود، شباهنگ روز یک‌سره به کار خود ادامه می‌داد. اصحاب دعوی علی‌الاصول اساس‌های عمومی تشکیل حکومت را در کنفرانس قبول کرده بودند و درباره ترکیب شورای خلق بحث می‌کردند. طرحی درباره هیئت جدید وزیران به ریاست چرنوف با اقلیت کوچکی از بلشویک‌ها، ولی بدون لینین و ترتسکی، مورد توجه مثبت قرار گرفت. کمیته‌های مرکزی احزاب منشویک و اس‌ار و هم‌چنین کمیته اجرائیه شوراهای نمایندگان دهقانان تصمیم گرفتند بدون تزلزل مخالفت خود را با «سیاست جنایت کارانه» بلشویک‌ها دنبال کنند. ولی «بخاطر گریز از ادامه برادرکشی» نسبت به شرکت آن‌ها در شورای خلق مقاومت نورزند.

ولی فرار کرنسکی و کامیابی‌های حیرت‌بخش شوراهای وضع را تغییر داد. روز شانزدهم (سوم) نوامبر اس‌ارهای چپ در جلسه کمیته اجرائیه مرکزی خواستار شدند که بلشویک‌ها با شرکت دیگر احزاب سوسیالیستی حکومت ائتلافی تشکیل دهند؛ و تهدید کردند که در غیر این صورت از ترکیب کمیته انقلابی نظامی و کمیته اجرائیه مرکزی خارج خواهند شد. «مالکین» اعلام داشت: «آخرین اخبار واصله از مسکو حاکی از این که در آن‌جا در طرفین باریکادها رفقای ما می‌میرند، ما را مجبور می‌سازند که مسئله تشکیل حاکمیت را مطرح سازیم. طرح این مسئله نه فقط حق ما، بلکه وظیفه ما است... ما این حق را به دست آورده‌ایم که دوش به دوش بلشویک‌ها در درون دیوارهای انسٹیتوی اسمولنی بنشینیم و از این

کرسی خطابه سخن بگوییم. اگر شما از سازش و توافق امتناع ورزید آن‌گاه ما پس از مبارزات سخت درون حزبی ناگزیر خواهیم بود به نبرد علنی در خارج از حزب دست بزنیم... ما وظیفه داریم شرایط دمکراتیک قابل پذیرشی را پیشنهاد کنیم....» سپس تنفس اعلام گردید تا فرصتی باشد که فراکسیون‌ها اتمام حجت را مورد بررسی قرار دهند. بشویک‌ها به تالار بازگشتند. کامنیف لایحه قطعنامه بشویک‌ها را بشرح زیرین قرائت کرد:

«کمیته اجرائیه مرکزی پذیرفتی می‌داند که نمایندگان آن احزاب سوسیالیست از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در دولت شرکت داشته باشند که دستاوردهای انقلاب بیست و چهار و بیست و پنج اکتبر یعنی حاکمیت شوراهای فرامین مربوط به زمین و مربوط به صلح، کنترل کارگری و تسلیح کارگران را پذیرفته باشند. کمیته اجرائیه مرکزی از این جهت مقرر می‌دارد که مذاکرات درباره حاکمیت با تمام احزاب شوروی ادامه یابد و برای توافق شرایط زیرین رامصرانه لازم می‌شمارد: دولت دربرابر کمیته اجرائیه مرکزی مسئول است. کمیته اجرائیه مرکزی تا صدوپنجاه نفر توسعه می‌یابد. به این صدوپنجاه نماینده شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، هفتاد و پنج نماینده از شوراهای ایالتی دهقانان، هشتاد نماینده از واحدهای ارشتی و دریاداری، چهل نماینده از اتحادیه‌های حرفه‌ای (بیست و پنج نماینده از اتحادیه‌های حرفه‌ای سراسر روسیه به نسبت تعداد اعضای هر سازمان، ده نماینده از ویکرل و پنج نماینده از کارمندان پست و تلگراف)، و پنجاه نماینده از دومای شهری سوسیالیستی پتروگراد افزوده می‌شود. حداقل نیمی از کرسی‌های دولت می‌باشد به بشویک‌ها واگذار شود. اختیار نیروهای مسلح نواحی مسکو و پتروگراد به نماینده مختار شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان مسکو و پتروگراد تعلق خواهد داشت. در هر صورت وزارت خانه‌های کار، امور داخله و امور خارجه می‌باشد در دست بشویک‌ها باشد.

دولت وظیفه دار خواهد بود که بطور منظم کارگران را در سراسر روسیه مسلح سازد. مقرر می‌گردد که روی کاندید بودن رفقانین و تروتسکی تأکید و ابرام شود.»

کامنیف سپس افزود: «این به اصطلاح «شورای خلق»، به نحوی که کنفرانس به ما پیشنهاد می‌کند، قریب چهارصد و بیست عضو خواهد داشت - از جمله قریب صد و پنجاه بلوشیک. در این شورا غیر از ما نمایندگان کمیته مرکزی ضد انقلابی قدیم، صد نماینده از ادارات خود اختارت شهری - همه کورنیلوف چی -، صد نماینده از از شوراهای دهقانان که از طرف او کستیف تعیین شده‌اند و هشتاد نماینده از کمیته‌های ارتشی سابق که دیگر نماینده توده‌های سربازان نیستند، وارد می‌شود. ما ورود کمیته اجرائیه مرکزی سابق و نمایندگان دوماهای شهری را به اینجا نمی‌پذیریم. نمایندگان شوراهای دهقانان می‌باشند از طرف کنگره دهقانان که ما دعوت می‌کنیم انتخاب گردند. کنگره مجبور در عین حال کمیته اجرائیه نوین را نیز انتخاب خواهد کرد. پیشنهاد اخراج لینین و تروتسکی پیشنهاد محروم ساختن حزب ما از رهبری است. ما به چنین پیشنهادی تن نمی‌دهیم و سرانجام، ما اساساً هیچ لزومی برای تشکیل چنین شورای خلقی نمی‌بینیم. شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان به روی تمام احزاب سوسیالیستی گشوده است و کمیته اجرائیه مرکزی به طور دقیق تناسب واقعی نفوذ آنها را در بین توده‌ها منعکس می‌سازد ...»

کارولین از جانب اسراهای چپ اظهار داشت که آنها به قطعنامه بلوشیک‌ها رأی خواهند داد، ولی این حق را برای خود محفوظ می‌دارند که در برخی از جزئیات تغییراتی بدھند - مثلاً درباره ترتیب نمایندگی دهقانان؛ و نیز خواستار آنند که وزارت کشاورزی به آنها واگذار شود. این خواستها مورد پذیرش قرار گرفت.

بعدها در شورای پتروگراد درباره تشکیل حکومت نوین سوالی به تروتسکی داده شد. وی پاسخ داد «من در این باره هیچ نمی‌دانم. من در مذاکرات شرکت نمی‌کنم. وانگهی، به نظر من این مذاکرات واجد اهمیت چندانی نیست.»

آن شب در کنفرانس نگرانی بزرگی حکم فرما بود. نمایندگان دومای شهر کنفرانس را ترک گفته و لی در خود اسمولنی نیز بین صفوف حزب بلشویک‌ها اپوزیسیون نیرومندی نسبت به سیاست به وجود آمد. شب هفدهم (چهارم) نوامبر در تالار عظیم کمیته اجرائیه مرکزی برای سوزن جا پیدا نمی‌شد. اوضاع و احوال مشئوم بود.

لارین بلشویک اظهار داشت که دیگر زمان انتخابات مجلس مؤسسان نزدیک می‌شود. اکنون وقت آن رسیده است که به «حکومت ترور» پایان داده شود. و اضافه کرد: «می‌بايست تدابیری که علیه آزادی مطبوعات اتخاذ گردیده تخفیف یابد. این تدابیر به هنگام نبرد لازم بود، ولی اکنون به هیچ وجه قابل توجیه نیست. مطبوعات می‌بايست آزاد باشند، زیرا دیگر به بلوا و شورش دعوت نمی‌کنند.»

لارین در حالی که رفقای حزبی‌ش برای او سوت می‌کشیدند قطعنامه زیرین را پیشنهاد کرد:

«فرمان شورای کمیسرهای خلق درباره مطبوعات ملغی می‌شود؛ تضییقات سیاسی فقط منوط به اجازه دادگاه مخصوص خواهد بود که از جانب کمیته اجرائیه مرکزی براساس تناسب تعداد نمایندگان انتخاب خواهد شد و این دادگاه حق خواهد داشت که هم‌چنین تمام توقیف‌هایی که تا کنون انجام گرفته- تعطیل روزنامه و غیره- را مورد تجدید نظر قرار دهد.»

این قطعنامه با صدای رعدآسای کف‌زدن‌ها، نه تنها از جانب اسراهای چپ، بلکه هم‌چنین از جانب بخشی از کرسی‌های بلشویک‌ها استقبال شد. «آ و انسوف»

معجلان" به نام طرفداران لینین پیشنهاد کرد که مسئله مطبوعات تا آن‌گاه که بین احزاب سیاسی توافق حاصل نشده است به تعویق افتد. این پیشنهاد با اکثریت عظیم آراء رد شد.

آوانسوف گفت: «انقلابی که ما اکنون در حال انجام آن هستیم درباره مالکیت خصوصی عقب نشسته است. ما می‌بایست به مسئله مطبوعات درست همان‌گونه بنگریم که به مسئله مالکیت خصوصی می‌نگریم ...» وی سپس قطعنامه زیرین را که رسماً "از جانب بشویک‌ها پیشنهاد شده بود قرائت کرد:

«بستن روزنامه‌های بورژوازی نه فقط حاصل ضرورت‌های رزمی در دوران قیام و سرکوب مساعی ضدانقلابی، بلکه هم چنین تدبیر ضرور در رشتہ مطبوعات برای مرحله گذار به استقرار نظام نوین بوده است - یعنی آنچنان نظامی که سردمداران مالک چاپ‌خانه و کاغذ نتوانند سازندگان مطلق افکار عمومی باشند. تدبیر بعدی می‌بایست مبتنی بر مصادره چاپ‌خانه‌های خصوصی و ذخایر کاغذ و واگذاری آن‌ها به مالکیت حاکمیت شوراهای مرکز و در نقاط محلی دیگر باشد تا احزاب بتوانند بر حسب نیروی واقعی اندیشه خویش، یعنی مناسب با تعداد طرفداران‌شان از وسائل فنی چاپ استفاده کنند. احیاء به اصطلاح «آزادی مطبوعات» و یا به عبارت دیگر باز پس دادن چاپ‌خانه‌ها و کاغذها به سرمایه‌داران - یعنی مسموم کنندگان آگاهی خلق - یک تسلیم غیر قابل پذیرش در برابر اراده سرمایه و واگذاری یکی از مهم‌ترین مواضع انقلاب کارگری - دهقانی است. به عبارت دیگر اقدامی است بی‌کم و کاست ضدانقلابی. از این جهت کمیته مرکزی به فراکسیون بشویکی کمیته اجراییه مرکزی پیشنهاد می‌کند که با قاطعیت هر‌گونه پیشنهادی را که به قصد احیاء نظام سابق در امر مطبوعات داده شود رد کند و در این مسئله از شورای کمیسرهای خلق علیه دعاوی و سماجت‌های ناشی از

خرافات خرد بورژوازی و یا ناشی از خدمت گزاری مستقیم به مصالح بورژوازی ضدانقلابی به تمام و کمال پشتیبانی به عمل آورد.»

قرائت این قطعنامه به وسیله اشارات تمسخرآمیز اس ارها و فریادهای خشم آلود بشویک‌های مخالف قطع می‌شد. کارولین از جای پرید و اعتراض کرد: «سه هفته قبل بشویک‌ها سرسخت ترین مدافعين آزادی مطبوعات بودند. صحبت‌هایی که در این قطعنامه آمده است به طور شگفت‌آوری عقاید چرنی‌سوتنی‌های قدیمی و سانسورچی‌های تزاری را به خاطر آورد. آخر آن‌ها نیز از «مموم کنندگان آگاهی خلق» سخن می‌گویند.»

تروتسکی نطق مفصلی به دفاع از قطعنامه ایراد داشت. او به تشریح تفاوت بین وضع مطبوعات در زمان جنگ داخلی و وضع آن پس از پیروزی پرداخت: «به هنگام جنگ داخلی حق اعمال قهر فقط متعلق به ستم کشان است...» (فریادها: «حالا ستم کش کیست؟») تروتسکی ادامه داد: «هنوز پیروزی ما بر دشمنان به سرانجام نرسیده است؛ و روزنامه‌ها حربه‌ای است در دست آن‌ها. در چنین شرایطی تعطیل روزنامه‌ها یک تدبیر تدافعی کاملاً قانونی است.» سپس تروتسکی مسئله وضع مطبوعات را پس از پیروزی مورد بحث قرار داد:

«مواضع سوسیالیست‌ها در مسئله مربوط به آزادی مطبوعات می‌بایست انعکاس دقیق مواضع آن‌ها در مسئله آزادی بازرگانی باشد. حاکمیت دمکراسی که اکنون در روسیه مستقر می‌گردد ایجاب می‌نماید که حکم فرمایی مالکیت خصوصی بر مطبوعات درست همانند ملکیت خصوصی بر صنایع کاملاً منهدم گردد. حاکمیت شوروی می‌بایست تمام چاپ خانه‌ها را مصادره کند. (فریادها: چاپ خانه پراودا را مصادره کنید!) انحصار بورژوازی بر مطبوعات می‌بایست برچیده شود و الا ارزشی نداشت که ما حاکمیت را بدست خود گیریم. هر گروهی از اهالی می‌بایست به کاغذ و چاپ دسترسی داشته باشد. حق مالکیت بر

چاپ خانه‌ها و کاغذ قبل از هر کس متعلق به کارگران و دهقانان است، و فقط پس از آن‌ها به احزاب بورژوازی که اقلیت را تشکیل می‌دهند. قرار گرفتن حاکمیت در دست شوراهای تحول بنیادی تمام شرایط اساسی زندگی را به دنبال دارد و این تحول نمی‌تواند شامل مطبوعات نگردد. اگر ما از ملی کردن بانک‌ها ابایی نداشتمیم به چه دلیل می‌بایست سرمایه‌داران مطبوعاتی را تحمل کنیم؟ نظام کهن می‌بایست بمیرد و این را بایست یک‌بار برای همیشه فهمید.» (کف‌زدن‌ها و فریادهای خشم‌آلود).

کارولین اعلام داشت که کمیته اجرائی مرکزی نمی‌تواند این مسئله مهم را حل کند. حل آن می‌بایست به یک کمیسیون ویژه واگذار کرد. و سپس نطق پرحرارتی به دفاع از مطبوعات ایراد کرد.

آن‌گاه لینین به سخن پرداخت، بالحنی آرام و بدون تعصب. پیشانی خود را اندکی به هم کشیده بود. آهسته سخن می‌گفت، کلمات را برمی‌گزید، هریک از جمله‌هایش مانند پتک فرود می‌آمد:

«جنگ داخلی هنوز پایان نیافته است. در برابر ما هنوز دشمنان قرار دارند. بنابراین الغای تدابیر تضییقی نسبت به مطبوعات امکان پذیر نیست. ما باشویک‌ها همیشه گفته‌ایم که پس از بدست گرفتن قدرت حاکمه، مطبوعات بورژوازی را خواهیم بست. هر کس مطبوعات بورژوازی را تحمل کند به معنای آن است که دیگر سوسيالیست نیست. وقتی انقلاب می‌کنی دیگر نمی‌توانی در جای خود متوقف باشی. یا می‌بایست به جلو رفت و یا به عقب. هر آن کس که اکنون از «آزادی مطبوعات» سخن می‌گوید به عقب می‌خزد و از پیشرفت شتابان ما به سوی سوسيالیسم جلو می‌گیرد. ما یوغ سرمایه‌داری را برافکنده‌ایم - به همان‌گونه که انقلاب نخستین یوغ استبداد تزاری را برافکند. اگر انقلاب نخستین حق داشت روزنامه‌های سلطنت طلب را منوع سازد پس ما هم حق داریم روزنامه‌های بورژوازی را تعطیل کنیم. نمی‌توان مسئله آزادی مطبوعات را از دیگر مسائل

مبارزه طبقاتی جدا ساخت. ما وعده داده‌ایم که این روزنامه‌ها را تعطیل کنیم و بایست آن‌ها را تعطیل کنیم. اکثریت عظیم مردم پیرو ما هستند. اکنون دیگر قیام را پشت سر گذاشته‌ایم. کوچک‌ترین قصدی برای منع مطبوعات دیگر احزاب سوسیالیستی نداریم، زیرا آن‌ها به قیام مسلح یا سرپیچی از حکومت شوروی دعوت نمی‌کنند، ولی ما به آن‌ها اجازه نمی‌دهیم تحت عنوان آزادی مطبوعات سوسیالیستی انحصار کاغذ و چاپ خانه را با استفاده پنهانی از پشتیبانی بورژوازی بدست گیرند. وسائل فنی مطبوعات باید به ملکیت شوروی درآید و در وهله اول بین احزاب سوسیالیستی، دقیقاً متناسب با تعداد پیروان آن‌ها تقسیم شود.»

مرحله رأی گیری فرارسید. قطعنامه «لارین» و اسارهای چپ با سی‌ویک رأی مخالف در برابر بیست و چهار رأی موافق رد شد. نقطه نظر لینین سی و چهار رأی موافق در برابر بیست و چهار رأی مخالف جمع کرد. از بلشویک‌ها ریازانوف و لوزوفسکی همراه با اقلیت رأی دادند. آن‌ها اظهار داشتند که نمی‌توانند به هیچ امری که موجب محدودیت آزادی مطبوعات گرد رأی بدهند.

پس از آن اسارهای چپ اعلام داشتند که دیگر نمی‌توانند مسئولیت وقایع را بر عهده گیرند، و از کمیته انقلابی نظامی و نیز از کلیه مقامات مسئول دیگر کناره جستند.

از شورای کمیسرهای خلق پنج عضو خارج شدند: نوگین، ریکوف، میلیوتین، شودورویچ و شلیاپنیکوف. ضمناً آن‌ها بیانیه‌ای به شرح زیر صادر کردند:

«ما طرفدار این نظریه هستیم که لازم است حکومت سوسیالیستی از تمام احزاب شوروی تشکیل گردد. ما برآنیم که فقط تشکیل چنین حکومتی تحکیم ثمرات مبارزه قهرمانانه طبقه کارگر و ارتش انقلابی را که در روزهای اکبر - نوامبر حاصل گردید امکان پذیر تواند ساخت. به نظر ما غیر از این فقط یک راه

وجود دارد: حفظ حکومت خالص بلشویکی با توسل به ترور سیاسی. در این راه است که شورای کمیسرهای خلق گام نهاده است. ما نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم به طرفداری آن برجیزیم. ما می‌بینیم که این امر به برکناری سازمان‌های توده‌ای پرولتری از رهبری زندگی سیاسی و استقرار یک نظام غیرمسئول و به سرکوب انقلاب و شکست کشور منجر می‌گردد. ما نمی‌توانیم بار مسئولیت چنین سیاستی را بر عهده گیریم و لذا عنوان «کمیسر خلق» را در برابر کمیته اجرائیه مرکزی از خود سلب می‌کنیم.»

این بیانیه از طرف برخی کمیسرهای دیگر که در عین حال پست‌های خود را ترک نگفته‌اند امضاء شد: ریازانف و درییشف از اداره مطبوعات، آریوزوف از چاپ خانه‌های دولتی، یوره‌نوف از گاردسرخ، فودوروف از کمیسariای کار، لارین دیبر شعبه تدوین طرح لوایح قانونی.

در عین حال کامنیف، ریگوف، میلیوتین، زینوویف و نوگین از کمیته مرکزی حزب بلشویک کنار رفتند و علل اقدام خود را چنین منتشر کردند: «ما برآئیم که به منظور جلوگیری از خون‌ریزی، قحطی که فرامی‌رسد، جلوگیری از سرکوب انقلاب توسط کاله‌دین و پیروانش، و برای تضمین تشکیل مجلس مؤسسان در موعد مقرر و انجام واقعی برنامه صلح مصوبه دومین کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان روسیه-تشکیل حکومتی از نمایندگان تمام احزاب شوروی ضرورت دارد. ما نمی‌توانیم مسئولیت این سیاست هلاکت‌بار کمیته مرکزی را به عهده گیریم که علیرغم اراده بخش اعظم پرولتاریا و سربازان تشنۀ قطع سریع خون‌ریزی، بین بخش‌های جداگانه دمکراتی انجام می‌گیرد. ما از این جهت عنوان عضو کمیته مرکزی را از خود سلب می‌کنیم تا حق بیان صریح نظر خود را در برابر توده‌های کارگر و سرباز داشته باشیم. ما در لحظه پیروزی، در لحظه سلطه حزب خود از کمیته مرکزی کنار می‌رویم، زیرا نمی‌توانیم با دل

آسوده مشاهده کنیم که سیاست گروه رهبری کمیته مرکزی چگونه موجب می‌گردد که حزب کارگری ثمرات پیروزی را از دست بدهد و پرولتاریا سرکوب شود.»

کارگران و سربازان پادگان را نگرانی شدید فراگرفت. آنها هیئت‌های نمایندگی به اسمولنی و به کنفرانس حکومت نوین که انشعاب بین بشویک‌ها شادمانی پرشوری در آنجا برانگیخته بود گسیل داشتند.

ولی پاسخ لنینی‌ها سریع و بی‌امان بود. شلیپینیکوف و تندورورویچ به انضباط حزبی تسلیم شدند و به پست‌های خویش بازگشتند. کامنیف از مقام صدارت کمیته اجرائیه مرکزی برکنار شد و به جای اوی اسوردلوف انتخاب گردید. از زینویف نیز کرسی صدارت شورای پتروگراد بازگرفته شد. صبح بیستم (هفتم) نوامبر پرودا پرخاشگر و حاوی پیامی به قلم لنین خطاب به مردم روسیه انتشار یافت و در صدها هزار نسخه تکثیر و به تمام دیوارها چسبانده شد و در سراسر روسیه پخش گردید.

«دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه اکثریت آراء را به حزب بشویک‌ها داد. لذا فقط حکومتی که این حزب تشکیل دهد حکومت شوروی می‌باشد و بر همگان معلوم است که کمیته مرکزی حزب بشویک‌ها چند ساعت قبل از تشکیل حکومت نوین و پیش از پیشنهاد فهرست اعضای آن به دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه، سه تن از مشهورترین اعضاء گروه اس‌ارهای چپ: رفقا کامکوف، اسپیرو و کارولین را به جلسه خود دعوت کرد و به آنان پیشنهاد نمود که در حکومت نوین شرکت کنند. ما بی‌نهایت متأسفیم که رفقای اس‌ار چپ امتناع ورزیدند. ما برآئیم که امتناع آنان برای هر انقلابی طرفدار رحمت‌کش توجیه ناپذیر است. ما هر زمان آماده‌ایم که اس‌ارهای چپ را در ترکیب دولت وارد کنیم؛ ولی ما اعلام می‌داریم که به عنوان حزب اکثریت در کنگره دوم شوراهای

سراسر روسیه، ما حق داریم و در برابر مردم **موظفیم** که دولت را تشکیل دهیم ... رفقا! چند تن از اعضای کمیته مرکزی حزب ما و شورای کمیسرهای خلق: کامنیف، زینوویف، نوگین، ریکوف و میلیوتین و چند نفر دیگر دیروز چهارم نوامبر از کمیته مرکزی حزب ما، و سه نفر اخیر از شورای کمیسرهای خلق کناره‌گیری کردند. رفقای کناره‌گیر مانند فراریان میدان نبرد رفتار کردند. آن‌ها نه فقط پست‌هایی را که به ایشان سپرده بود رها ساختند، بلکه قرار صریح کمیته مرکزی ما را دایر بر این که لااقل منتظر اتخاذ تصمیم از طرف سازمان‌های حزبی پتروگراد باشند نقض کردند. ما مجدانه این رفتار آن‌ها را محکوم می‌کنیم. ما اعتقاد راسخ داریم که تمام کارگران و سربازان و دهقانان آگاه که عضو حزب و یا هوادار آن هستند نیز مجدانه رفتار این فراریان را محکوم خواهند ساخت ... به خاطر بیاورید رفقا! دو تن از این فراریان - کامنیف و زینوویف قبلاً "در آستانه قیام پتروگراد هم‌چون فراری و هم‌چون اعتصاب شکن رفتار کردند، زیرا آن‌ها نه فقط در جلسه دهم اکتبر ۱۹۱۷ کمیته مرکزی، که جلسه‌ای تعیین کننده بود، علیه قیام رأی دادند بلکه پس از اتخاذ تصمیم کمیته مرکزی نیز در برابر کارکنان حزبی به نطق‌های تهییجی علیه قیام پرداختند ... ولی اعتلای عظیم جنبش توده‌ها، دلاوری شگرف میلیون‌ها کارگر، سرباز و دهقان در پتروگراد و مسکو، در جبهه، در سنگرهای و در روستاهای این فراریان را با چنان سهولتی به کنار افکندند که قطار راه‌آهن تکه تراشه‌ای را. بگذار شرمنده باشند تمام کم اعتقادان، تمام دودلان، تمام شکاکان، تمام آن‌هایی که بیم از بورژوازی را به دل می‌گیرند و یا تحت تأثیر افراد هم‌دست مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها واقع می‌شوند. هیچ سایه‌ای از تردید در توده‌های پتروگراد، مسکو و دیگر کارگران و سربازان وجود ندارد ... ولی ما به هیچ گونه اتمام حجت گروه‌بندی‌های روشن فکری که توده‌ها را به دنبال ندارد و

در عمل تنها کورنیلو فیست‌ها، ساوینکوفیست‌ها، یونکرها و غیره را در پشت سر آن‌ها هستند گردن نمی‌نهیم.»

کشور با غرش رعدآسای خشمگین پاسخ داد به نحوی که مخالفان به بیان «نظر صریح خود» در برابر توده‌های کارگر و سرباز توفیق نیافتد. مردم از عمل «فراریان» به خشم آمده بودند و این خشم کمیته اجرائیه مرکزی را فرا گرفت. چند روز متوالی هیئت‌های نمایندگی پرجوش و خروش و کمیته‌های کاملی از جبهه، از ولگا، و از کارخانه‌های پتروگراد، اسمولنی را در میان گرفت. «این‌ها چگونه جسارت کرده‌اند از دولت خارج شوند؟ شاید آن‌ها به بورژوازی فروخته شده و می‌خواهند انقلاب را نابود کنند. آن‌ها موظفند بازگردند و از قرارهای کمیته مرکزی تبعیت کنند!»

تنها روحیه پادگان پتروگراد نا روشن باقی مانده بود. روز بیست و چهار (یازده) نوامبر میتینگ بزرگی از سربازان تشکیل شد که در آن نمایندگان تمام احزاب به ایراد نطق پرداختند. میتینگ با اکثریت عظیم موضع لنین را تأیید کرد و خواستار گردید که اسارهای چپ در ترکیب «حکومت خلقی» وارد شوند.

منشویک‌ها اتمام حجت قاطعی دادند؛ و طلب کردند که تمام وزیران و یونکرها آزاد گردند، آزادی کامل به تمام روزنامه‌ها داده شود، گاردسرخ خلع سلاح گردد و پادگان از دومای شهر تبعیت کند. اسمولنی پاسخ داد که کلیه وزیران سوسیالیست و تقریباً تمام یونکرها، بجز چند استثناء بسیار نادر، تا کنون آزاد شده‌اند و تمام روزنامه‌ها غیر از روزنامه‌های بورژوازی کاملاً آزادند، ولی شورا بر رأس نیروهای مسلح باقی خواهد ماند. نوزدهم (ششم) نوامبر کنفرانس تشکیل دولت نوین متفرق شد و مخالفان یکی پس از دیگری خود را به موگیلیوف رساندند و در آنجا زیر سقف ستاد به تشکیل دولت پشت سر دولت ادامه دادند تا آن‌گاه که پایان کار همه فرا رسید.

در این هنگام بلشویک‌ها به مبارزه با ویکرل دست زدند. سورای پتروگراد پیامی خطاب به تمام کارگران راه‌آهن انتشار داد و آن‌ها را فراخواند تا ویکرل را وادارند که از اختیارات خود دست بردارد. روز پانزدهم (دوم) نوامبر کمیته اجرائیه مرکزی روز اول دسامبر (هیجده نوامبر) را برای تشکیل کنگره کارگران راه‌آهن سراسر روسیه تعیین نمود - عیناً همان‌طور که در موقع خود کنگره دهقانی سراسر روسیه را فراخوانده بود. ویکرل بی‌درنگ تاریخ تشکیل کنگره ویژه کارگران راه‌آهن را برای دو هفته بعد اعلام نمود. روز شانزدهم (سوم) نوامبر اعضاً ویکرل کرسی‌های خود را در کمیته اجرائیه مرکزی اشغال کردند. شب دوم دسامبر (نوزده نوامبر) کمیته اجرائیه مرکزی به هنگام گشایش کنگره کارگران راه‌آهن سراسر روسیه مقام کمیساريای طرق و شوارع را بطور تشریفاتی به ویکرل پیشنهاد کرد. پیشنهاد پذیرفته شد.

پس از حل مسئله حاکمیت، بلشویک‌ها توجه خود را به وظایف اداره کردن عملی امور معطوف داشتند. مقدم بر هر چیز می‌بایست شهر، کشور و ارتش را خوراک داد. دسته‌های ناویان و گاردسرخ، انبارهای بازرگانی، ایستگاه‌های راه‌آهن و حتی کشتی‌های کوچک باری را که در ترعرع‌ها متوقف بودند تفتیش می‌کردند و هزاران پود خواربار را که محتکران پنهان ساخته بودند بدست می‌آوردند. مأموران به استان‌ها اعزام گردیدند که به کمک کمیته‌های ارضی انبارهای محتکران بزرگ گندم را مصادره می‌کردند. دسته‌های پنج هزار نفری ناویان به خوبی مسلح شده به جنوب و به سیری اعزام گردیدند با دستور تصرف شهرهایی که هنوز در دست گارددهای سفید باقی بودند؛ هم‌چنین با دستور اسقرار نظام و بطور عمده به دست آوردن خواربار. در شاهراه راه‌آهن بزرگ سیری حرکت قطارهای مسافربری برای دو هفته متوقف گردید. در این میان سی قطار باری حامل آهن‌آلات و مصنوعات از پتروگراد به قصد مبادله کالا به خاور

حرکت می کردند. کالاهای مزبور را کمیته‌های کارخانه‌ای جمع آوری کرده بودند. با هریک از قطارها کمیسر مخصوصی همراه شده بود تا با صرف مساعی لازم هرقدر ممکن شود در مقابل کالا گندم و سیب زمینی بیشتری از دهقانان سیبری دریافت دارد.

حوزه زغال سنگ دون در دست کاله‌دین بود و از این جهت مسئله سوخت همواره بحرانی تر می شد. اسمولنی برق مغازه‌ها و تآترها و رستوران‌ها را قطع کرد؛ تعداد ترامواها را تقلیل داد و تمام ذخایر چوب بازار گانان خصوصی را مصادره نمود؛ و آن‌گاه که کارخانه‌های پتروگراد در اثر فقدان سوخت دیگر داشت به کلی تعطیل می شد ناویان ناوگان بالتیک دویست هزار پود زغال سنگ از ذخایر کشتی‌های جنگی به کارگران دادند.

در پایان ماه نوامبر «بلوای شراب» در گرفت - «غارت انبارهای مشروب» که از تاراج انبارهای زیرزمینی کاخ زمستانی آغاز گردید. خیابان‌ها پر شد از سربازان مست. در این ماجرا دست ضدانقلابیون هویدا بود که نقشه شهر را با علائم نشان دهنده انبارهای شراب در هنگ‌ها پخش کرده بودند. کمیسرهای اسمولنی تا آن‌جا که در قوه داشتند کوشیدند تا از راه اندرز و اقناع سربازان را از این کار باز دارند. ولی متوقف ساختن این بی‌نظمی که منجر به زدوخوردگان سخت بین سربازان و گاردگارهای سرخ می شد از این طریق امکان پذیر نگردید. سرانجام کمیته انقلابی نظامی چند گروه ناوی با مسلسل به نقاط مختلف اعزام داشت. ناویان بلواگران را بی‌امان به آتش بستند و بسیاری از آن‌ها را کشتند. پس از آن کمیسیون خاصی طبق فرمان به انبارهای شراب اعزام شدند که با تبر بطری‌ها را شکستند و یا انبارها را با دینامیت منفجر ساختند.

در بنای شوراهای ناحیه‌ای به جای میلیس سابق گروه‌های با انصباط گاردگارهای سرخ که حقوق خوبی نیز دریافت می داشتند شبانه روز پاس می دادند.

برای مبارزه با بزه کاری‌های کوچک در تمام برزن‌های شهر دادگاه‌های کوچک انقلابی منتخب تشکیل گردید. مهمانخانه‌های بزرگ که در آن‌ها محتکران و سوداگران هنوز به معاملات خود ادامه می‌دادند توسط گاردھای سرخ محاصره شدند و محتکران روانه زندان گردیدند.

پرولتاریای هوشیار پتروگراد سازمان کسب اطلاع وسیعی تشکیل داد که از راه مستخدمه‌ها از هر آن‌چه در برزن‌های بورژواها انجام می‌گرفت اطلاع بدست می‌آورد. تمام خبرهایی که از این راه به دست می‌آمد به کمیته انقلابی نظامی گزارش می‌شد و این کمیته بطور خستگی ناپذیر ضربات مشت‌های آهنین خود را فرود می‌آورد. بدین سان بود که یک توطئه سلطنت طلبان به رهبری پوریشکه ویچ عضو سابق دوما با گروهی از اشراف و افسران کشف گردید. آن‌ها قیامی را به دست افسران تدارک دیده و طی نامه‌ای کاله‌دین را به پتروگراد دعوت نموده بودند. و نیز از همین طریق بود که فعالیت پنهانی کادت‌های پتروگراد، که کاله‌دین را با پول و نیروی انسانی حمایت می‌کردند، کشف گردید.

«نراتوف» که پس از فرار خود از انفجار خشم مردم مروع شد بازگشت و استناد و قرارهای سری را به تروتسکی تحويل داد. تروتسکی نیز بلاذرنگ به انتشار آن‌ها در پراودا پرداخت و این امر سراسر جهان را لرزاند.

تدابیری که علیه مطبوعات بورژوا بی اتخاذ گردیده بود با صدور فرمانی که اعلان‌ها را در انحصار روزنامه‌های دولتی قرار می‌داد تقویت شد. تمام روزنامه‌های دیگر به عنوان اعتراض از انتشار خودداری کردند و یا از فرمان تعییت نکرده و تعطیل شدند. تنها پس از سه هفته آن‌ها سرانجام سرتسلیم فرود آوردند.

وزارت خانه‌ها کماکان در حال اعتصاب، و کارمندان قدیم هم‌چنان سرگرم اعمال خراب‌کارنه بودند و امکان نمی‌دادند زندگی اقتصادی سامان گیرد. تنها اراده توده‌های وسیع غیر متشكل هوادار اسمولنی بود که شورای کمیسرها با اتکاء

بدان عملیات انقلابی توده‌ها را علیه دشمنان سوق می‌داد. لین طی پیام‌های روشن و ساده‌ای که در سراسر روسیه پخش می‌شد هدف‌های انقلاب را توضیح می‌داد و خلق را به تصرف قدرت حاکمه در دست خویش فرا می‌خواند و از مردم دعوت می‌کرد که مقاومت طبقات ثروتمند را به زور درهم شکنند و با زور مؤسسات دولتی را به تصرف درآورند. نظم انقلابی! انضباط انقلابی! حساب دهی و کتترل دقیق! هیچ گونه اعتصاب، هیچ گونه اهمال کاری! بیستم (هفت) نوامبر کمیته انقلابی نظامی هشدار باش زیرین را انتشار داد:

«طبقات ثروتمند در برابر حکومت نوین- حکومت شوروی، حکومت کارگران و سربازان و دهقانان- مقاومت به خرج می‌دهند. طرفداران آنان کار کارمندان دولتی و شهری را متوقف می‌سازند، به قطع کار در بانک‌ها دعوت می‌کنند، به قطع راه‌های آهن و برهم زدن ارتباط پستی و تلگرافی و غیره و غیره می‌کوشند ما به آن‌ها اخطار می‌کنیم! آن‌ها با آتش بازی می‌کنند. کشور و ارتش در معرض خطر قحطی قرار گرفته است. برای مبارزه با قحطی اجراء کامل‌ا» دقیق کلیه امور در تأسیسات خواربار، در راه‌های آهن، در پست و در بانک‌ها ضرورت حتمی دارد. حکومت کارگران و دهقانان برای تأمین همه نیازمندی‌های کشور تمام تدابیر لازم را اتخاذ می‌کند. مقاومت در برابر این تدابیر جنایت علیه خلق است. ما به طبقات ثروتمند و طرفداران آن‌ها هشدار می‌دهیم. چنان‌چه آن‌ها خراب کاری خود را قطع نکنند و موجب توقف حمل خواربار گردند، خود آن‌ها نخستین کسانی خواهند بود که مشقات وضعی را که ایجاد کرده‌اند متحمل خواهند گردید. تمام ذخایری که در اختیار دارند مصادره خواهد گردید و مایملک مقصرين ضبط خواهد شد. ما وظیفه خود را انجام دادیم. ما به کسانی که با آتش بازی می‌کنند هشدار دادیم. ما اطمینان داریم که چنان‌چه اتخاذ تدابیر

جدی لازم آید ما از پشتیبانی کامل همه کارگران، سربازان و دهقانان برخوردار خواهیم بود.»

روز بیست و دوم (نهم) نوامبر بر تمام دیوارهای شهر این اطلاعیه فوق العاده چسبانده شده بود:

شورای کمیسرهای خلق یک تلگرام فوری نظامی خارج از نوبه از جبهه شمال دریافت داشته است که در آن مطالب زیرین گزارش شده است: «بیش از این تأخیر جایز نیست! نگذارید از گرسنگی بمیریم! ارتش جبهه شمال دیگر چند روزی است که یک لقمه نان ندارد و پس از دو سه روز نان خشکی هم که از ذخایر غیرقابل برداشت داده می شود نخواهد بود. این ذخایر در شرف پایان است. هم اکنون نمایندگانی که از ارتش می آیند درباره لزوم انتقال واحدهای ارتش طبق برنامه به عقب جبهه سخن می گویند. آنها پیش‌بینی می کنند که همین روزها فرار دسته جمعی افرادی که از گرسنگی می میرند، از نبرد سه ساله در سنگرهای مثله شده‌اند، بیمارند، عریانند، پا بر هنله اند، از تحمل مصائب فوق طاقت انسانی دیوانه شده‌اند، شروع خواهد شد.» کمیته انقلابی نظامی وضع فوق را به اطلاع پادگان پتروگراد می رساند. وضع جبهه تدبیر حداعلای فوری و جدی را ایجاب می کند. معذالک قشر فوکانی کارمندان مؤسسات دولتی، بانک‌ها و خزانه‌داری، طرق و شوارع، پست و تلگراف، خراب‌کاری می کنند و در کار حکومت برای تأمین خواربار جبهه به کارشکنی ادامه می دهند. هر ساعت تأخیر می تواند به قیمت جان هزاران سرباز تمام شود. کارمندان ضدانقلابی نسبت به برادران گرسنه که در جبهه به حال مردن افتاده‌اند بزرگ‌ترین جنایت کارانند. کمیته انقلابی نظامی به این تبهکاران برای آخرین بار هشدار باش می دهد: «در صورتی که کوچک‌ترین مقاومت یا مقابله از آنها سرزند نسبت به آنها تدبیری اتخاذ خواهد شد که خشونت آن همسنگ جنایات ارتکابی آنها خواهد بود.»

پاسخ توده‌های کارگر و سرباز انفجار خشم آتشینی بود که امواج آن سراسر روسیه را فراگرفت. در پایتخت کارمندان مؤسسات دولتی و بانک‌ها صدھا بیانیه و پیام انتشار داده، اعتراض می‌کردند و به تبرئه خود می‌کوشیدند. اینک یکی از آن بیانیه‌ها:

«قابل توجه تمام هموطنان

بانک دولتی تعطیل است، چرا؟

زیرا اعمال زور بشویک‌ها بر بانک دولتی امکان ادامه کار نداده است.

نخستین گام‌های کمیسرهای خلق مطالبه ده میلیون روبل بود و چهاردهم نوامبر آن‌ها بیست و پنج میلیون روبل مطالبه کردند بدون تعیین محل مصرف این پول‌ها. ما کارمندان بانک دولتی نمی‌توانیم در غارت خزانه مردم شرکت کنیم. ما دست از کار کشیدیم. هموطنان! پول‌های بانک دولتی پول شما مردم است که با زحمت، عرق و خون به دست آمده است. هموطنان! خزانه مردم را از غارت، و ما را از زور محافظت کنید و ما آنا" به کار خواهیم پرداخت.»

«کارمندان بانک دولتی»

وزارت خواربار، وزارت دارایی، کمیته ویژه تدارکات – همه اعلام می‌داشتند که کمیته انقلابی نظامی امکان کارکردن به کارمندان نمی‌دهد و از اهالی ملت‌سманه درخواست می‌کردند که از آن‌ها در مبارزه علیه اسمولنی پشتیبانی کنند. ولی کارگران و سربازان عادی آن‌ها را باور نمی‌کردند. مردم یقین قطعی داشتند که کارمندان خراب‌کاری می‌کنند و ارتش و مردم را از گرسنگی می‌کشنند. در صفحه‌ای درازی که هم‌چنان برای به دست آوردن نان در کوچه‌های سرد تشکیل می‌شد، مردم ناسزا می‌گفتند، اما نه به دولت هم‌چون دوران کرنسکی بلکه به کارمندان خراب‌کار، زیرا تمام این مردم می‌دانستند که دولت، دولت آن‌هاست؛ حکومت شوراهای آن‌هاست و کارمندان وزارت خانه‌ها علیه آند.

در مرکز این مقاومت، دوما و ارگان رزمnde آن یعنی کمیته نجات قرار داشت که به هر فرمان شورای کمیسراهای خلق اعتراض می‌کرد و پشت سرهم قطعنامه مبنی بر عدم شناسایی حکومت شوروی صادر می‌کرد و علناً با «دولت‌های ضدانقلابی نوین» که در «موگیلیوف» تشکیل می‌شد هم کاری داشت. مثلاً روز هفدهم (چهارم) نوامبر کمیته نجات خطاب «به تمام ادارات خودمختار شهر و زمستوها و به تمام سازمان‌های دمکراتیک و انقلابی دهقانان، کارگران و سربازان و دیگر هموطنان،» سخنان زیرین را اعلام داشت:

- ۱- حکومت بلشویکی را به رسمیت نشناشید و علیه آن مبارزه کنید.
- ۲- کمیته‌های محلی نجات میهن و انقلاب تشکیل دهید که می‌بایست تمام نیروهای دمکرات را برای کمک به کمیته نجات سراسر روسیه در انجام وظایف آن متحد گردداند.»

ولی انتخابات مجلس مؤسسان در پتروگراد برتری عظیمی برای بلشویک‌ها به بار آورد. پس از آن حتی منشویک‌های انترناسیونالیست اعلام داشتند که انتخابات دوما می‌بایست تجدید شود، زیرا (دومای موجود) دیگر بیانگر منافع اهالی پتروگراد نیست. در همین زمان سیلی از قطعنامه‌های سازمان‌های کارگری، واحدهای ارشی و حتی دهقانان حومه، دوما را در خود غرق کرد و همه آن‌ها دوما را «ضدانقلابی» و «کورنیلوفی» می‌نامیدند و می‌طلبیدند که از خود سلب اختیار کند. آخرین روزهای دوما به ویژه پرهیجان بود زیرا کارگران مؤسسات شهری میزان حقوق لاقل قابل تحملی را می‌خواستند و تهدید به اعتصاب می‌گردند.

روز بیست و سوم (دهم) نوامبر، کمیته انقلابی نظامی با صدور یک قرار رسمی کمیته نجات را منحل اعلام داشت. روز بیست و نهم (شانزدهم) نوامبر

شورای کمیسرهای خلق مقرر داشت که دومای شهری پتروگراد منحل و انتخابات شن تجدید شود:

«نظر به این که دومای مرکزی شهر که در بیستم اوت (دوم سپتامبر) انتخاب گردیده است به نحوی آشکار و بطور کامل حق نمایندگی اهالی پتروگراد را از دست داده و با روحیات و خواستهای اهالی در تضاد کامل قرار گرفته؛ نظر به این که ترکیب فعلی اکثریت دوما سلب اعتماد سیاسی از خود کرده است و با استفاده از حقوق صوری خود به قصد مقابله ضدانقلابی در قبال اراده کارگران، سربازان و دهقانان، به خراب کاری و کارشکنی درامور برنامه‌ای اجتماعی ادامه می‌دهد، لذا شورای کمیسرهای خلق لازم می‌داند اهالی پایتحت را به اتخاذ تصمیم نسبت به سیاست اداره خودمختار شهر فراخواند. بدین منظور شورای کمیسرهای خلق مقرر می‌دارد:»

«۱- دومای شهر پتروگراد منحل گردد. روز انحلال هفدهم (سی) نوامبر ۱۹۱۷ محسوب محسوب می‌شود؛

۲- تمام افرادی که توسط ترکیب کنونی دوما برای انجام اموری برگزیده شده‌اند در محل خود باقی بمانند و وظایف محوله را انجام دهند تا زمانی که برای انجام وظایف مزبور افراد مسئولی از جانب ترکیب نوین دوما برگزیده شوند؛
۳- تمام کارمندان اداره خودمختار شهری پتروگراد برای اجرای وظایف مستقیم خویش باقی بمانند. هر کس که خودسرانه خدمت را ترک کند بسی درنگ اخراج شده محسوب خواهد شد؛

۴- انتخابات نوین دومای پتروگراد در روز بیست و شش نوامبر (نهم دسامبر) سال ۱۹۱۷ و براساس احکام درباره انتخابات علنی دومای شهر پتروگراد که در همان روز با قرار فوق انتشار می‌یابد، انجام گیرد؛

۵- دومای شهری پتروگراد با ترکیب جدید در ساعت دو بعد از ظهر روز

بیست و هشت نوامبر (یازدهم) تشکیل جلسه دهد؛

۶- کسانی که مرتکب جرم امتناع از اطاعت فرمان کنونی گردند و نیز
کسانی که عالماً و عامداً مایملک شهر را خراب کرده یا معدوم سازند بی‌درنگ
توقیف شده به دادگاه‌های نظامی تحويل خواهند شد...

علیرغم این فرمان، دوماً به تشکیل جلسات خود ادامه داد و قطعنامه‌ای صادر
کرد دایر بر «دفاع از مواضع خویش تا آخرین قطره خون» و مأیوسانه از اهالی شهر
درخواست کرد که «اداره خودمختار شهری خود منتخب خود» را انجات دهند. اما
روش اهالی بی‌اعتنایا خصمانه باقی ماند. روز سی ام (هفده) نوامبر «شراییدر» رئیس
اداره شهری با چند تن دیگر از اعضای دوماً توقیف شده، بازجویی و مرخص
گردیدند. معاذالک دوماً در آن روز و فردای آن روز تشکیل جلسه داد- در حالی
که این جلسات غالباً توسط گارددهای سرخ و ناویان تعطیل می‌شد. اینان با نزاکت
خواستار می‌شدند که جلسه متفرق گردد. روز دوم دسامبر (بیست و پنج نوامبر)،
هنگامی که یکی از اعضای دوماً در تالار نیکلایوسکی نقطه می‌کرد، افسری با چند
ناوی وارد شد و فرمان داد که جلسه متفرق گردد و تهدید کرد که در غیر این
صورت متولی به اعمال زور خواهد شد. دوماً آخرین قطعنامه خود را صادر کرد،
ولی سرانجام «در برابر زور» تسلیم شد.

دومای جدید که پس از ده روز انتخاب گردید یک پارچه بلشویکی از آب
درآمد. سوسيالیست‌های معتدل از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند.

ولی هنوز چند مرکز خطرناک مخالف باقی بود مانند «جمهوری»‌های
اوکرائین و فنلاند که به هیچ روی گرایش‌های ضد شوروی خود را پنهان
نمی‌کردند. دولتهای هلسينگفورس و کیف، واحدهای نظامی مورد اطمینانی بر
دور خود گردآورده دست اندر کار ریشه کن ساختن بلشویسم، خلع سلاح و تبعید

سر بازان روس بودند. «رادا»ی او کرایین در سراسر روسیه جنوبی قدرت حاکمه را
قبصه کرده و کاله‌دین را از لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات تقویت می‌کرد. فنلاند
و اوکرایین با آلمان‌ها وارد مذاکرات سری شدند و علاوه بر آن بی‌درنگ توسط
دول متلقین به رسمیت شناخته شدند و این دولت‌ها وام‌های هنگفتی در اختیار
آن‌ها گذارند و از طبقات ثروتمند آن‌ها در کار تشکیل مراکز ضدانقلابی برای
حمله به روسیه شوروی حمایت کردند. آن‌گاه که بشویسم در این مبارزات پیروز
گشت بورژوازی مغلوب آلمان‌ها را فراخواند تا حکومت وی را احیاء کنند.

ولی خطر عمدہ‌ای که حکومت شوروی را تهدید می‌کرد دشمن داخلی بود
که دو سر داشت: یکی جبش کاله‌دین و دیگری ستاد مستقر در موگیلیوف که
فرماندهی آن با ژنرال «دوخونین» بود. مورایوف-مردی که در همه جا حاضر بود-
به فرماندهی نیروهایی که علیه کازاک‌ها می‌جنگیدند منصب گردید. برای ارتش
سرخ از بین کارگران کارخانه‌ها افرادی انتخاب شدند. صدھا مبلغ به دون گسیل
گردیدند. شورای کمیسراهای خلق پیامی به کازاک‌ها منتشر ساخت در آن توضیح
داده می‌شد که حکومت شوروی چیست و چرا طبقات ثروتمند یعنی کارمندان،
ملاکان، بانکداران و متحدین آن‌ها اعیان کازاک‌ها و ژنرال‌ها سعی دارند انقلاب
را خفه کنند و نمی‌خواهند که ثروت آنان به مردم انتقال یابد.

روز بیست و هفت (چهارده) نوامبر یک هیئت نمایندگی کازاک به اسمولنی
نزد لینین و تروتسکی آمد. نمایندگان پرسیدند آیا راست است که حکومت
شوری می‌خواهد اراضی کازاک‌ها را بین دهقانان ویلیکوروس تقسیم کند؟
تروتسکی پاسخ داد «نه». آن‌ها در گوش هم سخنانی رد و بدل کردند و پرسیدند:
«پس آیا حکومت شوروی می‌خواهد املاک ملاکان ما را بگیرد و بین کازاک‌های
زحمت کش تقسیم کند؟» لینین به آن‌ها پاسخ داد: «این دیگر کار خود شما است. ما
از عمل کازاک‌های زحمت کش در تمام موارد حمایت می‌کنیم. بهتر این است که

کار از تشکیل شورای کازاک‌ها آغاز گردد. در آن صورت شما در هیئت اجرائیه مرکزی نمایندگی خواهید داشت و آن نمایندگی حکومت شما خواهد بود.» کازاک‌ها در حالی که عمیقاً اندیشیدند از آن جا رفتند. پس از دو هفته یک هیئت نمایندگی از سربازان کاله‌دین به نزد او رفتند. نمایندگان پرسیدند: «آیا شما قول می‌دهید که املاک ملاکان را بین کازاک‌های زحمت‌کش تقسیم کنید؟» کاله‌دین پاسخ داد: « فقط در صورتی که از روی جسد من بگذرید.» پس از یک ماه وی مشاهده کرد که ارتش وی در برابر چشمانش آب می‌شود. او خود را هدف گلوله قرار داد و جنبش کازاک‌ها متوقف گشت.

در همین اثنا اعضای کمیته اجرائیه مرکزی سابق یعنی رهبران سوسياليست‌های معتدل – از اوکستتیف گرفته تا چرنوف – و رهبران فعال کمیته‌های سابق ارتش، ارجاع افسری در موگیلیوف گرد آمدند. ستاد با سرسرخی از شناسایی شورای کمیسرهای خلق امتناع می‌ورزید؛ گردن‌های مرگ، دسته‌های سواره نظام سنت گئورگ و کازاک‌های جبهه را بدور خویش گردآورد و نیز محرمانه روابط نزدیکی با کاردارهای نظامی متفقین، با جنبش کاله‌دین و با «رادا» او کرائین برقرار ساخت.

دول متفق به منشوری که کنگره شوراهای روز هفتم نوامبر (بیست و شش اکتبر) درباره صلح تصویب کرد و براساس آن پیشنهاد متارکه عمومی را عرضه داشت، جواب ندادند.

روز بیستم (هفتم) نوامبر تروتسکی یادداشت زیرین را به سفرای متفقین تسلیم کرد:

«مفترخرم که بدین وسیله به اطلاع شما آقای سفیر برسانم که کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در بیست و شش اکتبر حکومت نوین جمهوری روسیه را در سیمای کمیسرهای خلق تشکیل داد. ولادیمیر ایلیچ لینین

رئیس این حکومت است و رهبری سیاست خارجی به من به عنوان کمیسر خلق در امور خارجی سپرده شده است. با جلب توجه شما به متن پیشنهاد مtar که و صلح دمکراتیک بدون الحاق و غرامت، برپایه خودمختاری ممل که از طرف کنگره سوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه به تصویب رسیده است مفتخرم از شما خواهش کنم که سند مذبور را به عنوان پیشنهاد رسمی مtar که فوری در تمام جبهه‌ها و شروع بی‌درنگ مذاکرات صلح-پیشنهادی که حکومت ذی اختیار جمهوری روسیه در عین حال در برابر تمام خلق‌های متحارب و حکومت‌های آن‌ها مطرح می‌سازد- بررسی کنید. ابراز احترامات عمیق حکومت شوروی را آقای سفیر نسبت به خلق خودتان که مانند دیگر خلق‌ها، که در این کشتارگاه بی‌سابقه فرسوده و بی‌رمق گشته‌اند، نمی‌تواند مشتاق صلح نباشد، پلی‌یرید ...»

در همان شب شورای کمیسرهای خلق تلگراف زیرین را به ژنرال دو خونین مخابره کرد:

«... شورای کمیسرهای خلق لازم می‌داند که بی‌درنگ به تمام کشورهای متحارب، چه متفقین و چه آن‌هایی که به عنوان خصم در برابر ما قرار گرفته‌اند رسمیاً پیشنهاد مtar که بدهد. در این باره اطلاعیه‌ای از جانب کمیسرهای خلق در امور خارجی به تمام نمایندگان مختار کشورهای متفق در پتروگراد ارسال گردیده است. شورای کمیسرهای خلق به شما هموطن- سرفرماندهی عالی- مأموریت می‌دهد که به قصد شروع مذاکرات صلح، پیشنهاد قطع فوری عملیات نظامی را در برابر مقامات نظامی ارتش‌های خصم مطرح سازید. شورای کمیسرهای خلق انجام این مذاکرات مقدماتی را برعهده شما گذارد و به شما فرمان می‌دهد:»

«۱- جریان مذاکرات خود را با نمایندگان ارتش‌های خصم بلاقطع از

طريق سیم مستقيم شورا گزارش دهید.»

سفیران دول متفق یادداشت تروتسکی را با سکوت نفراتانگیزی تلقی کردند و در روزنامه‌ها مصاحبه‌های پی‌درپی انتشار دادند سرشار از بی‌اعتنایی و تمسخر. فرمانی که به «دوخونین» ارسال گردید علناً به مثابه یک اقدام خائنانه ارزیابی شد. اما خود دوخونین هیچ نشانی از زندگی از خود بروز نداد. در شب یست و دوم (نهم) نوامبر او را پای تلفن مستقیم خواندند و پرسیدند که آیا قصد تعیت از فرمان را دارد؟ دوخونین پاسخ داد که وی تنها از فرامینی می‌تواند اطاعت کند که از طرف «حکومتی مورد پشتیبانی ارتش و کشور» صادر شده باشد.

بلافاصله تلگرافاً از پست فرماندهی معزول شد و به جای او «کریلنکو» منصب گردید. لینین به پیروی از شیوه خود که به توده‌ها مراجعه می‌کرد رادیو تلگرامی به تمام کمیته‌های هنگ‌ها و لشکرها و سپاه‌ها خطاب به تمام سربازان ارتش و ناویان ارسال داشته امتناع دوخونین را به اطلاع آنان رسانده و فرمان داد: «هنگ‌ها که در جبهه قرار دارند فوراً نمایندگان مختاری که باید مذاکرات رسمی را در باره مtarکه با دشمن آغاز کند، انتخاب نمایند.»

روز یست و سوم (دهم) نوامبر کارداران دول متفق طبق دستورهایی که از حکومت‌های خویش دریافت داشتند با یادداشتی به دوخونین مراجعه کرده به وی رسماً اخطار نمودند که پیمان‌های منعقده بین دول آناتانت را نقض نکند. سپس در یادداشت گفته شده بود که عقد مtarکه جداگانه با آلمان و خیم‌ترین عواقب را برای روسیه به بار خواهد آورد. دوخونین بلاذرنگ این یادداشت را به تمام کمیته‌های سربازی ارسال داشت.

فردای آن روز تروتسکی با پیام نوینی به سربازان مراجعه کرد که در آن یادداشت نمایندگان متفقین هم چون مداخله آشکار در امور داخلی روسیه، و به

منزله کوشش جسورانه‌ای ارزیابی شده بود که «ارتش روسیه و خلق روسیه را براساس پیمان‌های منعقده با تزار از طریق تهدید مجبور به ادامه جنگ می‌کند.» از اسمولنی لاینقطع سیل بیانیه‌های روان بود در افشاء دوخونین و افسران ضدانقلابی که گرد وی جمع شده بودند؛ و نیز در افشاء بازیگران مرتعج سیاسی که در موگیلیوف گردآمده بودند. این بیانه‌ها میلیون‌ها سرباز خشمگینی را که در جبهه‌ای به طول هزار و رست پراکنده بودند به حرکت درآورد.

در همین زمان کریلنکو با سه گروه ناوی‌های از صمیم قلب وفادار به سوی ستاد رهسپار شد و دوخونین را به مکافات تهدید کرد. سربازان همه جا کریلنکو را با هلهله‌های سرور آمیز استقبال کردند و این ظفرمندی کاملی بود. وقتی که کمیته مرکزی ارتش طی بیانیه‌ای از دوخونین جانبداری کرد، بلاfacile ده هزار سرباز به سوی موگیلیوف به حرکت درآمدند.

دوم دسامبر (نووزده نوامبر) پادگان موگیلیوف قیام کرد، شهر را به تصرف درآورد، دوخونین و کمیته ارتش را توقيف کرد و با پرچم‌های سرخ پیروزی به استقبال سرفمندی عالی نوین رفت. فردای آن روز کریلنکو وارد موگیلیوف شد و در کنار واگنی که دوخونین در درون آن محافظت می‌شد با انبوهی جمعیت جوشان و خروشان روبرو گشت. کریلنکو نطقی ایراد داشت و طی آن از سربازان تقاضا کرد که متعرض دوخونین نشوند، زیرا می‌بایست او را به پتروگراد برد تا در آن‌جا در برابر دادگاه انقلابی قرار گیرد. هنگامی که سخنان خود را پایان داد، ناگهان سروکله دوخونین از پنجره واگن هویدا شد - گفتی که او هم می‌خواهد خطاب به جمعیت سخنرانی کند. مردم با فریادهای وحشتناک به واگن هجوم برداشتند، ژنرال سالخورده را بیرون کشیدند و همان‌جا روی سکو قطعه قطعه کردند.

شورش بدین سان پایان یافت.

دولت شوروی که در نتیجه سقوط این آخرین دژ نیروهای خصم فوق العاده تقویت یافته بود، با اطمینان دست اندر کار سازماندهی دولت جدید گردید. بسیاری از کارمندان پیشین زیر پرچم آن درآمدند، بسیاری از اعضاء احزاب دیگر خدمت شوروی را پذیرفتند. ضمناً از بین آن‌ها آن عده که به حقوق‌های گزار امید بسته بودند درقبال فرمانی درباره میزان حقوق کارمندان شوروی، که برای کمیسر خلق یعنی بزرگ‌ترین مقام پانصد روبل (قریب پنجاه دلار) حقوق در ماه قائل شده بود، دچار یأس گردیدند. اعتصاب کارمندان دولتی که دیگر از لحاظ مالی از طرف محافل مالی و بازرگانی نمی‌توانست مورد پشتیبانی قرار گیرد، برهم خورد. کارمندان بانک نیز به کار خود بازگشتند.

فرمان ملی کردن بانک‌ها، ایجاد شورای عالی اقتصاد ملی، اجرای فرمان مربوط به زمین در دهات، تجدید سازمان دمکراتیک ارتش، تغییرات چشم‌گیر در تمام عرصه‌های اداره دولت و زندگی - همه ای این‌ها تدبیری بود بیانگر اراده توده‌های کارگر، سرباز و دهقان برای آغاز کار تدریجی و توام با استباها زیاد برای ایجاد روسیه نوین و پرولتری.

بلشویک‌ها قدرت حاکمه را نه به وسیله سازش با طبقات حاکمه و یا با رهبران سیاسی دیگر، و نه از طریق آشتی با دستگاه دولتی سابق قبضه کردند. آن‌ها هم‌چنین ازراه اعمال قهرمتشکل یک دارودسته کوچک به این هدف نرسیدند. اگر توده‌های وسیع اهالی روسیه آماده قیام نمی‌بودند آن‌ها دچار شکست می‌شدند. یگانه سبب کامیابی عظیم بلشویک‌ها در آن است که آن‌ها آرزوهای بزرگ و در عین حال ساده وسیع ترین اقشار اهالی را تحقق بخشدند؛ آن‌ها را دعوت کردند که هر آن‌چه را کهنه است ویران سازند و ریشه کن کنند و سپس همراه با آن‌ها بر روی ویرانه‌های گذشته پایه‌های جهان نوین را بنیاد نهند.

کنگره دهقانی

بامدادان روز هیجدهم (پنجم) نوامبر که بیدار شدیم چهارچوب پنجره‌ها را تمامان" سفید یافتم. برف می‌بارید و ریزش آن چنان پرپشت بود که در ده گامی هیچ چیز دیده نمی‌شد. گل‌لای محو شده و شهر تیره ناگهان درخشندگی خیره کننده یافته بود. به جای درشکه‌ها سورتمه‌ها با سرعتی سرگیجه‌آور در کوچه‌های ناهموار می‌شتابتند. ریش سورتمه‌چی‌ها که خود را به نحو مضمکی قنداق‌پیچ کرده بودند، یخ بسته و به آویزه‌های یخی مبدل شده بود. شهر، علیرغم انقلابی که با شتابی گیج کننده روسیه را به سوی آینده نامعلوم و مخوفی می‌کشید، نخستین برف را با شادمانی عمومی استقبال کرد. لبخند بر تمام لب‌ها نشسته بود و مردم در کوچه‌ها می‌دوییدند و با خنده دانه‌های لطیف برفی را که در فضای چرخید می‌قاییدند. هر آن‌چه تیره رنگ بود محو شده بود و تنها سرمناره‌ها و گبدهای زرین و رنگین از زیر پوشش برف سر برآورده بودند؛ برف فقط به زیبایی ابتدایی ویژه آن‌ها فزونی بخشیده بود.

نیم روز حتی خورشید، رنگ پریله و ناتوان، نمایان شد، ولی در هر حال خورشید بود. ذکام و درد مفاصل که در موسم باران بر شهر چیره شده بود رخت بر بست. زندگی شادمانه‌تر جریان پیدا کرد، و حتی انقلاب با سرعت بیشتری به پیش شتافت.

یک شام‌گاه در قهوه‌خانه مقابل دروازه اسمولنی نشسته بودم. قهوه‌خانه کلبه عموم‌tom نام داشت و جنگ‌جویان گاردسرخ غالباً به این پاتوق پر همهمه با سقف کوتاه روی می‌کردند. اکنون این‌ها نیز در اینجا به دور میزهایی که قوری‌های چینی بزرگی بر روی سفره‌های ناتمیز چیده شده بود گرد آمده اتاق را با دود غلیظ توتون پر کرده بودند. پیش خدمات‌ها با فریاد «الآن، الآن» به هر سو می‌دوییدند.

در گوشه‌ای مردی با او نیفورم سروانی نشسته بود و سعی داشت نطقی ایراد کند. ولی حاضرین در هر چند کلمه سخن او را می‌بریدند. مرد فریادزنان گفت: «شما از آدم کش‌ها بهتر نیستید. در کوچه برادران روس خود را خودتان به تیر می‌بندید!»

کار گگری پرسید: «چه وقت ما چنین کاری کردی‌ایم؟»

- «یکشنبه گذشته وقتی یونکرها ...»

- «مگر یونکرها به ما تیراندازی نکردند؟»

یکی از حضار دست خود را که با باند بر گردن آویزان داشت بلند کرد و نشان داد: «آن‌ها برای من که مدرک گذاشته‌اند، شیاطین!» سروان با تمام قدرت صدایش فریاد زد: «شما می‌بایست بی‌طرفی را حفظ می‌کردید. شما می‌بایست بی‌طرف می‌ماندید. شما کی هستید که بتوانید حکومت قانونی را ساقط کنید؟ این لین شما کیست؟ آلمانی! ...»

«و تو خودت کی هستی؟ ضدانقلابی! پرووکارتور!» - از هر سو بر سرش فریاد زدند. وقتی سروصدا تا حدودی خواهد سروان برخاست و گفت: «بسیار خوب، شما خودتان را خلق روس می‌نامید. ولی خلق روس شماها نیستید، خلق روس این دهقاناند. صبر کنید تا دهقانان ...»

و بر سرش فریاد زدند: «صبر خواهیم کرد و خواهیم دید که دهقانان چه خواهند گفت. ما خوب می‌دانیم آن‌ها چه خواهند گفت! مگر آن‌ها زحمت کشانی مانند ما نیستند؟»

در آخرین تحلیل همه چیز به دهقانان بستگی داشت. گرچه سطح رشد دهقانان پایین بود، ولی آن‌ها نظریات خاص خود را داشتند و علاوه بر این آن‌ها بیش از هشتاد درصد اهالی روسیه را تشکیل می‌دادند. در بین دهقانان پیروان بلشویک‌ها بطور نسبی کم بود، و یک دیکتاتوری استوار صرفًا متکی به کارگران

صنعتی در روسیه غیرممکن بود ... حزب اس ارها نمایندگی سنتی دهقانان را داشت. از این رو دهقانان طبعاً توسط اس ارها چپ رهبری می شدند و نه توسط حزبی از احزاب دیگر که هادار حکومت شوروی بودند؛ و اس ارها چپ که موجودیت شان در گرو پرولتاریای متشكل شهری بود نیاز بی انتها به پشتیبانی دهقانان داشتند.

ولی اسمولنی دهقانان را هیچ گاه فراموش نکرده بود. با صدور فرمان راجع به زمین، کمیته اجرائیه مرکزی نوین، مقدم بر همه چیز کمیته دهقانان سراسر روسیه را بدون مراجعه به کمیته اجرائیه شورای دهقانان فراخواند. پس از چند روز مقررات دقیقاً تدوین شده ای برای کمیته های ارضی شهرستان ها انتشار یافت و به دنبال آن نامه های لینین خطاب به دهقانان منتشر شد که با زبانی ساده و مفهوم، انقلاب بلشویکی و حکومت نوین را توضیح می داد. سرانجام شانزده (سوم) نوامبر لینین و میلیوتین «دستور العمل برای فرستادگان مختار به استان ها» را منتشر ساختند.

هزاران نفر از این فرستادگان از طرف دولت شوروی به روستاهای رفتند.

۱- فرستاده به محض ورود به استان تعیین شده، جلسه نمایندگان کمیته اجرائیه شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان را فرا می خواند و در آن جا قانون ارضی را گزارش می دهد و مسئله فراخواندن جلسات نمایندگان شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان شهرستان ها و استان ها را مطرح می کند.

۲- وضع مسئله زمین را در استان توضیح می دهد: الف- آیا اراضی مالکان تقسیم شده یا خیر و در کجا و در کدام شهرستان، ب- اراضی مالکان در اختیار چه کسی قرار گرفته است؟ در اختیار کمیته های ارضی و یا کماکان در اختیار مالکان است، ج- نسبت به ابزار کار چگونه رفتار شده است؟

۳- آیا کشت دهقانان توسعه یافته است؟

۴- از سهمی که به استان تعلق می گیرد چقدر بارگیری می شود؟

۵- توضیح داده شود مادام که دهقانان زمین را گرفته‌اند پس لازم است هر قدر ممکن است بیشتر و سریع‌تر غله به شهرها حمل گردد و فقط از طریق افزایش مقدار حمل غله به شهر است که می‌توان خطر قحطی را رفع کرد.

۶- چه تدبیری برای انتقال اراضی ملاکان به دست کمیته‌های شهرستانی و اراضی و شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان در نظر گرفته شده و اتخاذ گردیده است؟

۷- بهتر است که املاک معمور و مجهرز در اختیار شوراهای نمایندگان تهییدست با رهبری مهندسان مربوطه کشاورزی قرار گیرد.»
درروستا جنب و جوشی در گرفت- آبستن تحولات، و سبب آن نه فقط تاثیر نیرومند فرمان درباره زمین، بلکه هم‌چنین بازگشت هزاران دهقان سرباز با روحیه انقلابی از جبهه بود ... بخصوص این افراد با شادمانی ویژه‌ای فراخواندن کنگره دهقانان را شادباش گفتند.

هم‌چنان که کمیته اجرائیه مرکزی قدیم کوشید که از تشکیل دومین کنگره نمایندگان کارگران و سربازان جلوگیرد، کمیته اجرائیه شوراهای دهقانان نیز سعی کرد از تشکیل کنگره دهقانان که اسمولنی فراخوانده بود جلوگیری کند؛ و آن‌گاه که دید توانی برهم زدن کنگره را ندارد، این کمیته اجرائیه نیز مانند کمیته اجرائیه مرکزی قدیم با شتابی تب‌آلود به پخش تلگرام‌ها پرداخت دائر به سفارش برگزیدن نمایندگان محافظه‌کار. حتی در بین دهقانان شایعه پراکنند که گویا کنگره در مسکو تشکیل خواهد شد، و برخی از نمایندگان نیز درواقع بدانجا عزیمت کردند؛ ولی در بیست و سه (ده) نوامبر در پتروگراد نزدیک به چهارصد نماینده گردآمدند و مشاورات فراکسیونی آغاز شد...

نخستین جلسه کنگره در تالار الکساندروفسکی از بنای دومای شهر تشکیل یافت و نخستین رأی‌گیری نشان داد که بیش از نصف نمایندگان کنگره اس ارهای

چپ هستند، در حالی که بشویک‌ها فقط یک پنجم، اسارهای راست یک‌چهارم نمایندگان را تشکیل می‌دادند و بقیه نمایندگان تنها در مخالفت با کمیته اجرائیه قدیم که رهبری آن را اوکستیف، چایکوفسکی و «پشه‌خونوف» در دست داشتند، متحد شده بودند.

ازدحامی پرهیاهو تالار عظیم را پر کرده بود. خصوصی ژرف و سرسخت نمایندگان را به گروههای آشتی ناپذیر تقسیم نموده بود. در سمت راست سردوشی‌های افسران می‌درخشید و چهره‌های پدرسالاری دهقانان سالمند و مرffe مشاهده می‌شد. در مرکز تعداد کمی دهقان، گروهبان و چند سرباز؛ در سمت چپ تقریباً فقط سربازان ساده نشسته بودند. این نسل جوانی بود که در ارتش خدمت می‌کرد. در راهروها انبوهی از کارگران بودند که در روسیه هنوز منشاء دهقانی خود را فراموش نکرده‌اند ...

کمیته اجرائیه برخلاف کمیته اجرائیه قدیم به هنگام افتتاح جلسه از به رسمیت شناختن کنگره امتناع کرد. موعد کنگره رسمی سیزده دسامبر (سی نوامبر) تعیین شده بود. صدر کمیته اجرائیه در میان کف‌زدن‌های رعدآسا و فریادهای خشمگین اعلام داشت که جلسه کنونی کنفرانسی است فوق العاده و نه بیشتر ... ولی کنفرانسی فوق العاده به زودی با انتخاب رهبر اسارهای چپ-ماریا‌سپریدونوا- به صدارت مناسبات خود را نسبت به کمیته اجرائیه نشان داد. تقریباً تمام روز نخست با بحث و جدل سختی درباره این موضوع گذشت که آیا بایستی نمایندگان شوراهای شهرستان‌ها در کنگره شرکت داد و یا این که فقط نمایندگان سازمان‌های استان‌ها را، ولی سرانجام به همان‌گونه کنگره کارگران و سربازان، اکثریت شکننده به سود وسیع‌ترین نمایندگی رأی داد. پس از آن کمیته اجرائیه قدیم تالار جلسه را ترک گفت ...

تقریباً" بلا فاصله پس از این واقعه آشکار شد که روحیه اکثریت نمایندگان نسبت به حکومت کمیسرهای خلق خصوصت آمیز است. زینویوف کوشید به نام بشویک‌ها سخن گوید ولی با سوت استقبال شد؛ و آن‌گاه که او در میان خنده نمایندگان کرسی خطا به را ترک گفت فریاد زد: «خر کمیسر خلق به گل نشست!» نازاریف نماینده استان فریاد برآورد: «ما سوسيال انقلابيون چپ از شناخت اين به اصطلاح حکومت کارگری- دهقانی امتناع می‌ورزیم تا آن‌گاه که در آن نمایندگان دهقانان نباشند. این وضع در حال حاضر جز دیکتاتوری کارگری چیز دیگری نیست ... ما اصرار داریم حکومت نوینی تشکیل شود که نمایشگر تمام دمکراسی باشد!»

نمایندگان مرتعج با تمام قوا از این روحیه پشتیبانی می‌کردند و بی‌اعتنای اعتراضات شدیدی که از نیمکت‌های بشویک‌ها بر می‌خاست مدعی بودند که شورای کمیسرهای خلق قصد دارد یا کنگره را تابع خود سازد و یا به زور اسلحه آن را منحل کند. دهقانان این ادعا را با فریادهای نفرت استقبال می‌کردند ... در سومین روز ناگهان در پشت کرسی خطا به لنین ظهرور کرد. تالار نه کمتر از ده دقیقه خشم خود را بروز داد. تالار فریاد می‌زد: «دورشو، ما نمی‌خواهیم حرف کمیسرهای خلق را گوش بدیم! حکومت شما را به رسمیت نمی‌شناسیم!» لنین که دست‌های خود را به طرفین کرسی خطا به گرفته بود کاملاً آرام ایستاده بود و متفکرانه جمعیت خشمگین را با پلک‌های نیم‌بسته نگاه می‌کرد. سرانجام، همه‌مه در تالار گویی فروکشید به استثناء نیمکت‌های راست که در آنجا هنوز فریاد می‌زدند و سوت می‌کشیدند.

لنین گفت: «من اینجا آمده‌ام نه به عنوان عضو شورای کمیسرهای خلق - و به انتظار ساکت شد تا همه‌مه بخوابد - بلکه به عنوان فراکسیون بشویکی که به

نحوی بایسته برای کنگره کنونی انتخاب شده است.» و اعتبار نامه خود را بلند کرد
چنان که همه بتوانند آن را بینند.

«وانگهی - او با صدایی کاملاً آرام به سخن ادامه داد - هیچ کس نمی تواند
انکار کند که حکومت کنونی روسیه را حزب بلشویک تشکیل داده است ... او
چند ثانیه مکث کرد ... چنان که در واقع این و آن یکی است ...»

استدلال لینین ساده بود: «صف و ساده بگویید شما دهقانان که ما املاک
ملاکان را به شما داده ایم، آیا اکنون می خواهید مانع کارگران شوید که کنترل
خود را بر تولید برقرار کنند؟ این جا مبارزه طبقاتی است: ملاکان بدیهی است که با
دهقانان مبارزه می کنند و صاحبان کارخانه با کارگران. مگر شما می خواهید کار
به تفرقه در صفوف پرولتاریا بی انجامد؟ شما می خواهید در کدام طرف قرار
گیرید؟ ما بلشویک‌ها حزب پرولتری هستیم - چه پرولتاریای دهقانی و چه
پرولتاریای صنعتی. ما بلشویک‌ها به یکسان طرفدار شوراهای هستیم - هم طرفدار
شوراهای دهقانی و هم طرفدار شوراهای کارگران و سربازان. حکومت کنونی
حکومت شوروی است و ما نه فقط پیشنهاد کرده ایم که شوراهای دهقانی در این
حکومت شرکت کنند، بلکه هم چنین نمایندگان اس ارهای چپ را دعوت کرده ایم
که در شورای کمیسرهای خلق وارد شوند ... شورا کامل ترین شکل نمایندگی
مردمند - چه مردمی که در کارخانه‌ها و معادن کار می کنند و چه مردمی که در
کشتزارها کار می کنند. هر کس سعی در تخریب شوراهای کنگاه عمل
ضد دمکراتیک و ضد انقلابی را بردوش می گیرد و من به خود اجازه می دهم که به
شما رفقاء اس ارهای راست و به شما آقایان کادتها بگویم که اگر مجلس
مؤسسان بخواهد شوراهای را تخریب کند ما این مجلس مؤسسان را اجازه نخواهیم

داد!»

شب هنگام (بیست و پنجم) دوازده نوامبر چرنوف که توسط کمیته اجرائیه فراخوانده شده بود شتابان از موگیلیوف فرار سید. تا دو ماه قبل او یک انقلابی دو آتشه شمرده می شد و از یک شهرت بسیار بزرگی بین دهقانان برخوردار بود. و اکنون او را فرا خوانده بودند به خاطر آن که او کنگره را از گرایش خطرناک به چپ باز دارد. به محض ورود به پتروگراد چرنوف بازداشت و به اسمولنی برد شد. در آنجا به سرعت از او بازپرسی کردند و رهایش ساختند.

نخستین کارش بستن کمیته اجرائیه به تازیانه انتقاد بود برای آن که کنگره را ترک کرده بود. کمیته اجرائیه موافقت کرد به کنگره بازگردد. به هنگام ورود چرنوف به تالار، اکثریت از او با کف زدن های شدید و بلشویک ها با سوت کشیدن و تماسخر استقبال کردند.

«رفقا من غیبت کرده ام. من در کنفرانس ارتش دوازدهم درباره مسئله دعوت کنگره تمام نمایندگان دهقانان ارتش جبهه غرب شرکت داشتم و از آن چه در اینجا موجب طغیان شده اطلاع بسیار کمی دارم ...»

زینوویف از جا پرید و فریاد کشید «شما فقط چند دقیقه غیبت کرده اید!»

همه مه و فریادهای گوش خراشی برخاست: «دور باد بلشویک ها!»
چرنوف ادامه داد: «اتهامی که برمن وارد کردند که گویا من کمک کرده ام ارتشی را تماماً به سوی پتروگراد گسیل دارم فاقد هر گونه اساس و سرتاپا دروغ است. چنین اتهامی از کجا مایه می گیرد؟ منشاء آن را به من نشان دهید!»
زینوویف: «از روزنامه های خود شما - از ایزوستیا و دیئلونارودا!»

چهره پهن چرنوف در چارچوبی از ریش فلفل نمکی و موهای وزکرده از خشم سرخ شده بود. چشمان ریزش می درخشید. ولی او خودداری کرد و ادامه داد: «تکرار می کنم، من عملاً هیچ چیز از آن چه در اینجا گذشته است نمی دانم. من هیچ ارتشی را هدایت نکرده ام جز این را (او با انگشت به نمایندگان دهقانان

اشاره کرد) و من مسئولیت کامل این را برعهده می‌گیرم که آن را به این تالار
هدایت کرده‌ام!» (خنده، فریاد، آفرین، احسنت!)

«به پتروگراد که بازگشتم به اسمولنی رفتم، آن‌ها چنین اتهاماتی به من نبستند
... پس از مذاکرات بسیار کوتاهی مرا رها کردند و این است تمام داستان. بگذار
کسی از حضار این اتهام را تکرار کند!»

هممه و حشتناکی برخاست. بلشویک‌ها و برخی اسارهای چپ از جا
جستند، با تکان دادن مشت فریاد می‌کشیدند و بقیه نمایندگان سعی داشتند با
فریادهای رساتری آن‌ها را ساکت کنند.

چرنوف فریاد کشید: «این که جلسه نیست، این که سرتا پا افتضاح است!» و با
این کلمات از تالار خارج شد. در نتیجه همه و برهم خوردن نظم لازم آمد
تنفس بدھند ...

xxxxxxxxxxxx

مسئله وضع کمیته اجرائیه دهقانان همه را سخت به هیجان آوردہ بود. کمیته
اجدائیه با اعلام این که جلسه، کنفرانس فوق العاده‌ای است، در نظر داشت از تجدید
انتخاب کمیته اجرائیه جلوگیرد. ولی این شمشیر دوسر بود. اسارهای چپ تصمیم
گرفتند که اگر کنگره بر کمیته اجرائیه حاکمیت ندارد پس کمیته اجرائیه نیز
بر کنگره حاکمیت نمی‌تواند داشته باشد. جلسه در بیست و پنج (دوازده) نومبر مقرر
داشت که اختیار کمیته اجرائیه به کنفرانس فوق العاده منتقل می‌گردد و حق رأی
تنها به آن اعضاًی از کمیته اجرائیه تعلق می‌گیرد که به عنوان نماینده برگزیده
شده‌اند.

فردای آن روز علیرغم کوشش‌های نومیدانه بلشویک‌ها اصلاحی بر این
قطعنامه تصویب شد که طبق آن حق رأی مشورتی و قطعی به تمام اعضاًی کمیته
اجدائیه — قطع نظر از این که به عنوان نماینده انتخاب شده بودند یا نه — داده می‌شد.

بیست و هفت (چهارده) نوامبر مذاکره درباره مسئله ارضی درگرفت که طی

آن تفاوت بین برنامه ارضی بلشویک‌ها و اسارهای چپ آشکار شد.

کالچینسکی که به نام اسارهای چپ سخن گفت تلخیصی از تاریخ مسئله ارضی در دوران انقلاب عرضه داشت. او گفت که نخستین کنگره شوراهای دهقانان قطعنامه کاملاً "دقیق و صوری برای واگذاری فوری املاک ملکان به کمیته‌های ارضی تصویب کرد، ولی رهبران انقلاب و نمایندگان بورژوازی در حکومت وقت اصرار کردند که مسئله تا گشایش مجلس مؤسسان نمی‌تواند حل شود. دومین دوران انقلاب دوران «سازشکاری» با قرارگرفتن چرنوف در پست وزارت خانه آغاز شد. دهقانان باور داشتند که اکنون بی‌درنگ حل عملی مسئله ارضی آغاز می‌گردد، ولی به رغم اراده بیان شده و صریح نخستین کنگره دهقانی، مرتجلین و سازشکاران کمیته اجرائیه به هیچ عملی اجازه ندادند. این گونه سیاست منجر به یک رشته هیجان‌های ارضی شد که تظاهر طبیعی بی‌صبری و انرژی سرکوب شده دهقانان بود. دهقانان که مضمون واقعی انقلاب را در ک کرده بودند می‌کوشیدند که از دایره حرف به دایره عمل گام گذارند.

ناطق ادامه داد: «حوادث اخیر نه یک سورش سطحی و نه «ماجرای بلشویکی» است، بلکه بر عکس قیام واقعی خلق است که در سراسر کشور حسن استقبال می‌گردد. بطور کلی بلشویک‌ها در مسئله ارضی موضع درستی اتخاذ کردند، ولی با توصیه دهقانان که خود زمین را به زور تصرف کنند اشتباه بزرگی مرتکب شدند. بلشویک‌ها از روزهای نخست اعلام داشتند که دهقانان می‌بایست زمین را «از طریق عمل انقلابی توده‌ای» تصرف کنند. این چیزی جز هرج و مر ج نیست. زمین می‌تواند بطور متسلک گرفته شود. برای بلشویک‌ها مهم این بود که هر قدر ممکن است سریع‌تر تمام مسائل انقلاب را حل کرد، ولی آن‌ها به بهانه این که چگونه این مسائل بایستی حل شود اعتنایی نکردند. فرمان درباره زمین که از

طرف کنگره شوراها صادر شد در اساس خود کاملاً "با تصمیمات نخستین کنگره دهقانی انطباق دارد. پس چرا حکومت نوین نمی‌خواهد تاکتیکی را نیز که این کنگره متذکر شده به کار بندد؟ - زیرا که شورای کمیسرهای خلق می‌خواست مسئله زمین را با شتاب حل کند تا برای مجلس مؤسسات چیزی باقی نماند. ولی حکومت می‌دید که تدایر عملی نیز ضرور است. از این جهت بدون تعمق «مقررات مربوط به کمیته‌های ارضی» را وضع کرد و بدین‌سان وضع بسیار عجیبی به وجود آورد - یعنی شورای کمیسرهای خلق مالکیت خصوصی را بزرگ‌تر لغو کرد و مقرراتی که به وسیله کمیته‌های ارضی وضع شد مبنی بر اصل مالکیت خصوصی بود. با تمام این‌ها بدبختی در این‌جا نیست، زیرا که کمیته‌های ارضی هیچ‌گونه توجهی به فرامین شوراها ندارند و تصمیمات عملی خود را اجرا می‌کنند - تصمیماتی که بر اراده اکثریت عظیم دهقانان تکیه دارد... کمیته‌های ارضی سعی ندارند که مسئله ارضی را از طریق قانون‌گذاری که فقط مجلس مؤسسات اختیار وضع آن را دارد حل کنند؛ ولی آیا مجلس مؤسسات می‌خواهد اراده دهقانان روس را تحقق بخشد؟ ما در این‌جا نمی‌توانیم اعتماد داشته باشیم. ما می‌توانیم تنها اعتماد داشته باشیم به این که تصمیم انقلابی دهقانان قویاً "رشد یافته و این که مجلس مؤسسات مجبور خواهد شد مسئله زمین را چنان حل کند که دهقانان می‌خواهند. مجلس مؤسسات جرأت آن را نخواهد داشت که در راه نقض اراده خلق گام بردارد.»

پس از کالچینسکی، لینین به ایراد نطق پرداخت و این بار به سخنان او با توجه بسیار گوش دادند:

«در حال حاضر ما می‌کوشیم نه فقط مسئله زمین، بلکه هم‌چنین مسئله انقلاب اجتماعی را حل کنیم. ما نه فقط در این‌جا، در روسیه، بلکه هم‌چنین در سراسر جهان مسئله زمین جدا از دیگر مسائل اجتماعی قابل حل نیست. چنان‌که مثلاً

ضبط املاک بزرگ باعث برانگیختن ملاکان روس، بلکه همچنین باعث برانگیختن سرمایه خارجی است که مالکیت بزرگ ارضی با آن به وسیله بانک‌ها مربوط است. در رویه مالکیت خصوصی بزمیں مبنای ظلم عظیمی است؛ و ضبط املاک به وسیله دهقانان یکی از مهم‌ترین گام‌های انقلاب ما است. ولی این اقدام نمی‌تواند از دیگر اقدامات جدا باشد - چنان‌که در تمام مراحلی که انقلاب ما طی کرده است این موضوع به وضوح آشکار است. اشتباه اسارهای چپ از آن‌جا است که در آن هنگام با سیاست سازش کارانه مبارزه نکردند، زیرا آن‌ها پیرو این تئوری بودند که آگاهی توده‌ها هنوز به قدر کافی رشد نکرده است. اگر سوسياليسم تنها زمانی تحقق پذیر باشد که رشد فکری تمام خلق آن را اجازه دهد، در آن صورت ما سوسياليسم را حتی پس از پانصد سال نخواهیم دید. حزب سیاسی سوسياليستی پیشگام طبقه کارگر است؛ این حزب نباید اجازه دهد که سطح نازل رشد توده‌ها پیش روی آن را متوقف سازد، بلکه می‌بایست توده‌ها را به دنبال خود ببرد بدین ترتیب که از شوراهای اسارهای ابتکار انقلابی استفاده کند. اما برای این که بتوان مردم‌دین را به دنبال خود برد، می‌باید خود رفقاء اسارهای چپ بر تردیدهای خود غلبه کنند. توده‌های خلق از ماه ژوئیه دوری از سازش کاری را آغاز کردند و اکنون در نوامبر اسارهای چپ هنوز هم به سوی او کستیف دست دراز می‌کنند که به بقایای حقیر شهرت گذشته‌اش چسیده است. اگر سازش کاری ادامه یابد انقلاب نابود خواهد شد. با بورژوازی سخن از هیچ‌گونه سازش کاری نمی‌تواند در میان باشد. حاکمیت بورژوازی باید تمام و کمال سرنگون گردد. ما بleshويك‌ها برنامه ارضی خود را تغییر نداده‌ایم. ما از انهدام ملکیت خصوصی بر زمین سر باز نزده و نمی‌خواهیم سر باز زنیم. ما «مقررات برای کمیته‌های ارضی» را که ابداً مبتنی بر اصل مالکیت خصوصی نیست تصویب کرده‌ایم به سبب آن که خواسته‌ایم اراده خلق را به همان وسیله‌ای که خود خلق

برگزیده تحقیق بخشیم و بدینسان اتحاد تمام عناصری را که در راه انقلاب سوسيالیستی مبارزه می‌کنند فشرده‌تر سازیم. ما از اسارهای چپ به ورود در این اتحاد دعوت می‌کنیم ولی ما معتقدیم که آن‌ها از واپس‌نگری دست بردارند و از جناح سازش کار خود ببرند. و اما درباره مجلس مؤسسان، همان‌طور که ناطق قبلی گفت، این کاملاً درست است که کار مجلس مؤسسان را تصمیم انقلابی توده‌ها تعیین خواهد کرد و من می‌گویم: به این تصمیم انقلابی امید بیند و تفکر را از دست رها نکن!»

پس از آن لینین قطعنامه بشویک‌ها را قرائت کرد:

«کنگره دهقانی دولت وقت مشکله از طرف دومین کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان سراسر روسیه را تأیید می‌کند و تمام و کمال قانون (فرمان) درباره زمین مورخ بیست و شش اکتبر ۱۹۱۷ صادره از طرف شورای کمیسرهای خلق را می‌پذیرد. کنگره دهقانی تصمیم راسخ و بی‌خدشه خود را در دفاع جانبازانه از اجرای این قانون ابراز می‌دارد و همه دهقانان را به حمایت متحد از آن و اجرای بلاذرنگ آن در محل‌ها توسط خود دهقانان فرا می‌خواند و نیز دهقانان را دعوت می‌کند که برای تمام مقامات و وظایف مسئول تنها چنان افرادی را برگزینند که نه در حرف بلکه در عمل وفاداری خود را نسبت به دهقانان زحمت کش و استثمار شده به اثبات رسانده و نشان داده باشند که می‌توانند و آماده‌اند از این منافع، علیرغم هرگونه مقاومت ملاکان و سرمایه‌داران و طرفداران آن‌ها، نگهبانی کنند. کنگره دهقانی در عین حال اعتقاد خود را اعلام می‌دارد دایر بر این که اجرای کامل تمام تدبیر شمول قانون زمین فقط با کامیابی انقلاب کارگری سوسيالیستی که در پانزده اکتبر آغاز شده امکان پذیر است، زیرا تنها انقلاب سوسيالیستی است که قادر است هم انتقال رایگان زمین را به دهقانان زحمت کش، هم مصادره ابزار مالکان، هم پاسداری کامل از منافع کارگران

کشاورز مزدور را ضمن آغاز بی‌انهادم بی‌قید و شرط تمامی سیستم بردگی مزدوری سرمایه‌داری، هم توزیع صحیح و طبق برنامه محصولات کشاورزی و فرآورده‌های صنعتی بین نواحی و اهالی کشور، هم استقرار تسلط بر بانک‌ها (بدون چنین تسلطی سلطه مردم بر زمین به وسیله الغاء مالکیت خصوصی بر زمین امکان پذیر نیست)، هم کمک همه جانبه دولت زحمت کشان و استثمار شدگان وغیره را تأمین کند. از این رو کنگره دهقانی که تماماً از انقلاب بیست و پنج اکتبر حمایت می‌کند و درست به دلیل سوسياليستی بودن این انقلاب از آن حمایت می‌کند تصمیم راسخ خود را ابراز می‌دارد که با رعایت تدریج لازم، ولی بدون هیچ تردید و تعللی، تدبیر نوسازی سوسياليستی جمهوری روسیه را به موقع اجرا گذارد. شرط لازم پیروزی انقلاب سوسياليستی - یگانه انقلابی که کامیابی مستحکم و تحقق کامل قانون زمین را تأمین می‌سازد، عبارت است از اتحاد کامل دهقانان استثمار شده و زحمت کش با طبقه کارگر - پرولتاریا. در تمام جمهوری‌های روسیه از این پس تمام ساختمان و اداره دستگاه دولتی از سر تا پا می‌بایست بر مبنای چنین اتحادی بنا شود. این اتحاد تمام و هرگونه مساعی مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان را برای بازگشت به سازش کاری محکوم با بورژوازی و با مبلغان سیاست بورژوازی طرد می‌کند و تنها این اتحاد پیروزی سوسياليسم را در سراسر جهان تأمین می‌نماید.»

مرتجلین عضو کمیته اجرائیه دیگر جرأت نکردند در مخالفت آشکار نطق کنند، ولی چرنوف چند بار به پشت کرسی خطابه رفت و با لحنی بی‌طرف، فروتن و تطمیع کننده سخن گفت. به او جایی در هیئت رئیسه پیشنهاد کردند. در شب دوم کنگره، یک یادداشت بی‌نام و امضاء به رئیس جلسه داده شد که در آن پیشنهاد شده بود چرنوف را به عنوان رئیس افتخاری برگزینند. اوستینوف این یادداشت را قرائت کرد، ولی در این لحظه زینوویف از جا جست و فریاد کشید

که این کلک کمیته اجرایی سابق است که می‌خواهد جلسه را در دست خود بگیرد. تالار جلسه در حال بدل به یک توده خشمگین با چهره‌های برافروخته شد که مشت‌ها را تکان می‌دادند. هردو طرف در واقع هم از شدت خشم از جا در رفته بودند. با این همه چرنوف هنوز از شهرت بزرگی برخوردار بود.

به‌هنگام مباحثات شدید درباره مسئله ارضی و درباره قطعنامه لنین، دوباره بلشویک‌ها خواستند کنگره را ترک گویند، ولی رهبران، آن‌ها را نگه‌داشتند. به نظر من این طور رسید که کنگره دچار تفرقه بی‌درمانی شده است.

ولی هیچ‌کس نمی‌دانست که در اسمولنی مذاکرات محروم‌های بین اس ارهای چپ و بلشویک‌ها جریان دارد. اس ارهای چپ ابتدا می‌طلیبدند که دولتی از نمایندگان تمام احزاب سوسیالیستی، اعم از آن که آن‌ها در شوراهای وارد باشند یا نباشند، تشکیل شود. آن‌ها می‌خواستند که این دولت در برابر شورای خلق متشكل از تعداد برابر نمایندگان سازمان‌های کارگری و سربازی و سازمان‌های دهقانی و در تکمیل آن‌ها از نمایندگان دوماهای شهری و زمستوها، مسئول باشد و هم‌چنین اخراج لنین و تروتسکی را از ترکیب دولت و نیز انحلال کمیته‌های انقلابی نظامی و دیگر ارگان‌ها را می‌طلیبدند.

بیست و هشت (پانزده) نوامبر، پس از مبارزه سختی که تمام شب ادامه یافت، در بامداد چهارشنبه سازش به عمل آمد. موافقت شد که در ترکیب کمیته اجرایی مرکزی متشكل از یکصد و هشت عضو، یکصد و هشت عضو دیگر که به طور نسبی از کنگره دهقانی انتخاب شوند، صد نماینده منتخب بلاواسطه ارتش و نیروهای دریایی و پنجاه نماینده از اتحادیه‌های صنعتی (سی و پنج تن از اتحادیه‌های سراسر روسیه، ده نفر از اتحادیه کارگران راه‌آهن و پنج نفر از نمایندگان پست و تلگراف) وارد شوند. دوماهها و زمستوها کنار زده شدند. لنین و تروتسکی در دولت باقی‌ماندند و کمیته انقلابی نظامی نیز به کار خود ادامه داد.

جلسات کنگره به محل آموزشگاه حقوق امپراتوری در «خونتانکا» شماره شش منتقل شد که در آن جا کمیته اجراییه شوراهای دهقانی استقرار یافته بود. در اینجا، در تالار عظیم، عصر شنبه نمایندگان گردآمدند. کمیته اجراییه قدیم رفت و جلسه خصوصی خود را در اتاق دیگری در همان بنا با شرکت نمایندگان انشعابی ارجاعی و نمایندگان کمیته‌های ارتضی گشود.

چرنوف از جلسه‌ای به جلسه دیگر رفت و آمد می‌کرد و دقیقاً سیر حوادث را تعقیب می‌نمود. او می‌دانست که سازشی با بلشویک‌ها مورد بحث است ولی نمی‌دانست که اکنون دیگر موافقت حاصل آمده است. او در جلسه انشعابیون گفت: «اکنون هنگامی که همه با تشکیل یک دولت از تمام احزاب سوسیالیستی موافقند بسیاری موضوع نخستین کاینه را که ائتلافی نبود و در آن تنها یک سوسیالیست، آن‌هم کرنسکی بود، فراموش می‌کنند. این دولت در زمان خود بسیار ذینفوذ بود. اکنون همه کرنسکی را متهم می‌کنند و همه فراموش می‌کنند که او نه فقط توسط شوراهای بلکه توسط توده‌های مردم برمسنده حکومت گمارده شده بود. پس چرا افکار عمومی علیه کرنسکی برگشت؟ وحشی‌ها خود خدایان خود را می‌سازند و در برابر آن‌ها نماز می‌گزارند، ولی اگر این خدایان دعای آن‌ها را اجابت نکنند وحشیان آن‌ها را مجازات می‌نمایند؛ و این همان چیزی است که اکنون جریان دارد - دیروز کرنسکی، امروز لینین و تروتسکی و فردا باز کسی دیگر ... ما هم به کرنسکی و هم به بلشویک‌ها پیشنهاد کردیم از حکومت کنار بروند. کرنسکی موافقت کرد. امروز او از پناهگاه خود اعلام داشت که از مقام نخست وزیری برکنار می‌رود. ولی بلشویک‌ها می‌خواهند قدرت حاکمه را در دست داشته باشند، ولی نمی‌دانند با آن چه بکنند ... بلشویک‌ها چه در حکومت بمانند و چه نمانند سرنوشت روسیه از این جهت تغییری نخواهد کرد. روستای

روسیه بسیار خوب می داند که چه می خواهد و تدبیر خاص خود را اتخاذ می کند...
و سرانجام همین روستا ما را نجات خواهد داد ...»

دراین هنگام در تالار بزرگ اوستینوف موافقت حاصله بین کنگره دهقانی و اسماولنی را اطلاع داد. نمایندگان این خبر را با شور و هیجان و شادمانه استقبال کردند. ناگهان چرنوف در تالار حاضر شد و درخواست سخن کرد. او چنین آغاز کرد:

«می بینم که بین کنگره دهقانی و اسماولنی موافقتی بسته شده است. این نوع موافقت غیرقانونی خواهد بود، زیرا کنگره واقعی شوراهای دهقانی فقط دوهفته دیگر گرد خواهد آمد. علاوه بر این من می بایست به شما هشدار بدهم که بشویک‌ها هیچ‌گاه مطالبات شما را برآورده نخواهند کرد.»

نطق او با قهقهه خنده قطع شد. او سریعاً اوضاع را درک کرد؛ از پشت کرسی خطابه پایین آمد و از تالار جلسه خارج شد و تمام شهرتش را با خود برد.

شب هنگام در روز پنج شنبه بیستونه (شانزده) نوامبر جلسه فوق العاده کنگره گشایش یافت. احوال و روحیه جشن گونه بود - همه لبخند بر لب داشتند. آخرین مسائل مربوط به کار که تا آن‌گاه از طرف کنگره حل نشده بود سریعاً حل گردید و آن‌گاه «ناتانسون» ریش‌سفید اسراهای چپ به ایراد نطق پرداخت. او با صدایی لرزان و اشک در چشمان گزارش «عقد ازدواج» شوراهای دهقانی را با شوراهای کارگری - سربازی قرائت کرد. هربار که او کلمه «عقد اتحاد» را بربازان می‌راند تالار از کف زدن‌های رعدآسا می‌لرزید. وقتی ناتانسون به سخن ش پایان داد اوستینوف ورود نمایندگان اسماولنی را به همراهی نمایندگان گاردسرخ اطلاع داد. کنگره آن‌ها را با هلهله‌ای عظیم استقبال کرد. کارگر، سرباز و ناوی به نوبه پشت کرسی خطابه قرار گرفتند و به کنگره درود فرستادند. سپس «بوریس راینشتاين» نماینده حزب کارگری سوسیالیستی امریکا به سخن پرداخت:

«روز عقد اتحاد بین کنگره دهقانی و شورای نمایندگان کارگران و سربازان،

یکی از پر عظمت‌ترین روزهای انقلاب است. خبر آن انعکاسی رعدآسا در تمام جهان خواهد داشت. این اتحاد، هم در پاریس و لندن، و هم آنسوی اقیانوس در نیویورک دور، قلب زحمت‌کشان را مملو از شادی می‌کند. اندیشه سترگ پیروز شد. غرب و امریکا مدت‌ها بود از روسیه، از پرولتاریای روسیه انتظار کارهای غیرعادی و لرزاننده داشتند. پرولتاریای جهانی مدت‌ها است چشم به انقلاب روس کارهای بزرگی که اکنون تحقق می‌یابد، دوخته است.»

پس از تبریک سوردلف- صدر کمیته اجرائیه مرکزی- از حام عظیم دهقانی به خیابان شتافت با فریادهای: «هورا! جنگ داخلی پایان یافت! زنده باد! ممکن‌الای از

شب دیگر فرارسیده بود و رنگ مات ماه و ستارگان برسپیدی برف منعکس می‌شد. در برزن ساحلی هنگ پاولوفسکی با تمام تجهیزات جنگی صف بسته بود. دسته موذیکش «مارسه‌یز» می‌نواخت. در میان فریادهای بلند شادباش سربازان، دهقانان صف کشیدند و پرچم عظیم سرخ کمیته اجرائیه نمایندگان دهقانان شوراهای سراسر روسیه را برافراشتند که بر آن با نخ زرین نوشته شده بود: «زنده باد اتحاد توده زحمت‌کشان انقلابی!» سپس پرچم‌های دیگری- پرچم‌های شوراهای برزن‌ها گذشت. بر روی پرچم کارخانه پوتیلوف نوشته شده بود: «ما در برابر این پرچم سرفود می‌آوریم تا برادری تمام خلق‌ها را برقرار کنیم!» از جایی مشعل‌ها ظاهر شدند و شب را با نور ارغوانی تیره خود روشن ساختند. نور هزار تیغه آن‌ها در بلور قطعات یخ منعکس می‌شد و دودشان از روی سر جمعیت، که سرود خوانان زیر نظر تماشاگران ساکت و حیرت زده به سوی «فونتانکا» حرکت می‌کرد، بالا می‌رفت.

«زنده باد ارتش انقلابی! زنده باد گاردسرخ! زنده باد دهقانان!»

این تظاهرات عظیم از سراسر شهر بدین سان گذشت؛ مردم دمبدم به آن ملحق می‌شدند و دمبدم پرچم‌های سرخ نوین زرین دوز برافراشته می‌شد. دو دهقان سالخورده که کار پشت آن‌ها را خمیده ساخته بود دست به دست یکدیگر می‌رفتند و در چهره آن‌ها شادمانی کودکانه می‌درخشید.

یکی از آن‌ها گفت: «خوب، حالا بینیم چطور از ما زمین را پس خواهند گرفت!»

نژدیک کاخ اسمولنی در طرفین خیابان سربازان گاردسرخ صف کشیده بودند.

دهقان دومی به همراه خود گفت: «من اصلاً خسته نشده‌ام؛ انگار پر در آورده‌ام.»

برروی پلکان اسمولنی نژدیک به صد نماینده کارگر و دهقان با پرچم‌هایی اجتماع کرده بودند که زیر نور خیره‌کننده‌ای که از بنا می‌تابید تیره رنگ به نظر می‌رسیدند. آن‌ها پلکان را هم‌چون موج در توفان، به پایین درنوردیدند تا دهقانان را در آغوش گرفته بیوسند؛ و آن‌گاه تمام تظاهرات به درون دَر فرو ریخت و با همه‌مه عظیمی از پلکان‌ها بالا رفت.

در تالار سپید عظیم جلسه، کمیته اجرائیه مرکزی با تمام شورای پتروگراد و هزاران تماشاگر در انتظار آن‌ها بودند. اوضاع به سان جشن پرابهتی بود- همه عظمت لحظه تاریخی را در ک می‌کردند.

زینوویف موافقت کنگره دهقانی را اعلام داشت. گزارش وی با شعف پر صدایی استقبال شد که سپس آن‌گاه که در راه رو موزیک نواختن گرفت و صفوف مقدم تظاهرات وارد تالار گردید، به یک توفان واقعی مبدل گشت. هیئت رئیسه برخاست، به هیئت رئیسه دهقانی جا داد و آن را با آغوش باز استقبال کرد.

در آن بالا بر روی دیوار سفید بر فراز چارچوب قاب تهی از تمثال تزار که کنده شده بود، دو پرچم زینت افزا بود.

آن گاه جلسه رسمی گشوده شد. پس از چند کلمه شادباش که از طرف اسوردلوف بیان گردید زنی عینکی، رنگ پریده و لاغر با گیسوان صاف شانه زده شیوه به آموزگاران نیوانگلند در پشت کرسی خطابه قرار گرفت. او «ماریا اسپیری دونووا» مشهورترین و با نفوذترین زن در روسیه بود.

«در برابر کارگران روس افقی گشوده شده که هنوز در تاریخ دیده نشده است. تا کنون پایان تمام جنبش‌های کارگری بدون استثناء شکست بوده است، ولی جنبش کونی انترناسیونالیستی است و بنابراین شکست ناپذیر. در جهان نیرویی وجود ندارد که بتواند آتش انقلاب را خاموش سازد- جهان کهنه معدوم میگردد، جهان نو زاییده می‌شود.»

سپس تروتسکی به ایراد سخن پرداخت: «خوش آمدید رفقای دهقان! شما به اینجا آمده‌اید نه به عنوان مهمان، بلکه به عنوان صاحب‌خانه ای که در آن قلب انقلاب روس می‌زند. در این تالار اکنون اراده میلیون‌ها کارگر متمرکز شده است. از این پس سرزمین روسیه فقط یک ارباب می‌شناسد و آن اتحادیه کارگران و سربازان و دهقانان است.»

او با نیش تمسخر به دیپلمات‌های کشورهای متفق (آناتانت) اشاره کرد که هنوز اعتنایی به پیشنهاد صلح روسیه که دیگر از طرف دولت‌های کوچک‌تر پذیرفته شده، نمی‌کنند. «در این جنگ بشریت نوینی تولد می‌یابد. در اینجا، در این تالار، ما در برابر زحمت‌کشان تمام کشورها سوگند یاد می‌کنیم که در پست انقلابی خود به ایستیم. اگر ما شکسته شویم ما خواهیم مرد در حالی که از پرچم خود دفاع خواهیم کرد.»

پس از آن «کریلنو» به سخن پرداخت واز وضع جبهه حکایت کرد که در آن جا دو خونین مقاومتی در برابر شورای کمیسرهای خلق آماده کرده است. «بگذار دو خونین و همراهانش خوب بدانند که ما با کسانی که برای ما در راه صلح سد ایجاد کنند مغازله نخواهیم کرد!»

«دینکو» به نام نیروی دریایی به جلسه تبریک گفت و کروشینسکی عضو کمیته اجرائیه کارگران راه آهن سراسر روسیه اظهار داشت: «از این لحظه، از لحظه ای که اتحاد تمام سوسیالیست های واقعی انجام یافته، تمام ارتش کارگران راه آهن یک جا خود را در اختیار دمکراتی انقلابی قرار می دهد.»

سپس لوناچارسکی که اشک خود را به زحمت نگاه می داشت، «پروشیان» از طرف اسارهای چپ، و سرانجام ساخاراشویلی از طرف اتحاد سوسیال دمکرات های انترناسیونالیست مرکب از گروه های مارتوف و گورکی نطق هایی ایراد داشتند. ساخاراشویلی اظهار داشت:

«ما به عنوان اعتراض نسبت به سیاست آشتی ناپذیر بلشویک ها و به قصد وادار کردن آنها به گذشت برای انجام اتحاد تمام دمکراتی انقلابی، خارج شده بودیم. اکنون که این اتحاد انجام گرفته ما وظیفه مقدس خود می دانیم که از نو جای خود را در کمیته اجرائیه مرکزی اشغال کنیم. ما اعلام می داریم که تمام آنها که از کمیته اجرائیه مرکزی کنار رفته اند اکنون باید باز گردند.»

استاشکوف - دهقان سالخورده محترمی از هیئت رئیسه کنگره دهقانی - پشت کرسی خطابه رفت و از چهار سو به جلسه تعظیم کرد:

«رقا! آغاز زندگی نوین روسیه و آزادی را به شما تبریک می گویم!» سپس «برونسکی» به نام سوسیال دمکرات های لهستان، «اسکرپینیک» از طرف کمیته های کارخانه ها «تریفونوف» به نام سربازان روس در جبهه سالونیک و

دیگر ناطقان به ایراد سخن پرداختند - همه با قلبی لبریز از شادکامی و الهام بخش کسانی که ارزنده‌ترین آرزوهای خود را انجام پذیرفته یافته‌اند.

دیری از شب گذشته بود که قطعنامه زیرین پیشنهاد و به اتفاق آراء تصویب گردید:

«کمیته مرکزی اجرائیه شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه در پتروگراد تشکیل یافته است، فرامین مربوط به صلح و مربوط به زمین مصوبه کنگره شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان سراسر روسیه، و نیز قانون مربوط به کنترل کارگری مصوب کمیته مرکزی اجرائیه شوراهای سراسر روسیه را تأیید می‌نماید.»

«جلسه مشترک کمیته اجرائیه مرکزی و کنگره دهقانی سراسری روسیه اطمینان راسخ خود را ابراز می‌دارد که اتحاد کارگران، سربازان و دهقانان که اتحاد برادرانه تمام زحمت کشان و استثمار شدگان است، قدرت بدست آمده را تحکیم می‌بخشد و تمام تدابیر لازم را برای تسريع امر انتقال قدرت به دست طبقه کارگر دیگر کشورها اتخاذ خواهد کرد تا بدینسان استقرار صلح پایدار و عادلانه و استقرار امر سوسياليسم را تأمین کند.

پایان

۲۰ ژانویه ۱۹۲۰